

عبدالحمید اشراق خاوری
تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس
شرح و توضیح درباره آیات کتاب مستطاب اقدس
تنظیم و تدوین: دکتر وحید رأفتی
مؤسسه مطبوعات امری آلمان
لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

عبدالحمید اشراق خاوری
تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس
تنظیم و تدوین دکتر وحید رأفتی
ناشر مؤسسه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی
هوفهایم - آلمان چاپ اول - ۱۵۴ بدیع - ۱۹۹۷ میلادی

صفحه	فهرست مندرجات
۵ - ی	۱ - مقدمه ناشر
یا - ک	۲ - پیش گفتار
۱ - ۳۸۸	۳ - تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس
۳۹۱ - ۴۱۴	۴ - فهرست اعلام و مطالب
۴۱۷ - ۴۲۰	۵ - کتاب شناسی

کتابی که تحت عنوان "تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس" در اختیار دوستان گرامی قرار می گیرد یکی از آثار فاضل ارجمند جناب عبدالحمید اشراق خاوری است. چنان که جناب اشراق خاوری در پیش گفتار خود توضیح داده اند، ایشان در تابستان سال ۱۳۴۸ هجری شمسی (۱۹۶۹ م) در کلاس عده ای از جوانان بهائی طهران، کتاب مستطاب اقدس را به تدریج در جلسات هفتگی آن جمع قرائت نموده و درباره مندرجات آن توضیحاتی بیان فرمودند که در نوار صوتی ضبط گردید و پس از اتمام کلاس مزبور

بیانات شفاهی ایشان کلمه به کلمه از روی نوار به روی کاغذ منتقل شد. وقتی در سال ۱۹۹۳ میلادی ترجمه انگلیسی کتاب مستطاب اقدس با توضیحات و ضمائم آن بوسیله معهد مقدس اعلی منتشر شد و بشارت انتشار نسخه اصل آن سفر جلیل به سمع احبای فارسی زبان رسید، این لجنه در صدد برآمد که تقریرات جناب اشراق خاوری را برای آشنائی بیشتر احبای ایرانی با مندرجات این کتاب منبع آماده نماید و به صورت کتابی مدوّن و منظم منتشر سازد. این نیت به همت جناب دکتر وحید رأفتی، که به درخواست این هیئت تنظیم و تدوین این اثر را بعهده گرفتند، عملی شد و حال با نهایت مسرت تقریرات آن فاضل جلیل را به صورتی که ملاحظه می فرمائید در اختیار یاران الهی میگذارد.

ص و

چنانچه اشاره شد، کتاب حاضر مبتنی بر سخنان شفاهی جناب اشراق خاوری در جمع عده ای از جوانان بهائی طهران است. رسم در این کلاسها چنان بود که آن جناب در روز و ساعتی معین در کلاس جوانان که در منزل یکی از دوستان تشکیل می شد حاضر می شدند و بعد از مناجاتی که یکی از حضار تلاوت می نمود، جناب اشراق خاوری از روی کتاب مستطاب اقدس آیاتی را قرائت مینمودند و بعد در اطراف آنچه قرائت شده بود به اتکاء حافظه به شرح و بیان مطالب می پرداختند و پس از اتمام و اکمال مطلب آیات بعدی را به تدریج می خواندند تا کتاب به انتهای رسد.

در مدت کلاس که هر جلسه آن تقریباً تا یکساعت و نیم بطول می انجامید، جناب اشراق خاوری معانی و مفاهیم آیات را توضیح میدادند، سوابق مطلب را در ادیان دیگر خاطر نشان می ساختند، با استشهاد به آثار و الواح مبارکه دیگر در صدد تشریح آیه مورد مطالعه بر می آمدند و نکات دستوری و نحوه قرائت کلمات را نیز در صورت لزوم توضیح میدادند و به تناسب مطلب و مقام، کلام خود را به اشارات و کنایات ادبی و اجتماعی می آراستند و گاهی نیز محض تسریر خاطر شرکت کنندگان لطائف و ظرائفی را به مناسبت مقام تعریف می نمودند تا هم اطراف و جوانب مطالب روشن شود و هم در جمع حضار انبساط خاطری فراهم آید.

بدیهی است که به تناسب مقتضیات هر جلسه توضیحات جناب اشراق خاوری از نظر کمی و کیفی متفاوت بود، گاهی توضیح مطلب مفصل و مشروح و گاهی شرح قضایا به اختصار و اجمال برگزار میشد.

به این ترتیب قرائت آیات و توضیحات جناب اشراق خاوری در اول مهر ماه سال ۱۳۴۸

(۲۳ سپتامبر ۱۹۶۹م) به پایان رسید و بعداً هر چه ضبط شده بود از روی نوار به

کاغذ منتقل گردید و آن تقریرات، مبنای تهیه این کتاب شد.

در باره کیفیت تنظیم و تدوین تقریرات جناب اشراق خاوری و اقداماتی که

برای آماده ساختن آن به صورت این کتاب انجام گرفته، نکات مهمی مطرح است که آنها را ذیلاً مندرج میسازد و توجه دقیق خوانندگان گرامی را به این نکات جلب می نماید.

اول - برای آن که سخنان جناب اشراق خاوری برای طبع آماده شود، جرح و تعدیل مطالب ضرورت یافت، اما سعی وفیر بعمل آمد تا لحن و کیفیت طرح و توضیح مطالب که به صورت شفاهی بود، محفوظ بماند و از طرف دیگر لطمه ای به اصالت افکار و مطالبی که جناب اشراق خاوری مطرح فرموده اند، وارد نیاید.

دوم - نظر به آن که جناب اشراق خاوری کتاب اقدس را برای جوانان تدریس می نمودند مقتضای مجلس درس چنان بود که مفاهیم و مطالب واحد را در جمل و عبارات مترادف به دفعات تکرار نمایند. در کتاب حاضر غالب جملات و عبارات تکراری حذف گردید. اما به توالی و انسجام مطالب صدمه ای وارد نشده است.

سوم - جناب اشراق خاوری در سخنان خود به نصوصی از آثار مبارکه، اشعاری از شعرای عرب و عجم و آیاتی از قرآن کریم و احادیث اسلامی از روی حافظه استشهاد و یا به مضامین آنها اشاره نموده اند. در کتاب حاضر غالب این قبیل منقولات و

اشارات به عین عبارات از مراجع و مآخذ موثق آنها نقل شده و مشخصات مراجع نیز ارائه گردیده است.

چهارم - هر چند برای حفظ اصالت کامل سخنان جناب اشراق خاوری کوششی وفیر صورت

گرفته، اما در مواردی معدود بعضی از مطایبات ایشان که نظر به موقعیت روز و حال و هوای جمع شنونده بیان شده بود و رابطه ای مستقیم با مطالب مورد بحث نداشته در کتاب حاضر حذف گردیده است.

پنجم - در حین شرح و بحث مندرجات کتاب مستطاب اقدس، جناب اشراق خاوری گاهی به توضیح مسائل استدلالی و مقارنه احکام در کتب مقدسه ادیان مختلفه پرداخته اند و مثلاً جنبه های مختلفه قضایای مربوط به

مجازات زنا و یا تساوی حقوق زن و مرد را در سخنان خود مطرح فرموده اند. چون شرح و بسط کامل و مشبع و منظم این مطالب را در آثار کتبی ایشان میتوان ملاحظه نمود، این گونه مباحث در مواردی معدود در این کتاب حذف گردید و برای مطالعه شرح جامع این قضایا خواننده گرامی به آثار دیگر ایشان ارجاع گردیده است.

ششم - برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی در باره مندرجات کتاب اقدس، پس از اتمام توضیحات جناب اشراق خاوری در ذیل بسیاری از فقرات، منابع و مآخذی که میتواند مورد رجوع و مطالعه دوستان قرار گیرد، به صورت پاورقی ارائه گردیده و

در متن تقریرات مطلبی به توضیحات ایشان اضافه نشده است. با انتشار کتاب مستطاب اقدس بوسیله معهد مقدس اعلی، خوانندگان گرامی البته به توضیحات و تصریحات منتشره در ضمائم آن سفر جلیل نیز مراجعه خواهند فرمود.

هفتم - چون کتاب مستطاب اقدس بنا به تصویب معهد اعلیٰ به صد و نود فقره تقسیم و انتشار یافته، در این کتاب نیز تقریرات جناب اشراق خاوری در ذیل همان صد و نود فقره مدوّن گردیده است. شماره هر فقره و آیاتی که در ذیل هر شماره در این کتاب مندرج شده عیناً با نسخه کتاب مستطاب اقدس که تحت اشراف معهد مقدّس اعلیٰ طبع و حال در جامعه اهل بهاء به صورت ملاک در آمده، مطابق است.

هشتم - در جلسه اول کلاس، جناب اشراق خاوری نکاتی در باره شأن نزول کتاب اقدس مطرح فرموده اند که آن نکات به صورت پیش گفتار در این کتاب عرضه گردیده است. در آخرین مجلس مطالعه کتاب اقدس نیز جناب اشراق خاوری نکاتی را به مناسبت اختتام کلاس متذکر شده اند که آن نکات نیز در پیش گفتار این کتاب مندرج شده است.

نهم - مطلب بسیار مهمی که باید توجه خوانندگان گرامی را به آن جلب نماید آن است که به شهادت آثار عدیده صادره از قلم حضرت ولی عزیز امرالله،

ص ط

ترجمه کتاب مستطاب اقدس از زبان عربی به فارسی جایز نیست. بنا بر این اصل اساسی، توضیحات و تشریحات جناب اشراق خاوری در باره کتاب مستطاب اقدس نباید به منزله ترجمه آن سفر منیع تلقی شود و یا حتی به عنوان ارائه دقیق مفاهیم آیات عربی به زبان فارسی محسوب گردد، زیرا چنانچه ملاحظه خواهند فرمود در شرح و توضیح بسیاری از آیات مبارکه، جناب اشراق خاوری به ارائه عصاره مفاهیم آیات بزبان فارسی اکتفاء نموده اند و به هیچ وجه در صدد آن نبوده اند که به صورت یکنواخت و کامل، معانی و مفاهیم همه آیات را کلمه به کلمه بیان دارند.

مطلب اساسی دیگر آن که تقریرات جناب اشراق خاوری در باره کتاب مستطاب اقدس حاکی از نظریات و آراء خصوصی ایشان در کیفیت قرائت و ارائه مفاهیم مودوعه در مندرجات این سفر کریم است که ممکن است با ترجمه مصوّب معهد اعلیٰ به زبان انگلیسی و با توضیحات منتشره در ضمن ضمائ کتاب مستطاب اقدس که بوسیله آن معهد جلیل انتشار یافته در مواردی مطابقت نداشته باشد. بنا بر این ارزش و اعتبار این تقریرات را باید منحصرأ در حد آراء شخصی یکی از افراد دانشمند بهائی در نظر گرفت و میزان و ملاک معانی و مفاهیم قطعی آیات را در نصوص مبارکه و تصریحات طلعات مقدّسه و توضیحات معهد اعلیٰ دانست.

دهم - فهرست مفصل مطالب و اعلام و کتاب شناسی بوسیله ناشر به انتهای این کتاب افزوده شده است. در خاتمه از همکاری و مساعدت خانم ملیحه اردلان، خانم فرشته حجازی و جناب صالح مولوی نژاد در انتشار این آثار صمیمانه قدر دانی می نماید. امید این لجنه آن است که انتشار تقریرات جناب اشراق خاوری در باره کتاب

مستطاب اقدس مورد استفادهٔ احبای عزیز مخصوصاً جوانان گرامی قرار گیرد و در درک بهتر مطالب و مندرجات این سفر عظیم، آنان را یار و مساعد باشد.

ص ی

شک نیست که در بارهٔ مندرجات کتاب مستطاب اقدس به تدریج مقالات و رسائل و کتب عدیده چاپ و منتشر خواهد گشت و در عرضهٔ دُرر و جواهر مکنونه در این کتاب مبین مساعی مجدّانه مبذول خواهد گردید.

لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی
هوفهایم - آلمان - ۱۵۴ بدیع - ۱۹۹۷ میلادی

ص یا

پیش گفتار

جناب اشراق خاوری قبل از آن که به مطالعه و تشریح آیات کتاب مستطاب اقدس بپردازند، در اولین جلسهٔ کلاس مطالعهٔ این سفر منیع، در بارهٔ شرایط نزول و مندرجات آن به طور کلی مطالبی بیان داشته‌اند که آنها را تحت عنوان پیش گفتار ذیلاً نقل می‌نمائیم:

" اکنون که ساعت هشت بعد از ظهر روز دوشنبه هفتم شهرالرحمة سنهٔ ۱۲۶ بدیع و مطابق با نهم تیر ماه ۱۳۴۸ شمسی (۱۹۶۹ میلادی) است، این بنده، اشراق خاوری، در محضر جمعی از جوانان احبّاء و نفوس مقدّسه در این انجمن روحانی و محفل بهائی مجتمع شده‌ایم و در نظر است که به تدریج کتاب مستطاب اقدس را مورد مطالعه و دقّت قرار دهیم و به معانی و مقاصدی که از قلم اعلی در این آیات مبارکه مندرج شده است، تا حدود امکان پی ببریم. ابتدا باید دانست که کتاب اقدس در کجا و در چه سالی نازل شده و چه مقامی در بین آثار مبارکه دارد و چه مطالبی را حاوی و شامل است.

کتاب اقدس در سجن اعظم در عکا در اواخر سال ۱۲۸۶ هـ. ق. (۱۸۷۰ م) از قلم مبارک جمال قدم نازل شده است. محل نزول کتاب اقدس در بیت عبود بوده و این محل الان در سجن اعظم مشهود و معین است. از جمله مسائلی که دلیل بر آغاز نزول کتاب اقدس در سال مزبور است، مطالبی است که در نفس کتاب مندرج است. در کتاب اقدس ذکر مسافرت ملک نمسه، فرانسوا ژوزف، نازل شده

ص یب

است. این مرد که در آن ایام از جمله سلاطین معروف بود، برای شرکت در جشن افتتاح کانال سوئز در سال ۱۲۸۶ هـ. ق. (۱۸۶۹ م) با سایر مشاهیر عالم به مصر رفت و بعد از اینکه افتتاح کانال خاتمه یافت برای زیارت مقامات متبرکهٔ اورشلیم عازم ارض اقدس شد. در کتاب مستطاب اقدس خطاب به ملک نمسه چنین می‌فرمایند که تو به زیارت مقامات متبرکه در اراضی مقدّسه آمدی، بیت را زیارت

کردی ولی از عرفان صاحب بیت محروم ماندی. این مسئله دلیل بر آن است که کتاب مستطاب اقدس در حدود اواخر سال ۱۲۸۶ هـ. ق. (۱۸۷۰ م) نازل شده است. از جمله مطالب دیگری که در کتاب مستطاب اقدس ذکر شده، مسئله سقوط ناپلئون سوّم امپراطور فرانسه است که با کمال ذلّت و بدبختی از سریر سلطنت و حکمرانی ساقط شد و بعد از مدت‌ها که زجر و مشقت کشید وفات کرد. در کتاب اقدس خطاب به قیصر آلمان میفرمایند که تو متذکّر و متنبّه باش، ندای الهی را بشنو و از امر الهی اعراض مکن و مغرور به جاه و جلال و سلطنت و حکمرانی خود مشو، زیرا قبل از تو سلاطین بسیاری بوده‌اند که با همه عظمت و جلال امر الهی را نشنیدند و با کمال ذلّت به خاک فنا راجع شدند. عین بیان مبارک چنین است، می فرمایند:

" اذکر من کان اعظم منک شأناً و اکبر منک مقاماً این هو و ما عنده " (فقره ۸۶)

مقصود از این بیان مبارک، ناپلئون سوّم امپراطور فرانسه است. سقوط امپراطوری این شخص در سال ۱۸۷۰ م بود که مطابق با سال ۱۲۸۷ هجری قمری است. چون در کتاب مستطاب اقدس ذکر سقوط ناپلئون شده، بنابراین باید نزول این کتاب مستطاب در حدود سال ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ هـ. ق. باشد. یک مطلب دیگر هم در کتاب مستطاب اقدس ذکر شده است که سال نزول آن

ص یج

را تعیین می کند و آن عبارت از این است که در ضمن خطاب قلم اعلی به یحیی ازل میفرمایند:

" یا مطلع الاعراض دع الاغماض "

و بعد برای تذکّر به او میفرمایند: " قد اخذ الله من اغواک " (فقره ۱۸۴)

یعنی ای یحیی، متنبّه شو، خداوند هلاک کرد آن کسی را که تو را گمراه کرده بود. مقصود از " من اغواک " سید محمد اصفهانی است که از اوّل امر برای یحیی و امثال او مایه فتنه و فساد و بلا و اعراض بود. این شخص با چند نفر دیگر از پیروان یحیی که نهایت عناد و دشمنی را نسبت به امر مبارک داشتند در سال ۱۲۸۸ هـ. ق. (۱۸۷۱ م) در عکا به دست جمعی از احباب کشته شدند و این قتل سر و صدائی در عکا پیا کرد و کار منجر به این شد که جمال مبارک را به دارالحکومه احضار کردند و مورد استنطاق قرار دادند و حضرت عبدالبهاء را در محبس لیمان قریب شصت ساعت محبوس کردند و این وقایع البتّه اسباب بروز مشاکل و صدمات عظیمه شد. چون ذکر کشته شدن سید محمد و هلاک او در کتاب اقدس نازل شده، معلوم است تا سال حدوث این واقعه یعنی ۱۲۸۸ هـ. ق. (۱۸۷۱ م) هنوز نزول کتاب مستطاب اقدس تمام نشده بوده است. این شرحی بود در باره سالهائی که کتاب مستطاب اقدس از قلم مبارک در بیت عبود در سجن عکا به تدریج نازل شده است.

حال ببینیم که مقام و رتبه کتاب اقدس چیست و چگونه است. در الواح عدیده

جمال مبارک که بافتخار و اعزاز احبّاء نازل شده، راجع به کتاب اقدس بیانات مفصّله موجود است. مثلاً در یک لوح میفرمایند: "... کتاب اقدس بنفسه شاهد و گواه است بر رحمت الهیّه. به انبساطی نازل شده که ذکر آن ممکن

ص ید

نه و اوست مغناطیس اعظم از برای جذب افئده عالم. سوف يظهر الله في الارض سلطانه انه لهو المقتدر القدير". از این قبیل مطالب در خصوص کتاب اقدس در الواح مبارکه بسیار است. در بعضی از الواح مبارکه، کتاب مستطاب اقدس با القاب عظیمه متعدده وصف شده است. در یک مقام میفرمایند که کتاب اقدس " فوات الرّحمة " است، " قسطاس الاعظم "، " أم الكتاب " و از این قبیل القاب در آثار مبارکه فراوان است. به هیچ یک از الواح و آثار مبارکه کلمه " أم الكتاب " اطلاق نشده و این اصطلاح اختصاصاً از قلم جمال قدم در باره کتاب مستطاب اقدس نازل شده است. کتاب اقدس است که سرچشمه و منبع اصلی نظم بدیع الهی است، زیرا در نفس این کتاب می فرمایند:

" قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظم " (فقره ۱۸۱)

یعنی هر نظم و قانونی که در عالم باشد متزلزل و سقیم و ناقص است مگر نظم الهی که در کتاب مستطاب اقدس اساسش ذکر شده است. بعد میفرمایند تمام انظمه سقیمه عالم از بین خواهد رفت و نظم بدیع الهی که احکام کتاب اقدس است، سبب حیات عالم خواهد شد. حال ببینیم که در کتاب مستطاب اقدس چه مطالبی ذکر شده است. مندرجات کتاب اقدس اولاً عبارت از یک سلسله مواظظ و نصایح اخلاقی است. در این قبیل آیات جامعه بشر را به اخلاق نیکو، صفات پسندیده، مراعات حال مردم، محبت عمومی و اجتناب از فتنه، فساد، غیبت، بدگویی، کینه جوئی، و از این قبیل تعالیم امر فرموده اند. مطلب دیگری که در کتاب اقدس نازل شده، احکام است از قبیل صلوات، صیام، مراعات لطافت و نظافت و قیام به تبلیغ امر و وجوب تعلیم و تربیت فرزندان، اعم از دختر و پسر و مسئله آیات و وظائف اعضای بیت العدل اعظم

ص یه

و احکام ازدواج و طلاق و از این قبیل.

بعضی از احکام البتّه مجمل است و شرحش در الواح دیگر نازل شده و بعضی هم به تفصیل بیشتر ذکر شده است. مطلب دیگری که در کتاب اقدس ذکر شده، آیاتی است خطاب به معرضین اهل بیان، یعنی نفوسی که بعد از اظهار امر جمال قدم به عرفان حق فائز نشدند و راه اعراض و اعتراض پیمودند. این نفوس شبهاتی ایجاد کرده بودند و به وسیله آن شبهات مانع عرفان اهل بیان به وجود مقدّس من يظهره الله می شدند مثل مسئله مکتب من يظهره

الله که اگر خدا بخواهد در ضمن زیارت آیات کتاب اقدس به آن خواهیم رسید. در کتاب اقدس در ضمن آیات عدیده جواب این قبیل اعتراضات و شبهات بیانی ها را مطرح فرموده‌اند و آیاتی را از آثار حضرت اعلیٰ نقل فرموده‌اند که دلالت تامه بر عظمت ظهور من یظهره الله دارد و بر وجوب اتباع و پیروی بلا شرط او امر آن حضرت دلالت میکند. در خاتمه طرح این مسائل، میرزا یحیی را نصیحت می‌کنند که دست از مخالفت بردارد و همانطوری که عرض کردم به او متذکر می‌شوند که خداوند آن کسی را که تو را گمراه کرده بود (یعنی سیّد محمد اصفهانی را) از بین برده است. تو مواظب باش که به هلاکت ابدی نیفتی و از عذاب ابدی برهی و به عرفان الهی مفتخر شوی. بعد میرسیم به آیاتی که جنبه انذار دارد. از جمله خطابی است به قیصر آلمان که مورد خطاب آیات مبارکه قرار گرفت و او را دعوت فرمودند که به حقّ توجه کند و به عرفان الهی فائز شود، امر را تحقیق کند و مثل سلاطین معرض، به اعراض اقدام نکند، بلکه از بلاهائی که بر سر آنها آمده تذکر و تنبه پیدا کند و حقیقت امر را بشناسد، یکی هم انذار به ملک نمسه، فرانسوا ژوزف است که مختصری در باره او عرض کردم. رؤسای جمهور امریکا را در کتاب مستطاب اقدس طرف خطاب

ص یو

قرار داده‌اند و آنها را دعوت به حقّ و حقیقت کرده‌اند، نصایح مشفقانه فرموده‌اند که همیشه راه عدالت و رعیت پروری را در نظر داشته باشند.

همچنین انذار به سلطان عبدالعزیز خلیفه عثمانی است. این مرد سی و سومین خلیفه آل عثمان و معاصر با ناصرالدین شاه قاجار بود و کسی بود که فرمان مسجونیت جمال قدم را امضاء کرد. عبدالعزیز از سال ۱۲۷۷ هـ. ق. (۱۸۶۰ م) تا سال ۱۲۹۳ هـ. ق. (۱۸۷۶ م) خلافت کرد. از انذارات کتاب اقدس یکی هم راجع به اسلامبول است که می‌فرمایند:

" یا ایتها التّقطة الواقعة فی شاطئ البحرین " (فقرة ۸۹)

یعنی ای نقطه‌ای که در کنار دو دریا قرار گرفته‌ای. مقصود اسلامبول است که در آن ایام پایتخت خلفای عثمانی بود و صریحاً انذار می‌فرمایند که عنقریب به ذلت و خواری گرفتار خواهی شد و نفوسی که در تو ساکن اند همه به نوحه و ندبه خواهند پرداخت و تو خراب خواهی شد و عزّت تو از تو سلب خواهد گردید. می‌فرمایند:

" اغرّتك زینتك الظّاهرة " (فقرة ۸۹)

آیا این زینت و عزّت ظاهره تو را مغرور کرده است؟ یقین بدان که عنقریب این عزّت از تو سلب خواهد شد. بعد راجع به سلطان عبدالحمید نبوت و پیشگوئی می‌فرمایند که:

" یا معشر الروم نسمع بینکم صوت البوم " (فقرة ۸۹)

سابقاً در جغرافیا در اصطلاح و عرف مردم به خاک مملکت عثمانی، مملکت " روم "

می گفتند، کما این که دریای مدیترانه را " بحر الروم " می گفتند. حال اصطلاحات عوض شده است. می فرمایند: " یا معشر الروم " یعنی ای مردم

ص یز

مملکت عثمانی، " نسمع بینکم صوت البوم "

صدای بوم را در بین شما می شنویم. مقصود از " بوم " سلطان عبدالحمید است که مقرر بود بعد از کشته شدن سلطان عبدالعزیز به خلافت برسد. مقصود این است که از این قبیل اندازات در کتاب مستطاب اقدس موجود است.

یک سلسله بشارات هم در این کتاب مندرج است، مثلاً بشارات ارض طاء که همان طهران است. جمال قدم خطاب به ارض طاء می فرمایند که لحظات عنایت الهی از تو هیچوقت دور نخواهد شد زیرا تو محلّ تولد جمال قدم و اسم اعظم هستی. تو ای طهران نقطه‌ای هستی که حضرت من یظهره الله در تو متولد شده است. بعد، از انقلاب و اضطراب ایران خبر میدهند که این انقلاب و اضطراب مدّتی ادامه خواهد داشت تا وقتی که موقع معین برسد و دوره اطمینان آغاز شود. میفرمایند:

" سوف يأخذک الاطمینان بعد الاضطراب " (فقره ۹۳)

بشرح این آیات اگر خدا خواست در آینده خواهیم رسید.

همچنین بشارتی راجع به سرزمین خراسان است. میفرمایند:

" یا ارض الخاء " (فقره ۹۴)

ای سرزمین خراسان، ما صدای رجال الهی را در تو میشنویم. عنقریب رجالی مبعوث خواهند شد که به امر الهی خدمت ها خواهند کرد.

راجع به سرزمین کرمان نیز اذار میفرمایند که ای سرزمین کرمان، تو سرزمین خوبی نیستی برای اینکه در باطن تو سرو صداهائی بلند است، یعنی نفوسی فاسد و مفسد از تو بروز خواهند کرد که سبب تضییع امرالله خواهند شد

ص یح

و خود را رادع امرالهی خواهند پنداشت. بعد میفرمایند مطمئن باش ای ارض کرمان که عنقریب نفوسی " اولی باس شدید " یعنی شجاع، نیرومند، قوی، علاقمند و جانفشان در راه امرالله از تو ظاهر خواهند شد و امرالهی را نصرت خواهند کرد.

نام یکی دو نفر از علماء هم در کتاب اقدس ذکر شده است. یکی ذکر حاجی کریم خان کرمانی شده است. میفرمایند این مرد مدّعی مقامی بود و مظهر امرالهی او را براه حقّ و حقیقت دعوت کرد. لوح برایش فرستاد ولی میفرمایند او اعراض کرد و بحقّ مؤمن نشد. یکی هم شیخ محمّد حسن پیشوای شیعیان است که در آن ایام در نجف ساکن

و معروف به شیخ نجفی بود. شهرت این شخص "صاحب جواهر الکلام" است میگویند، شیخ محمد حسن صاحب جواهر. جواهر یا جواهر الکلام، کتابی است بسیار مفصل در فقه شیعه که شیخ محمد حسن نجفی این کتاب را در شش جلد بسیار قطور تألیف کرده و این کتاب جواهر الکلام در شرح کتاب شرایع الاسلام محقق حلی است. کتاب شرایع الاسلام از کتب معروفه فقه شیعه است که جامع تمام ابواب فقه از کتاب الطهارة تا کتاب الدیات است. شیخ محمد حسن این کتاب شرایع را، که خود خیلی بزرگ است، شرح کرده است. این کتاب بچاپ رسیده و هنوز در عتبات عالیات، طلاب علوم دینی که درس فقه و اصول می خوانند، باید آن را مطالعه کنند.

جمال مبارک در کتاب اقدس میفرمایند که یادی از شیخ حسن صاحب جواهر بکن که خیال می کرد عالم و دانشمند است. عمرش را تضييع کرد به تألیف کتاب فقه و اصول، ولی وقتی که حق ظاهر شد ندای حق را نشنید، موفق به ایمان نشد و همه زحماتش به هدر رفت. در ضمن آیات کتاب اقدس ذکری هم از جناب ملا محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی فرموده اند. میفرمایند ملاحظه کنید که شیخ محمد حسن با آن عظمت و کبریاء و فقه و علم و دانش محروم ماند ولی یک گندم پاک کن اصفهانی که خالص و مخلص بود به حق توجه کرد و به امر مبارک در دوره

ص یط

حضرت باب مؤمن شد. این ملا محمد جعفر که به گندم پاک کن معروف است در کتاب مبارک بیان هم ذکرش از قلم حضرت ربّ اعلی نازل شده و این همان شخصی است که در قلعه طبرسی در خدمت جناب قدوس به شهادت رسید.

یک نکته دیگر را هم عرض میکنم و آن این است که این کتاب اقدس با لوح الاقدس نباید اشتباه شود. لوح الاقدس البتّه از قلم جمال مبارک نازل شده و در کتاب مبین (صفحه ۱۳۸ - ۱۴۴) به طبع رسیده و شرح نزولش را به اجمال در کتاب گنج شایگان (صفحه ۱۶۴ - ۱۶۸) نوشته ام، اگر خواستید به آنجا مراجعه کنید. مقصود آن است که لوح الاقدس با کتاب اقدس اشتباه نشود.

بعد از مقدمه ای که ذکر کردیم، حال با تأیید الهی مطالعه کتاب اقدس را آغاز می کنیم و آیات را به تدریج مورد دقت و نظر قرار میدهیم تا ببینیم که خداوند تبارک و تعالی در این کتاب مستطاب چه دستوراتی فرموده و چه وظائفی تعیین کرده است. بعد از شرح و بررسی مندرجات کتاب اقدس که چهار ماه به طول انجامیده در آخرین جلسه کلاس مطالعه این کتاب مستطاب، جناب اشراق خاوری توضیحات خود را با جملات ذیل به پایان رسانده اند که زیب انتهای این پیش گفتار می گردد:

"... در اینجا کتاب اقدس بالأخره تمام شد و آنچه که مناسب بود از الواح یا مطالب دیگر که در باره هر آیه لزوم داشت و در نظر بود همه را عرض کردم و شما هم

استماع فرمودید. امیدواریم که این اقدام نتیجه‌ای داشته باشد. ولی این را بدانید که اقدام کننده واقعی برای شرح و بسطی که درباره کتاب اقدس داده شد، جناب آقای (سیروس) نراقی است که تهیه و وسائل ضبط و سایر زحمات، مرهون اقدام ایشان است. این یادگاری است که از ایشان باقی خواهد ماند و اقدام ایشان سبب شد که بنده هم به موهبت زیارت کتاب اقدس فائز

ص ک

شوم، امیدواریم که خدا همه شما را موفق کند، سالم بدارد، مؤید کند که کتاب اقدس را بخوانید، احکامش را بفهمید و عمل کنید و سایر الواح الهیه را هم مطالعه کنید و به حقایق اسراری که در آیات الهی مستور است، به تدریج واقف شوید. خدا حافظ شما باشد و امروز که کتاب اقدس خاتمه یافت عبارت است از روز سه شنبه اول مهر ماه سال ۱۳۴۸ هجری شمسی، مطابق سنه ۱۲۶ از تاریخ بدیع (۱۹۶۹ م) ".

ص

تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس

ص ۱

بسمه الحاکم علی ماکان و مایکون

۱ - انّ اول ما کتب الله علی العباد عرفان

مشرق وحیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی

عالم الامر و الخلق من فازه قد فاز بکلّ الخیر

والّذی منع الله من اهل الضلال ولو یأتی بکلّ

الاعمال. اذا فزتم بهذا المقام الاسنی و الافق

الاعلی ینبغی لکلّ نفس ان یتبع ما امر به من لدی

المقصود لانهما معاً لا یقبل احدهما دون الاخر هذا ما حکم به مطلع الالهام.

بنام خداوندی که فرمانروای جمیع موجودات در گذشته بود و فرمانروای جمیع موجوداتی

است که پس از این بوجود خواهند آمد.

اولین چیزی که خداوند بر بندگان خود فرض و واجب فرموده، آنست که محلّ تابش

انوار وحی او را بشناسند و عارف شوند به محلّ طلوع امر او. این مشرق وحی و مطلع

امر کسی است که قائم مقام ذات خداست در عالم امر و در عالم خلق.

کسی که به این موهبت فائز شد و مشرق وحی و مطلع امر الهی را که قائم مقام ذات

حقّ است شناخت، بکلّ خیر فائز شده است و کسی که از این موهبت محروم ماند، چنین

کسی از گمراهان است، اگرچه به جمیع اعمال نیک عامل باشد.

ص ۲

در این آیه مبارکه چند مطلب مورد بحث و تدقیق است که باید در اطرافش قدری بحث شود. می فرمایند اول فریضه بندگان این است که مشرق وحی خدا و مطلع امر الهی را بشناسند. مقصود از مسئله وحی که در اینجا ذکر شده عبارت از نحوه ارتباط مظهر مقدس امرالله با عالم غیب است. وحی عبارت از ارتباطی است که مظهر مقدس امرالله که عبارت از مشیت اولیه است، با عالم غیب و ذات اقدس الهی دارد. حقایق را از او دریافت می کند و مسائل لازمه و پیامهای مقدسه ای که برای ارتفاع مقام و هدایت و راهنمایی و فوز و فلاح جامعه بشر لازم است، از حضرت غیب به او می رسد و او به وسیله وحی مطالبی را که دریافت می کند به بندگان خدا ابلاغ می نماید. پس او می شود مشرق وحی، یعنی وحی الهی مانند آفتاب درخشانی است که از مشرق وجود مشیت الله و مظهر امرالله صادر می شود و انوارش به خلق می تابد.

کلمه وحی معانی دیگر هم دارد. در لغت عرب و مخصوصاً در قرآن مجید این کلمه به چند مفهوم مختلف تعبیر شده است. یکی از معانی که در قرآن برای وحی ذکر شده است معنی و مفهوم الهام است. انسان وقتی که در مسئله ای حیران می ماند و دچار شک و ریب می شود، گرفتار ابهام می شود و یا نمی داند چه بکند، توجه به عالم بالا می کند و از حضرت غیب استمداد می نماید و غفلتاً می بیند بارقه ای در ذهنش پیدا می شود، مثل اینکه دری باز می شود و مطلبی به فکر او می رسد. در لغت عرب از این حالات گاهی بوحی تعبیر می شود. مثلاً در قرآن می فرماید: " و اوحینا الی امّ موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیمّ ولا تخافی ولا تحزنی انا رآدوه الیک و جاعلوه من المرسلین. " (سوره قصص، آیه ۷)

این آیه در باره حالات مادر موسی است. وقتی او بچه خود را سردست گرفته بود و از خوف لشکریان فرعون که پسران بنی اسرائیل را به قتل

ص ۳

می رساندند بهر گوشه و کنار پناه می برد و نمی دانست چه بکند، خداوند در قرآن می فرماید، این راه را ما پیش پای مادر موسی گذاشتیم و به او الهام کردیم و از خاطرش این مطلب را گذرانیدیم که ای مادر موسی، پسرت را شیر بده و او را در دریا بیانداز و از دوری فرزند محزون مشو و بیمناک نباش. ما پسرت را به تو بر خواهیم گرداند، و او را از جمله پیغمبران اولوالعزم قرار خواهیم داد. ملاحظه می فرمائید که در اینجا از این راهنمایی، این الهام و یا خطور کردن فکر علاج به

خاطر مادر موسی، به وحی تعبیر شده است.

گاهی در قرآن کلمه وحی به معنی غریزه است. غریزه‌ای که هادی و راهنمای حیوانات است. می دانید که غریزه در حیوانات همان حکمی را دارد که عقل در وجود انسان دارد، می فرماید: ء و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً " (سوره نحل، آیه ۶۸). یعنی خداوند به زنبور عسل چنین وحی کرد که برو در شکافهای کوه خانه خود را بساز و تولید عسل کن. در اینجا مقصود این است که از راه غریزه ما به زنبور عسل چنین دستور دادیم که چنین کاری را بکند و شما می دانید که راهنمای حیوانات در انجام اعمال مخصوصه همان غریزه فطری است. تعبیرات دیگری از این قبیل در لغت عرب و در آیات قرآن برای وحی شده است که در اینجا نمی خواهم زیاد تفصیل بدهم. اما از جمله مسائلی که در قرآن و در آیات الهی راجع به معنی کلمه وحی ذکر شده، همین ارتباط مظهر امرالله است با عالم غیب. در قرآن راجع به حضرت رسول می فرمایند: " ما ینطق عن الهوی ". یعنی پیغمبر ما، محمد بن عبدالله، از روی هوی و هوس و فکر شخصی خود هیچوقت چیزی را به کسی نمی گوید، " ان هو الا وحی یوحی " (سوره نجم، آیه ۳-۴)، آنچه را می گوید پیامهائی است که از عالم غیب که از انظار سایر مردم پنهان است. به او می رسد و او آن امواج غیبیه را دریافت می کند و به خلق جهان ابلاغ می نماید. در آیات جمال مبارک هم این معنی نازل شده است. مثلاً می فرماید: " تالله

ص ۴

ان البهاء ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی. ". یعنی قسم به خدا که جمال قدم و اسم اعظم از روی فکر و سلیقه شخصی خود چیزی را نمی گوید بلکه آنچه را می فرماید پیام حضرت غیب الغیوب است. پیام خلاق کائنات و رازق و صانع موجودات است که از عالم غیب به او می رسد و او آن پیام را دریافت می کند و به اهل عالم می رساند. پس بنابر این مظاهر مقدسه الهیه مشرق وحی الهی هستند، یعنی از عالم ذات که مقدس از هرگونه عرفانی است، آن پیغام دریافت می شود و به وسیله مشیت اولیه به عباد الله در روی زمین ابلاغ می گردد. مطلع امر هم همین معنی را دارد. امر به معنی حکم و فرمان است. حکم و فرمان ذات غیب که خالق عالم امکان است. بوسیله مشیت اولیه که مظهر امرالله است، به بندگان می رسد. او اوامر و احکام الهی را از عالم غیب دریافت می کند و از جنبه شهودی به اهل عالم می دهد. بنابر این اول چیزی که خدا بر عباد واجب فرموده، اینست که مشرق وحی او را بشناسند و مطلع امر او را عارف شوند.

بعد از این مسئله در این آیه مشرق وحی و مطلع امر را معرفی می فرمایند. مثل اینکه می خواهند جواب یک سؤال مقدر را بدهند، که اگر کسی بپرسد چرا اول

فریضه بندگان خدا شناسائی مشرق وحی و مطلع امر است و مگر مشرق وحی الهی چه مقامی دارد که باید همه او را بشناسند و از او اطاعت کنند، جواب آن است که می فرمایند: "الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر والخلق"، یعنی مشرق وحی و مطلع امر الهی قائم مقام، نماینده و جانشین ذات غیب است در عالم امر و در عالم خلق. عوالم بر حسب الواح مبارکه‌ای که از قلم جمالقدم و حضرت عبدالبهاء نازل شده بر سه قسم است: عالم حقّ عالم امر و عالم خلق.

عالم حقّ عبارت از رتبه غیب الغیوبی است. یعنی ذات مقدّس الهی که خلاق جمیع ممکنات است، کمال صرف است و ابداً نقص و ضعف و فقر و احتیاج بساحت قدس او راه ندارد. جمیع صفات کمالیه را بطور لایتناهی داراست و

ص ۵

بندگان او در عالم امکان، که نتیجه قدرت و صنع اوست، هرچه در مراتب ادراک و تعقل ترقی کنند ممکن نیست بتوانند به عالم حقّ که ذات غیب منیع لایدرک است پی ببرند. زیرا خداوند محیط به ممکنات است. خالق ممکنات است و ممکنات محاط او هستند و مخلوق او هستند و به حکم عقل هیچوقت یک موجود محاط به موجود محیط بر خود نمی تواند احاطه پیدا کند و به عرفان او فائز بشود و الا انقلاب ذات لازم می آید، یعنی لازم می آید که محیط در حالی که محیط است، محاط باشد و این اجتماع نقیضین است و اجتماع نقیضین مطابق حکم عقلی باطل است.

خداوند کمال صرف است، هستی مطلق است. جمال و جلال محض است. قدرت، عظمت، سلطنت و نورانیت او لایتناهی و غیر محدود است. نقطه مقابل عالم حقّ که کمال صرف و عظمت محض است، عالم خلق است. عالم خلق یا ممکن الوجود یعنی نقص صرف، احتیاج محض، فقر بحت و بات. یعنی چیزی که در هستی خود محتاج بغیر باشد، نیازمند باشد به اینکه دیگری او را وجود دهد و هستی بخشد و اگر چنانچه فیض فیاض مطلق و علة العلل باو نرسد، او به خودی خود نمی تواند خود خود را ایجاد کند، زیرا معدوم صرف، نیستی محض و فقر و احتیاج صرف است. در لوح حضرت عبدالبهاء است که می فرمایند: "امکان نقص صرف است و نیستی محض" این نقص صرف و نیستی محض، یعنی وجود اکوان و عالم، اگر خواسته باشد از این نقص بیرون آید و رو به درجه کمال گذارد، محتاج بفیض کامل مطلق است. اما او لایتناهی است در کمال، و خلق لایتناهی است در ضعف و عجز و احتیاج و بیچارگی، لذا واسطه‌ای لازم است که این عدم صرف را با وجود محض ارتباط دهد. نقص صرف را با کمال بحت مطلق مربوط سازد. این واسطه باید دارای دو جنبه باشد. از یک جنبه با عالم الوهیت رابطه داشته باشد و از یک جنبه با عالم خلق، بنابراین عالم حقّ عالم غیب الغیوب و عالم ذات

صرف و نیستی محض و فقر صرف است.

بین عالم حقّ و عالم خلق عالمی است مسمّی به عالم امر. عالم امر فیض را از عالم حقّ می‌گیرد و به عالم خلق می‌دهد. بنابراین آنچه حضرت غیب الغیوب در عالم حقّ برای وصول بندگان به درجه کمال لازم می‌داند به عالم امر ابلاغ می‌کند و سلطان عالم امر که مشیت اولیّه یعنی مظهر امرالله است، آن پیامها را دریافت می‌کند و به خلق خدا می‌رساند. پس مشرق وحی و مطلع امر در عالم امر نماینده ذات حقّ است. که در عالم حقّ است. هرچه مشیت اولیّه بگوید، از او نیست بلکه به وحی الهی است. یعنی با ارتباطی که با عالم غیب دارد، آن حقایق را می‌گیرد و به ما که بندگان محتاج و فقیر او هستیم می‌رساند. پس مشرق وحی قائم مقام حقّ است هم در عالم امر که عالم غیب باشد و هم در عالم خلق که عالم شهود باشد. زیرا عالم شهود آنچه را بخواهد از عالم حقّ بگیرد بوسیله عالم امر می‌گیرد که واسطه فیض است. مثال در این خصوص بسیار است. این مثالها گرچه دور است ولی تا اندازه‌ای ممکن است سبب تقریب افهام به بعضی مسائل شود. عالم خلق مثل تشنه‌ای است که دسترسی به آب ندارد، نمی‌داند آب کجاست و از چه راه باید بدست آید. آب در مرتبه خود در نهایت صفا و لطافت و حلاوت و شیرینی نبعان دارد، اما این تشنه بخودی خود نمی‌تواند به آن آب برسد. راهنمایی لازم دارد که به آن چشمه صاف و گوارا پی برده باشد و از آن نوشیده باشد و گذارش به این تشنه بیفتد، دست او را بگیرد و بسر چشمه زلال برساند تا رفع تشنگی کند. مظاهر مقدّسه کارشان این است. عالم امکان را از قیود نقص و ضلال و گمراهی نجات می‌دهند و در هر دوری برای اهل عالم آنچه لازمه وصول به درجات کمال است، از لسان این نفوس مقدّسه باذن خداوند جاری می‌شود. پس بنابراین سه عالم بود، یک عالم حقّ مطلق که لایتناهی است در کمال، یک عالم خلق که لایتناهی است در ضعف و نیستی و احتیاج و یک عالم متوسط بین خلق و حقّ که عالم امر است. عالم مشرق وحی و مطلع امر است، یعنی عالم

مشیت اولیّه یا مقام مظهر امرالله. این عقیده اهل بهاء است که باید به این عوالم ثلاثه معتقد باشند. مطابق عقیده اهل بهاء که در الواح الهی ذکر شده است، قیام ممکنات به حقّ تعالی قیام صدوری است یعنی حقّ جلّ جلاله ممکنات را به واسطه فیض ازلی و ابدی خود خلق کرده است. همانطوری که نور از شمس ظاهری صادر می‌شود و به ممکنات می‌

رسد و ظلمت را تبدیل به نور می کند، فیض وجود هم از حضرت غیب الغیوب به عالم امکان می رسد و عالم امکان را به نور وجود هستی می بخشد. پس خلق صادر از حق است. اما در میان یک سلسله از عرفا و صوفیه عقیده خاصی هست و آن این که آنها به دو عالم بیشتر معتقد نیستند، می گویند یک عالم، عالم حق است و یک عالم، عالم خلق. عالم امر را اعتقاد ندارند و به وساطت فیض عالم امر و مشیت اولیه بین حق و خلق قائل نیستند. آنها قیام موجودات را به حق جلّ جلاله قیام صدور می دانند بلکه قیام ظهوری می دانند. به این معنی که می گویند ذات غیب منیع لایدرک که عالم حق است، مثل دریا است. دریا تا ساکن و آرام است، حقیقتی واحده است، اما همینکه بواج می آید، امواج تعدّد پیدا می کند. شما می توانید لب دریا که ایستاده آید، هزاران موج بشمارید. این امواج صور عارضه بر نفس دریاست، یعنی این موج غیر از دریا چیزی نیست، خود دریاست که بصورت این امواج در می آید. تا این امواج هست این تعدّد هم هست، ولی این تعدّد ظاهر است، نه اینکه حقیقتی داشته باشد. نمود است نه اینکه بودی داشته باشد. وقتی دریا ساکن شد و امواج از خودنمایی افتاد، جز حق چیزی در عالم باقی نمی ماند. آنها می گویند این ممکناتی که هستند (انسان، حیوان، جماد و نبات) همه مظاهر حقند. یعنی خداست که به این صورتهای درآمده. مثل دریاست که به صورت امواج در می آید، مادامی که این صور هستند عالم خلق است، وقتی این صور از بین رفتند آن وقت جز حق چیزی باقی نمی ماند. این عقیده آنهاست که معتقد به دو عالم حق و خلق هستند و منکر عالم

ص ۸

امروند. ولی این عقیده صوفیه در امر مبارک مورد اعتناء نیست و در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء (مکاتیب، ج ۳، ص ۳۵۴ - ۳۵۸) شرح آن مفصلاً از قلم مبارک جاری شده است. پس بنا به دستور الواح مبارکه بهائی باید معتقد باشد به عالم حق که در دسترس کسی نیست و عرفان او از حیطة افکار و عقول بشر بیچاره، فقیر و فانی بیرون است و از طرف دیگر در عین حال که دسترسی به ذات حق ندارد، مأمور به عرفان است بوسیله شناختن مشرق وحی. شما درست است که ذات غیب منیع لایدرک را نمی توانید بشناسید، ولی برای شناسائی او راهی قرار داده شده و آن راه عرفان مشرق وحی و مطلع امر اوست. هرکس جمال مبارک را بشناسد خدا را شناخته است. در زیارت نامه می خوانیم: "اشهد بان من عرفک فقد عرف الله و من فاز بلقائک فقد فاز بلقاء الله" مظاهر امر چون نماینده حقند هم در عالم امر و هم در عالم خلق، لهذا عرفان آنها عین عرفان ذات غیب است. این سلاطین سریر معدلت و حقیقت در قلمرو خودشان که عالم امر است، با کمال قدرت احکام و شرایع الهی را که از عالم

غیب به آنها پیغام می شود، به خلق عالم می رسانند و در ظلّ کلمه و قیام و دعوت آنها خلق جدیدی پیدا می شود که اوامر او را اطاعت می کنند و هرچه را می فرماید، انجام می دهند. قبل از اینکه محمد بن عبدالله پیغمبر اسلام، بنام خدا قیام کند، خلقی بنام مسلمان و شریعتی به نام اسلام نبود. این پادشاه اقلیم عالم امر، به حکم ذات غیب، احکام الهی را به خلق رساند و افرادی بوجود آمدند که کلمه او را شنیدند و استماع کردند. یعنی قوه قادره او نفوسی را خلق کرد، البته خلق روحانی، که کلمات او را شنیدند و احکام او را عمل کردند.

پس اسلام مخلوق کلمه مشیت اولیه است که سلطان عالم امر است، یعنی حضرت محمد بن عبدالله که زمام قدرت عالم خلق و عالم امر در دست او است. او است که خود مشیت اولیه و نماینده یا جانشین و قائم مقام ذات غیب و نفس الهی است در عالم امر که عالم وضع شریعت است و عالم خلق که عالم خلقت

ص ۹

روحانی است. مقصود از این عالم خلق، خلقت روحانی در ظلّ کلمه الهی است. یعنی نفوس مقدسه ای مخلوق می شوند، ایجاد می شوند که سر تا پا روحانید، سر تا پا فضائلند، سر تا پا بزرگواری و عظمت هستند. به اندازه ای که خود را فدای اهل عالم می کنند و برای آنکه بینوایی را به نوائی برسانند، از هرگونه جانفشانی دریغ نمی نمایند. بنا بر این اول وظیفه ای که خدا برای بندگان قرار داده این است که مشرق وحی و مطلع امر را که قائم مقام ذات خدا در عالم امر و خلق است بشناسند، زیرا شناسائی ذات غیب برای افراد بشر محال و ممتنع است و اگر بخواهد ذات غیب را بشناسد، باید نماینده او را بشناسد. لوحی هست از جمال مبارک به فارسی که در مجموعه الواح حضرت بهاء الله که در مصر چاپ شده موجود است. این لوح معروف است به لوح حمد مقدس. در اول این لوح شرح امتناع عرفان ممکنات نسبت به ذات غیب منبع لایدرک مفصلاً نازل شده و بعد در باب طرز عرفان و شناسائی افراد بشر که از چه راه می توانند خدای خود را بشناسند مطالب مشروحی در آن لوح مبارک ذکر شده است.

" من فاز به فقد فاز بکلّ الخیر ". هر یک از افراد بندگان که به این نعمت

عظمی یعنی به عرفان مشرق وحی و مطلع امر در این عالم موفق و فائز شد، بکلّ خیر فائز شده است " کلّ الخیر " ترجمه ظاهری اش یعنی تمام خوبیها، یعنی جمیع فضائل عالم انسانی در وجود شخصی جمع است که موفق شود به شناسائی مشرق وحی و مطلع امر الهی. ضمناً این نکته را هم بدانید که " کلّ الخیر " یکی از القاب مقدسه ای است که حضرت ربّ اعلی در الواح مبارکه خود آن را اختصاص به حضرت من یظهره الله داده اند. در بیانات مبارکه حضرت اعلی است که " و فی سنة التّسع انتم بکلّ الخیر ترزقون

وفى سنة التسع انتم بلقاء الله ترزقون. " اين كلمه " كلّ الخير " در اینجا معنیش یعنی حضرت من يظهره الله. در صلوة كبر هم اشاره به این قضیه شده است که می فرماید: " لك الحمد يا الهنا بما انزلت لنا ما يقربنا اليك و

ص ۱۰

برزقنا كلّ خير انزلته فى كتبك ". خدايا شکر ترا که ما را موقّق کردی به عرفان حضرت كلّ الخیری که بشارت ظهور او از قلم حضرت اعلى در الواح و آیات مبارکه داده شده است. بهر حال " كلّ الخير " را می توان به معنی وجود مقدّس من يظهره الله گرفت، برای اینکه عرفان او سبب می شود که انسان بر اثر انجام تعالیم او به درجات عالیه برسد، یا " كلّ الخير " را می توان عبارت از جمیع فضائل و کمالات عالم انسانی دانست، نفوسی که موقّق شدند به عرفان مظهر امرالله بکلّ الخير رسیده اند. " والذی منع "، اگر کسی از این عرفان ممنوع شد و مظهر امر الهی را نشناخت، " انه من اهل الضلال " چنین شخصی در زمره گمراهان محسوب است " ولو یأتی بکلّ الاعمال ". اگرچه جمیع اعمال خیریه از او سر بزنند. اما چون این اعمال از روی محبّت الله نیست، ارزشی ندارد. شرح این مسأله را حضرت عبدالبهاء در مفاوضات بیان فرموده اند. اساساً عمل خیری که ناشی از محبّت نباشد، ناشی از عطوفت و وجدان نباشد، ارزش ندارد. شما اگر چنانچه تشنه باشید و جام آبی در اینجا ببینید، جام آب را سر می کشید و رفع تشنگی می کنید، بدون آنکه ابداً از این جام آب تشکری بکنید. اما اگر شما تشنه باشید و در حینی که دنبال آب می گردید، طفل کوچکی بیاید و جام آبی بشما بدهد، چون این ناشی از محبّت آن طفل است، شما طفل را مورد تقدّر و محبّت قرار می دهید، دست به سر و صورتش می کشید و حقیقتاً از او تشکر می کنید. آفتاب با این عظمت که آنهمه روح و حیات و رزق و اینهمه منافع به من و شما می رساند، هیچوقت مورد تشکر قرار نمی گیرد، برای اینکه عمل آفتاب امر طبیعی و فطری است، روی خواسته وجدان و محبّت حاصل نشده است. نفوسی که حقّ را می شناسند، بر اثر کلمه مظهر امرالله است که نسبت به خلق محبّت پیدا می کنند. او می فرماید، به همه خلق مهربان باشید و در اثر

ص ۱۱

کلمه او است که بندگان او همه مردم جهان را دوست می دارند و لهذا عمل نیکی که از آنها سر میزند، مستند به سرچشمه محبّت و وجدان و حقیقت قلبی است. اما کسی که خدا را نشناسد و از شناختن مظهر امرالله غافل باشد، مثل یک سنگ می ماند یا مثل ماه و آفتاب می ماند که اگر عمل خیری از او سر بزنند، چون مستند به محبّت

ایمانی، به وجدان و سرچشمه ایمان و فیض ابدی نیست، لهذا بهیچوجه قابل اعتنا نیست و هیچ جا حساب نمی شود. لهذا می فرمایند: "انّه من اهل الضلال". مثل همین است که آفتاب نورپاشی می کند اما کسی از او تشکر نمی کند. آنچه سرچشمه هدایت و زندگانی جاودانی است، محبت الله است. محبت الله حاصل نمی شود، مگر در اثر معرفت مشرق وحی و مطلع امر. وقتی یکی در ظلّ کلمه او وارد شد کلمه او را اطاعت کرد، آن وقت عملی که از او صادر می شود چون مستند به وجدان است، یعنی مبتنی بر عرفان الهی است، آن وقت این عمل قیمت دارد و برعکس عمل کسی که از عرفان محروم باشد، هیچ ارزشی عندالله نخواهد داشت.

"اذا فزتم بهذا المقام الاسنى و الافق الاعلى ينبغى لكل نفس ان يتبع ما امر به من لدى المقصود لانهما معاً لا يقبل احدهما دون الاخر هذا ما حکم به مطلع الالهام"، وقتی که فائز شدید به این مرتبه بلند روشن و بالا رفتید به طرف این آسمان بلند مرتبه، سزاوار است برای هر فردی که پیروی کند آنچه را که مأمور شده است به آن از طرف خداوند. زیرا شناسائی حق و عمل به احکام حق هر دو با هم هستند و هرگز از هم جدا نمی شوند و هیچ یک بدون دیگری در درگاه الهی قبول نمی شود. اینست آن فرمانی که مطلع الهام آن را به اهل عالم رسانده است. در آیه اول بحث از این بود که فرمودند، اولین مطلبی که بر بندگان خدا واجب است اینست که سعی کنند مظهر امر او را بشناسند، زیرا شناسائی ذات غیب منبع متعال و لایدرک برای بشر مقدور نبود و لهذا واسطه فیضی لازم بود که دارای دو جنبه الهی و بشری باشد، فیض را از عالم غیب بگیرد و به عالم امکان برساند. این اولین فریضه بود.

ص ۱۲

بعد از حصول این عرفان یک نکته دیگر هم مراعاتش بر بندگان خدا واجب است. تنها نباید اکتفا بکنند به اینکه مشرق وحی و مطلع امر الهی را شناخته اند و وظیفه آنها تمام شده است. بعلاوه این وظیفه که فریضه اولیه بود، یک فریضه ثانویه دیگری هم در کار است که باید بعد از عرفان مظهر امر، این نکته را مراعات کنند و آن عبارت از عمل به احکام است. انسان عارف وقتی عرفانش تکمیل می شود و می تواند مدعی باشد که خدا را شناخته است که آنچه را حق جلّ جلاله امر می فرماید از دل و جان اطاعت کند، چه حکم جزئی باشد، چه حکم مهم کلی، عمل به احکام علامت عرفان است. هر چیزی در عالم علامتی دارد. علامت عرفان خدا هم عمل کردن به احکام الهی است. بنابراین اگر کسی که مدعی عرفان است، به احکام و اوامر الهی عمل نکند، جزء عارفین در درگاه الهی شمرده نمی شود. می فرمایند: "لانهما معاً لا يقبل احدهما دون الاخر". یعنی عرفان خدا و عمل به احکام خدا

هر دو همیشه با هم هستند و از هم جدا نمی شوند و هیچ کدام بدون دیگری مقبول درگاه الهی نیست. اگر کسی جمالقدم را شناخته باشد - که او مظهر امرالله است، واسطه فیض است، شمس حقیقت است، دارای فیض اعظم و دارای احسان و افضال کامل است. به خلقش مهربان است، اگر همه اینها را عقیده داشته باشد - ولیکن اوامری را که فرموده اند، چه اوامر روحانی، چه اوامر راجع به شئون مادی را عمل نکند، چنین فردی را جمالقدم به بندگی درگاه قبول نمی کند و عرفان او ناقص است. بالعکس اگر کسی احکام را عمل کند، ولی حق را در دور معین نشناخته باشد، مثلاً در این دور که ظهور جمالقدم است معتقد به اسلام باشد - نماز و روزه و احکام اسلامی را کاملاً عمل کند - اما چون از عرفان شمس حقیقت در این ظهور غافل است، اعمال و افعال او به هیچ وجه مقبول درگاه الهی نیست. اگر کسی بگوید حق را شناخته ام، علامت صدق گفتارش این است که اوامر و احکام را موبه مو انجام دهد و الا عرفان به صرف اسم و ایمان به صرف ادعا هیچ فایده و نتیجه ای ندارد. اسم مؤمن یا صرف

ص ۱۳

اینکه من به عرفان رسیده ام، او را به نجات و فلاح هیچ وقت دلالت نخواهد کرد.

اسم به کسی چیزی نمی دهد، مولوی فرمود:

شب نگردد روشن از اسم چراغ
تا قیامت زاهد ارمی می کند
نام فروردین نیارد گل به باغ
تا ننوشد باده، مستی کی کند

در الواح مبارکه است که: " بهائی را به صفت شناسند نه به اسم و به خلق پی

برند نه به جسم " و در لوح دیگر می فرمایند:

"... یاران الهی باید به موجب وصایا و نصایح نور حقیقت جمال قدم روحی لعنتیه

الفدا قیام کنند و یک یک را به موقع اجرا گذارند. نه اینکه مجرد بخوانند و

مودوع اوراق و الواح گذارند. باید اوامر روحانی و جسمانی اسم اعظم روحی

لترتبه الفداء در حیز شهود جلوه نماید و در احوال و اطوار یاران الهی مجسم و

مصور گردد و الا چه ثمری و چه اثری. باری عبدالبهاء را نهایت آمال اینکه

بکلمه ای از وصایا و نصایح مبارک موفق شود و یقین است یاران نیز چنین آرزو دارند

. بهائی باید شمع آفاق باشد و نجم ساطع از افق اشراق. اگر چنین است نسبتش حقیقی

است و الا نسبت مجازی است و بی ثمر و بی پا. مانند شخصی سیاهست که نامش الماس

و به حقیقت زاغ و غراب است ولی اسمش بلبل خوش آواز. از انتساب اسمی چه فایده و

لفظ بهائی چه ثمر حقیقت باید بهائی بود و ملتجی بعبه مقدسه حضرت نامتناهی...".

(مکاتیب، ج، ۲، ص ۲۷۹ - ۲۸۰)

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳-۵ - امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۸-۳۹۲
- بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۳۷-۳۳۸ - پیام آسمانی، ص ۲۶-۳۱ و ۲۴-۳۵

ص ۱۴

۲- انّ الذین اوتوا بصائر من الله یرون حدود الله السّبب الاعظم
لنظم العالم و حفظ الامم و الذی غفل انه من همج رعاع. انا امرناکم
بکسر حدودات النّفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی انه لروح
الحيوان لمن فی الامکان. قد ماجت بحور الحکمة و البیان بماهاجت نسمة
الرّحمن اغتنموا یا اولی الالباب. انّ الذین نکثوا عهدالله فی اوامره
و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضلال لدی الغنی المتعال.
مردمانی که خداوند به آنها چشم دل، چشم باطن و بصیرت عطا فرموده است،
این مردم احکام الهی را بزرگترین سبب می دانند برای نظم عالم و برای
محفوظ ماندن امم از مشقّات و بلایا. کسی که از بصیرت الهی بهره مند
نباشد و از عرفان الهی غافل باشد و عمل به احکام نکند، چنین شخصی از
همج رعاع است. همج پشه ها و مگس های کوچکی را می گویند که بر چشم
چهارپایان می نشینند. اینها پست ترین حشرات هستند، ذلیل ترین مخلوقات
هستند، از خودشان به هیچوجه قدری و قیمتی ندارند و لهذا اشخاص پست را
در مقام تشبیه همج می گویند. کلمه رعاع هم به معنی مردمان لئیم و پست
فطرت است که دارای شرافت و اصالت و نجابت نیستند.

ص ۱۵

حضرت امیر علیه السّلام به کمیل بن زیاد نخعی درباره مراتب نفوس می فرمایند:
" یا کمیل مردم بر سه قسم اند، " النّاس ثلاثة انواع ". " عالم ربّانی "، یک
دسته دانشمندانی هستند که از علم و دانش الهی بهره مند شده اند، دارای روحانیت و مقام
کامل هستند، خودشان عالمانند و به دیگران هم انوار علمشان می درخشند، " و متعلّم
علی سبیل الرشاد ". یک دسته هم هستند که جزو علماء نیستند ولی در پی تحصیل علم
روانند، همیشه در صدد هستند بر معلومات خود بیفزایند، از ضلالت روگردانند،
به هدایت و رستگاری و علم و دانش توجّه کنند. این هم یک دسته هستند. " و الباقي
همج رعاع "، باقی مردم که نه عالم باشند، نه متعلّم جزو حشرات بی قیمت و
مردمان ذلیل و پست هستند. ملاحظه می فرمائید که حضرت امیر کلمه " همج رعاع "
را در حدیث کمیل بیان فرموده اند. در آیه کتاب اقدس هم جمال مبارک همج رعاع می
فرمایند، یعنی نفوسی که از دیده بصیرت بی بهره و نصیب هستند.

چطور ممکن است که احکام و اوامر الهی سبب حیات عالم و حفظ امم باشد؟ وقتی مظهر امرالله قیام می کند، آنچه را مصالح مردم در او نهفته است به مردم تعلیم می دهد و آنچه برای افراد و جامعه مضر است از او نهی می کند. حال اگر ملل و طوایف، افراد و جماعات دستورات الهی را عمل کنند، در عالم نه جنگی خواهد بود نه جدالی، نه عداوتی و نه سایر امور منکره، سراسر عالم مثل فردوس برین می شود، زیرا همه مردم مطابق دستور الهی رفتار می کنند. هیچکس دست به دزدی نمی زند، خیانت نمی کند، دروغ نمی گوید، به مال مردم دست درازی نمی کند، به نوامیس و اعراض مردم به چشم شهوت و هوی و هوس نگاه نمی کند. چرا؟ برای اینکه خدا اینطور گفته و اهل بصیرت احکام الهی را بعد از عرفان ملتزم شده اند که قبول کنند. وقتی این احکام اجراء شد آنوقت دنیا دارای حیات معنوی و سرور جاودانی است و مردم هم از همه بلیات و موانع و مشاکل محفوظ و مصون خواهند ماند. دیگر ملتی بر علیه ملت دیگر شمشیر نمی کشد، در صدد تصرف ممالک دیگر بر نمی آیند، بلکه دنیا حکم یک

ص ۱۶

خانواده را پیدا می کند و تمام جهان حکم یک خانه خواهد داشت و همه با هم در نهایت درجه مهربانی و محبت زندگانی خواهند کرد. لهذا می فرمایند که احکام الهی اعظم اسباب است از برای نظم عالم و حفظ امم.

در آیه بعد می فرمایند: " انا امرناکم بکسر حدودات النفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی انه لروح الحیوان لمن فی الامکان ". در آغاز ظهور حضرت اعلی که ندای استقلال شریعت بیان مرتفع شد و کم کم مردم فهمیدند که شریعت اسلام منسوخ و شریعت جدیدی به اسم شریعت بیان در عالم تشریح شده، در آثار حضرت اعلی به مؤمنین بیان حکم کسر حدود شد، کسر حدود یعنی شکستن احکام و اوامر. منظور حضرت اعلی از این کسر حدود این بود که ای مردم، شما که از حق غافل هستید، نفس پرستید و خدا را فراموش کرده اید و اسیر حدود و سلاسل و اغلال نفس اماره هستید، بیائید و حدود نفس و هوی را بشکنید، از ظل اطاعت و پیروی احکام نفس اماره بیرون بیائید و به آنچه خدا می گوید گوش کنید. مقصود از کسر حدود این بود، اما پیروان بیان بعضی ها مطلب را طور دیگر فهمیدند و در فهم مطلب اشتباه کردند. خیال کردند کسر حدود یعنی بی اعتنائی به حدود و قوانین الهی، یعنی عدم توجه به احکام مقدسه نازل از سماء مشیت حق و لهذا شروع کردند به اعمال ناشایسته و قبیح. اعمال حزب بابی در آن ایام که به بهانه توجه به کلمه " کسر حدود " مرتکب اعمال شنیعه می شدند در الواح جمال قدم مندرج است و ناله جمال مبارک از دست آن نفوس بلند است. می فرمایند، اینها معنی کسر حدود را که حضرت اعلی

فرموده بود نفهمیدند و خیال کردند که کسر حدود الهی باید بکنند. لهذا باعمال سیئه و کارهای شنیع و بد دست زدند، با آنکه مقصود حضرت اعلی از کسر حدود، کسر حدود نفس و هوی بود. در این آیه هم این قضیه را تکرار می فرمایند: " انا امرناکم ". ای مردم شما را امر کردیم بوسیله حضرت اعلی بکسر حدود نفس و هوی، یعنی آنچه دل شما می خواهد، آنچه نفس اماره به شما حکم می کند، آنها را کسر کنید و از بین ببرید. " لا ما

ص ۱۷

رقم من القلم الاعلی ". ما نگفتیم حدودی الهی را که از قلم اعلی نازل می شود کسر کنید. اما شما بر عکس فهمیدید و خیال کردید که کسر حدود یعنی کسر احکامی که از قلم اعلی نازل شده است. با اینکه احکامی که از قلم اعلی نازل می شود " روح الحیوان لمن فی الامکان " است. یعنی روح زندگانی ابدی و موجب بقای جاودانی است برای مردمی که در عالم امکان هستند. منتهی چون شما اسیر نفس و هوی بودید، از کسر حدود سوء استفاده کردید و به عوض اینکه احکام الهی را عمل کنید به بهانه تمسک به کسر حدود بر خلاف اوامر و احکام الهی رفتار کردید، با اینکه ثمر احکام و اوامر الهی حیات ابدی است برای جمیع خلق امکان.

" قد ماجت بحورالحکمة و البیان بما هاجت نسمة الرحمن اغتتموا یا اولی الالباب"، دو مرتبه تأکید می فرمایند به اهل عالم که ای اهل عالم، متوجه باشید ابواب رحمت الهی باز شده است، نهر حیات ابدیه جاری شده است، وسائل صلاح و فلاح شما از هر جهت به ید فضل و عنایت مظهر امرالله مهیا و پیراسته و آراسته جلوه گر شده است، لذا این ایام را غنیمت بدانید. موج زد دریاهاى حکمت و بیان زیرا نسیم الهی وزید. هر وقت نسیم میوزد دریا در ظاهر به موج می آید. می فرمایند، نسیم رحمت الهی که وزید. یعنی مظهر امرالله که ظاهر شد، بحور حکمت و بیان در الواح و آیات او برای شما نازل شد. " اغتتموا یا اولی الالباب"، ای مردم، اگر صاحب عقل هستید، اگر صاحب تفکرات عالیه هستید، این ایام را غنیمت بدانید و از این حکمت و بیان حضرت رحمن که رایگان در اختیار شما قرار داده شده است، استفاده کنید.

" انّ الذین نکثوا عهدالله فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضلال لدى الغنى المتعال"، اشخاصی که شکستند عهدی را که با خدا بسته بودند در اوامر خدا و برگشتند به عقب، اینطور اشخاص گمراهند در نزد خداوند بی نیاز و بلند مرتبه. در این آیه نکته ای هست، می فرمایند: " نکثوا عهدالله فی اوامره"، ناقض عهد و ناکث عهد، یعنی کسی که پیمانی را با خدا ببندد و

ص ۱۸

بر خلاف آن عهد و پیمان عمل کند، چنین کسی ناقض عهد است. نقض عهد تجلیات مختلفی و نمایشهای متعدده و طرق مختلفی دارد. نقض عهد محدود به مسأله عهد و میثاق نیست، بلکه نقض عهد راههای دیگری هم دارد. از جمله نکته ای است که اینجا می فرمایند: " انّ الذین نکثوا عهدالله فی اوامره "، آنهایی که مدعی ایمان هستند به علت مؤمن شدن، با جمال مبارک عهد و پیمان می بندند که من چون بتو مؤمن شدم به عبودیت درگاه تو قیام می کنم اما اینطور اشخاص عهد خود را که با خدا بسته اند می شکنند، چرا؟ برای اینکه اوامر الهی را انجام نمی دهند، عهد ایمان می بندند، اظهار عبودیت می کنند ولی در مقابل احکام و اوامری که خدا می فرماید عمل نمی کنند، چنین شخصی چون احکام الهی را عمل نمی کند و به اوامر الهی بی اعتنائی می کند، از جمله نفوسی است که نکث عهدالله و نقض عهدالله کرده است. پس آنهایی که مدعی ایمانند ولی احکام الهی را عمل نمی کنند هم از جمله ناقضین عهد هستند. می فرماید نفوسی که اوامر را عمل نمی کنند، عهد خدا را به علت عدم رعایت اوامر و احکامش می شکنند. " و نکصوا علی اعقابهم "، و به اعقاب خودشان بر می گردند. یعنی از امرالله دور می شوند، به عوض اینکه به طرف علم و دانش الهی روی آورند، به عقب برمی گردند و به جهل و خرافات و تقلید سابقه خودشان توجه می کنند. اینها ولو مدعی ایمان باشند، خداوند اینها را جزو مؤمنین نمی شمارد. " اولئک من اهل الضلال لدی الغنی المتعال "، در درگاه خداوند بی نیاز بلند مرتبه، اینگونه نفوس که نقض عهد می کنند و احکام او را عمل نمی کنند، اینها در زمره مؤمنین محسوب نمی شوند، بلکه در زمره گمراهان اند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۵-۷

ص ۱۹

۳ - یا ملاً الارض اعلموا انّ اوامری سرج عنایتی بین عبادی و مفاتیح رحمتی لبریتی کذلک نزل الامر من سماء مشیة ربکم مالک الادیان. لویجد احد حلاوة البیان الذی ظهر من فم مشیة الرحمن لینفق ما عنده ولویکون خزائن الارض کلها لیثبت امراً من اوامره المشرقة من افق العنایة والالطاف.

ای مردم روی زمین، بدانید که اوامر و احکام من مانند چراغهای عنایت و توجه من هستند در بین بندگان من و نیز اوامر و احکام من مانند کلیدهای رحمت من هستند برای خلق من. اینطور نازل شده است امر الهی از آسمان مشیت و خواست پروردگار شما که صاحب ادیان است. مفهوم این آیه معلوم است. حقّ جلّ جلاله در بیان فواید و نتایج احکام و اوامری که در شریعت الله تنصیص فرموده، اینطور بیان می فرماید که احکام و

اوامر من شبیه به چراغهایی هستند که در اثر نور آنها بندگان من در روی زمین راه هدایت و فلاح را پیدا می کنند و نیز احکام و اوامر من مانند کلیدهایی هستند که بوسیله این کلیدها خزانه رحمت و مهربانی من به روی خلق عالم باز می شود و آنها از مراحم و فیوضات من استفاده می کنند.

در اینجا کلمه " کذلک نُزِّلَ الامر " را میتوانیم به صیغه مجهول بخوانیم.

ص ۲۰

بنا بر این در " نُزِّلَ الامر " کلمه " امر " میشود نایب فاعل " نُزِّلَ " و مرفوع است. طوری دیگر هم میشود این کلمه را خواند " کذلک نُزِّلَ الامر " که نُزِّلَ " فعل ماضی است و فاعلش " امر " است " نُزِّلَ " در این مقام، فعل لازم خواهد بود. از لسان مظهر امر الهی بیاناتی که نازل میشود در نهایت حلاوت و جذابیّت است. منتهی بندگان خدا که این کلمات را می شنوند، دو قسمند. بعضی ذائقه دارند، استعداد فطری دارند و میتوانند شیرینی و حلاوت بیان الهی را ادراک کنند، بعضی دارای این فطرت و استعداد نیستند. می فرمایند، اگر کسی حلاوت و شیرینی بیان الهی را که از لسان مشیّت رحمن و مظهر امر جاری شده است درک کند، علامت اینکه شیرینی بیان الهی را درک کرده این است که اولاً آنچه را دارد ولو گنجهای تمام روی زمین باشد، همه را در راه خدا انفاق میکند تا بتواند یکی از احکام الهی را لااقل در روی زمین در بین بندگان ثابت و مقرر بدارد، از همان احکام و اوامری که از افق عنایت و لطف و موهبت پروردگار درخشیده است. یعنی کسی که حقیقتاً مظهر امر الهی را بشناسد و به عظمت احکام و اوامر پی ببرد و شیرینی بیان الهی را درک بکند، علامتی دارد که بصرف ادعا نیست و آن نشانه این است که حاضر است برای اثبات و استقرار اوامر و احکام و ترویج شریعت الهی در بین مردم، هرچه را دارد، ولو گنجهای تمام دنیا باشد، در راه خدا خرج کند تا بتواند شریعت الله را در عالم منتشر کند اگر چنین اقدامی کرد، معلوم میشود که به شیرینی بیان الهی پی برده است و به عظمت احکام الهی آگاه شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - اخلاق بهائی، ص ۱۱-۱۹

ص ۲۱

۴ - قل من حدودی یمّر عرف قمیصی و بهاتنصب اعلام النّصر علی القنن و الاتلال. قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لبریتی ان اعملوا حدودی حباً لجمالی طوبی لحیب وجد عرف المحبوب من هذه الکلمة

الَّتِي فَاحَتْ مِنْهَا نَفْحَاتُ الْفَضْلِ عَلَى شَأْنٍ لَا تُوصَفُ بِالْذِّكَارِ. لِعَمْرَى مِنْ شَرْبِ رَحِيقِ الْإِنصَافِ مِنْ أَيَادِي الْإِلطَافِ أَنَّهُ يَطُوفُ حَوْلَ أَمْرِي الْمَشْرِقَةَ مِنْ أَفْقِ الْإِبْدَاعِ.

احکام و اوامر الهی از حیث آثار و نتایج با سایر قواعد و قوانینی که در بین بشر منتشر است و مراعات می شود، هیچ وقت اشتباه نمی شود. قوانین و احکام بشری ناقص است. بقا و دوامی ندارد، زائل و فانی است ولی حدود و احکام الهی است، که باقی است و باعث نجات می شود. می فرمایند، از نفس تعمق و تفکر در باره دستورات و اوامر و احکام من، بوی پیراهن من منتشر می شود. یعنی اگر کسی در نتیجه و خلاصه دستورات و احکامی که من از طرف خدا داده ام تفکر کند، می داند که این حکم با این نتیجه و این فایده مهمه، جز از طرف خداوند نمی شود صادر شده باشد. خود احکام و اوامر دلالت می کند که اینها از ناحیه علم الهی صادر شده اند و فلاسفه عالم،

ص ۲۲

عقلای جهان هرچه بنشینند و فکر بکنند، مثل این احکام و اوامر نمی توانند وضع کنند. " و بها تنصب اعلام النّصر علی القنن و الاتلال ". نصرت امر من منوط به اجرای این تعالیم و احکام است. اگر خواسته باشید شریعت الله را در عالم منتشر کنید و دین الهی را نصرت کنید، نصرت به امور ظاهری نیست، بلکه اگر قیام کنید و این احکام و اوامر را در بین مردم منتشر کنید، نفس انتشار دستورات الهیه بزرگترین سبب و مهمترین علت برای پیشرفت شریعت الله است و پرچمهای شریعت الهی بوسیله انتشار اوامر و احکام بر کوهها و قلّه ها و بلندی های زمین نصب خواهد شد. " قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمی مخاطباً لبریتی ان اعملوا حدودی حباً لجمالی ". همانا گویا شده است زبان قدرت من در جبروت من که ای اهل عالم، عمل کنید احکام مرا برای اینکه جمال مرا دوست می دارید. در این آیه نکته لطیفه ای هست و آن این که بندگان خدا احکام و اوامر الهی را به علل متعدده و به جهات مختلفه ای ممکن است اجرا کنند. یکی فرض می کنیم احکام الهی را عمل می کند برای اینکه خدا او را به بهشت ببرد و حیات جاودانی به او بدهد. یکی احکام الهی را عمل می کند برای اینکه خدا در بهشت به او حور و قصور و نعم باقیه بدهد. یکی به درگاه خدا دعا می کند و احکام الهی را انجام می دهد برای آنکه خدا او را در این دنیا ثروتمند و متمول بکند و از این قبیل چیزها. این قبیل افکار اگر باشد، یعنی بندگان خدا احکام الهی را عمل بکنند، برای اینکه خدا در مقابل به آنها چیزی بدهد - حالا چه مال دنیا باشد چه بهشت چه حوریه چه سایر چیزها - می فرمایند، این شرط عبودیت نیست. این در حقیقت خداپرستی نیست، خودپرستی است. چون این شخص بهشت را دوست می دارد، حور و قصور را دوست می دارد، انجام و اجرای

تعالیم و احکام الهی را بهانه می کند و در حقیقت به خدا می گوید که من این

ص ۲۳

را عمل می کنم، این نماز را می خوانم، این روزه را می گیرم، بشرط اینکه تو به من بهشت بدهی. پس این خدا را نمی پرستد، خودش را می پرستد خداپرستی واقعی اینها نیست. در این جا جمال مبارک می فرمایند لسان عظمت من در جبروت قدرت و توانائی من به بندگان چنین خطاب کرده است که ای بندگان، ارادت واقعی و بندگی حقیقی در درگاه من اینست که احکام مرا بدون هیچ شائبه و شبهه و بدون هیچ امید و آرزویی انجام بدهید. من خالق شما هستم، من آفریدگار شما هستم، شما مخلوق و مصنوع و بندگان من هستید و بندگی دارای علائمی است. بنده درگاه خدا وظیفه خاصی دارد و آن این است که چون خدای او چنین گفته و چنین امری کرده است، او آرا انجام بدهد، خواه خدا او را به بهشت یا به جهنم ببرد. معامله با خدا نکند که من این نماز را می خوانم، تو هم در عوض اینطور با من رفتار کن. این درست نیست. می فرمایند، شما بدون امید بهشت و بدون خوف از جهنم بدون سایر شئون نفسانی، احکام مرا عمل کنید زیرا مرا دوست می دارید. بنده آنست که خدای خود را دوست بدارد و آنچه را که خدا فرموده عمل کند زیرا علامت دوستی واقعی، عمل به احکام الهی است.

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود جهت بنده پروری داند
ما باید امورمان را به حق واگذار بکنیم.

وقتی می خواهیم نماز یا حکمی از احکام الهی را انجام بدهیم، باید بگوئیم، خدایه من بدون هیچ شائبه، هیچ آرزو، بدون هیچ توقع نفسانی در محضر تو ایستاده ام و چون تو خدای من هستی و من بنده تو و وظیفه بنده اطاعت او امر است، بدون چون و چرا من احکام تو را عمل می کنم و هیچ پاداشی هم از تو نمی خواهم. پاداش من فقط انجام وظیفه است و بس. من این عمل را انجام می دهم، چون تو را دوست می دارم. اگر کسی بتواند احکام الهی را روی این فلسفه انجام بدهد، او از بندگان مقرب و مخلص درگاه خداست و الا اگر قضیه

ص ۲۴

حور و قصور و بهشت و جهنم در کار بیاید، این معامله است و خدا با کسی معامله نمی کند. می فرمایند، لسان قدرت من در جبروت عظمت من بخلق من اینطور خطاب کرد و گفت، اعمال و حدود مرا انجام بدهید، احکام مرا عمل بکنید، برای آنکه مرا دوست می دارید. " طوبی لحیب وجد عرف المحبوب من هذه الكلمة التي فاحت منها نفحات الفضل على شأن لا توصف بالاذكار ". خوشا بحال آن بنده ای که علائم و آثار حضرت محبوب را

در این بیان مبارک مشاهده کند و لطف خداوندی را از این کلمه‌ای که جاری شده است از لسان حقّ جلّ جلاله درک کند و نفحات فضل را که جمیع ممکنات را بطوری گرفته که بیرون از وصف واصفین و اذکار ذاکرین است احساس بکند.

" لعمری من شرب رحيق الانصاف من اياى اللطاف انه يطوف حول اوامرى المشرقة من افق الابداع ". قسم بجان خودم، کسی که بیاشامد باده انصاف را از دستهای لطف خداوندی، چنین شخصی طواف می کند در پیرامون اوامر من که تابیده است از آسمان ابداع و ایجاد الهی. یعنی بندگان واقعی و عارفین معنوی خدا نفوسی هستند که به عظمت خداوند از احکام و اوامر او پی می برند و می دانند که این حکم محکم و این دستور متین جز از ناحیه حقّ جلّ جلاله نمی تواند از مشرق دیگر و مبدأ دیگر اشراق کند. نفس این تعالیم و احکام دلالت می کند بر اینکه منزل این احکام و امر کننده این دستورات حقّ است و بس.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۷ - ۱۰

ص ۲۵

۵ - لا تحسیناً انا نزلنا لكم الاحكام بل فتحنا ختم الرّحیق المختوم
باصابع القدرة و الاقتدار يشهد بذلك ما نزل من قلم الوحي تفكروا يا اولی الافكار.
گمان مبرید که برای شما احکام نازل کردیم. بلکه گشودیم مهر باده‌ای را که مهر شده بود به انگشتان قدرت و اقتدار الهی. شهادت می دهد به این مسأله آنچه که نازل شده است از قلم وحی الهی. تفکر کنید ای صاحبان فکر و ای عقلا و دانشمندان این آیه مبارکه دلالت می کند بر مطلب بسیار مهمی و آن اینست که در این ظهور مبارک مقصود واقعی و منظور اصلی از قیام مظهر امرالله و ظهور مطلع وحی و الهام فقط وضع شریعت و احکام نماز و روزه و غیره نبوده است زیرا وضع احکام و فروع آنها در رتبه ثانی از اهمیت است. آنچه منظور اصلی و مقصود واقعی حقّ جلّ جلاله در این ظهور مبارک بوده، برداشتن مهر از اسرار و رموز کتب مقدسه سابقه بوده است . برای تشریح این قضیه مقدمه‌ای لازم است. وقتی به کتب آسمانی قبل از قبیل قرآن مجید، انجیل مقدس و تورات حضرت موسی و کتب سایر انبیاء که در دست است مراجعه کنیم، می بینیم در این کتب آسمانی مطالب مختلفه‌ای ذکر شده است. یک قسم نصایح و مواعظ است، در همه این کتب گفته‌اند. راستگو باشید، درستکار باشید با عفت و با

ص ۲۶

عصمت باشید و از این قبیل تعالیم. این یک سلسله از مطالبی است که یک قسمت از

قرآن و انجیل و تورات و سایر کتب آسمانی را فراگرفته است. قسمت دیگر از کتب آسمانی قبل، تاریخ زمان گذشته است که در گذشته ایام چه طوایفی بودند، چگونه در دنیا زندگانی می کردند، خدا برای آنها پیغمبران فرستاد و آنها پیغمبرانشان را اذیت کردند، به قتل رساندند و بالاخره به جزای عمل خود رسیدند. قسمت دیگر از کتب مقدسه قبل که از آسمان مشیت الهی نازل شده است، احکام و اوامر است. مثل قضایای نماز و روزه و احکام طلاق و نکاح و سایر قسمت هائی که همه آشنا هستید و می دانید. غیر از این مطالبی که ذکر شد در جمیع کتب قبل، اعم از قرآن یا تورات یا انجیل یا سایر کتب مطالب خاص دیگری هم موجود است که وقتی به آنها مراجعه کنیم، می بینیم درست منظور آشکار نیست. شما وقتی در قرآن می خوانید: " اقموا الصلوة واتوا الزکوة " معنایش را کاملاً می فهمید، یعنی ای مردم، نماز بخوانید و زکوة بدهید. یا اینکه می فرماید، راستگو باشید. این مطلب غامض و پیچیده نیست، مقصود را زود درک می کنید و همچنین شرح انبیاء قبل را که می خوانید، مطالبی است خیلی آشکار و واضح که در فهم مقصود دچار شک و ریب و ابهام نمی شوید. ولی یک سلسله مطالبی هست در همه این کتابها که بر حسب ظاهر وقتی می خوانیم، معنی و مقصود اصلیش برای ما روشن نیست. مثلاً در انجیل می فرماید، زمین تنگ می شود، قوای آسمانی از هم می پاشد. ستاره ها می ریزد، آفتاب تاریک می شود، ماه سیاه می شود، زلزله غریبی در تمام دنیا واقع می شود و بعد ملائکه از آسمان پائین می آیند و حضرت مسیح روی ابر نشسته، پائین می آید و ملائکه بوق و شیپور دارند، در اطراف او می نوازند و خلق عالم را اضطراب عجیبی فرا می گیرد، قحطی و شدت در همه جا مسلط می شود و از این قبیل. اینها را وقتی می خوانیم، پیش خود فکر می کنیم که اینها دلالت بر چه می کند و برای چه این قبیل آیات در این کتاب ذکر شده است. در جواب می گویند، این آیات برای آن است

ص ۲۷

که نشانه باشد برای وقتی که مسیح بر می گردد. بسیار خوب، وقتی که مسیح بر می گردد، باید این انقلابات بشود. اما وقتی که این علامات ظاهر شد. یعنی آفتاب تاریک شد، ماه سیاه شد، ستاره ها ریختند، زلزله شد، لوله شد و مردم دست پاچه شدند، دیگر کسی حال و حوصله ای که ببیند مسیح آمده است ندارد. دنیا خراب می شود و قوای زمین و آسمان همه به لرزه در بیاید و از هم پراکنده بشود. دیگر دنیائی نمی ماند بشری نمی ماند که مسیح بیاید آنها را راهنمایی کند، پس مسیح برای که می آید؟ برای مردگان؟ شما وقتی این آیات را می خوانید، می بینید اینها به ظاهر هیچ جور نمی آید این در انجیل بود، در تورات هم همین حرفها هست. مثلاً ایلیا از آسمان

می آید، سوار بر ارباب آتشین می آید، در کوچه و بازار داد می کند، فریاد می کند، آفتاب تاریک می شود، ستاره ها میریزند، ماه بدل به خون می شود، زمین و آسمان به لرزه می آیند زیرا موعود تورات می خواهد بیاید. خوب این موعود تورات اگر با اینهمه هیاهو بیاید دیگر کسی در عالم باقی نمی ماند. همه از ترس، جان از بدنشان بیرون می رود پس دیگر موعود تورات برای کی می آید؟ قرآن مجید قسمت اعظمش از همین حرفهاست. آسمان شکافته می شود، آسمان پاره پاره می شود، پوست آسمان کنده می شود، آسمانها با دست قدرت حق لوله می شود و دور زمین گذاشته می شود. آسمانها مثل قلع گذاخته می شود، آسمانها مثل چرم دباغی شده می شود. ستاره ها همه تیره می شوند، ماه تاریک می شود. آفتاب و ماه پهلوی هم جمع می شوند، انسان بقدری بیچاره و مضطرب می شود که راه را گم می کند و می گوید من از کجا فرار کنم؟ در مقام دیگر می فرماید، روزی می آید که یک مرتبه تمام زمین می لرزد و این لرزش به اندازه ای است که می فرماید، زنهایی که بچه شیر می دهند، از خوف و ترس بچه هایشان را می اندازند و می روند یعنی غفلت می کنند که بچه ای داشته اند و این هیاهوی دنیا به اندازه ای شدید خواهد بود که زنهای آبستن همه بچه هایشان را سقط می کنند و مردم

ص ۲۸

را می بینید که مثل اشخاص مست نمی دانند، کجا بروند. اما مردم مست نیستند بلکه عذاب الهی به آنها نازل شده است و اینطور اینها را بیچاره کرده است. اینهمه هیاهو برای چه واقع می شود؟ برای اینکه موعود اسلام بیاید. اما این موعود برای کی می آید؟ وانگهی این آسمان که شکلهای مختلف بخودش می گیرد، چگونه است؟ اگر خدا آنرا لوله می کند پس اینکه می فرماید، آسمان شکافته می شود چیست؟ یا مثل قلع گذاخته می شود، چیست؟ آخر قلع گذاخته را نمی شود لوله کرد و دور و بر زمین گذاشت. این قبیل آیات را که مطالعه می کنید، می بینید خیلی عجیب و غریب است. از کتب مقدسه گذشته در احادیث و اخبار و روایات هم از این قبیل چیزها هست که این وقایع رخ می دهد. مثلاً در کتاب اشعیا هست که شیر و آهو با هم صلح می کنند، بچه با مار بازی می کند و مار به او اذیت نمی کند. حیوانات درنده و چرنده با هم رفیق می شوند و از این قبیل چیزها و در عین حال، آفتاب هم تاریک می شود، ماه هم سیاه می شود - ستاره ها هم می ریزند حالا ببینید دنیا چه وحشتکده ای می شود. این آیات را که می خوانیم، می بینیم اگر بظاهرش معنی کنیم، درست نمی آید. پس ناچار مجبوریم بگوئیم، یا اصلاً معنی ندارد، که این حرف غلط است برای اینکه به وحی الهی این کلمات نازل شده و اگر بگوئیم معنی دارد. معنی آن چیست؟ این گونه

آیاتی که معنی آن معلوم نیست و اسباب شک و شبهه می شود، آیات متشابهات است. و اما آن مسائل و آیاتی که خیلی واضح و آشکار بود مثل نماز و روزه، آنها را می گویند آیات محکومات. در جمیع این کتب آسمانی آمده است که ظهور معنی این آیات متشابهه وقت معینی دارد که باید خدا در روز معین معنی این آیات را برای خلق دنیا بگوید. موسی گفت، آنکه بعد از من می آید، معانی آنها را می گوید. عیسی شرحی نداد فقط گفت، آنکه بعد از من می آید، می گوید. رسول الله هم

ص ۲۹

چیزی نگفت فرمود، بعد از من می آید. دانیال می گوید، خدا به من گفت این کتاب را مهر کن تا روز آخر. این است که معنی این آیات در تورات معلوم نیست حضرت مسیح هم که آمد، همین حرفها را گفت و تازه ایشان فرمودند من به مثل با شما گفتگو می کنم، برای شما قصه و حکایت می گویم، اما حقیقت را آنکه بعد از من می آید، می گوید. یعنی فارقلیط یا روح تسلی دهنده. در قرآن، حضرت رسول که آمدند. ایشان هم محول کردند به بعد، می فرمایند، ای مردم، خدا می گوید: "انّ علینا جمعه و قرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه" ای محمد، تو این آیات قرآن را به مردم بگو بخوانند و بروند، حالا کار به معنی آن نداشته باشند. "ثمّ إنّ علینا بیانہ" در آینده بیان و تفسیر این آیات را ما خواهیم فرستاد. (سوره قیامت، آیه ۱۷ - ۱۹). می بینید که هم مسیح می گوید و هم رسول الله و هم موسی و در کتب انبیاء مصرح است که معنی این آیات مهر شده و مستور است تا وقت معین.

در قرآن می فرماید: "بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لَمَّا یأتهم تأویلہ" (سوره یونس، آیه ۳۹). ای محمد، این مردم که آیات الهی را تکذیب می کنند و آنها را دروغ می پندارند برای این است که معنی این آیات را نمی فهمند. "لَمَّا یأتهم تأویلہ" هنوز تأویل و معنی اصلی و مقصود واقعی از این آیات نازل نشده است. وقتی که این آیات تأویلش نازل شد. آنوقت مردم خواهند فهمید که بیخود این آیات را تکذیب کرده اند و علت تکذیبشان جهل آنها به معانی اصلیه است. جمال مبارک می فرمایند، ای احبای الهی، خیال نکنید که جمال قدم آمده است برای اینکه به شما نماز و روزه و حج و فلان و بهمان بدهد، بلکه مقصود اصلی این است که می خواهند بفرمایند، آن موعود کلّ و آن وجود مقدسی که حضرت موسی و مسیح و محمد و سایر انبیای الهی وعده داده اند که در یوم آخر ظاهر خواهد شد. ظاهر شده و اسرار کتب مقدسه را آشکار و معانی آیات متشابهه را ذکر نموده است. می خواهند بفرمایند، ای اهل عالم، آن

ص ۳۰

روز فرارسیده و آن نفس مقدسی که این کار را انجام می دهد، من هستم که به اسم بهاء الله ظاهر شده ام. من آمده ام برای اینکه رموز و اسرار کتب قبل را برای شما آشکار کنم و حقایق را که در آیات متشابهه مکنون و مستور بود، برای شما واضح و آشکار بیان کنم. مأموریت واقعی من، نتیجه قیام مهیمن من در عصر نورانی اینست که اسرار و رموز کتب مقدسه قبل را آشکار کنم. "فتحنا ختم الرّحیق المختوم"، باز کردیم مهری را که بر سرپادۀ روحانی و شراب آیات الهی در ظهورات قبل قرار داده شده بود، آن مهر را ما برداشتیم. همان رحیق مختومی که در قرآن مؤثده آن را داده بود که روز آخر خداوند مهر را از سر این شیشه شراب آیات الهی بر می دارد. می فرمایند، آن روز فرارسیده است و ما در ضمن الواح و آیات تمام مهرهای اسرار و رموز را برداشتیم، حقایق کتب مقدسه را برای شما آشکار کردیم و ما اینکار را کردیم با اصابع قدرت و اقتدار. اگر چنانچه می خواهید به حقیقت اینها واقف بشوید، به الواحی که از قلم وحی نازل شده است، مراجعه کنید. بنابراین وقتی شما مراجعه می فرمائید به کتاب ایقان، به لوح جواهر الاسرار و به سایر الواح مقدسه جمالقدم و اسم اعظم، مشاهده می فرمائید که تمام اسرار کتب قبل و جمیع آیات متشابهه ای که در شرایع قبل نازل شده و معنی واقعی و منظور حقیقیش مستور بوده، در این ظهور مبارک واضح و آشکار شده است.

در کتاب ایقان معنی قیامت را بیان فرموده اند، معنی علامات را بیان فرموده اند که مقصود از اینکه آفتاب تاریک میشود، آفتاب چه چیز است، زمین میلرزد و زلزله می شود، مقصود از زلزله چه چیز است. قوای زمین و آسمان از هم می پاشد، یعنی چه، مسیح روی ابر می نشیند و از آسمان به زمین می آید، یعنی چه - مقصود از ملائکه چه هستند - بهشت کدام است - جنت چه چیز است، و مقصود از رستاخیز عظیم وقوع چه مطلب مهمی است. مقصود از اینکه ایلیا از آسمان می آید، یعنی چه - معنی رجعت یعنی چه - ایلیائی که در دوره مسیح و در دوره رسول الله و در این ظهور اعظم آمد، که

ص ۳۱

بود - تمام این رموز را از آیات متشابهه که در کتب قبل ذکر شده است، در الواح مبارکه ایقان و جواهر الاسرار و سایر الواح مهمه ذکر فرموده اند. شما کمتر لوحی است که مطالعه بفرمائید، مگر آنکه سرّی از اسرار راجع به کتب مقدسه قبل در آن واضح و آشکار شده باشد. لهذا مقصود اصلی و مطلوب واقعی جمالقدم و اسم اعظم که به امر الهی قیام کرد، فتح رحیق مختوم بود، یعنی برداشتن مهر از سر معانی آیاتی که در کتب مقدسه بود و معانیش بر همه مردم پوشیده و مکتوم بود.

ص ۳۲

۶ - قد کتب علیکم الصلوة تسع رکعات لله منزل الايات حين الزوال وفي البكور والاصال. و عفونا عدّة اخرى امرأ فی کتاب الله انه لهو الامر المقتدر المختار. و اذا اردتم الصلوة ولّوا وجوهکم شطری الاقدس المقام المقدّس الّذی جعله الله مطاف الملاً الاعلی و مقبل اهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن فی الارضین و السّموات. و عند غروب شمس الحقیقة و التّیان المقرّ الّذی قدرناه لكم انه لهو العزیز العلام.

واجب شده است بر شما نه رکعت نماز که آنرا بخوانید برای خداوندی که نازل کننده آیات است. موقع خواندن نماز سه وقت است، هنگام زوال و هنگام بکور و اصیل. سایر رکعاتی که در شریعت بیان نازل شده بود، بر شما بخشیدیم، خداوند امر کننده و مقتدر و مختار است. در این آیه ذکر نماز نه رکعتی شده و لکن امروز صورت این صلوات در دست نیست. در آن آیامی که در سجن اعظم اعدا و دشمنان از اطراف مهاجم بودند و اسباب زحمت می شدند. قسمتی از آیات و آثار الهی را جمال مبارک برای اینکه محفوظ بماند، به نقطه ای از نقاط ارسال فرمودند. در زمره آنها یکی همین صورت صلوات نه رکعتی بود. صورت این صلوات در ضمن سایر الواح و اوراقی بود که در چمدان مخصوصی جای داشت و بعدها آنرا

ص ۳۳

جمال مبارک به حضرت عبدالبهاء سپردند و فرمودند، این آیات را نگهدارید، این چمدان تعلق به شما دارد. حضرت عبدالبهاء در شرح این قضیه که چگونه آثار مزبور بدست ناقضین افتاد، مطالبی به تفصیل در لوح مشهور به لوح هزاربیتی بیان فرموده اند که باید به آن لوح مبارک رجوع نمود.

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر نیز می فرمایند، که از جمله صورت صلوات نه رکعتی را ناقضین تصاحب نمودند و نیز در همین لوح می فرمایند، که بعد از نزول صلوات جدید، یعنی صلوات کبیر و وسطی و صغیر، صلوات نه رکعتی نسخ شده و بنا بر این بدیهی است که اگر آن صلوات روزی هم پیدا شود، دیگر نباید آنرا اجرا کرد زیرا صلوات بعدی که امروز متداول است، ناسخ صلوات نه رکعتی اولیّه است. به هر حال صلوات نه رکعتی اولیّه امروز در دست نیست و آن موقعی نازل شده بود که هنوز صلوات جدید بعدی نازل نشده بود.

باری میفرمایند بر شما نه رکعت نماز واجب شده است که آن را انجام دهید، برای اطاعت امر خداوندی که نازل کننده آیات است. یکی در وقت زوال است که آفتاب بوسط السماء می رسد، یکی وقت بکور است و بکور در لغت صبح بسیار زود می باشد، یکی هم اصیل است، یعنی وقتی که آفتاب غروب می کند و جهان رو به تاریکی می رود، حدّ و سدّ هر نمازی

در الواح مبارکه و در رساله سؤال و جواب و سایر جاها نقل شده است که اینجا مورد بحث ما نیست. در شریعت بیان حضرت اعلی می فرمایند، که نماز نوزده رکعت است، جمال مبارک در این ظهور مبارک می فرمایند، فقط نه رکعت آنرا بخوانید، یعنی آن وقتی که نماز تسع رکعات قرار بود خوانده شود. صلات تسع رکعات که نسخ شد و حالا این صلات ثلاثه جدیده هست که در لوحی بعداً نازل شده و همه با آن آشنا هستیم. باری می فرمایند، بخشیدیم آن ده رکعت دیگر را، این امری است در کتاب الهی و خداوند امرکننده و مقتدر و مختار است. نماز همانطور که در اسلام قبله داشت و در سایر شرایع هم شاید قبله‌ای داشته، در این ظهور مبارک هم قبله‌ای برایش تعیین کرده‌اند. "اذا اردتم

ص ۳۴

الصَّلوة"، وقتی خواستید نماز بخوانید "وَلَوْا وَجوهكم شطری الاقدس"، ببینید جمال قدم و اسم اعظم در کدام طرف هستند، بهمان طرف متوجه بشوید. حضرت اعلی هم در کتاب بیان می فرمایند که "اتما القبلة من يظهره الله"، یعنی قبله بیان حضرت من يظهره الله است، "متی ینقلب تنقلب"، هر جا برود جهت قبله هم به جهت سیر و سفر او تغییر می کند، "الی ان یستقر"، تا وقتی که خود من يظهره الله نقطه خاصی را برای استقرار قبله معین نمایند. حال در اینجا می فرمایند، هر وقت خواستید نماز بخوانید، صورتتان را بطرف من متوجه کنید. شطر اقدس من، یعنی به جهت پاک و پاکیزه و مقدس. "المقام المقدس"، یعنی همان منظر اکبر که محل استقرار جمال مبارک است. "الذی جعله الله مطاف الملاء الاعلی" آن مقام مقدسی که خدا آن را قرار داده است محل طواف ملاء اعلی و ارواح مقدسه و "مقبل اهل مدائن البقاء" و قرار داده است آن مقام مقدس را محل اقبال مردمانی که ساکن شهرهای جاودانی هستند. و "مصدر الامر"، باز آن مقام مقدسی که محل صدور امر است، "لمن فی الارضین و السموات"، و امر الهی را به خلق عالم در زمین و آسمان می رساند.

قبل از صعود جمال مبارک قبله اهل بهاء طرفی بوده است که جمال مبارک در آنجا تشریف داشته اند. و "عند غروب شمس الحقیقة و التبیان"، وقتی که شمس حقیقت جمال قدم از این عالم غروب کرد، "المقر الذی قدرناه لكم"، برای قبله به آن نقطه‌ای توجه کنید که برای شما مقدر کرده‌ایم. "انه لهو العزیز العلام"، خداوند هم عزیز است و هم دانا. آن نقطه مقدره به تصریح حضرت عبدالبهاء روضه مبارکه در بهجی در خارج مدینه عکا است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- قسمتی از لوح هزاربیتی که در کتاب ایام تسعه، ص ۴۲۸ - ۴۳۵ مندرج است.

ص ۳۵

۷ - کلّ شیء تحقّق بامرہ المبرم اذا اشرقت من افق البیان شمس الاحکام لکلّ ان یتبعوها ولو بامر تنفطر عنه سموات افئدة الادیان أنّه یفعل ما یشاء ولا یسئل عمّا شاء و ما حکم به المحبوب أنّه لمحبوب و مالک الاختراع. انّ الذی وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذا البیان أنّه یتقبل بعینه السّهام لاثبات الاحکام بین الانام طویلی لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب. هر چیزی تحقّقش به امر الهی است. هر زمان که از افق عنایت الهی آفتاب احکام تایید، بر همه واجب است که آن حکم را پیروی کنند " ولو بامر تنفطر عنه سموات افئدة الادیان "، ولو حکم بر خلاف شرایع سابقه باشد. اگر حکمی باشد که با نزول آن شکافته بشود آسمان های شرایع قبلیه، یعنی حکمی بشود بر خلاف احکام شرایع سابقه، به محض اینکه حقّ آن حکم را فرمود، باید همه اطاعت کنند. مثلاً قبله در اسلام کعبه بود که در قرآن صریحاً به حضرت رسول امر شد " ولّ وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولّوا وجوهکم شطره " (سوره بقره، آیه ۱۴۵). هر جا که بودید، بطرف کعبه که قبله اسلام است، توجّه کنید. جمال مبارک قبله را عوض کردند این امری بود که در اثر آن

ص ۳۶

یکی از احکام اسلام منفطر و نسخ شد. آن روزی که کعبه مکرمه قبله بود، به امر الهی بود، قبل از آن اگر نقطه دیگری قبله بود، باز به امر الهی بود و امروز هم روضه مبارکه قبله مقدّسه اهل عالم شده است، اینهم حکم خداست. شما نگاه کنید و ببینید که آمر حقیقی چه می گوید، به محض اینکه فرمانی داد آن را گوش بدهید، نه اینکه اعتراض کنید که چرا قبله سابق را تغییر داد، باب اعتراض در مقابل حقّ نباید باز گردد ولو امری بفرماید بر خلاف شریعت سابقه باشد. " أنّه یفعل ما یشاء "، ای بندگان خدا، خدا یفعل ما یشاء است، یعنی هر کار بخواهد می کند، اگر شما خدا پرستید، باید ببینید، خدا در هر دوری چه گفته و در آن دور همان را انجام دهید. " ولا یسئل عمّا شاء "، کسی نمی تواند او را مؤاخذه کند و مورد ایراد قرار بدهد که چرا چنین خواستی. خدا از خواست خودش هیچوقت مسئول کسی نخواهد بود. " و ما حکم به المحبوب أنّه لمحبوب "، ای مردم عالم، ای بندگان خدا، به احکام الهی اعتراض نکنید زیرا آنچه را خداوند که محبوب عالمیان است حکم کند، همان محبوب و پسندیده اهل جهان است. " أنّه لمحبوب و مالک الاختراع ". آنچه را که خدا امر می کند، خداوندی که محبوب همه است، آن حکم محبوب است، قسم به خداوندی که مالک و صاحب عالم وجود است. قسم که می خورد برای تأکید مطلب است و این از

شئون بلاغت است. یعنی به مقتضای هر حالی سخن گفتن. حال اگر مقتضی تأکید است تأکید کند. اگر مقتضی اطناب است اطناب کند. اگر مقتضی اجمال است به اجمال برگزار کند. در این جا چون محلّ، محلّ تأکید بود، لذا جمالقدم در اینجا قسم می خورد و می فرماید، قسم به مالک جهان که آنچه من می گویم حقّ است. " انّ الذی وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذا البیان أنّه یستقبل بعینه السّهام لاثبات الاحکام بین الانام ". همانا کسی که بیابد بوی رحمن را، یعنی عارف به احکام الهی بشود و بشناسد مطلع بیان را، یعنی پی به مقام

ص ۳۷

مقدّس مظهر امرالله ببرد، چنین شخصی حاضر است تیرهای بلا را به چشم خود خریدار شود تا بتواند یکی از احکام را در بین مردم انجام دهد. یعنی مؤمن واقعی و عارف حقیقی کسی است که برای اثبات حقّ از بذل جان و مال بهیچوجه دریغ نکند. " طوبی لمن اقبل " خوشا بحال کسی که به حقّ اقبال کند و " فاز بفصل الخطاب ". و خوشا بحال کسی که فائز بشود به فصل الخطاب. یعنی به کلمه ای که فاصل بین حقّ و باطل است. فصل الخطاب چیزی را می گویند که نزاع و جدال بین دو نفر را از بین ببرد. دو نفر فرض کنید با هم منازعه دارند، بالاخره یک نفر را حکم قرار می دهند و می گویند، پیش فلان کس می رویم، هرچه او گفت، هر دو قبول می کنیم. وقتی رفتند پیش آن شخص و آن شخص حکم و قاضی مطلبی را گفت، چون هر دو قول داده اند قبول کنند، قبول می کنند و نزاع و جدال از بین می رود. کلام آن شخص را می گویند فصل الخطاب، یعنی شخصی که کلمه او فاصل شد و جدائی انداخت بین این منازعات و اختلافات را بر طرف کرد.

ص ۳۸

۸ - قد فصّلنا الصلوة فی ورقة اخرى طوبی لمن عمل بما امر به من لدن مالک الرقاب. قد نزلت فی صلوة المیت ستّ تکبیرات من الله منزل الايات. و الذی عنده علم القرائة له ان یقرء ما نزل قبلها و الا عفا الله عنه انه لهو العزیز الغفّار. اگرخواستید نماز بخوانید. به لوح دیگری که در ورقه دیگر نازل شده است مراجعه کنید. خوشا بحال کسی که عمل کند به آنچه مأمور شده است به آن چیز از طرف خداوندی که مالک مردم است. رقاب جمع رقبه و رقبه به معنی گردن است. و لکن در زبان عرب اصطلاحی هست که جزء را می گوید و از جزء اراده کلّ می کند. گردن جزئی از اجزاء بدن انسان است و انسان مرکب است از اعضاء و اجزاء چشم و گوش و سر و فلان و بهمان. عرب می گوید رقبه و مقصودش از این جزء کلّ است. بنابراین " مالک الرقاب "، یعنی مالک جمیع افراد بشر و در قرآن هم هست " تحریر

رقبه " یعنی مسلمین وقتی که عملی را انجام بدهند که مستحق کفاره باشد فی المثل باید غلامی آزاد کنند، به چنین بنده‌ای گفته شده است رقبه یعنی گردن. جزء گفته شده و مقصود کلّ است. " مالک الرقاب " یعنی مالک گردن‌ها، یعنی جمیع مردم روی زمین. " قد نزلت فی صلوة المیت ستّ تکبیرات من الله منزل الايات " نازل شده

ص ۳۹

است در نماز میّت شش تکبیر که باید این تکبیرات گفته بشود برای اطاعت امر خداوندی که نازل کننده آیات است. در شرایع سابقه تا جائی که بدست آمده است مراسمی برای میّت برقرار شده است. در اسلام هم صلوات میّت هست. اهل سنت و جماعت در صلوات میّت چهار تکبیر می گویند و لهذا کلمه چهار تکبیر در گفتار شعرا و غیره اشاره به انقطاع کامل و اشاره به عدم توجه به شئون دنیوی است. مثلاً فلانی می گوید. " من به دنیا چهار تکبیر زدم " یعنی اعتناء به دنیا ندارم. یعنی دنیا را مثل مرده‌ای فرض کردم که بر او نماز خوانده‌اند. من از آندم که رجوع کرده‌ام از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست حافظ شیرازی فرموده‌اند. یعنی از وقتی که عاشق شدم، دنیا را به منزله مرده‌ای فرض کردم و بر او چهار تکبیر زدم. یعنی بر او نماز مرده خواندم و قطع نظر کردم. اما شیعیان در صلوات میّت پنج تکبیر گفتند و این بر حسب احادیثی است که از ائمه اطهار روایت شده و در کتب اربعه مهمه شیعه مثل اصول کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب الاحکام و استبصار که چهار کتاب از کتب مهمه شیعه است، این احادیث ذکر شده. اما در این ظهور مبارک میفرمایند، برای مرده شش تکبیر است، که شش " الله ابھی " می گویند و شش ذکر است، که در لوح صلوات میّت هست و در کتاب اقدس طرزش را ذکر نکرده‌اند ولی در لوحی که مخصوص صلوات میّت است، نازل شده است. در آن لوح صلوات میّت که از قلم جمال مبارک نازل شده، قبل از تکبیرات مناجات کوچکی هست. اگر کسی سواد داشته باشد و بتواند بخواند، وقتی که می خواهد صلوات میّت را بخواند، اول آن مناجات را بخواند و بعد شروع کند به تکبیرات و ذکر که در پس هر تکبیری باید گفت، و اگر سواد ندارد و نمی تواند بخواند، لازم نیست آن مناجات را بخواند، همان شش تکبیر را بگوید کافی است. می فرمایند، نازل شده است در صلوات میّت شش تکبیر

ص ۴۰

بامر خداوندی که منزل آیات است. " والذی عنده علم القرائة " اگر کسی می تواند، بخواند. " له ان یقرء ما نزل قبلها " بر شخص با سواد لازم است که قبل از تکبیرات مناجاتی را که قبل از تکبیرات در لوح صلوات میّت نازل شده است، بخواند. " و الا عفا الله عنه " اگر سواد نداشت خدا بر او می بخشد، کافی است همان

تکبیرات و اذکار را بگوید، " اِنَّهُ لَهُو الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ "، خداوند هم عزیز است و هم آمرزنده.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۱ و ۱۳۶ و ۱۴۱

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۰۲ - ۱۰۴

ص ۴۱

۹ - لا يبطل الشَّعر صلوتکم ولا ما منع عن الرُّوح مثل العظام وغيرها

البسوا السَّمور كما تلبسون الخَزَّو السَّنْجَابَ و ما دونهما اِنَّهُ ما نهى فى

الفرقان ولكن اشتبه على العلماء اِنَّهُ لَهُو الْعَزِيزُ الْعَلَامُ.

موی حیوانات نماز شما را باطل نمی کند. در کتب فقها آمده است که پوست

حیوانات حرام گوشت، مثل گربه و سمور و از این چیزها، نماز را باطل می کند و

لهذا در نماز اگر کسی لباس پوست سمور و از این قبیل در برداشت، باید بکند و

حتی اگر موی حیوان حرام گوشت به آن لباس چسبیده باشد و با آن نماز بخواند،

جایز نیست. در اینجا می فرمایند: " لا يبطل الشَّعر صلوتکم ". اگر لباس موئی

پوشیده بودید، نماز را باطل نمی کند، " ولا ما منع عن الرُّوح "، چیزهایی هم

که فاقد روحند، " مثل العظام وغيرها " از قبیل استخوان و ناخن، اینطور چیزها

هم نماز را باطل نمی کند. اما در فقه شیعه و غیره هست که اگر مثلاً کسی ناخن

گربه با او باشد یا چاقوئی داشته باشد که دسته اش از استخوان حیوانات باشد،

اینها را باید در آورد و نماز بخواند. اگر با این قبیل چیزها نماز بخواند، آن

نمازش مقبول درگاه الهی نیست. اینکه می گویند: " ما منع عن الرُّوح " برای این است که مثلاً

می گوئیم ناخن روح ندارد، یعنی چه؟ یعنی وقتی شما می خواهید ناخنتان را بگیرید، قیچی را که

ص ۴۲

می گذارید، دردتان نمی آید ولی اگر قیچی را به گوشت و پوست یک قدری پائین تر از

ناخن بکار ببرید، فی الفور فریادتان بلند می شود و خون جاری می شود. چون ناخن

وقتی می خواهند ببرند، خون از آن جاری نمی شود و همچنین استخوان را اگر بشکنند

خون ندارد، لهذا اینها را می گویند " ما منع عن الرُّوح " یعنی خون از آن جاری

نمی شود، البتّه مقصود از روح، روح حیوانی است. بنابراین اگر کسی در این امر

مبارک خواست نماز بخواند و موی حیوان یا استخوان با او بود، اهمیّت ندارد و نمازش باطل نمی شود.

" البسوا السَّمور "، بپوشید پوست سمور را " كما تلبسون الخَزَّو السَّنْجَابَ "،

همانطوری که می پوشید خز و سنجاب را. یعنی پوشیدن اینها هیچ عیب ندارد، و

" ما دونهما "، و جز اینها. هر نوع پوستی که خواستید، بپوشید. " اِنَّهُ ما نهى

فی الفرقان " پوشیدن پوست حیوانات در نفس آیات قرآن نهی نشده است ولكن " اشتبه علی العلماء"، فقها از راه احتیاط، امر به ایشان اشتباه شده است و گفته اند، که این چیزها برای مصلی حرام است. " انه لهو العزیز العلام"، فقط خداست که عزیز و بلند مقام و علام است. بنابراین پوست و استخوان که علمای اسلام آنها را مبطل صلات می دانستند، در این امر مبارک به هیچوجه محلی ندارد. با کمال روح و ریحان شما نماز بخوانید، توجه به حق بکنید و انشاءالله خدا نماز شما را قبول خواهد کرد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۷ و ۱۹۰ - ۱۹۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۶۸ - ۷۱

ص ۴۳

۱۰ - قد فرض علیکم الصلوة و الصوم من اول البلوغ امرأ من لدی الله ربکم و رب ابائکم الاولین. من کان فی نفسه ضعف من المرض او الهرم عفا الله عنه فضلاً من عنده انه لهو الغفور الکریم. قد اذن الله لکم السجود علی کل شیء طاهر و رفعنا عنه حکم الحد فی الكتاب ان الله یعلم و انتم لا تعلمون. من لم یجد الماء یذکر خمس مرات بسم الله الاطهر الاطهر ثم یشرع فی العمل هذا ما حکم به مولی العالمین. و البلدان التي طالت فیها اللیالی و الايام فلیصلوا بالساعات و المشاخص التي منها تحددت الاوقات انه لهو المبین الحکیم. واجب شده است بر شما نماز و روزه از اول بلوغ. سن بلوغ در رساله سؤال و جواب برای دختر و پسر پانزده سالگی است به این معنی که دختری یا پسر که پانزده سالش تمام شد، هم نماز بر او واجب است و هم گرفتن روزه. دختر و پسر در این قسمت مساوی هستند و لکن در شریعت اسلام اینطور نبود. در شریعت اسلام سن بلوغ برای دختر نه سال است و برای پسر پانزده سال و در پیش علمای اهل سنت و شیعه هر دو یکی است. باری واجب است بر شما نماز و روزه از اول بلوغ، این امری است از طرف خداوندی که پروردگار شماست و

ص ۴۴

پروردگار پدران گذشته شماست.

" من کان فی نفسه ضعف من المرض او الهرم عفا الله عنه فضلاً من عنده انه لهو الغفور الکریم"، اگر کسی مبتلا به ضعف و بی قوتی بشود و این ضعف و بی قوتی ناشی از مرض باشد، خداوند حکم صلات و صوم را تا وقتی که ضعف و بیماری او بر طرف

بشود، به او بخشیده است. روزه را که مطلقاً بخشیده است و نماز را هم اگر حالی پیدا کرد می خواند، و اگر نخواند اشکالی ندارد چون بیمار است و خدا عفو فرموده است. بعد می فرمایند: " او الهرم " همچنین کسی که دارای سنّ هرم باشد. هرم در لغت عرب به معنی عمر زیاد است. ولیکن در اصطلاح امری به فرموده جمال مبارک هرم تجاوز از هفتاد است. وقتی سنتان به هفتاد رسید، اگر در نمازتان تعلل شد، اشکال ندارد و اگر ایام صیام هم آمد، روزه نگیرید، زیرا خدا بخشیده است. در این باره حضرت ولی امرالله در یکی از توابع خود می فرمایند، که بالغین به سنّ هرم مطلقاً از صوم و صلوات معافند، اعمّ از اینکه ضعفی داشته باشند یا نداشته باشند. پس بنابراین کسی که سنّش از سبعین تجاوز کرد، نماز و روزه را خدا بر او بخشیده است. " فضلاً من عنده "، این صرف فضلی است از خدا به بندگان. " انّه لهو الغفور الکریم "، خداوند هم آمرزگار است و هم بخشنده.

در شریعت بیان حکم آسانتر بود. حضرت اعلی می فرمایند، که سنّ بلوغ یازده سالگی است یعنی دختر و پسر که یازده ساله شدند، باید احکام را انجام بدهند و سنّی که خدا نماز را بر بندگان بخشیده چهل و دوسالگی است.

" قد اذن الله لكم السجود علی کلّ شیء طاهر و رفعنا عنه حکم الحدّ فی الكتاب انّ الله یعلم و انتم لا تعلمون "، خداوند اجازه فرموده است که در موقع نماز بر هر چیزی که پاکیزه باشد، سجده کنید و در حکم سجده محدودیتی را که در کتاب بیان بود، برداشتیم. خداوند می داند و شما نمی دانید.

حضرت اعلی در شریعت بیان می فرمایند، که باید به بلور سجده کنید. بلور که می گویند صحیحش بلور یا بلور است. زیرا بلور هم دارای طین اول است و هم

ص ۴۵

دارای طین ثانی و این اصطلاح است.

طین اول و طین ثانی اصطلاح شیخ احمد احسانی است که می گوید، هر فردی دارای دو طینت و یا دو عنصر است. یک عنصر جسمانی که طین اول به آن می گویند یعنی همین بدن عنصری که از عناصر مختلفه ترکیب شده یکی هم طین ثانی است که تحصیل سعادت و شقاوت و رسیدن به مقام ایمان یا کفر بسته به حکم آن طینت است. آن همان طینت واقعی است که به اصطلاح شیخ بعد از وفات طین اول و از هم پاشیدگی بدن، در عالم ملکوت باقی می ماند و می گوید، آن شفاف است، نورانی است و جالب نور است. حضرت اعلی می فرمایند بلور دارای هر دو طین است، هم مرکب از عناصر و موادّ است که طین اول است و هم خاصیت طین ثانی را دارد که شفاف و جالب نور است. لهذا چون این موهبت در بلور است و در سایر اجسام نیست شما به بلور سجده کنید تا

در حین سجده متوجه عالم غیب و عالم شهادت هر دو باشید.

این حکم بیان است. اما در اینجا جمال مبارک می فرمایند، ما این حد را برداشتیم، یعنی وقتی خواستید سجده کنید، اگر سجده گاه شما پاکیزه باشد. می توانید سجده کنید. "من لم يجد الماء يذكر خمس مرات بسم الله الاطهر الاطهر ثم يشرع في العمل هذا ما حکم به مولی العالمین"، وقت نماز رسیده و شخص می خواهد وضو بگیرد، اما آب پیدا نمی کند که وضو بگیرد، یا اینکه مطابق بیان مبارک در رساله سؤال و جواب آب دارد ولی دستش زخم است یا مرضی دارد که آب برایش مضر است. در این موارد بجای وضو باید پنج مرتبه بگوید: "بسم الله الاطهر الاطهر" و بعد در عمل شروع کند، یعنی نمازی را که در نظر دارد، بخواند. این است حکم خداوندی که مولای عالمیان است. در شریعت اسلام حکم تیمم بود زیرا در قرآن می فرمایند: "فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيداً طيباً" (سوره نساء، آیه ۴۳). یعنی اگر آب پیدا نکردید یا آب برای شما مضر بود،

ص ۴۶

بجای وضو تیمم کنید با خاک پاک.

در این ظهور مبارک حضرت اعلی در کتاب بیان بجای تیمم "بسم الله الاطهر الاطهر" را تشریح فرمودند و جمالقدم همان حکم بیان را تثبیت فرمودند. "والبلدان التي طالت فيها الليالي والايام فليصلوا بالساعات والمشايخ التي منها تحددت الاوقات انه لهو الميّن الحكيم"، برای صلات در شریعت بهائی وقت معینی در نظر گرفته شده است. یعنی حین زوال و بکور و اصیل. در آفاق معتدله در نیمکره شمالی صبح و ظهر و شب تمیزش خیلی آسان است. می فهمیم کی صبح می شود، کی ظهر می شود، کی شب می شود. ولی بعضی جاها مثل نقاط قطبی تاریکی و روشنایی یعنی روز یا شب طولانی است، لذا می فرمایند، شهرها و اقلیم هائی که شبها و روزها در آنها بلند است، باید نماز بخوانند از روی تشخیص ساعات یا مشاخص معینی که از روی آنها بشود اوقات را برابر کرد با اوقات معتدله. خداوند هر چیزی را از روی حکمت بیان می کند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۱ - ۱۴ و ۱۷ - ۱۹

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱ - ۲۷ و ۴۴ - ۵۸ و ۷۹ - ۹۶ و ۹۸ - ۱۰۲ و ۱۰۴ - ۱۰۸

- پیام آسمانی، ص ۱۴۱ - ۱۴۴

ص ۴۷

۱۱ - قد عفونا عنکم صلوة الايات اذا ظهرت اذكروا الله بالعظمة و

الاقتدار انه هو السميع البصير. قولوا العظمة لله رب ما يرى وما لا يرى رب العالمين. آيات به معنی علامات است، مثل زلزله که یکی از آیات و علامات طبیعت است، مثل کسوف یعنی تاریک شدن آفتاب، مثل خسوف یعنی تاریک شدن ماه، مثل وزیدن بادهای شدید و طوفان‌های بنیان کن. در اسلام حکم بود به اینکه وقتی این طور علامات زمینی یا آسمانی پیدا می شود، مسلمین باید صلات آیات بخوانند. نماز آیات شامل دو رکعت و ده رکوع بود که شرح آن در کتب فقهی آمده است.

ولی خداوند در این ظهور مبارک می فرماید: "قد عفونا عنكم صلوة الايات"، آن نماز آیاتی که در اسلام بود. ما بشما بخشیدیم. "اذا ظهرت" هروقت ظاهر شد یکی از این آیات یعنی زلزله، کسوف یا طوفان، "اذكروا الله بالعظمة والاقتدار"، خدا را به یاد بیاورید با عظمت و اقتدارش زیرا خدا سميع و بصیر است و این آیه را بگوئید: "العظمة لله رب ما يرى وما لا يرى رب العالمين".

مادامی که آفتاب یا ماه گرفته است یا در جریان زلزله یا طوفان، این آیات را چند مرتبه می خوانید و این بجای

ص ۴۸

صلات آیات است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۵۵ - امر و خلق، ج ۴، ص ۷۳

ص ۴۹

۱۲ - کتب علیکم الصلوة فرادی قد رفع حکم الجماعة الا فی صلوة المیت انه لهوالامرالحکیم. در شریعت بهائی نماز جماعت نداریم. می فرمایند، واجب شده است بر شما که نماز را به تنهایی، خودتان انجام بدهید و ما حکم نماز جماعت را نسخ کردیم. فقط در نماز میت است که احباً می توانند بطور دسته جمعی آن نماز را انجام بدهند. وقتی نماز میت می خوانند، همه می ایستند و شخصی صلات میت را می خواند و دیگران گوش می دهند. البته در صلات میت توجه به قبله واجب نیست و کسی که صلات میت را می خواند، حکم پیش نماز ندارد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۰

ص ۵۰

۱۳ - قد عفا الله عن النساء حين ما يجدن الدم الصوم والصلوة ولهن ان يتوضأن و يسبحن خمساً و تسعين مرة من زوال الى زوال سبحان الله ذی

الطلعة و الجمال هذا ما قدّر في الكتاب ان انتم من العالمين.
 خداوند از زنها در ایام معینه محدود، صوم و صلوات را مرتفع کرده است که نه
 روزه بگیرند نه نماز بخوانند و برزنها واجب است که در آن ایام بجای نماز وضو
 بگیرند و به تسبیح حقّ پردازند. نود و پنج مرتبه از اول ظهر، از زوال تا
 زوال یعنی بیست و چهار ساعت یک مرتبه این ذکر را نود و پنج مرتبه بگویند:
 سبحان الله ذی الطلعة و الجمال ". این است آنچه معین شده در کتاب الهی اگر
 شما هستید از دانشمندان. در این ایام که امام الرّحمن صوم و صلوات برایشان واجب
 نیست و برایشان بخشیده شده، دیگر قضا ندارد که بعداً این نمازها را بخوانند یا
 روزه‌ها را بگیرند. در اسلام هم همینطور است بر زنان در این ایام معینه صوم و
 صلوات حرام است. منتهی چیزی که هست، قضای نماز را نباید بخوانند. ولی اگر در
 ایام روزه بود، روزه‌ها را باید بعداً هر وقت فرصت کردند، بگیرند. اما در
 امر مبارک این مسائل نیست و صوم و صلوات در ایام معینه بر امام الرّحمن بخشیده شده است.

ص ۵۱

۱۴ - ولکم و لهنّ فی الاسفار اذا نزلتم و استرحتم المقام الامن مکان کلّ
 صلوة سجدة واحدة و اذکروا فیها سبحان الله ذی العظمة و الاجلال و الموهبة و
 الافضال و الذی عجز یقول سبحان الله انه یکفیه بالحقّ انه لهو الکافی
 الباقی الغفور الرّحیم. و بعد اتمام السّجود لکم و لهنّ ان تقعدوا علی هیکل
 التّوحد و تقولوا ثمانی عشرة مرّة سبحان الله ذی الملك و الملکوت کذلک
 یبین الله سبل الحقّ و الهدی و انها انتهت الی سبیل واحد و هو هذا
 الصّراط المستقیم. اشکروا الله بهذا الفضل العظیم. احمدا و الله بهذه
 الموهبة الّتی احاطت السّموات و الارضین. اذکروا الله بهذه الرّحمة الّتی سبقت العالمین.
 در امر مبارک چنین معین شده است که اگر کسی چه در سفر یا در حضر موفق نشد
 نمازی را در وقت معینش بخواند و وقت نماز ردّ شد، وقتی که به منزل رسید و
 استراحت کرد، آن وقت بجای نمازی که فوت شده، چه زن و چه مرد، باید یک سجده
 بکند و در سجده ذکر را بگوید و بعد از سجده سر برآورد،

ص ۵۲

چهار زانو بنشیند و هجده مرتبه یک ذکر دیگر را بگوید. و اگر کسی چندین نمازش فوت
 شد، مثلاً شما در سفر بودید و دو روز نتوانستید نماز بخوانید و مثلاً شش نماز
 متوسطّ از شما فوت شد، در این صورت شش بار پشت سرهم سجده می کنید و در هر سجده
 ذکر: " سبحان الله ذی العظمة... " را تکرار می کنید و بعد یک بار به هیکل

توحید نشسته و آیه: " سبحان الله ذی الملک... " را هجده مرتبه می خوانید و اگر کسی نتوانست این ذکر: " سبحان الله ذی العظمة و الاجلال و الموهبة و الافضال " را بگوید فقط می گوید: " سبحان الله "، همین گفتن سبحان الله برایش کافی است، خداوند کافی و باقی و غفور و رحیم است. باری وقتی که سجده تمام شد شما مردها و شما زنها به هیکل توحید یعنی چهارزانو می نشینید، هجده مرتبه این ذکر: " سبحان الله ذی الملک و الملکوت " را تکرار می کنید. اینطور تعیین و بیان می کند خداوند راههای حق و هدایت را و همه آن راه ها منتهی می شود بیک راه و آن همین شریعت الهی است که راه راست است.

" اشکروا الله بهذا الفضل العظيم ". شکر کنید خدا را به این موهبت بزرگی که به شما عنایت شده است. " احمداوا الله بهذه الموهبة التي احاطت السموات و الارضين "، همه سپاس بگوئید خداوند را برای این عطایا و مواهبی که آسمان و زمین را احاطه کرده است. " اذكروا الله بهذه الرحمة التي سبقت العالمين ". همیشه بیاد خدا باشید برای رحمتش که بر اهل عالم پیشی گرفته است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۷ - ۳۰

ص ۵۳

۱۵ - قل قد جعل الله مفتاح الكنز حبی المکنون لوانتم تعرفون. لولا المفتاح لكان مکنوناً فی ازل الازال لوانتم توقنون. قل هذا لمطلع الوحي و مشرق الاشراق الّذی به اشرقت الافاق لوانتم تعلمون. انّ هذا لهو القضاء المثبت و به ثبت کلّ قضاء محتوم.

بگو خداوند قرار داده است کلید گنج را محبت مکنون من اگر شما بدانید. حدیثی است از حضرت رسول که می فرمایند، خداوند به من فرمود که به بندگان بگویم: " کنت کنزاً مخفياً "، من که خدا هستم گنج پنهانی بودم، " فاحببت ان اعرف "، خواستم مردم مرا بشناسند، " فخلقت الخلق لکی اعرف "، بندگان را آفریدم تا بشناسند. در این حدیث می فرمایند: " احببت ان اعرف "، دوست داشتم که مردم مرا بشناسند، پس علت اصلی خلقت مردم محبت بوده است. چون خدا دوست داشت مردم او را بشناسند، خلق را خلق کرد. آیه کتاب اقدس اشاره به همین حدیث است. بگو قرار داده است خداوند مفتاح گنج را حُب مکنون و پوشیده.

" قل قد جعل الله مفتاح الكنز حبی المکنون لوانتم تعرفون، لولا المفتاح "، اگر کلید نبود و اگر محبت الهی نسبت به بندگان نبود، " لكان مکنوناً فی ازل الازال "، این گنج برای همیشه مکنون و مستور و مخفی باقی می ماند، اگر

شما یقین داشته باشید. یعنی اگر چنانچه مظاهر مقدسه الهیه در عالم آشکار نمی شدند، کسی به عرفان حق فائز نمی شد. "قل هذا لمطلع الوحي و مشرق الاشرار الذی به اشرفت الافاق لو انتم تعلمون"، بگو این وجود مقدس، مظهر امر الهی است که محلّ طلوع وحی است و محلّ تابش انوار الهی است که به واسطه این انوار الهی روشن و نورانی شده است تمام آفاق دنیا، اگر شما بدانید.

"انّ هذا لهو القضاء المثبت و به ثبت کلّ قضاء محتوم"، ظهور جمال قدم و اسم اعظم قضای محتوم الهی است، قضای مثبت است، یعنی قضائی است که سبب ثبوت عالم کائنات است و به واسطه همین قضای الهی است که ثبت شده است هر قضا و هر حکم واجب. قضا در اصطلاح امر مبارک مقصود ظهور مشیت اولیه است در هیکل بشری برای هدایت اهل عالم و چون جمالقدم و اسم اعظم مرسل مظاهر الهی و منزل کتب و مبعوث کننده سایر شمسوس حقیقت بود، لهذا می فرمایند، من قضای مثبت هستم یعنی کسی هستم که به اراده من هر قضای محتومی، یعنی هر یک از مظاهر مقدسه الهیه در هر دوری در عالم مبعوث شدند.

۱۶ - یا قلم الاعلی قل یا ملأ الانشاء قد کتبنا علیکم الصیام ایاماً معدودات و جعلنا التیروز عیداً لکم بعد اکمالها کذلک اضائت شمس البیان من افق الکتاب من لدن مالک المبدء و المآب. و اجعلوا الايام الزائدة عن الشهور قبل شهر الصیام انا جعلناها مظاهر الهاء بین اللیالی و الايام. لذا ما تحددت بحدود السنة و الشهور ینبغی لاهل البهآ ان یطعموا فیها انفسهم و ذوی القربی ثم الفقراء و المساکین و یهللنّ و یکبرنّ و یسبحنّ و یمجدنّ ربهم بالفرح و الانبساط. و اذا تمت ایام الاعطاء قبل الامساک فلیدخلنّ فی الصیام کذلک حکم مولی الانام. لیس علی المسافر و المریض و الحامل و المرضع من حرج عفا الله عنهم فضلاً من عنده انه لهو العزیز الوهاب.

ای مظهر امر الهی، بگو ای اهل عالم، واجب کردیم بر شما روزه گرفتن را در چند روز معین و محدود. "و جعلنا التیروز عیداً لکم بعد اکمالها"، قرار دادیم عید نوروز را برای شما عید صیام "بعدا اکمالها"، بعد از تمام شدن ایام صیام، "کذلک اضائت شمس البیان من افق الکتاب". اینطور درخشید آفتاب بیان الهی از آسمان کتاب از طرف خداوند که صاحب اول و آخر است. یعنی

وقتی نوزده روز روزه تمام شد، آنوقت روز بعدی که عید نوروز می شود، برای شما عید صیام است، یعنی برای احبّاء هم عید صیام است هم عید نوروز. معمولاً مطابق اقوال منجمین و علمای فلک عدد ایّام سال ۳۶۵ روز است و هر چهار سال یک مرتبه کیسه می شود و ایّام سال می شود ۳۶۶ روز. زیرا هر سال ۳۶۵ روز که تمام می شود به اندازه تقریباً ۶ ساعت و کسری باز هنوز از گردش زمین بدور آفتاب باقی مانده است. این ۶ ساعت را جمع می کنند. هر ۴ سال می شود (۴ شش ساعت ۲۴ ساعت) یک روز و این یک روز را به عدد ایّام سال می افزایند.

بنابراین سال ۳۶۵ روز یا ۳۶۶ روز را اینطور حساب می کنند. اما در اصطلاح امر هر سالی ۱۹ ماه است و هر ماهی ۱۹ روز است، جمعاً می شود ۳۶۱ روز. پس سال بهائی با سال معمولی چند روز فرق دارد. سال عادی ۳۶۵ یا ۳۶۶ بود، اما سال بهائی ۳۶۱ روز است، یعنی پنج روز و در بعضی سالها چهار روز فرق دارد. می فرمایند، این ایّام زائده را جزو سال نیاورید، بلکه در خود سال مستهلک کنید. یعنی علاوه بر ایّام سال، این پنج روز را فوق العاده بگیرید و در جزو ماه و سال بهائی نشمارید، بلکه این ایّام را به اسم ایّام هاء یا ایّام عطا قرار بدهید. یعنی ماه ۱۸ که تمام بشود، پیش از آنکه وارد شهر العلاء که ماه صیام و ماه نوزدهم باشد وارد بشوید، این ۴ یا ۵ روز را که ایّام زائده است به اسم ایّام عطا یا ایّام هاء حساب کنید. در این ایّام یک دیگر را دعوت کنید، مهمانی بدهید، اول خودتان بنخورید، بعد به خویشاوندان بدهید، بعد به فقراء و مساکین بدهید و به ذکر خدا پردازید و بعد با کمال قدرت و قوّت و روحانیت و نشاط وارد ایّام صیام بشوید و روزه بگیرید. " و اجعلوا الايّام الزائده عن الشهور قبل شهر الصيام"، آن چند روزی را که زائد بر سال معمولی است. یعنی فرق میان سال معمولی و سال بهائی است، آنها را قبل از شهر صیام، یعنی بعد از خاتمه ماه ۱۸ و پیش از شروع ماه ۱۹

قرار بدهید. " انا جعلناها مظاهر الهاء"، چون این ایّام گاهی پنج روز می شود، ما اینها را مظاهر " هاء" قرار دادیم. چون (۵) در حساب ابجد برابر عدد پنج است. در بین لیالی و ایّام، این ایّام مستقلند، لهذا " ما تحدّدت بحدود السنّة والشهور". چون اینها مظاهر هاء هستند و مستقلند و نه جزو ایّام ماه هستند و نه جزو ماههای سال، اینها بطور فوق العاده در اصطلاح امر حساب می شوند. ولیکن این کیسه در حساب معمولی نجومی جزو ایّام سال است، اما برای بهائی مطابق دستور مبارک ایّام سال فقط ۳۶۱ روز است و آن پنج روز اضافه و از این جهت

محدود به حدود سنه و شهور نشده است.

در این آیام احبّاء چکار باید بکنند؟ لازم است بر اهل بهاء اینکه " يطعموا فيها انفسهم " اول خودتان بخورید، " وذوی القربی "، بعد هم به اقوامتان بخورانید، " ثمّ الفقراء و المساکین "، و سپس به یاد فقرا و مساکین باشید. در این آیام تسبیح و تهلیل و تکبیر الهی را بجا بیاورید، تمجید خدا بکنید با کمال فرح و سرور. و وقتی که آیام عطا تمام شد، " فلیدخلنّ فی الصیام "، آن وقت وارد روزه گرفتن بشوید. " کذلک حکم مولی الانام "، اینطور خدا حکم کرده است. چه کسانی نباید روزه بگیرند؟ " لیس علی المسافر و المریض و الحامل و المرضع من حرج "، شخص مسافر نباید روزه بگیرد. جزئیات این مسأله در سؤال و جواب و در بیانات مبارکه و در الواح ذکر شده است. شخص مریض هم نباید روزه بگیرد، حامل یا مرضع یعنی زن شیرده نیز نباید روزه بگیرد. خدا این نفوس را بخشیده است به فضل خودش، خداوند عزیز است و وهّاب.

بعضی صفات است که آنها را صفات لازم می گویند، به این معنی که اختصاص به زن دارد مثل (حمل) یعنی آبستن شدن که اختصاص به زن دارد. (مرضع) یعنی بچه شیردادن که اختصاص به زن دارد و اینکار از مرد بر نمی آید. در اینطور صفاتی که لازم است و محدود در زنها است. عرب وقتی که اسم فاعل درست می کند، علامت تأیث نمی آورد. چون نمی شود. مثلاً

ص ۵۸

نمی گویند: " امرأة حامله " یا " امرأته مرضعة " در مدرد عالمت تأیث نمی آورند. می گویند: " امرأة حامل " و " امرأته مرضع ". البتّه اگر جمع ببندند ، جمعی به مؤنث است یعنی " حاملات "، " مرضعات ". اما در مفرد چون صفت لازم است، علامت تأیث نمی خواهد. لهذا اینجاهم می فرمایند: " الحامل و المرضع ".

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۴ - ۴۳۴ و ۵۰ - ۴۶ امر و خلق، ص ۶ - ۱ و ۱۰۸ - ۱۰۴

ص ۵۹

۱۷ - هذه حدود الله التي رقت من القلم الاعلى في الزبر والالواح. تمسكوا باوامر الله و احكامه و لاتكونوا من الذين اخذوا اصول انفسهم و نبذوا اصول الله ورائهم بما اتبعوا الظنون و الاوهام كفوا انفسكم عن الاكل و الشرب من الطلوع الى الافول اياكم ان يمنعكم الهوى عن هذا الفضل الذي قدر في الكتاب. این است احكام الهی که بوسیله قلم اعلى در کاغذها و لوح ها نوشته شده است. "

تمسکوا باوامراللہ و احکامہ "، چنگ بزید، متمسک بشوید به اوامر و احکام الہی، " ولا تكونوا من الذين اخذوا اصول انفسهم و نبذوا اصول الله ورائهم بما اتبعوا الظنون و الاوهام "، نباشید از کسانی که پیروی می کنند نفس و هوای خود را، اخذ می کنند اصول و احکام انفس خود را و رها می کنند و دور می اندازند یا پشت سر می اندازند اصول و احکام الہی را. شما از این قبیل اشخاص نباشید زیرا این اشخاص تابع ظنون و اوہام خود هستند.

حال یک بهائی می خواهد روزه بگیرد، چکار باید بکند؟ " کفوا انفسکم عن الاکل و الشرب من الطلوع الی الافول "، بازدارید و ممانعت کنید خود را از خوردن و آشامیدن از طلوع تا افول، یعنی از طلوع آفتاب (نه طلوع صبح) تا غروب آفتاب. پس بنابراین آنچه که روزه را باطل می کند اکل است و شرب.

ص ۶۰

عرب چیزهایی را که انسان در دهان قرار می دهد و می خواهد بخورد و احتیاج به جویدن یا به اصطلاح فصیح تر خائیدن دارد، " اکل " می گوید. مثلاً نان را یا گردو را می گذارد در دهانش و می جود. این را می گویند " اکل "، اما آب را نمی جود می گویند " شرب ". بنابراین هرچه احتیاج به جویدن نداشته باشد، مشروب است و هرچه احتیاج به جویدن داشته باشد. مأکول است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، چون دخان نظیر سیگار، چق و قلیان، دودش وارد حلق می شود و احتیاج به جویدن ندارد، عرب می گوید " شرب السیجار ". نمی گوید، " اکل السیجار " زیرا احتیاج به جویدن ندارد. می فرمایند، دخان هم چون مشمول کلمه شرب است، روزه را باطل می کند. ما برای روزه مبطل دیگری غیر از خوردن و آشامیدن نداریم، آن هم از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب. مبادا منع کند شما را هوای نفس از این فضلی که در کتاب الہی معین شده است، یعنی نبادا امر روزه را بی اهمیت بینگارید و در فصل روزه خدای نکرده روزه نگیرید و خود را از این موهبت محروم کنید.

سایر منابع مطالعه در باره بحث فوق: - گنجینه، ص ۴۵

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۰۴ - ۱۰۸

ص ۶۱

۱۸ - قد کتب لمن دان بالله الدیان ان یغسل فی کلّ یوم یدیه ثمّ وجهه و یقعد مقبلاً الی الله و یذکر خمساً و تسعین مرّة الله ابھی کذلک حکم فاطر السّماء اذ استوی علی اعراش الاسماء بالعظمة و الاقتدار. کذلک

تَوْضُأُوا لِلصَّلَاةِ امْرَأً مِنَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْمُخْتَارِ.

واجب شده است بر هر کسی که معتقد به خداوند جزا دهنده است، این که بشوید در هر روز صورتش را و دو دستش را و بنشیند بطرف خدا، روبروی قبله، و ۹۵ مرتبه " الله ابهی " بگوید. این یکی از احکام واجبه است و وجوبش در حدود نماز و روزه است. اینطور حکم کرده است خالق آسمان، " اذ استوی علی اعراش الاسماء "، وقتی که نشست بر عرشهای اسماء عظمت و اقتدار و توانائی.

این حکم مستقلی است که دستها را بشوید، صورت را بشوید و ۹۵ مرتبه " الله ابهی " بگوئید. بعد می فرمایند: " کذلک تَوْضُأُوا لِلصَّلَاةِ "، هر وقت هم خواستید برای نماز وضو بگیرید، وضو را اینطور بگیرید، یعنی دو دست را بشوید و بعد صورت را بشوید و ذکر می که از قلم اعلی در باره وضو نازل شده، آنرا بخوانید. " امراً من الله الواحد المختار "، این

ص ۶۲

امری است از طرف خداوند یکتای با اختیار.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۴ - ۱۶ و ۵۵ - ۵۶
- امر و خلق، ج ۴، ص ۷۹ - ۸۰

ص ۶۳

۱۹ - قد حرم علیکم القتل والزنا ثم الغيبة والافتراء اجتنبوا عما نهیتم عنه فی الصّحائف والالواح.
حرام است بر شما کشتن کسی و حرام است بر شما دست درازی به ناموس کسی و حرام است بر شما غیبت کردن در پشت سر دیگران و حرام است بر شما افتراء، یعنی چیزی که در کسی نیست به او نسبت بدهید و تهمت بزنید. این کلمه غَیْبَتٌ غیر از غَیْبَتٌ است. غَیْبَتٌ یعنی نبودن در جائی مثلاً می گویند فلانی از خانه غَیْبَتٌ کرده است، یعنی رفته بیرون. اینجا اگر کسی غَیْبَتٌ بخواند درست نیست. اما غَیْبَتٌ یعنی بد گوئی پشت سر اشخاص. " اجتنبوا عما نهیتم عنه "، دوری کنید از آنچه که نهی شده اید، " فی الصّحائف والالواح "، در صحیفه ها و الواح. یعنی از آنچه خدا نهی کرده است، برکنار باشید و آنچه را امر کرده است اطاعت کنید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۹۶ - ۳۰۸

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۷۸ - ۱۹۶ - پیام آسمانی، ص ۱۲۲ - ۱۲۳

- اخلاق بهائی، ص ۹۶ - ۱۰۶

۲۰ - قد قسمنا الموارث علی عدد الرّاء منها قدر لذریّاتکم من کتاب الطّاء علی عدد المقت و للازواج من کتاب الحاء علی عدد التّاء و الفاء و للاباء من کتاب الرّاء علی عدد التّاء و الکاف و للامّهات من کتاب الواو علی عدد الرّفیع و للاخوان من کتاب الهاء علی عدد الشّین و للاخوات من کتاب الدّال عدد الرّاء و المیم و للمعلّمین من کتاب الجیم عدد القاف و الفاء کذلک حکم مبشّری الّذی یذکرنی فی اللّیالی و الاسحار. انا لّمّا سمعنا ضجیح الذّریّات فی الاصلاب زدنا ضعف ما لهم و نقصنا عن الاخری أنّه لهو المقتدر علی ما یشاء یفعل بسلطانه کیف اراد.

قانون تقسیم ارث در شرایع قبل مخصوصاً در اسلام بسیار مشکل و پیچیده است و فکر و دقت بسیار می خواهد تا انسان بتواند حکم اسلام را در باره تقسیم ارث بفهمد. اما در این ظهور مبارک این امر بسیار آسان است. حکمی را که در کتاب اقدس بیان فرموده اند، عین همان حکمی است که حضرت اعلی در کتاب بیان ذکر فرموده اند. یعنی عبارتهائی که در اینجا ذکر شده تقریباً همان آیات و کلماتی است که از قلم مبارک حضرت اعلی در کتاب بیان عربی نازل شده است. شرح و بیان تقسیم ارث بطور خلاصه این است که می فرمایند، هر

نفسی که وفات یافت و از دنیا رفت، هفت طبقه می توانند از او ارث ببرند. در صورتیکه تمام این هفت طبقه موجود باشند، هر کدام حقّ معین خود را که در کتاب الهی تعیین شده است، می برد و آن طبقاتی که نیستند، البتّه حکم مستقلّی برای آن تعیین شده است که حقوق آنها به کجا باید راجع بشود و بین چه طبقات دیگری قسمت بشود. حضرت اعلی طبقات وراث را هفت طبقه قرار دادند، یعنی "علی عدد الرّاء"، عدد (ز) هفت در حساب جمل است. این هفت طبقه عبارت است از ذریّات، یعنی فرزندان اعمّ از دختر یا پسر، طبقه دیگر عبارت از زن یا شوهر است، یعنی اگر شوهر مرد، زن از او ارث می برد و یا اگر زن به ملکوت ابھی رفت، شوهرش از او ارث می برد، بعداً می رسد به طبقه پدر و مادر و سپس برادر و در رتبه ششم خواهر و در رتبه هفتم معلّم. بهره این طبقات را از سه تا نه اگر حساب کنید، جمعاً ۴۲ می شود. ملاحظه بفرمائید، با سه شروع می شود: سه و چهار هفت، هفت و پنج دوازده، دوازده و شش هجده، همینطور حساب می کند تا آخر می رسد بعدد ۴۲. یعنی باید ترکه شخص متوفّی به ۴۲ قسمت منقسم بشود. از این ۴۲ قسمت، نه قسمت مال ذریّه است، هشت قسمت مال زوجه یا زوج، هفت قسمت مال پدر، شش قسمت مال مادر، پنج

قسمت مال برادر، چهار قسمت مال خواهر، تا می رسد به سه قسمت که مال معلّم است . حال ببینیم واحد مقیاس چیست. واحد مقیاس را هیکل مبارک عددی قرار داده اند که بر جمیع این سلسله اعدادی که ما لازم داریم، قابل قسمت باشد و باقیمانده نداشته باشد که اسباب زحمت بشود. ما عدد ۴۲ را که جمع بهره‌های طبقات هفت گانه هست، در دست داریم. حالا باید عددی را پیدا کنیم که آن قابل قسمت به سلسله اعداد از سه تا نه باشد، آنوقت آنرا قسمت کنیم به ۴۲، خارج قسمت هر چه باشد، واحد مقیاس ماست. عددی را که در این خصوص پیدا کرده‌اند و حضرت اعلیٰ مقرر فرموده‌اند، عدد ۲۵۲۰ است. این عدد هم بر نه قابل قسمت است هم بر هشت و هم بر هفت و شش و پنج و چهار و سه که ما در تقسیم ارث به طبقات

ص ۶۶

هفتگانه لازم داریم. شما اگر ۲۵۲۰ را به نه قسمت کنید، باقیمانده ندارد به هشت و هفت و هر عدد دیگری که لازم داریم اگر قسمت کنیم، کسر نخواهد داشت، یعنی باقیمانده اش صفر است. حال عدد ۲۵۲۰ را قسمت می کنیم به ۴۲، در اینجا خارج قسمت ما عدد ۶۰ است و ۶۰ واحد مقیاس است، به این معنی که اگر کسی مرد، ترکه او را فرض کنید ۲۵۲۰ تومان است و می خواهید در بین هفت طبقه قسمت کنید. بنابراین نه تا شصت تا از ۲۵۲۰ را بر میداریم می دهیم به ذریّات. هشت تا شصت تا را بر می داریم می دهیم به طبقه دیگر. همینطور هر طبقه‌ای عدد خود را به آن می دهیم تا می رسد به معلّم که شصت تا لازم دارد. می فرمایند، به فرزندان نه بدهید. یعنی نه تا شصت تا، نه را در شصت ضرب می کنیم می شود ۵۴۰. بنا بر این مثلاً پانصد و چهل تومان از این ۲۵۲۰ تومان را بر می داریم و در قسمت ذریّات می گذاریم. بعد نوبت به هشت می رسد، هشت شصت تا می شود ۴۸۰. بنابراین چهار صد و هشتاد تومان بر می داریم مثلاً مال زوج یا زوجه، هفت تا شصت تا یعنی ۴۲۰ تومان بر می داریم می دهیم به طبقه دیگر. شش شصت تا یعنی سیصد و شصت تومان، پنج شصت تا یعنی سی صد تومان. چهار شصت تا یعنی ۲۴۰ تومان و بالاخره سه شصت تا یعنی ۱۸۰ تومان که می دهیم به معلّم، ببینید چقدر آسان است. از طرفی دیگر هم می شود حساب کنیم. یا مثلاً فرض کنید یکی مرده و ۴۲ تومان دارد، از این ۴۲ تومان نه تومان را می دهیم به ذریّه، هشت تومان را به زن یا شوهر، هفت تومان به پدر، شش تومان به مادر همینطور سه تومان هم می‌دهیم به معلّم. جمع کلّ می شود ۴۲ تومان. جمالقدم در اینجا بیان مبارک حضرت اعلیٰ را نقل فرموده‌اند، که "قد قسمنا الموارث علی عدد الزّاء" همانا ترکه‌ای که از شخص متوفی بجا می ماند، باید بین هفت طبقه یعنی علی عدد الزّاء تقسیم بشود. حرف (ز) در حساب جمل هفت است "منها قدر

لذریّاتکم من کتاب الطّاء علی عدد المقت " از این هفت طبقه یکی از آنها
ذریّات است که می فرمایند، معین شده است برای این

ص ۶۷

ذریّات " من کتاب الطّاء "، از کتاب " ط " (در اینجا حرف " طاء " ملفوظ را
حساب نکنید، چون اگر " طاء " ملفوظ را حساب کنیم خود (ط) می شود نه، الفش،
می شود ده، همزه آن می شود یازده و البتّه مقصود عدد یازده نیست.) یعنی از
طائی که کتبی می نویسید که عددش می شود نه، یا " من کتاب الجیم "، یعنی جیم
کتبی که می نویسید و عددش می شود سه (نه جیم لفظی، چون اگر جیم لفظی را حساب
کنید " جیم " سه تا، " ی " ده تا، " میم " ۴۰ تا، جمعاً می شود ۵۳).
پس از ۲۵۲۰ تومان، نه شصت تا که می شود برابر عدد مقت، یعنی ۵۴۰، بدهید به
ذریّات اعمّ از دختر و پسر. " و للزوج من کتاب الحاء علی عدد التّاء و الفاء
"، برای ازواج، یعنی اگر متوفی زن بود شوهرش و اگر متوفی مرد بود زنش، از
کتاب (ح) بدهید، یعنی (ح) کتبی را که عددش هشت است حساب می کنید، آنوقت
هشت شش تا می شود ۴۸ تا و جمعش می شود " التّاء و الفاء "، (تاء ۴۰۰ است و فاء
۸۰ است، جمعش می شود ۴۸۰)، یعنی ۴۸۰ تومان از ماترک را بدهید به زن یا به شوهر.
" و للباء من کتاب الزّاء علی عدد التّاء و الکاف "، برای پدر شخص متوفی تعیین شده است از
کتاب (ز)، که هفت باشد حاصل ضرب ۶۰ در هفت که می شود ۴۲۰ یا " التّاء و الکاف "، یعنی ۴۲۰.
بعد نوبت مادر می رسد و " للامّهات من کتاب الواو علی عدد الرفیع "، قسمت
مادر از (واو) کتبی که عددش شش است به اندازه عدد " رفیع " که می شود ۳۶۰.
و للاخوان من کتاب الهاء عدد الشّین "، برای برادران تعیین شده است در میراث
عدد (ه) کتبی که می شود پنج شصت تا، یعنی عدد شین که ۳۰۰ باشد. " و للاخوات
من کتاب الدّال عدد الرّاء و المیم "، بخواهرها از کتاب دال کتبی عدد ۲۴۰ می
رسد که می شود چهار شصت تا ۲۴۰ تا، یعنی ۲۴۰ قسمت. حرف (را) ۲۰۰ است (میم)
۴۰ است جمعاً می شود ۲۴۰. و " للمعلّمین من کتاب الجیم عدد القاف و الفاء "، برای معلّم تعیین شده است از

ص ۶۸

کتاب جیم یعنی سه شصت تا که می شود ۱۸۰. " قاف " ۱۰۰ است فاهم برابر ۸۰ جمعاً می شود ۱۸۰.
" کذلک حکم مبشّری الّذی یدکرنی فی اللّیالی و الاّیام "، این حکمی که ذکر شد و
این نحوه تقسیم ارث مطابق آن چیزی است که مبشّر من یعنی حضرت اعلی در کتاب بیان
، بیان فرموده اند و این مبشّر همان کسی است که در هر شب و هر صبح بیاد من است و
مرا فراموش نمی کند و همیشه به ذکر و ثنای من مشغول است.

ملاحظه فرمودید که قسمت ذریّه " من كتاب الطّاء " نه شصت تا شد. یعنی جمال مبارک می فرمایند، این حکم بیان در جای خود درست است، یعنی حقوق ذریّه نه تا است، حقوق سایرین هم هشت تا و هفت و شش الی آخر. ولی می فرمایند فرزندان مردم که هنوز در پشت پدرها و در شکم مادرها بودند. حضور جمال قدم شکایت کردند و گفتند، یا جمال مبارک، قسمت ما از سهم ارث کم است و نه شصت تا برای ما کافی نیست. جمال مبارک می فرمایند، وقتی دیدیم که فرزندان که در آینده به دنیا خواهند آمد ضجّه و شکایت کردند، ما هم آمدیم و حقوق آنها را دو برابر کردیم. یعنی از شش طبقه دیگر درخواست شد یا به آنها امر شد که شما بیائید هر کدام از حقّ خود یک شصت و نیم گذشت کنید و روی هم بگذارید و بدهید به ذریّات. مثلاً ازواج حقوقشان هشت شصت تا بود. آباء هفت شصت تا بود، امّهات شش شصت تا بود، والی آخر، از هر کدام از اینها ۱ / ۵ قسمت کم کم شد. هشت که یک نیم از آن برداریم، می شود ۶/۵. به این ترتیب بقیه طبقات می شود ۵/۵ - ۴/۵ - ۳/۵ - ۲/۵ - ۱/۵ یعنی معلم که سه تا بود می شود ۱ / ۵. باری می فرمایند: " انا لما سمعنا ضجيج الذريّات في الاصلاب زدنا ضعف مالهم ونقصنا عن الاخرى انه لهو المقتدر على ما يشاء يفعل بسلطانة كيف اراد "، ما چونکه شنیدیم صدای ضجّه ذریّات را در پشت پدرها، دو برابر

ص ۶۹

کردیم آنچه را که مال آنها بود و این قسمت اخیر را که به آنها افزودیم، از سایر طبقات شش گانه کسر کردیم، خداوند مقتدر است بر هر چیزی که بخواهد و به سلطنت و پادشاهی خود آنچه را که می خواهد انجام می دهد. پس در حقیقت حکم ارث در کتاب اقدس برای فرزندان همان نه سهم است اما سهم اضافی را جمال مبارک فضلاً به آنها عطا فرموده اند و الا حکم قطعی و اساسی همان نه سهمی است که حضرت اعلی تعیین فرموده اند و این حکم تغییر نمی پذیرد زیرا شروع با عدد نه شده و عدد نه دلیل بر اسم الهی است که کلمه " بهاء " باشد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۱۴ - ۱۳۴

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱۲ - ۲۲۵ - اقداح الفلاح، ج ۲ ص ۱۷ - ۲۴

ص ۷۰

۲۱ - من مات ولم يكن له ذريّة ترجع حقوقهم الى بيت العدل ليصرفوها
 امناء الرحمن في الايتام و الارامل و ما ينتفع به جمهور الناس ليشكروا ربهم العزيز الغفار.
 بعد از اینکه تقسیم ارث را بیان فرمودند و طبقات هفت گانه وراث را ذکر

نموده سهم هر یکی را بیان فرمودند، حالا به بعضی از اقسام فروع پرداخته‌اند و می‌فرمایند، اگر کسی بمیرد و فرزند نداشته باشد، حقوق ذریّه به بیت العدل می‌رسد. یعنی آن مقداری که سهم الارث فرزندان بود، آنها را از مال میّت استخراج می‌کنند و به بیت العدل اعظم می‌دهند. این وجوه را برگزیدگان خدا برای ایتام، یعنی اطفال بی پدر و مادر و آنهایی که پرستاری ندارند و نیز برای ارامل خرج می‌کنند. کلمه "ارامل" جمع "ارمل" است و "ارمله". "ارمل" به مردی می‌گویند که بی زن باشد و "ارمله" به زنی می‌گویند که بیوه یعنی بی شوهر باشد. "و ما ینتفع به جمهور النّاس"، یک قسمت از این وجوهات را هم بیت العدل اعظم خرج می‌کند در باره اموری که نفعش به همه مردم عاید است، مثل تأسیس مدرسه، مریض‌خانه، دارالعجزه و از این قبیل. خدا این احکام را معین کرده تا خلق به

ص ۷۱

شکرانه پروردگارشان که عزیز و غفار است بپردازند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۲۳ - امر و خلق، ج ۴، ص ۲۲۱ - ۲۲۵

ص ۷۲

۲۲ - و الذی له ذریّه ولم یکن ما دونها عمّا حدّد فی الكتاب یرجع الثّلاثان ممّا ترکه الی ذریّه و الثّلت الی بیت العدل کذلک حکم الغنی المتعال بالعظمة و الاجلال. کسیکه بمیرد و دارای فرزند باشد و سایر طبقاتی را که در کتاب اقدس ذکر آنها شده است. یعنی شش طبقه دیگر را نداشته باشد، برمی‌گردد دو ثلث از ما ترک آن شخص متوفی به ذریّه و ثلث دیگر برمی‌گردد به بیت العدل. اولاً حقوق ذریّه را از ترکه این شخص جدا می‌کنند و به او می‌دهند، یعنی هجده شصت تا را و بقیه را که باید بین طبقات شش گانه تقسیم بشود، چون آن طبقات نیستند، سهمیه آن طبقات را به سه قسم می‌کنند، دو قسمت را می‌دهند به ذریّه و یک قسمت را می‌دهند به بیت العدل اعظم الهی. اینطور حکم کرده است خداوندی که بی نیاز و بلند مرتبه است با کمال عظمت و بزرگواری.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۲۳ - ۱۲۴

ص ۷۳

۲۳ - و الذی لم یکن له من یرثه و کان له ذوالقربی من ابناء الاخ و الاخ و بناتهما فلهم الثّلاثان و الاّ للاعمام و الاخوال و العمّات و الخالات و من بعدهم و بعدهنّ لأبنائهم و ابنائهنّ و بناتهنّ و بناتهنّ و الثّلت

يرجع الى مقرّ العدل امراً في الكتاب من لدى الله مالك الرقاب.

اگر کسی به ملکوت ابھی صعود کند و از هفت طبقه که به آنها ارث می رسد، کسی را نداشته باشد ولی اقوام و بستگان دیگری نظیر عمّه و خاله داشته باشد، حکم این شخص چیست؟ می فرمایند: "والذی لم یکن له من یرثه"، کسی که بمیرد و هیچیک از طبقات سببه را که از او ارث می برند، نداشته باشد، "وکان له ذوی القربی"، اما اقوامی داشته باشد از قبیل "ابناء الاخ"، پسران برادران، "والاخذت"، خواهرزاده و "بناتهما"، دخترهای اینها، یعنی ابناء اخ و ابناء اخت، پسر برادر و پسر خواهر، یا دختر برادر و دختر خواهر، "فلهم الثلثان"، دو ثلث به اینها بر می گردد، یعنی دو ثلث از تمام ترکه را می دهند به این پسر برادر یا پسر خواهر و در درجه ثانی دختر برادر یا دختر خواهر و اگر پسر برادر و پسر خواهر و دختر برادر و دختر خواهر نبودند، بدهید مالشان را به "اعمام"، عموها "اخوان" دایهها، "عمّات" عمه ها،

ص ۷۴

"خالات" خاله ها، اگر اینها نبودند "و من بعده و بعد هن" اگر عمو و دایی و عمّه و خاله هم نبود، آن وقت چکار باید بکنند، "لابنائهم و ابنائهن"، در درجه اول باید بدهند به "ابنائهم" یعنی به پسر عمو و به پسر دایی و "ابنائهن"، پسر عمّه و پسر خاله و بعد از اینها "بناتهم و بناتهن"، یعنی دختر عمو و دختر دایی و دختر عمّه و دختر خاله. دو ثلث را می دهند به اینها "و الثلث یرجع الى مقرّ العدل"، یک قسمت دیگر که باقی می ماند، می دهند به بیت العدل اعظم "امراً فی الكتاب من لدى الله مالك الرقاب"، امری است که خداوند در کتاب اقدس مقرر فرموده است از طرف خداوندی که صاحب جمیع مردم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۲۴ - ۱۲۵

ص ۷۵

۲۴ - من مات ولم یکن له احد من الذین نزلت اسمائهم من القلم الاعلی
ترجع الاموال کلها الى المقرّ المذكور لتصرف فیما امرالله به انه لهو المقتدر الامار.
حال اگر کسی به ملکوت ابھی صعود کند و هیچیک از این طبقات و بستگان را که ذکر کردیم نداشته باشد، در این مورد "ترجع الاموال کلها الى المقرّ المذكور" تمام ثروتش یک قلم می رسد به مقرّ مذکور، یعنی به بیت العدل اعظم الهی، "لتصرف"، تا خرج شود "فی ما امرالله به" در اموری که خداوند به انجام آن امور، بیت العدل را امر کرده است. خداوند مقتدر و امرکننده است.

۲۵ - وجعلنا الدار المسكونة والالبسة المخصوصة للذرية من

الذکران دون الاناث والوراث انه لهو المعطى الفياض.

کسی که بمیرد دارائی او بین طبقات وراثش به شرحی که گفتیم قسمت می شود. ولی دو چیز هست که باید از اصل ترکه جدا شود و بین تمام هفت طبقه قسمت نمی شود، یکی دار مسکونی یعنی خانه ای که متوفی در آن سکونت داشته و دیگری لباسهایی که می پوشیده است. می فرمایند، اینها را بدهید به پسر بزرگتر. معنی این آیه این است که می فرمایند، دار مسکونه و لباسهای مخصوص متوفی می رسد به ذریه ذکور " دون الاناث " نه به دخترها و سایر وراث. حضرت عبدالبهاء در لوحی این مسأله را تبیین فرموده اند: " للذرية من الذکران " مقصود پسر بزرگتر است، ولد بکر است نه همه پسرها. باری خانه مسکونی و لباسهای مخصوص متوفی باید اختصاصاً به پسر بزرگتر داده بشود که ولد بکر است، سایر وراث حق ندارند. حالا خواهید گفت چرا فرموده اند، " للذرية من الذکران " زیرا " ذکران " جمع ذکر است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، معنی این آیه که به صیغه جمع فرموده اند اینست که اولاً دار مسکون و البسه مخصوص را می دهند به پسر بزرگتر. پسر بزرگتر تا زنده هست خانه را نگه می دارد و لباسها را می پوشد. بعد از مردن پسر بزرگتر این دار مسکونه و البسه مخصوصه که مال پدر بوده است، می رسد به برادر دیگر که نسبت به متوفی اول حال حکم فرزند ارشد را دارد. برادر دومی هم

اگر بمیرد، میرسد بسومی و لهذا می فرمایند که در اینجا جمال مبارک فرموده اند: " للذرية من الذکران " پس دار مسکونه و البسه مخصوصه مال پسر بزرگتر است و این برای این است که جانشین پدر بشود و یاد آن پدر را که مدتی در این دنیا بوده و حالا به ملکوت ابهی رفته، در اذهان اهل خانه و خویشاوندان نگاه بدارد و بستگان متوفی در این خانه جمع بشوند و بیاد او باشند و در باره او طلب آمرزش کنند. این خانه نباید بین طبقات دیگر قسمت بشود زیرا اگر قسمت شد از اهمیت می افتد و دیگر نمی توان بیاد آن مرحوم اولی در آن جا جمع شد و در باره اش استغفار کرد. ولی وقتی این خانه اختصاصاً در دست پسر بزرگتر بود، هر سال اینکار را می کند و بیاد او خیرات و مبرات می دهد. تا این پسر بزرگتر زنده است، مال اوست

وقتی که مرد به سایر ذریّه اش نمی رسد بلکه می رسد به برادر دوّمی که حالا حکم فرزند ارشد متوفّی اوّل را دارد. باری می فرمایند، قرار دادیم خانه مسکونی و لباسهای مخصوص متوفّی را مخصوص ذریّه ذکور، نه ذریّه اناث و سایر وراثت. ولی اگر متوفّی پسر نداشت، آنوقت باید بین تمام طبقات سبعة قسمت بشود. این موهبتی است که جمال قدم به پسر بزرگتر یعنی ولد بکر داشته است و در لوح مبارک می فرمایند که در جمیع شرایع ولد بکر همیشه مورد نظر و اهمّیت بوده و انبیاء قبل همیشه میراث نبوتشان به پسر بزرگتر می رسید. خداوند بخشنده است و دارای فیضی است که به بندگان خود عطا کند

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۲۵ - ۱۳۱

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱۵ - ۲۲۱

ص ۷۸

۲۶- انّ الذی مات فی ایام والده وله ذریّة اولئک یرثون ما لابیهم فی کتاب الله اقسّموا بینهم بالعدل الخالص کذلک ماج بحر الکلام وقذف لثالی الاحکام من لدن مالک الانام. فرض کنیم پدری است و پسری دارد و پسرش هم فرزندان دارد، یعنی جدّ است و پدر است و اولاد. پدر زنده است، فرزندان هم زنده هستند. حال پسر صعود می کند. این پسر اگر زنده بود و پدرش می مرد، البته سهمی از مال پدرش را می برد. حالا که خودش مرده و پدرش زنده است. آن سهمی که بعد از مرگ پدرش به این پسر متوفّی می رسید، باید مستقلاً برسد به نوه های این پدر بزرگ، یعنی به بچه های پسرش که مرده و بین سایر طبقات تقسیم نمی شود. باری کسی که بمیرد در ایام پدرش و برای این کسی که مرده ذریّه باشد، این فرزندان به ارث می برند حقّی که مال پدرشان است و در کتاب الهی ذکر شده. این سهم را قسمت کنید بین آنها بعدل خالص، ببینید چند تا نوه است، آن سهمی که می رسید به پسر متوفّی همان سهم را قسمت کنید بین فرزندان پسر متوفّی. اینطور به موج آمد دریای کلام الهی و بیرون ریخت مرواریدهای احکام را به اذن خداوندی که مالک مردم و صاحب نفوس است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۳۱

ص ۷۹

۲۷- و الذی ترک ذریّة ضعافاً سلّموا ما لهم الی امین لیّتجر لهم الی ان یبلغوا رشدهم او الی محلّ الشراکة ثمّ عینوا للامین حقّاً ممّا حصل من التّجارة و الاقتراف.

یک مردی می‌میرد و ذریه دارد ولی ذریه‌اش کوچکند و هنوز به مرحله رشد و بلوغ نرسیده‌اند، سهمی که از پدرشان به اینها می‌رسد، نمی‌شود به آنان داد برای اینکه هنوز کوچکند. در این حالت می‌فرمایند، کسی که فرزندان صغیر از خود به جاگذارد حق آنها را که از پدرشان می‌رسد به شخص امینی بسپارید، تا تجارت کند برای آنها تا زمانی که "یبلغوا رشدهم"، این ذریه صغیر به سن بلوغ برسند. یا به شرکتی بسپارید که آنها برایشان معامله کنند و سپس معین کنید برای شخص امین حقی، یعنی مزدی هم به آن شخص امینی که برای اینها در دوره‌ای که صغیرند تجارت می‌کند، قرار دهید. این حق را از کجا بدهید "مما حصل من التجارة والاقتراف" از منافع آن پول بدهید. مثلاً از حقوق این ذریه صغیر که ده هزار تومان است، این ده هزار تومان را می‌دهید به شخص تاجری یا به شرکتی که برای اینها کار می‌کند. آنوقت از منافع این ده هزار تومان مزدی هم باید به آن شخص امین که برای آنها تجارت می‌کرد یا برای آن شرکتی که برای آنها معامله می‌کرد

ص ۸۰

بپردازید، نه از اصل پول بلکه از منافعش که از تجارت یا کسب حاصل می‌شود.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۳۱ - ۱۳۲ - اسرار الاثار، ج ۴، ص ۱۹۷

ص ۸۱

۲۸ - کلّ ذلك بعد اداء حقّ الله و الدیون لو تکون علیه و تجهیز الاسباب للکفن و الدفن و حمل المیت بالعرّة و الاعتزاز کذلک حکم مالک المبدء و المأب. شخصی که می‌میرد، باید از ماترک او قبل از اینکه بین طبقات مختلفه وراثت قسمت بشود، اول خرج کفن و دفنش را بدهید و سپس ببینید آیا حقوق الله مقروض هست یا نه. اگر مقروض هست، حقوق الله را هم بدهید و بعد ببینید آیا بکسی مقروض هست یا نه. اگر مردم طلبکار هستند، طلب آنها را هم بدهید، آنوقت ببینید اگر چیزی باقیماند، بین طبقات وراثت قسمت کنید. می‌فرمایند: "کلّ ذلك"، همه اینها که گفتیم، "بعد اداء حقّ الله"، اولاً حقوق الله را باید بدهید "و الدیون لو تکون علیه"، قرضهایش را باید بدهید، اگر قرض داشته باشد و "تجهیز الاسباب للکفن و الدفن"، وسائل کفن و دفن را هم فراهم کنید و مخارج حمل میت را با کمال عزت و بزرگواری بپردازید. بقیه هر چه ماند می‌دهید به بندگان خدا. در سؤال و جواب می‌فرمایند، اگر چه حقوق الله مقدم بر سایر امور است و لکن حقّ رأفتاً و فضلاً مقرر می‌فرماید که مقدم بر حقوق الله

وسائل کفن و دفن میت را فراهم کنید و بعد مقدم بر حقوق الله باز قرض مردم را اگر هست، بدهید.

ص ۸۲

پس از اینها اگر چیزی ماند و حقوق الله مقروض بود، حقوق الله را بدهید. اگر چیزی هم برای خدا نماند که نمانده.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۳۲ - ۱۳۴ - امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۹ ۲۰۵

ص ۸۳

۲۹ - قل هذا لهو العلم المكنون الذى لن يتغير لانه بدء بالطاء المدلّة على الاسم المخزون الظاهر الممتنع المنيع. وما خصصناه للذريات هذا من فضل الله عليهم ليشكروا ربهم الرحمن الرحيم. تلك حدود الله لا تعتدوها باهواء انفسكم اتبعوا ما امرتم به من مطلع البيان . والمخلصون يرون حدود الله ماء الحيوان لاهل الاديان و مصباح الحكمة والفلاح لمن فى الارضين والسموات.

عرض کردیم که حضرت اعلى قسمت ذریات را نه شصت قرار دادند و جمال مبارک این نه شصت را به هجده شصت تا افزایش دادند و عرض کردیم که جمال مبارک می فرمایند، ما حقّ ذریّه را که در بیان نه شصت تا نازل شده تغییر ندادیم، یعنی حکم حضرت اعلى سرجای خود هست و " لن يتغير " است یعنی هرگز تغییر نمی کند. زیرا قسمت اول به نه شروع شده و نه عددش مطابق با عدد طاء است که طاء هم نه است و طاء مدله دلالت می کند بر اسم اعظم که کلمه بهاء باشد.

لهذا چون عدد نه با اسم اعظم مطابق است، این حکم هیچوقت تغییر نمی کند و قسمت ذریّه همان نه شصت تاست. اما آن نه تایی را که اضافه کردیم، آن یک اضافه فضلی است نه اینکه حقوق باشد زیرا اصل حقوق هجده شصت

ص ۸۴

تا نیست بلکه همان نه شصت تاست.

می فرمایند: " قل هذا لهو العلم المكنون الذى لن يتغير "، بگو این تقسیم ارث در بیان حضرت اعلى تغییر نمی کند، " لانه بدء بالطاء "، زیرا ابتداء این تقسیم ارث نه است و نه دلالت می کند بر اسم مخزون ظاهر ممتنع منيع که کلمه بهاء باشد. آنچه را که اختصاص دادیم به ذریات، یعنی آن نه تایی را که به آنها دادیم که مجموعاً شد هجده تا، " هذا من فضل الله عليهم "، این بخشش و فضلی به آنهاست، نه آن است که قسمت اصلی آنها تغییر کرده باشد. قسمت اصلی همان

نه شصت تا است و این بخشش بصرف فضل به آنها عنایت شده است تا شکر کنند پروردگار مهربان بزرگوار خود را.

حالا این بیانات را فرمودند سفارش می کنند و می فرمایند: " تلک حدودالله لا تعتدوها باهواء انفسکم "، ای مردم، احکام الهی این است که ذکر شد تجاوز نکنید از این احکام به هوای نفس خود، " اَتَّبِعُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ مِنْ مَطَّلِعِ الْبَيَانِ "، همیشه در صدد باشید که پیروی کنید آنچه را که از طرف مطلع بیان و مظهر امر الهی به شما امر شده است. " و المخلصون یرون حدودالله ماء الحیوان "، نفوسی که دارای ایمان خالص و اطمینان کامل هستند، احکام الهی را به منزله آب زندگانی می دانند برای پیروان ادیان و به منزله چراغ حکمت و رستگاری می دانند برای جمیع نفوسی که در زمین ها و آسمانها هستند. بنابراین چون حدود الهی و احکام الهی آب زندگانی و چراغ حکمت و فلاح است، لهذا مخلصین همیشه احکام الهی را عمل می کنند و هیچوقت سلیقه خود را در مقابل احکام الهی ابراز نمی دارند.

ص ۸۵

۳۰ - قد کتب الله علی کلّ مدینة ان يجعلوا فیها بیت العدل و یجتمع فیه النفوس علی عدد البهآء و ان ازداد لابس و یرون کانتهم یدخلون محضرالله العلی الاعلی و یرون من لایری و ینبغی لهم ان یکونوا امنآء الرّحمن بین الامکان و وکلاء الله لمن علی الارض کلّها و یشاوروا فی مصالح العباد لوجه الله کما یشاورون فی امورهم و یختاروا ما هو المختار کذلک حکم ربکم العزیز الغفار. ایاکم ان تدعوا ما هو المنصوص فی اللّوح اتقوا الله یا اولی الانظار. مقصود از بیت العدلی که در اینجا می فرمایند در هر مدینه ای تأسیس شود، بیوت عدل خصوصی است نه بیت العدل اعظم الهی. بیت العدل اعظم الهی در رأس تشکیلات است و به انتخاب جمیع اهل عالم است. ولی این بیوت عدل خصوصی حکم محفل ملی و محافل روحانی حالا را دارد. یک بیت العدل اعظم الهی داریم که مهیمن است بر عالم و باید حکمش در شرق و غرب و جنوب و شمال جهان جاری و ساری باشد. در مرکزهای هر مملکت و اقلیمی یک بیت العدل مرکزی داریم مثل محفل ملی حالا. مثلاً این محفل ملی ایران که الآن می گوئیم محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان ایران. اسمش عوض خواهد شد

ص ۸۶

و به بیت العدل خصوصی ایران مسمی خواهد گردید. در شهرها هم مثلاً اصفهان، کرمانشاه و سنندج و فلان و بهمان که حال محافل محلی هستند بیوت عدلی تشکیل خواهد شد که بیوت عدل محلی خواهد بود. " قد کتب الله علی کلّ مدینة ان يجعلوا فیها بیت العدل "، خداوند واجب کرده است که در هر شهری یک بیت العدل قرار بدهند

که از احباً انتخاب بشود. " و يجتمع فيه النفوس على عدد البهاء "، حدّ اقل
 اعضای بیت العدل باید به عدد بهاء باشد یعنی نه نفر. " وان ازداد لا بأس "،
 اگر هم زیادتر شد اهمیتی ندارد. ولی در کجا و در چه بیت العدلی در آینده باید
 عدّه زیاد بشود و چه تعداد باید بشود، اینها تشخیصش با بیت العدل اعظم الهی است که بعداً ابلاغ می فرمایند.
 وقتی که این اشخاص جمع شدند چکار باید بکنند، " و یرون کانتهم یدخلون
 محضرالله العلی الاعلی "، اینها وقتی در محلی که می خواهند بیت العدل تشکیل
 بشود و دور هم جمع بشوند و شور بکنند، از درکه وارد آن محلّ می شوند، باید
 اینطور فرض کنند که الآن جمال قدم در این محفل حاضرند و به حضور او مشرف می
 شوند. " و یرون من لایری "، می بینند ذات مقدّس او را که دیده نمی شود. یعنی
 خود را باید در حضور حقّ فرض کنند و بعد لازم است بر آنها که برگزیدگان خدا و
 امین های خدا باشند در بین خلق. یعنی نسبت به امور افرادی که در باره آنها
 حکمی صادر می کنند یا تعیین وظیفه ای می کنند، باید در نهایت بی طرفی و از روی
 کمال لطف و مرحمت و عنایت باشد نه روی غرض و مرض و سایر شئون. و آنها باید خود
 را وکلاء و نمایندگان خدا بدانند در مقابل مردم زمین و مشورت کنند در باره
 اموری که نافع به حال بندگان خداست برای خاطر خدا، یعنی نیتشان در مشاورت خالص
 باشد. اعضای بیت العدل باید برای هر یک از افراد احبّاء که مشکلی پیش می آید،
 همانطور جانفشانی و جدّیت کنند، همان طور که در باره امور خود مشورت می
 کنند، باید در باره امور مردم هم مشورت کنند. " و یختاروا ما هو المختار "، و
 آنچه پسندیده است در عاقبت اختیار بکنند.

ص ۸۷

اینطور حکم کرده است پروردگار عزیز غفار. " ایاکم ان تدعوا ما هو المنصوص "،
 مبادا ای اهل بهاء رها کنید و کنار بگذارید آنچه را که در الواح الهی به نصّ صریح
 ذکر شده است. بترسید از خدا ای صاحبان فکر و عقل.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۱۳ - ۲۲۹ - منتخبات توقیعات، ص ۴۶ - ۱۲۶
 - امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰۹ - ۴۱۳ و ج ۴، ص ۲۶۱ - ۲۷۴ و ۳۵۴ - ۳۷۱ و ۳۷۴ - ۳۹۷ و ۴۱۱ - ۴۱۶

ص ۸۸

۳۱ - یا ملأ الانشاء عمّروا بیوتاً باکمل ما یمکن فی الامکان باسم مالک
 الادیان فی البلدان وزینوها بما ینبغی لها لا بالصّور و الامثال. ثمّ
 اذکروا فیها ربکم الرّحمن بالروح والرّیحان الا بذکره تستنیر الصدور و تقرّ الابصار.

این حکم راجع به ساختن مشرق الاذکار است در هر محلی. ای مردم روی زمین " عمّروا بیوتاً"، بسازید محلّهائی، " باکمل ما یمکن فی الامکان"، به بهترین وجهی که ممکن است به نام خداوندی که صاحب ادیان است در شهرها و زینت بدهید آنها را به آنچه که سزاوار آنهاست. مثلاً با نگارش آیات الهی، سخنان حقّ و از این چیزها، نه به تصاویر و مجسمه ها. در کلیساهای مسیحی که می روید، می بینید مجسمه های عیسی و پطرس و پولس را ردیف کرده اند و همچنین در مساجد سایر ملل که می روید، می بینید که خالی از مجسمه و نقش و نگار نیست. در مشرق الاذکار نقش و نگار و مجسمه و صور نقاشی شده جایز نیست. وقتی که این بیوت را ساختید، و به آنجا رفتید، " اذکروا فیها ربکم الرّحمن"، در این محلّ جمع شوید و ذکر کنید خداوند بخشنده مهربان را " بالرّوح و الرّیحان" به کمال خلوص و اخلاص. زیرا به ذکر الهی روشن می شود دلها و

ص ۸۹

نورانی می شود چشمها.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۳۰ - ۲۴۰ - پیام آسمانی، ص ۱۴۵ - ۱۴۶ - امر و خلق، ج ۴، ص ۱۴۷ - ۱۵۳ - منتخبات توقیعات، ص ۲۹۲ - ۳۰۳

ص ۹۰

۳۲ - قد حکم الله لمن استطاع منکم حجّ البيت دون النّساء عفا الله عنهنّ رحمة من عنده انه لهوالمعطي الوهاب.

خدا حکم کرده است که اشخاصی که می توانند و استطاعت مالی دارند به حجّ بیت شیراز یا بغداد بروند " دون النّساء". این فقط بر مردها واجب است و بر زنها واجب نیست، نه این است که زنان نمی توانند بروند، آنها البته میتوانند بروند اما اگر نرفتند گناهی ندارند. ولی اگر مردی استطاعت داشت و نرفت او البته پیش خدا مسؤل است. " عفا الله عنهنّ رحمة من عنده" خدا حکم و جوب حجّ را بر زنان عفو کرده است به سبب رحمت و مهری که به بندگان خود دارد، خداوند عطا کننده و وهّاب است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۶۷ - ۷۱ - امر و خلق، ج ۴، ص ۱۰۹ - ۱۳۷

ص ۹۱

۴۳ - يا اهل البهآء قد وجب على كلّ واحد منكم الاشتغال بامر من الامور من الصّنائع والاقتراف و امثالها وجعلنا اشتغالكم بها نفس العبادة

لله الحقّ تفكّروا يا قوم في رحمة الله و الطافه ثم اشكروه في العشيّ
والاشراق. لا تضيّعوا اوقاتم بالبطالة و الكسالة و اشتغلوا بما ينتفع
به انفسكم و انفس غيركم كذلك قضى الامر في هذا اللّوح الّذي لا تحت من
افقه شمس الحكمة و التّبيان. ابغض النّاس عند الله من يقعد و يطلب تمسّكوا
بجبل الاسباب متوكّلين على الله مسبّب الاسباب.

ای پیروان جمال قدم، واجب شده است بر هر یک از شما که مشغول شوید بکاری از
کارهای دنیوی. یعنی مشغول شوید به صنعت و به کسب و اقتراف و امثال اینها. ما
قرار دادیم اشتغال شما را بکار عین عبادت. یعنی اگر کسی بکاری مشغول شود و کار
خود را از روی خلوص نیت و به کمال محبت بنوع بشر انجام دهد، این عمل او عندالله عبادت
شمرده می شود. فکر کنید ای مردم در رحمت خدا و لطفها و مرحمت های خدا، سپس شکر کنید خدا
را در شامگاهان و بامدادان. بیهوده به هدر ندهید اوقات و ساعات عمر خود را به بیکاری و

ص ۹۲

تنبلی. مشغول شوید به آنچه که نفع می برد از آن خود شما و سایر مردم. یعنی به
کارهایی بپردازید که هم به حال خود شما نافع باشد از حیث درآمد، و هم به حال
سایر نفوس، از حیث اینکه از کارهای مفید شما استفاده می کنند. اینطور جاری شده
است امر در این لوح مبارکی که آشکار شده است از آسمان آن آفتاب حکمت و تبیان. مبعوض
ترین مردم نزد خدا کسی است که بیکار بنشیند و از مردم مطالبه و جوهات و سایر
شئون برای زندگانی خود بکند. چنگ بزنید ای مردم به ریسمان اسباب. یعنی هر کدام
از شما باید به کاری مشغول شود و آن کار را به منزله وسیله ای برای جلب رحمت
الهی انتخاب کند. ولی در عین حال نباید متوجّه بسبب صرف شد و اسباب ظاهره را
علت اصلیّه حیات دانست، بلکه باید سبب را انتخاب کرد، کسب و کار را انتخاب
کرد و در عین حال توکل کرد به خداوندی که مسبب اسباب و فراهم آورنده سبب ها و
کارهاست. زیرا توجّه به نفس سبب شرک است. آن حقیقت مطلقه ای که بنام خداوند
آفریدگار جهان رحمت و فضل خود را به بندگان خود عنایت فرموده، همیشه رحمتش شامل
نفوس است. بنابراین باید مستقیماً به او توجّه داشت نه به اسباب ظاهره. البتّه اسباب یک
وسیله ظاهری است ولی بکار بردن این اسباب و نافع شدن این اسباب بسته به اراده
حضرت الوهیّت است که بنام مسبّب الاسباب نامیده می شود.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۷۲ - ۷۶

- اخلاق بهائی، ص ۶۳ - ۶۷ - حیوة بهائی، ص ۱۹۵ - ۱۹۹

۳۴ - قد حرم عليكم تقبيل الايادي في الكتاب هذا ما نهيتم عنه من لدن ربكم العزيز الحكام. ليس لاحد ان يستغفر عند احد توبوا الى الله تلقاء انفسكم انه لهو الغافر المعطي العزيز التواب

حرام شده است بر شما بوسیدن دستها. پیشوایان دینی و علمای اغلب ادیان مختلفیه‌ای که امروزه در عالم هستند، یکی از شئون آنها این است، که دست خود را در معرض بوسیدن مریدان خود قرار می دهند و منتظرند که مریدهای آنها بیایند و دست آنها را ببوسند. در این امر مبارک می فرمایند، دست بوسی قدغن است و در کتاب الهی حرام شده است، بوسیدن دست نفوس به هر عنوانی که باشد. این نهی از طرف پروردگار عزیز و حکم کننده است. " ليس لاحد ان يستغفر عند احد"، در شریعت مسیحیان و آئین نصاری این مسأله مورد اجرا و قبول مسیحیان است که می روند نزد کشیشان و پیشوایان مذهبی و گناهمانی را که کرده‌اند، اقرار می کنند و بعد او با گرفتن وجهی گناهان خاطی را می بخشند. این امر در شریعت بهائی ممنوع است. می فرمایند، جایز نیست برای هیچکس اینکه طلب آموزش بکند از دیگری. " توبوا الى الله تلقاء انفسكم " همه شما شخصاً پیش خود به خدا توجه کنید و از او طلب آموزش نمائید.

خداوند است که آمرزگار و بخشنده و عزیز و توبه پذیر است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۰۹ - ۳۱۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۲۹ - ۴۳۰

۳۵ - يا عباد الرحمن قوموا على خدمة الامر على شأن لا تأخذكم الاحزان من الذين كفروا بمطلع الايات. لما جاء الوعد وظهر الموعدو اختلف الناس وتمسك كل حزب بما عنده من الظنون والاهوام.

ای بندگان خدا. قیام کنید بر خدمت امر الهی بطوری که به هیچ وجه از رفتار معاندین و مخالفین محزون نشوید. بطوری قیام کنید که مسلط نشود بر شما غمها و غصه‌ها از رفتار اشخاصی که به مظهر امر الهی و به مطلع امر ربانی کافر شده‌اند. شما به خدمت امر قیام کنید و به تبلیغ امر اقدام کنید، بشارت ظهور الهی را به مردم برسانید، دیگر در صدد نباشید که مردم چه می گویند و چگونه رفتار می کنند. اگر رفتار ناهنجاری داشتند، آگرسب و لعنی کردند، این مسائل سبب حزن و اندوه

شما نشود. شما به انجام وظیفه خود مشغول باشید. " لَمَّا جَاءَ الْوَعْدُ وَ
ظَهَرَ الْمَوْعُودُ اخْتَلَفَ النَّاسُ "، وقتی که وعده الهی بسر رسید و موعود مقدّس که
مژده ظهور او در کتاب مقدّس داده شده بود، آشکار شد و خود را معرفی کرد، "
اختلف النَّاسُ "، مردم دعوت او را شنیدند، مختلف شدند، یعنی هر کدام عقیده
خاصی پیش گرفتند، " و تمسّك كلّ حزب "، هر طایفه و حزبی متمسک شدند " بما
عنده من الظُّنون والاهام "، به آنچه از ظنون و اوهام نزد آنان بود. بدیهی است، وقتی که ندای الهی در

ص ۹۶

این ظهور مبارک بلند شد، هر کسی به عنوانی می خواست خود را از مسئولیت این
ندا برهاند و حتی الامکان در صدد برمی آمد که راه چاره ای پیدا کند تا بتواند
به آن وسیله از امر مبارک اعراض کند. پیشوایان دینی هم افراد را به این کار
و ادار می کردند و با اوهام و تقلیدی که برای آنها شرح می دادند، مردم را از ایمان به مظهر امر محروم می داشتند.

ص ۹۷

۳۶ - من النَّاسِ من يقعد صفّ النّعال طلباً لصدور الجلال قل من انت يا
ايّها الغافل الغرّار. ومنهم من يدّعى الباطن و باطن الباطن قل يا
ايّها الكذاب تالله ما عندك أنّه من القشور تركناها لكم كما تترك
العظام للكلاب. تالله الحقّ لو يغسل احد ارجل العالم و يعبد الله على
الادغال و الشّواجن و الجبال و القنان و الشّناخيب و عند كلّ حجر و شجرو
مدر و لا يتضوّع منه عرف رضائي لن يقبل ابداً هذا ما حكم به مولى الانام
. كم من عبد اعتزل في جزائر الهند و منع عن نفسه ما احلّه الله له و
حمل الرّياضات و المشقّات و لم يذكر عند الله منزل الايات. لا تجعلوا
الاعمال شرك الامال و لا تحرموا انفسكم عن هذا المأل الذي كان امل
المقرّبين في ازل الازال. قل روح الاعمال هو رضائي و علّق كلّ شيء
بقبولي اقرئوا اللواح لتعرفوا ما هو المقصود في كتب الله العزيز
الوهّاب. من فاز بحبّي حقّ له ان يقعد على سرير العقيان في صدر الامكان
والذي منع عنه لو يقعد على التراب أنّه يستعين منه الى الله مالک الاديان.

ص ۹۸

مردم چند قسم هستند، بعضی از مردم علما و پیشوایان دینی هستند که وقتی وارد
مجلس می شوند در ردیف کفش کن مجلس یعنی دم در می نشینند. به این امید که مریدان
و پیروان آنها به آنها اصرار کنند که از پائین مجلس تشریف ببرند به بالای مجلس

بنشینند. این صرف برای این است که حبّ ریاست خود را ارضاء کنند. می فرمایند، بعضی اشخاص هستند که می نشینند در " صَفِّ النَّعَالِ "، در ردیف کفش کن مجلس، " طلباً لصدر الجلال "، برای اینکه مردم آنها را بکشند به بالای مجلس، چون طالب صدر جلال هستند. " قل من انت يا ايها الغافل الغرّار " به اینطور اشخاص بگو ای مظهر امر، تو کیستی ای بی خبر مغرور، اگر بی خبر و مغرور نبودی چنین اقدامی نمی کردی و در صدد ریاست و جلب نفوس بر نمی آمدی.

دسته دیگر صوفیه و دراویش هستند که مدّعی باطن هستند، می فرمایند: " و منهم من يدّعي الباطن و باطن الباطن "، یک دسته دیگر از مردم اشخاصی هستند که مدّعی باطن و باطن باطن هستند. آنها می گویند، ما به ظواهر آیات قرآن و ظواهر شریعت الهی کاری نداریم زیرا شریعت دارای ظاهری است و باطنی. ظاهر مال علماء و فقهاست و باطن مخصوص ماست. مائیم که به باطن آیات و باطن باطن و حقیقت مقصود خدا که در ضمن آیات الهی نازل شده، آگاه هستیم. اینها خود را اهل باطن می شمارند و مدّعی هستند که بر حقایق و اسرار و رموز خلقت کاملاً مطلع هستند. " قل يا ايها الكذّاب تالله ما عندك انة من القشور ". به اینها بگو ای مظهر امر، ای دروغگو تو کیستی که مدّعی باطن باطن می شوی؟ آنچه را که تو باطن یا اسرار باطن باطن می شماری به منزله پوست است که ما آن پوستها را پیش شما ریخته ایم، همانطوری که مردم استخوانها را پیش سگها می اندازند. پس شما چه افتخاری دارید، یک سلسله اراجیف و اوهام بهم می بافید و به اسم باطن باطن به مردم تحویل می دهید و آنها را در دام ریا و مکر خود مسخر می کنید. شما نیستید مگر یک مشت مردمان دروغگو و آنچه را به اسم باطن یا به اسم

ص ۹۹

اسرار به مردم تحویل می دهید، از مطالب مجازی و به منزله پوست میوه است، نه مغز میوه. این نفوسی که در اینجا ذکر می فرمایند، همان طور که عرض کردم، مقصود صوفیه و رؤسای دراویش هستند که خودشان را از اقطاب و پیشوایان و راهنمای مردم به جادّه واقعی می دانند، با اینکه در حقیقت دارای ثمری و اثری و اسرار و رموزی نیستند. داستانها در کتب تواریخ و کتب اخلاق و حکمت از این نفوس و از مکر و حیلّه آنها ذکر شده است. " تالله الحقّ لو يغسل احد ارجل العالم "، در این آیه جمال قدم حقیقتی را می خواهند بفرمایند که علامت عبودیت کامله و ایمان حقیقی چیست.

می فرمایند، قسم به خدا، اگر کسی بشوید پاهای جمیع اهل عالم را و پرستش کند خدا را در میان جنگلها و در میان راهها و بالای کوهها و بر سر قلّه های کوه و در میان سنگلاخها و پهلوی هر سنگی و هر درختی و هر کلوخی، یعنی اگر کسی تمام عمرش

را در این جاهای مختلف به عبادت بگذرانند، "ولا يتصوّع منه عرف رضائی"، ولی عبادت او مطابق دستور الهی و رضای الهی نباشد، "لن یقبل ابداً"، هیچوقت عبادت او قبول نخواهد شد. این است آنچه حکم کرده است به او خداوند مردم. برای تشریح مطلب باز می فرمایند، "کم من عبد اعتزل فی جزائر الهند"، چه بسیار از بندگان خدا که گوشه گیر شده اند در جزیره های هندوستان "ومنع عن نفسه ما حلّه الله له"، و حرام کرده اند بر خود آنچه را که خدا برای آنان حلال کرده است. مقصود ریاضت کشهایی هستند که از جمیع لذائد دنیوی چشم پوشیده اند و هرچه را خدا به بندگانش حلال کرده، اینها بر خود روا نمی دارند به این امید که می خواهند به حقیقت برسند و خودشان را اهل کمال بشمارند. "و حمل الریاضات و المشقّات"، چه بسیار ریاضتهای سخت را متحمّل می شوند، "و لم یذکر عند الله"، اما بقدریک سرسوزن هم پیش خداوندی که نازل کننده آیات است، اینگونه زحمت ها و ریاضتها پاداشی و قیمتی ندارد.

ص ۱۰۰

"لا تجعلوا الاعمال شرک الامال"، قرار مدهید ای مردم، اعمال خود را دام و تله برای آرزوهایتان. یعنی اگر نماز می خوانید برای خدا باشد، نه برای اینکه مردم ببینند و به شما احترام کنند. اگر یکی از احکام الهی را انجام می دهید، خالص باشد، نیّت شما برای این باشد که امر الهی را انجام دهید، نه برای اینکه جلب قلوب کنید و مردم بگویند، به به، چه آدم خوبی است. قرار ندهید اعمال خود را دام و تله برای آمال و محروم نکنید خود را از مال و مقصدی که جمیع مقرّبین و بندگان نزدیک بخدا آرزو داشته اند. بگو، روح اعمال نیک رضای الهی است. اگر خدا از عملی راضی نباشد، آن عمل به منزله جسد بی روح است. "قل روح الاعمال هو رضائی و علّق کلّ شیء بقبولی"، هر امری بسته است به اینکه خداوند آن را قبول کند. پس شما عملی که می کنید، ببینید آیا مورد قبول خدا و رضای خدا هست، اگر چنین است، خوشا بحالتان و اگر چنین نیست، زحمت بیهوده کشیده اید.

"اقرئوا الالواح"، الواح الهی را بخوانید تا بشناسید و بدانید که مقصود اصلی در کتب خداوند عزیز و هّاب چه چیز است. کسی که فائز بشود به محبّت من، یعنی مظهر امر الهی را بشناسد و مؤمن شود، سزاوار است که بر روی تخت طلا در بالاترین مکان و جای عالم امکان بنشیند، یعنی مقام مؤمنین اینقدر بلند است که تمام دنیا باید زیر پای آنها باشد. "و الذی منع"، اما کسی که از رضای الهی و ایمان الهی محروم شد اگر روی خاک بنشیند، خاک از سر او به خداوند که مالک ادیان است، پناه می برد. بنابراین شخصی که خدانشناس است وقتی روی خاک هم می نشیند، خاک می گوید، خدایا این سر را از من بگردان.

پس نتیجه این همه آیات این شد که نباید به گفتار اشخاص حقه باز و اشخاصی که مدعی مقامات مختلفه هستند و بی حقیقت اند گوش

ص ۱۰۱

داد. همیشه باید دنبال حق رفت، حق را شناخت و به رضای او موفق گشت و اوامر او را انجام داد.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۳، ص ۳۷۵ - ۳۷۷ - ۳۷ - ۴۳۷ - ۴۴۵
- اسرار الاثار، ج ۴ ص ۱۹۵ - اخلاق بهائی، ص ۱۲۰ - ۱۲۷ - حیوة بهائی، ص ۱۰۵ - ۱۰۹

ص ۱۰۲

۳۷ - من يدعى امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر نسئل

الله بان يؤيده على الرجوع ان تاب انه هو التواب وان اصر على

ما قال يبعث عليه من لا يرحمه انه شديد العقاب. من يأول هذه الاية او

يفسرها بغير ما نزل في الظاهر انه محروم من روح الله ورحمته التي

سبقت العالمين. خافوا الله ولا تتبعوا ما عندكم من الاوهام اتبعوا

ما يأمركم به ربكم العزيز الحكيم. سوف يرتفع التعاق من اكثر البلدان

اجتنبوا يا قوم ولا تتبعوا كل فاجر لئيم. هذا ما اخبرناكم به از

كنا في العراق وفي ارض السرو في هذا المنظر المنير.

اگر کسی مدعی شود مظهریتی را، یعنی کسی بیاید بگوید، من از طرف خدا هستم،

پیش از تمام شدن هزار سال کامل، چنین شخصی دروغگو است و بخدا افترا می زند. از

خدا می طلبیم که او را مؤید کند که از گفته خود برگردد و از گناه خود توبه کند

. اگر چنین مدعی باطلی توبه کرد خداوند توبه پذیر است. "و ان اصر على ما قال".

و اگر بر آنچه گفته بود اصرار کرد و از ادعای خود برنگشت، بر او برانگیخته می

شود از طرف خدا شخصی که به او البته رحم نخواهد کرد. خداوند عذابش بسیار شدید است.

ص ۱۰۳

"من يأول هذه الاية" هرکس تأویل کند این آیه را، یعنی برای این آیه معنی

دیگری غیر از آنچه در ظاهر است قرار بدهد، یا آن را تفسیر کند بغير آنچه در

ظاهر ظاهر نازل شده است، چنین شخصی از روح رحمت خدا محروم است و از عنایت خدا

که تمام اهل عالم را فرا گرفته است، نصیبی نخواهد داشت. این تأکید برای این

است که تا قبل از هزار سال احدی نمی تواند بیاید و مدعی مظهریت بشود،

خود را من عند الله معرفی کند و واضح شریعت جدید و کتاب جدید بشود. البته

این وعده هست که مظهري خواهد آمد ولي بعد از هزار سال، تازه بعد از هزار سال مسلم نيست كه فوراً بيايد شايد دوهزار سال، سه هزار سال طول بگذرد. كسي واقعيت اين قضاياء را نمي داند جز خداوند متان.

لوح مباركي از حضرت عبدالبهاء در اين خصوص هست كه در كتاب مائدة آسماني (جلد ۲، صفحه ۷۷ و ۸۴) ذكر شده است اگر آن را مطالعه بفرمائيد، با حقيقت اين آيه و رموزي كه در آن مستور است، آشنا خواهيد شد. خلاصه تا هزار سال نگذشته هر كس بيايد، هر ادعائي بكنند و هر مقامي را به خود نسبت بدهد، احبائي الهي نبايد به او توجه كنند و بايد بدانند كه او دروغگو است و به خدا افترا زده است.

" خافوا الله " اي مردم از خدا بترسيد، " و لا تتبعوا ما عندكم من الاوهام "، و اوهامي را كه اسير او هستيد پيروي نكنيد. " اتبعوا ما يامرکم به ربكم العزيز الحكيم "، پيروي كنيد آنچه را كه پروردگار عزيز و حكيم شما، شما را به آن امر ميكند. براي اينكه اين مسأله را مؤكّد كنند اين آيه را مي فرمايند:

" سوف يرتفع التّعاق من اكثر البلدان ". مي فرمايند، ما به شما گفتيم كه هر كس قبل از هزار سال ادعاي مظهرت بكنند، دروغگو است. بنا بر اين اين را هم به شما مي گوئيم، كه عنقریب صدای مردمان فریب دهنده و مدعیان كاذب از بسياري از شهرها بلند مي شود. اجتناب كنيد اي مردم از اينگونه مدعیان كاذب و پيروي نكنيد هر شخص زشت كار و پستي را. اين مطلب، يعني ظهور اهل نفاق و مدعیان باطل مطلبي بود كه " اخبرناكم به اذ كنا في العراق "، وقتي

ص ۱۰۴

در بغداد بوديم بشما خبر داديم. " وفي ارض السّر "، در ادرنه هم كه بوديم باز در ضمن الواح بشما خبر داديم. " وفي هذا المنظر المنير "، الآن هم كه مظهر امر الهي در سجن اعظم عكا است، باز به شما اين مسأله را تذكر مي دهد كه مواظب باشيد. عنقریب مدعیان باطل آشكار خواهند شد مبدا، مبدا فریب آنها را بخوريد. عراق، مقصود بغداد است. ارض سرّ ادرنه است. مقصود از منظر منير سجن اعظم عكا است كه كتاب اقدس در آنجا نازل شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، جلد ۴، ص ۲۵۷ - ۲۵۹ و ۴۲۰ - ۴۲۸

ص ۱۰۵

۳۸ - يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالي و سترت سماء هيكلی لاتضطربوا قوموا على نصره امری و ارتفاع كلمتی بين العالمين. انا معكم في كل

الاحوال و نصركم بالحق انا كنا قادرين. من عرفنى يقوم على خدمتى
بقيام لاتقعه جنود السموات و الارضين.

ای مردم روی زمین، زمانی که غروب کرد آفتاب جمال من و پوشیده شد آسمان هیکل
من، یعنی وقتی که صعود واقع شد، " لا تضطربوا"، مضطرب و پریشان احوال مشوید
. قیام کنید بر نصرت و یاری امر من و اقدام کنید برای ارتفاع کلمه و شریعت من در
بین اهل دنیا. " انا معکم فی کلّ الاحوال و نصركم بالحق انا كنا قادرين "
، ما با شما هستیم در جمیع احوال و یاری می کنیم شما را به حق و راستی. همانا ما
قادر و توانا هستیم بر نصرت بندگان خود.
" من عرفنى يقوم على خدمتى بقيام لاتقعه جنود السموات و الارضين"، هر کس
مرا بشناسد، علامت شناسائی من در او این است که قیام بکند بر خدمت امر به قیامی
که نتواند او را بنشانند لشکرهای آسمانها و زمینها. یعنی اگر کسی از روی معرفت کامل به نصرت
امر من قیام بکند، هیچکس در عالم نمی تواند مانع او بشود و او را از این عمل باز بدارد.

ص ۱۰۶

۳۹ - انّ الناس نیام لو انتبهوا سرعوا بالقلوب الى الله العليم الحكيم
. و نبذوا ما عندهم و لو كان كنوز الدنيا كلّها ليدكرهم مولا هم بكلمة
من عنده كذلك ينبئكم من عنده علم الغيب فى لوح ما ظهر فى الامكان و ما اطلع به
الآنفسه المهيمنة على العالمين. قد اخذهم سكر الهوى على شأن لا يرون
مولى الورى الذى ارتفع ندائه من كلّ الجهات لا اله الا انا العزيز الحكيم.
مردم همه خوابیده اند، یعنی به خواب غفلت گرفتارند. اگر بیدار بودند و اگر
متنبّه شوند " سرعوا بالقلوب"، می شتابند با دلهای خود " الى الله العليم
الحكيم"، به جانب خداوند دانای پراز حکمت. " و نبذوا ما عندهم"، و آنچه
را که دارند از اموال و سایر شئون همه را رها می کنند. " و لو كان كنوز الدنيا
كلّها ليدكرهم مولا هم بكلمة من عنده"، تمام دارائی و گنجهای دنیا را حاضرند
نثار بکنند، تا ذکر بکنند نام آنها را مولی و خداوند آنها بیک کلمه از طرف خودش.
" كذلك ينبئكم من عنده علم الغيب فى لوح ما ظهر فى الامكان و ما اطلع به
الآنفسه المهيمنة على العالمين"، این چنین خبر می دهد بشما کسی که در نزد او
علم غیب است و آن علم غیب در لوحی نوشته شده است که آن لوح ظاهر نشده است در
عالم امکان و کسی از او اطلاع ندارد، مگر ذات مقدّس

ص ۱۰۷

مظهر موعود الهی که مسلط است بر جمیع اهل عالم. " قد اخذهم سكر الهوى على شأن

لایرون مولی الوری"، مسلط شده است بر مردم مستی هوی و هوس بطوری که نمی توانند ببینند خداوند آفریدگار مردم را. "الذی ارتفع ندائه من کلّ الجهات"، آن خداوندی که بلند شده است صدای او از جمیع اطراف و این کلمه از لسان مبارکش جاری است که می فرماید: "لا اله الاّ العزیز الحکیم"، نیست خدائی مگر من که دارای عزّت و دارای حکمت هستم.

ص ۱۰۸

۴۰ - قل لا تفرحوا بما ملکتموه فی العشیّ و فی الاشرار یملکه غیرکم کذلک

یخبرکم العلیم الخبیر. قل هل رأیتم لما عندکم من قرار او وفاء لا و نفسی الرّحمن لو انتم من المنصفین. تمرّ ایام حیوتکم كما تمرّ الاریاح و یطوی بساط عزّکم كما طوی بساط الاولین. تفکّروا یا قوم این ایامکم الماضیة و این اعصارکم الخالیة طوی لایام مضت بذكر الله و لاوقات صرفت فی ذکره الحکیم. لعمری لا تبقى عزّة الاعزّاء و لا زخارف الاغنیاء و لا شوکة الاشقیاء سیفنی کلّ بکلمة من عنده انه لهو المقتدر العزیز القدیر. لا ینفع النّاس ما عندهم من الاثاث و ما ینفعهم غفلوا عنه سوف ینتبهون و لا یجدون مافات عنهم فی ایام ربّهم العزیز الحمید. لو یعرفون ینفقون ما عندهم لتذکر اسمائهم لدى العرش الا انهم من المیتین. بگو ای مردم، مسرور نشوید به اموالی که مالک آن هستید در شبانگاه و صبح روز بعد مالک آن اموال می شود کسی که غیر از شماست. "کذلک یخبرکم العلیم الخبیر"، اینطور به شما خبر می دهد خداوندی که داناست. بسا اشخاصی

ص ۱۰۹

که مثلاً امروز دارای ثروت و مکنّت هستند، شب را با سرور و خوبی و خوشحالی بسر می برند و صبح روز بعد می بینید که به حیاتشان خاتمه داده شده است. وراثت می ریزند اموال را غارت می کنند و ابداً و اصلاً بیاد او هم نخواهند بود. "قل هل رأیتم لما عندکم من قرار او وفاء لا و نفسی الرّحمن لو انتم من المنصفین". بگو ای مردم، در اموالی که پیش شما جمع شده است قراری و ثباتی هست و اطمینانی دارید به این که ثروت دنیا برای شما همیشه باقی می ماند؟ نه قسم به ذات مقدّس خدا، اگر شما از اشخاص منصف باشید بقول شاعر.

فیوم عند عطار و یوم عند بیطار

هر روز دنیا دور سر کسی می چرخد و هر روز جام سعادت و خوشبختی دنیا بنام کسی مخصوص پرو خالی می شود. "تمرّ ایام حیوتکم كما تمرّ الاریاح"، می گذرد به تندی و به سرعت ایام زندگی شما به همان سرعتی که بادهای شدید می وزد. "و یطوی بساط عزّکم كما طوی بساط الاولین"،

برچیده خواهد شد بساط عزّت شما، به حیات شما خاتمه داده خواهد شد، همانطوری که پچییده شد و از هم گسیخت دوران زندگانی گذشتگان و بساط نفوسی که قبل از شما بودند. " تفکروا یا قوم این ایامکم الماضیه و این اعصارکم الخالیة"، ای مردم دنیا، درست فکر کنید، ببینید ایام گذشته شما کجاست، سالها و قرون سابقه و خالیه کجا رفتند، یعنی ایام عمر شما یا نفوسی که قبل از شما بودند، آن ایام، آن ساعات، آن دقایق کجا رفتند. " طوبی لایام مضت بذکرالله"، خوشا به حال ایامی که به ذکر الهی بگذرد و " لاوقات صرفت فی ذکره الحکیم"، و خوشا به حال اوقات و ساعاتی که صرف بشود به ذکر خداوندی که دارای حکمت است. یعنی پربهترین ایام زندگانی انسان آن ایامی است که به ذکر الهی و خدمت امر الهی مشغول باشد و بقیّه عمر او به هر کاری اقدام کند، جز ضرر و زیان و خسران چیزی به او نخواهد رسید. " لعمری لا تبقی عزّة الاعزّاء"، قسم به جان خودم

ص ۱۱۰

که باقی نمی ماند عزّت اشخاصی که دارای عزّتند و " لا زخارف الاغنیاء ولا شوکة الاشقیاء" باقی نخواهد ماند قدرت و عظمت اشخاص ستمکار. " سیفنی الکلّ بکلمة من عنده"، بزودی فانی خواهند شد همه به یک کلمه از طرف خداوند. " انّه لهوالمقتدر العزیز القدیر"، خداوند توانا و با عزّت و قدرت است. " لا ینفع الناس ما عندهم من الاثاث"، نفعی به حال مردم ندارد آنچه را که از ثروت و مکنّت و اسباب و اثاثیه دنیا دارا هستند. " ما ینفعهم غفلوا عنه"، مردم از آنچه که به حال آنها نافع است متأسفانه غافلند، یعنی دنیا که به درد آنها نمی خورد آنرا می گیرند و کلمه الهی و نصرت امر الهی را که به درد آنها می خورد، از آن غافل هستند. " سوف ینتبهون ولا یجدون مافات عنهم فی ایام ربّهم العزیز الحمید"، عنقریب بیدار می شوند از این خواب غفلت اما در آن روز نمی توانند ببابند آنچه را که از دست آنها رفته است در روزگار پروردگار آنها که دارای عزّت و دارای حمد و ستایش است. " لو یعرفون ینفقون ما عندهم لتذکر اسمائهم لدی العرش الا انهم من المیتین"، اگر مردم بی خبر می دانستند که چه خبر است، همانا انفاق می کردند آنچه را که دارا هستند در راه خدا برای اینکه نام آنها از قلم الهی ذکر بشود. در نزد مظهر امر اینگونه نفوس دارای حیات نیستند بلکه در زمره مردگان محسوبند.

ص ۱۱۱

۴۱ - من الناس من غرّته العلوم و بها منع عن اسمی القیوم و اذا سمع صوت النّعال عن خلفه یری نفسه اکبر من نمرود قل این هو یا ایّها المردود تالله انّه لفی اسفل الجحیم. قل یا معشر العلماء أما تسمعون صریر

قلمی الاعلی و أما ترون هذه الشمس المشرقة من الافق الابهی الی م اعتکفتم
علی اصنام اهوائکم دعوا الی الوهام و توجّهوا الی الله مولاکم القدیم.

بعضی از مردم به علوم ظاهری که تحصیل کرده اند مغرورند. " و بها منع عن اسمی
القیوم"، و بعلت علمی که کسب کرده اند از شناسائی مظهر امر الهی در آیام ظهور او محروم
می مانند، یعنی علم و دانش آنها سبب می شود که غرور پیدا کنند و به حقّ جلّ جلاله توجّه نکنند.
این نفوس عبارت از پیشوایان دینی هستند. " و اذا سمع صوت النّعال عن خلفه
یری نفسه اکبر من نمرود"، وقتی که این نفوس و پیشوایان که مغرور به علوم هستند
و از خدا غافلند صدای کفش مریدان خود را از پشت سر خود می شنوند، باد می کنند
و خیال می کنند که از نمرود هم بالاترند. " قل این هو یا ایها المردود"، بگو
ای کسی که مغروری و خیال می کنی نمرود هستی، آن نمرود سابق کجا رفت. " تالله
انه لفی اسفل الجحیم"، قسم به خدا نمرود سابق

ص ۱۱۲

در اعماق جهنّم اسیر است و توهم همان مقام و رتبه را دارا هستی. این طرز رفتار
زاهدان ریائی و پیشوایان دینی است، برای اینکه مردم را گمراه کنند و از آنها
استفاده بکنند در ظاهر متظاهر به تقوی می شوند و خود را از اشخاص صالح و عالم و
بزرگوار در پیش مردم معرفی می کنند. شئون ظاهرشان خیلی مرتّب و منظم
است و بطوری جلوه می کنند که مردم خیال می کنند اینها همیشه به ذکر و ثنای الهی
مشغول اند، با اینکه در حقیقت از خدا غافلند و آنچه را که ندارند روحانیت و حیات دل و معنویت است.
در باره اینها خیلی از نفوسی که دارای فضل و کمال بوده اند از شعرا و عرفا و
فلاسفه و بزرگان صحبت ها کرده اند و سخنانی در باره آنها گفته اند و حقیقت حال
آنها را واضح و آشکار کرده اند. از جمله یکی از شعرای معاصر با ناصرالدین شاه
که بسیار فصیح و بلیغ و دانشمند بوده میرزا حبیب الله شیرازی متخلّص به قآنی
است. این شخص در باره این نفوس که پیشوا و متظاهر و ریاکار بوده اند در ضمن

قصاید و اشعار خود اشارات و کنایاتی دارد که بسیار ملیح و بانمک است. در اینجا به مناسبت آیه ای
که مورد بحث است، ابیاتی از یکی از قصیده های مشهور و مفصّل و بسیار فصیح او را می خوانم:

ای دوست حدیثی عجب باز نمایم	از حال یکی واعظ محتال فسونگر
دی واعظکی آمد، در مسجد جامع	چون برف، همه جامه سفید از پا تا سر
چشمیش بسوی چپ و چشمی بسوی راست	تا خود که سلامش کند از منعم و مضطر
زانسان که خرامد به رسن، مرد رسن باز	آهسته خرامیدی و موزون و موقّر

ص ۱۱۳

در محضر عام آمد و تجدید وضو کرد
وز آب به بینی زدن و مضمضه او
باری بشبستان شد و در صف نخستین
فارغ نشده خلق ز تسلیم و تشهد
وانگه بسر و گردن و ریش و لب و بینی
کای قوم سر خار بیابان که کند تیز
وان گرزگران را که سپردست بخشخاش
بر جیب شقایق که نهد تکمه یاقوت
والقصه بترسید ز غوغای قیامت
وان کزدم و ماران که چنینند و چنانند
وآن گرزّه آتش که زند بر سر عاصی
زان موعظه مردم همه از هول قیامت

زانسان که بود قاعده در مذهب جعفر
گر می به دهم شرح، دراز آید دفتر
بنشست و قرآن خواند و بجنباند همی سر
برجست چو بوزینه و بنشست به منبر
بس عشوه بیاورد و چنین کرد سخن سر
وان بعرة بزرا که کند گرد به مبر
وان قامت موزون ز کجا یافت صنوبر
بر تارک نرگس که نهد قاب مزعفر
فی الجملة بپرسید ز هنگامه محشر
نیش و دمشان تیزتر از ناچخ و خنجر
آن لحظه که در قبر نکیر آید و منکر
گریان و من از خنده چو گل با رخ احمر

ص ۱۱۴

خندیدم و خندیدنم از بهر خدا بود
زیرا که بُد آن موعظه مکذوب و مزور
باری، این بیان مبارک که می فرمایند " اذا سمع صوت النعال عن خلفه یری نفسه
اکبر من نمود"، کاملاً مبین احوال ریاکاری و طاعات فروشی اینگونه نفوس است.
چون اینها مردم ریاکاری بودند، باز حق جلّ جلاله به مردم تذکر می دهد و بخود
این علماء و پیشوایان متظاهر هم تذکر میفرماید به این بیان " قل یا معشر العلماء أما
تسمعون صریر قلمی الاعلی و أما ترون هذه الشمس المشرقة من الافق الابهی الی م
اعتکفتم علی اصنام اھوائکم دعوا الاوھام و توجّھوا الی الله مولاکم القدیم"،
ای گروه علماء آیا نمی شنوید صدائی را که از این قلم الهی مرتفع است و آیا نمی
بینید آفتابی را که از افق مشیت الهی می تابد؟ تا کی در پای بت های نفس و هوای
خود معتکف هستید؟ دست از این بت پرستی ها بردارید، از نفس و هوای بگذرید و به
مظهر امر الهی توجه کنید. " دعوا الاوھام"، اوھام را رها کنید، و " توجّھوا
الی الله مولاکم القدیم"، به خداوندی توجه کنید که مولای شما و آفریدگار
شماست و به تمام معنی از همه کس بی نیاز است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۳، ص ۳۰۸ - ۳۲۰

ص ۱۱۵

۴۲ - قد رجعت الاوقاف المختصة للخیرات الی الله مظهر الايات لیس لاحد

ان يتصرف فيها الا بعد اذن مطلع الوحي ومن بعده يرجع الحكم الى
الاعضان ومن بعدهم الى بيت العدل ان تحقق امره في البلاد ليصرفوها في
البقاع المرتفعة في هذا الامر وفيما امروا به من لدن مقتدر قدير. و
الا ترجع الى اهل البهاء الذين لا يتكلمون الا بعد اذنه ولا يحكمون
الا بما حكم الله في هذا اللوح اولئك اولياء النصيرين السموات و
الارضين. ليصرفوها فيما حدّد في الكتاب من لدن عزيز كريم.

اگر کسی در عالم بهائی ملکی را برای امر خاصی وقف کند، زمام امور این اوقاف
راجع به مظهر امر است تا وقتی که صعود واقع نشده است. به بیان دیگر اوقاف
مختصّه به خیرات، زمام امورش بر می گردد بطرف خداوندی که ظاهر کننده آیات است.
" لیس لاحد ان يتصرف فيها" هیچکس حق ندارد در این اوقاف تصرف کند " الا بعد
اذن مطلع الوحي"، مگر اینکه از جمال مبارک اجازه داشته باشد. " و
من بعده"، یعنی پس از اینکه صعود واقع شد، " يرجع الحكم الى الاعضان"، بر
می گردد حکم این اوقاف، یعنی زمام این امور، بدست

ص ۱۱۶

اغضان سپرده می شود. مقصود از اغضان در اینجا حضرت غصن اعظم، عبدالبهاء مبین
آیات الهی هستند که بعد از جمال مبارک زمامدار امور بودند. " و من بعدهم الى بيت
العدل ان تحقق امره في البلاد"، پس از اغضان، یعنی پس از مبین آیات، زمام
امور اوقاف مختصّه راجع می شود به بیت العدل اعظم اگر تشکیل و امرش در بلاد محقق شده باشد.
منافع این اوقاف مختصّه را باید صرف بکنند " في البقاع المرتفعة في هذا الامر"،
در باره بقره ها و اماکن متبرکه ای که در این امر مبارک موجود هست، یعنی
آنها را نگذارند خراب بشود و آنها را تعمیر بکنند.

" و فيما امروا به من لدن مقتدر قدير"، و نیز درآمد و منافع این اوقاف
مختصّه را اعضای بیت العدل صرف بکنند در سایر اموری که خداوند به آنها امر کرده
است. اما چنانچه بیت العدل هنوز تشکیل نشده بود، " و الا ترجع الى اهل البهاء"،
زمام اوقاف مختصّه و مخارج آن به عهده اهل بهاء است. حضرت عبدالبهاء در
لوحی صریح می فرمایند، که مقصود از این " اهل بهاء" محافل روحانی هستند که
در بلاد، قبل از تشکیل بیت العدل اعظم زمامدار امور روحانی جامعه بهائی هستند.
این " اهل البهاء"، یعنی اعضای محافل روحانی، کسانی هستند که " لا يتكلمون
الا بعد اذنه"، در نهایت خلوص و بندگی جز مطابق اوامر الهی به چیز دیگری
تکلم نمی کنند. " ولا يحكمون الا بما حكم الله"، حکمی نمی کنند مگر مطابق
آنچه خداوند حکم کرده است، " في هذا اللوح"، در این کتاب اقدس. " اولئك

اولیاء النَّصْرَ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِیْنَ "، اهل البهائے نفوس خالصه مخلصه ای هستند که پیشوایان امت هستند در بین سموات و ارضین.

" لیصرفوها فیما حدّد فی الكتاب "، منافع این اوقاف مختصه را " اهل البهائے " باید صرف بکنند در مسائلی که در کتاب الهی از طرف خداوند عزیز و کریم تعیین شده است. امروزیت العدل اعظم الهی در عالم تشکیل شده و این مرجع منصوص و

ص ۱۱۷

معصوم به عصمت موهوبه زمامدار امور روحانیه اهل بهاء است، البته داستان اوقاف مختصه و سایر شئون مربوط به آن، همه راجع به بیت العدل اعظم الهی است. این نفوس مقدسه امروز می کوشند که مطابق دستور الهی در جمیع موارد و در مسأله اوقاف مختصه نیز آنطور که حق فرموده است، رفتار کنند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۲۱ - ۲۲۲
- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۸ - ۲۶۹

۱۱۸

۴۳ - لاتجزعوا فی المصائب ولا تفرحوا ابتغوا امرأ بین الامرین
هو التذکر فی تلك الحالة والتنبه علی ما یرد علیکم فی العاقبة كذلك ینبئکم العلیم الخبیر.
وقتی مصیبتی برای شما پیش می آید، مثلاً یکی از بین شما صعود می کند نه جزع و بی تابی کنید و نه خوشحال شوید. یعنی در موقع وقوع مصائب نباید بی تابی کنید، داد و فریاد کنید خراش بصورت بدهید و نه خوشحال بشوید و اظهار سرور کنید. " ابتغوا امرأ بین الامرین "، حالتی و امری را که بین این دو امر است، یعنی بین جزع و فرح است، آن را باید برای خود در حین نزول مصائب انتخاب کنید و آن حالت عبارت از تذکر است. در آن حال که می بینید کسی از میان شما صعود کرده، باید متذکر و متنبه بشوید که این روز برای شما هم هست و این حالت برای شما هم پیش خواهد آمد، روزی می آید که شما هم از این جهان خواهید رفت و به جزای اعمال خودتان اعم از خوب یا بد در عالم دیگر خواهید رسید. این حالت تذکر بهترین حالتی است که از صعود دوستان و بندگان خدا در این عالم برای انسان حاصل می شود. از این جهت است که محافل که بنام متصاعدین الی الله گرفته می شود، در اصطلاح امری به نام " محافل تذکر " نامیده می شود. یعنی نفوسی که در این انجمن ها بیاد متصاعدین الی الله مجتمع می شوند در آن حالت متذکر می شوند که این روز و این هنگام برای آنها هم پیش خواهد آمد.

" هو التذکر فی تلك الحالة و التنبه علی ما یرد علیکم فی العاقبة " ،
متذکر شوید و متنبه شوید که این حالت برای شما در عاقبت کار پیش خواهد آمد. "
کذلک ینبئکم العلیم الخیر " ، اینطور به شما خبر می دهد خداوندی که عالم و داناست.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۴۵ - ۱۴۶

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۲۹ - ۱۳۸

۴۴ - لاتحلّقوا رؤسکم قد زینّها الله بالشّعرو فی ذلک لایات لمن ینظر

الی مقتضیات الطّبیعة من لدن مالک البریة أنّه لهو العزیز الحکیم. و

لا ینبغی ان یتجاوز عن حدّ الاذان هذا ما حکم به مولی العالمین.

سرهای خود را تراشید زیرا خداوند زینت داده است سرهای شما را به مو و در خلقت مو و زینت دادن سرها به مو نشانه ها و اسرار و رموزی است، برای کسانی که نظر می کنند به مقتضای طبیعت. این موهبت از طرف خداوندی به خلق داده شده است که مالک بریه است، صاحب مردم است و نیست خدائی به جز او که عزیز و حکیم است. بعضی از مردم هستند که سرشان را بکلی می تراشند و هیچ اثری از مو در آن باقی نمی گذارند. می فرمایند، اینکار را نکنید زیرا اگر مو زائد بود، طبیعت که نماینده قدرت الهی است، در سر انسان این مو را ایجاد نمی کرد. این یک رمزی است و دارای محسنات بسیاری است که از جمله حفظ حرارت غریزه و طبیعیه مغز انسان است. ضمناً یک دسته هم هستند مثل درویشها که موهایشان را می گذارند خیلی بلند می شود و گیسو دارند. می فرمایند، اینطور هم نباشد، نه تفریط کنید که بکلی موی سر را تراشید و نه افراط کنید که بگذارید موها مثل قلندرها بلند بشود. " و لا ینبغی ان یتجاوز عن حدّ الاذان " ، موها را نگذارید از حدّ لاله گوش پائین تر برود، یعنی گیسوان بلند نداشته باشید. " هذا ما حکم به مولی العالمین " ، این است امری

که خداوندی که پیشوای اهل عالم است به آن حکم می کند. این حکم مال مردان است زیرا مردان بودند که در عالم اسلام سر می تراشیدند و هم آنها بودند که گیسو می گذاشتند. این حکم متوجه به نسوان نیست.

سایر منابع مطالع در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۱۳ - ۳۱۴ - امر و خلق، ج ۳، ص ۶۸ - ۷۱

۴۵ - قد كتب على السارق التقي والحبس وفي الثالث فاجعلوا في جبينه علامة يعرف بها لئلا تقبله مدن الله ودياره اياكم ان تأخذكم الرأفة في دين الله اعملوا ما امرتم به من لدن مشفق رحيم. انا ربيناكم بسياط الحكمة والاحكام حفظاً لانفسكم وارتفاعاً لمقاماتكم كما يرئى الآباء ابنائهم لعمري لو تعرفون ما اردناه لكم من اوامرنا المقدسة لتفدون ارواحكم لهذا الامر المقدس العزيز المنيع.

اگر کسی دزدی کند جزایش این است که او را از شهر بیرون کنند، در زندان بیندازند و اگر مرتبه سوم دزدی کرد، " فاجعلوا فی جبینہ "، قرار بدهید در پیشانی او " علامه یعرف بها "، نشانه‌ای که به آن نشانه، همه او را بشناسند که او دزد است. " لئلا تقبله مدن الله ودياره "، تا اینکه شهرها و آبادی های خداوند او را قبول نکنند. به محض اینکه صاحب این نشانه، صاحب این داغ پیشانی وارد هر آبادی بشود، مردم بدانند که او دزد است. " ایاکم ان تأخذکم الرأفة فی دین الله "، مبادا نسبت به کسی که دست به دزدی زد رأفت و محبتی به خرج بدهید، محبت و لطف سبب نشود که حکم الهی مجری نشود. " اعملوا ما امرتم به من لدن مشفق رحيم "، هر چه را خداوند مهربان و پراز محبت و دوستی به شما امر می کند، آنرا کاملاً عمل کنید. " انا ربيناكم بسياط الحكمة

والاحكام "، ما شما را تربیت می کنیم به تازیانة‌های حکمت واحكام و فروعی که برای شما قرار می دهیم. " حفظاً لانفسکم "، نتیجه این احكام این است که شما از بلایا و آفات محفوظ می مانید. " وارتفاعاً لمقاماتکم "، و مقامات شما از حیث روح و جسم ترقی میکند و کمال می یابد. ما شما را تربیت می کنیم، " كما يرئى الآباء ابنائهم "، همانطوری که پدران مهربان پسران خودشان را تربیت می کنند. " لعمري لو تعرفون ما اردناه لكم من اوامرنا المقدسة لتفدون ارواحكم لهذا الامر المقدس العزيز المنيع "، قسم بجان خودم، اگر بدانید که ما از نشر این احكام و وضع این اوامری که برای شما تشریح می کنیم چه مقصودی داریم، همانا فدا می کنید جانهای خود را در راه این امری که مقدس و عزیز و بلند مرتبه است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۱۵ - ۱۳۸

- امر و خلق، ج ۳، ص ۵۰۴ - ۵۰۷ - حیوة بهائی، ص ۱۴۸ - ۱۵۳

۴۶ - من اراد ان يستعمل اوانى الذهب والفضة لا بأس عليه ايأكم ان تنغمس اياديكم فى الصّحاف والصّحان خذوا ما يكون اقرب الى اللطافة انه اراد ان يراكم على اداب اهل الرّضوان فى ملكوته المتنع المنيع. تمسّكوا باللطافة فى كلّ الاحوال لئلا تقع العيون على ماتكرهه انفسكم واهل الفردوس والذى تجاوز عنها يحبط عمله فى الحين. وان كان له عذر يعفو الله عنه انه لهو العزيز الكريم. علمای اسلام می گویند که در ظروف طلا و نقره نمی شود اكل و شرب کرد. استادشان به این آیه قرآن است که می فرمایند: "والذين يكتزون الذهب والفضة ولا ينفقونها فى سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم" (سورة توبه آیه ۳۴). می فرمایند، آنهایی که طلا و نقره را احتکار می کنند و در راه خدا خرج نمی کنند، روز قیامت که می شود خداوند آنها را به عذاب الیم مجازات خواهد نمود. بر اساس این آیه مسلمین ظرف طلا و نقره نمی ساختند زیرا می گفتند به منزله احتکار است و چون خدا احتکار، یعنی نگهداری و خرج نکردن طلا و نقره را نهی فرموده، پس ساختن ظروف برای اكل و شرب از طلا و نقره حرامست و در آنها خوردن و آشامیدن هم حرام است.

در اینجا این حکم رفع شده است، یعنی اجازه فرموده اند "من اراد ان يستعمل اوانى الذهب والفضة لا بأس عليه"، اگر کسی خواسته باشد استعمال کند ظرفهای طلا و نقره را، هیچ حرج و گناهی بر او نیست. پس بهائی می تواند در ظرف طلا و نقره غذا بخورد. اما درباره خوردن غذا جمال مبارک می فرمایند: "ایاکم ان تنغمس اياديكم فى الصّحاف والصّحان"، مبادا دستهایتان را فرو بکنید در بشقابها یا در قدها و کاسه ها. "خذوا ما يكون اقرب الى اللطافة" رفتار کنید به آن نحوی که به لطافت و پاکیزگی نزدیکتر است. "انه اراد ان يراكم على آداب اهل الرّضوان"، خدا می خواهد رفتار شما را که مانند مردمان بهشتی است، ببیند یعنی نظیف، لطیف و پاکیزه. باری خدا می خواهد شما را مشاهده کند به آداب اهل رضوان در ملکوت بلند و رفیع خودش. "تمسّكوا باللطافة فى كلّ الاحوال"، در جمیع احوال به لطافت و پاکیزگی متمسک باشید. "لئلا تقع العيون على ما تکرهه انفسكم واهل الفردوس"، همیشه نظیف باشید تا اینکه چشمهای شما نیفتد بر چیزهایی که مکروه است در نظر شما و در نظر اهل فردوس، یعنی در نظر ارواح مجرد و نفوس مخلصه. "والذى تجاوز عنها"، اگر کسی از لطافت و پاکیزگی و ظرافت چشم بپوشد، "يحبط عمله فى الحين"، هر عملی را انجام بدهد در نزد خدا مردود میشود و قابل قبول نیست. این حکم البته برای اشخاصی است که بتوانند از عهده برآیند. "وان كان له عذر يعفو

الله عنه"، اگر کسی عذری داشت و نتوانست بطور کامل مراعات نظافت و لطافت را بکند، خدا از او در می گذرد. "انّه لهو العزیز الکریم"، خدا هم عزیز است و هم کریم.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۷۷ - ۸۵ - حیوة بهائی، ص ۱۶۷ - ۱۷۳ - امر و خلق، ج ۳، ص ۷۱ - ۷۴ و حیوة بهائی، ص ۱۶۷ - ۱۷۳

ص ۱۲۶

۴۷ - لیس لمطلع الامر شریک فی العصمة الكبرى انّه لمظهر يفعل مايشاء في ملكوت الانشاء قد خصّ الله هذا المقام لنفسه وما قدر لاحد نصيب من هذا الشأن العظيم المنيع. هذا امر الله قد كان مستوراً في حجب الغيب اظهرناه في هذا الظهور وبه خرقنا حجاب الذين ما عرفوا حكم الكتاب وكانوا من الغافلين. برای مظهر امرالله شریکی در عصمت کبری نیست. مقصود از عصمت کبری این است که مظهر امرالله هرچه بفرماید و هر عملی انجام دهد و هر دستوری بدهد، در همه احوال مصون از اشتباه و خطا و اضطراب در قول و فعل است. هیچکس حقّ اینکه در باره او امر الهیه چون و چرا کند ندارد. عصمت کبری عصمت ذاتی حقّ است، یعنی به هیچوجه از ذات حقّ انفکاک ندارد و او امر و احکامی را که می فرماید عین حقیقت و صدق محض و مصون از خطا است و اگر کسی چون و چرا کند، ناشی از نقص ذاتی آن شخص معترض است. این عصمت کبری اختصاص به مظهر امرالله دارد و بهیچوجه من الوجوه در سایر نفوس پیدا نمی شود. سایرین دارای عصمت هم اگر باشند، دارای عصمت موهوبی هستند. یعنی عصمت آنها عصمت ذاتی نیست. عصمت کبری عبارت

ص ۱۲۷

از این است که حقّ جلّ جلاله، یعنی مظهر امرالله، مظهر يفعل مايشاء است در ملکوت انشاء. هرچه می خواهد، می گوید هر دستوری را که اراده بفرماید، می فرماید و هرچه را بخواهد، انجام می دهد و جمیع اهل عالم محکوم هستند به اینکه او امر و احکام او را قبول کنند. هیچکس در مسأله عصمت کبری با ذات حقّ شریک و سهیم نیست. جمال قدم در الواح مختلفه از جمله در آیات و بیاناتی که در لوح معروف اشراقات است، این مطلب را تشریح فرموده اند. برای اینکه مطلب خوب واضح بشود، در این مقام بیان حضرت عبدالبهاء را از کتاب مفاوضات (ص ۱۲۹ - ۱۳۲) نقل می نمائیم. "بدانکه عصمت بر دو قسم است عصمت ذاتیه و عصمت صفاتیّه و همچنین سائر اسماء و صفات مثل علم ذاتی و علم صفاتی. عصمت ذاتیه مختصّ به مظهر کلی است زیرا عصمت

لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی از شیء انفکاک نجوید. شعاع لزوم ذاتی شمس است و انفکاک از شمس نکند علم لزوم ذاتی حق است از حق انفکاک ننماید قدرت لزوم ذاتی حق است از حق انفکاک نکند اگر قابل انفکاک باشد حق نیست اگر شعاع از آفتاب انفکاک کند آفتاب نیست. لهذا اگر تصوّر انفکاک در عصمت کبری از مظاهر کلیّه گردد آن مظهر کلی نیست و از کمال ذاتی ساقط. اما عصمت صفاتی لزوم ذاتی شیء نه بلکه پرتو موهبت عصمت است که از شمس حقیقت بر قلوب بتابد و آن نفوس را نصیب و بهره بخشد. این نفوس هر چند عصمت ذاتی ندارند ولی در تحت حفظ و حمایت و عصمت حقّ آنان را حفظ از خطا فرماید. مثلاً بسیاری از نفوس مقدّسه مطلع عصمت کبری نبودند ولی در ظلّ حفظ و حمایت الهیّه از خطا محفوظ و مصون بودند زیرا واسطه فیض بین حقّ و خلق بودند اگر حقّ آنان را از خطا حفظ نفرماید خطای آنان سبب گردد که کلّ نفوس مؤمنه به خطا افتند و بکلی اساس دین الهی بهم خورد و این لایق و سزاوار حضرت احدیّت نه. ماحصل کلام اینکه عصمت ذاتیّه محصور در مظاهر کلیّه و عصمت صفاتیّه

ص ۱۲۸

موهوب هر نفس مقدّسه. مثلاً بیت العدل عمومی اگر به شرائط لازمه یعنی انتخاب جمیع ملّت تشکیل شود آن عدل در تحت عصمت و حمایت حقّ است آنچه منصوص کتاب نه و بیت العدل به اتفاق آراء یا اکثریت در آن قراری دهد آن قرار و حکم محفوظ از خطاست. حال اعضای بیت عدل را فرداً فرد عصمت ذاتی نه و لکن هیأت بیت عدل در تحت حمایت و عصمت حقّ است این را عصمت موهوب نامند. باری می فرماید که مطلع امر مظهر یفعل مایشاست و این مقام مختصّ بذات مقدّس است و مادون را نصیبی از این کمال ذاتی نه یعنی مظاهر کلیّه را چون عصمت ذاتیّه محقق لهذا آنچه از ایشان صادر عین حقیقت است و مطابق واقع آنان در ظلّ شریعت سابق نیستند. آنچه گویند قول حقّ است و آنچه مجری دارند عمل صدق هیچ مؤمنی را حقّ اعتراض نه. باید در این مقام تسلیم محض بود زیرا مظهر ظهور به حکمت بالغه قائم و شاید عقول از ادراک حکمت خفیّه در بعضی امور عاجز لهذا مظهر ظهور کلی آنچه فرماید و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع و لکن اگر بعضی نفوس به اسرار خفیّه حکمی از احکام و یا عملی از اعمال حقّ پی نبرند نباید اعتراض کنند چه که مظهر کلی یفعل مایشاء است. چه بسیار واقع که از شخص عاقل کامل دانائی امری صادر و چون سائرین از ادراک حکمت آن عاجز اعتراض نمایند و استیحا ش کنند که این شخص حکیم چرا چنین گفت و یا چنین نمود این اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت حکیم از خطا مقدّس و میرا و همچنین طیب حاذق در معالجه مریض یفعل مایشاء است و مریض را حقّ اعتراض نه آنچه طیب گوید و آنچه مجری دارد همان صحیح است باید کلّ او را مظهر یفعل مایشاء و یحکم مایرید شمرند.

البته طیب به معالجاتی منافی تصوّر سائرین پردازد حال از نفوس بی بهره از حکمت و طبّ اعتراض جائز است؟ لا والله بلکه باید کلّ سر تسلیم نهند و آنچه طیب حاذق گوید مجری دارند پس طیب حاذق یفعل مایشاء است و مریضان را نصیبی در این مقام نه. باید حذاقت طیب ثابت شود چون حذاقت طیب ثابت شد یفعل مایشاء است و همچنین سردار جنود چون در فنون

ص ۱۲۹

حرب فرید است آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاء است و ناخدای کشتی چون در فنون بحرّیه مسلّم کلّ آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاء است و مرّی حقیقی چون شخص کامل است آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاء است. باری مقصد از یفعل مایشاء اینست که شاید مظهر ظهور امری فرماید و حکمی اجرا دارد یا عملی فرماید و نفوس مؤمنه از ادراک حکمت آن عاجز نباید اعتراض بخاطر احدی خطور نماید که چرا چنین فرمود و یا چنین مجری داشت اما نفوس دیگر که در ظلّ مظهر کلّی هستند آنان در تحت حکم شریعة الله هستند بقدر سر موئی آنان را تجاوز از شریعت جائز نه و باید جمیع اعمال و افعال را تطبیق به شریعت الله کنند و اگر تجاوز نمایند عندالله مسؤل و مؤاخذ گردند. البته آنان را از یفعل مایشاء بهره و نصیبی نه زیرا این مقام تخصیص به مظهر کلّی دارد. مثلاً حضرت مسیح روحی له الفداء مظهر یفعل مایشاء بود ولیکن حواریون را نصیبی از این مقام نبود چه که در ظلّ حضرت مسیح بودند باید از امر و اراده او تجاوز ننمایند. و السلام " بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء را در مفاوضات ملاحظه نمودید و به معنی عصمت کبری و اختصاص آن به ذات حقّ توجه فرمودید، از بیانات مبارکه البته استنباط کردید که عصمت بر دو قسم است. عصمت کبری یا ذاتی و عصمت موهوبی یا صفتی، عصمت کبری یا ذاتی مخصوص به ذات حقّ و مظهر امرالله و عصمت موهوبی راجع به مؤمنین و سایر مراتبی است که در ظلّ الهی محشور هستند. می فرمایند: " لیس لمطلع الامر شریک فی العصمة الکبری "، برای مظهر امرالله در عصمت کبری هیچ شریک و سهمی نیست. یعنی هیچکس نمی تواند غیر از ذات حقّ جلّ جلاله مدّعی شود که دارای عصمت کبری یا عصمت ذاتی است. " انه لمظهر یفعل مایشاء فی ملکوت الانشاء "، مطلع امر و مظهر امر الهی مظهر یفعل مایشاء است در این عالم امکان. " قد خصّ الله هذا المقام لنفسه "، خداوند اختصاص داده است مقام عصمت کبری ذاتی را به ذات مقدّس خود. " و ما قدر لاحد نصیب "، معین

ص ۱۳۰

نشده است برای هیچکس دیگر نصیب و بهره‌ای، " من هذا الشان العظیم المنیع "، از این رتبه عظیم و بلند و منیع. " هذا امرالله قد کان مستوراً فی حجب الغیب "،

مسأله عصمت ذاتی یا کبری که مخصوص مظاهر امر است تا کنون در پرده اسرار الهی مستور بود و در کتب آسمانی قبل صریحاً در این باره چیزی نازل نشده بود. " اظهراة فی هذا الظهور "، این نکته مهمه را که عصمت کبری مخصوص مظهر امر الله است در این ظهور مبارک آشکار کردیم. " و به خرقنا حجاب الدین ما عرفوا حکم الکتاب "، با این اظهار و کشف این راز مهم پرده های اعتراض اشخاصی که حکم الهی را در کتاب نفهمیده بودند، " و کانوا من الغافلین "، و در زمره غافلین و بی خبران بودند، پاره کردیم.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۲۰ - اقتدارات، ص ۱۶۰

ص ۱۳۱

۴۸ - کتب علی کلّ اب تربیة ابنه و بنته بالعلم و الخُطّ و دونهما عمّا حدّد فی اللّوح و الذی ترک ما امر به فللامناء ان یأخذوا منه ما یكون لازماً لتربیتهما ان کان غنیاً و الا یرجع الی بیت العدل انا جعلناه مأوی الفقراء و المساکین. انّ الذی ربّی ابنه او ابناً من الابناء کانه ربّی احد ابنائی علیه بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت العالمین. بر پدر و مادر واجب است دختر و پسر خود را به علم و خطّ و سایر شئون کمالیه آراسته کنند زیرا در این ظهور مبارک مسأله تساوی حقوق رجال و نساء در جمیع احوال مورد دقت و توجه است. در شرایع سابقه در ضمن تعالیم و احکام الهی راجع به لزوم تعلیم و تربیت دختر و پسر حکمی در کتاب الهی نازل نشده است. البتّه از حضرت رسول علیه السّلام روایت کرده اند که می فرمایند: " طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم ". یعنی جستجوی علم و دانش واجب است بر هر مرد مسلمان. این حدیث را علامه بخاری در کتاب صحیح بخاری نقل کرده و محمد بن یعقوب کلینی هم در کتاب اصول کافی در باب وجوب تحصیل علم نقل فرموده است. در این اواخر بعضی از علماء به میل و هوای نفس خود و برای اینکه نشان بدهند که تساوی حقوق رجال و نساء در عالم اسلام هم هست کلمه " مسلمة " را بر این

ص ۱۳۲

حدیث افزوده اند و چنین روایت کرده اند که پیغمبر فرموده است: " طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة " با اینکه در کتاب صحیح بخاری و کتاب اصول کافی اختصار دارد به ذکر " مسلم " و کلمه " مسلمة " در این حدیث ذکر نشده است. در انجیل هم راجع به تحصیل علم، حتی برای مردان ذکری نشده تا چه رسد به زنان. همچنین در کتاب عهد عتیق و شریعت موسی، شریعت زردشت و سایر شرایعی که امروزه در عالم موجود است چنین تعلیمی وجود ندارد و اینکه بر پدر و مادر فرض عین است که اطفال خود را

اعم از دختر و پسر و ادار به تحصیل کنند و این که تحصیل علوم و فنون مختلفه برای زن و مرد بطور متساوی تجویز شده، فقط در نص کتاب مبارک اقدس قید شده و این فریضه مختص به امر بهائی است. پس در مسأله تحصیل علم و دانش و طی طریق کمال و تحصیل فضائل و اخلاق، زنها با مردها در امر بهائی مساوی هستند. باری می فرمایند: "کتب علی کلّ اب تربیه ابنه و بنته بالعلم و الخطّ و دونهما عمّا حدّد فی اللّوح"، واجب است بر هر پدر و مادری تربیت پسر و دخترش بعلم. البتّه در الواح مبارکه می فرمایند، علمی را به آنها یاد بدهید که هم به حال خودشان نافع باشد و هم به حال دیگران. "والخطّ"، خط و نوشتن به آنها یاد بدهید، "و دونهما عمّا حدّد فی اللّوح". و جز علم و خط سایر اموری که در لوح الهی ذکر شده است، مثل هنرها، صنایع و سایر شئونی که در ردیف علم و خطّ قرار دارد. مقصود آن که باید دختر و پسر بهائی عالم باشند، سواد خواندن و نوشتن بدانند، از علوم نفعه مثل طبّ و هندسه و سایر شئون که در الواح اشاره به آنها شده است، بهره مند باشند. این مسأله بر پدر و مادر فرض و واجب است. "والذی ترک ما امر به"، اگر پدر و مادری به این امر الهی اعتناء نکردند و ترک کردند آنچه را که مأمور به آن هستند، یعنی در صدد تربیت و تعلیم دختر و پسر خود برنیامدند، باید اعضای بیت العدل و امنای الهی رسیدگی کنند و

ص ۱۳۳

بینند که علت غفلت پدر و مادر از تعلیم و تربیت فرزندشان چیست. اگر وسیله مادّی ندارند، بیت العدل باید از صندوق امر مخارج آن دختر یا پسر را بدهند و آنها را به تحصیل علوم نفعه و ادار کنند و اگر چنانچه پدر و مادری دارای ثروت هستند، ولی غفلت می کنند، باید بیت العدل آن پدر و مادر را مجبور کنند تا مخارج و مصارف تحصیل دختر و پسر خود را بپردازند. "فلانئ ان یاخذوا منه مایکون لازماً لتربیتهما ان کان غنیاً" بر امنا و اعضای بیت العدل لازم است بگیرند از پدر و مادر آنچه را که لازم است برای تربیت دختر و پسر و این بشرطی است که پدر و مادر دارای ثروت باشند. "والآ یرجع الی بیت العدل"، اگر پدر و مادر فقیر بودند و نتوانستند از عهده مخارج تحصیل فرزندشان برآیند، آنوقت این مسأله بر می گردد به بیت العدل. یعنی باید بیت العدل مخارج آنها را بپردازند تا تحصیل کمال کنند. "انّا جعلناه مأوی الفقراء و المساکین"، ما قرار دادیم بیت العدل را مأوی و پناهگاه فقراء و بیچارگان.

بعد در تأکید این مسأله می فرمایند: "انّ الذی ربّی ابنه او ابناً من

الابناء"، هرکس تربیت کند پسر خود را یا فرزند دیگری را مثل اینست که تربیت کرده است یکی از پسران مرا. بر اوست بهاء و عنایت و رحمت من که بر همه ممکنات و اهل عالم سبقت گرفته است.

ملاحظه فرمودید که چقدر تأکید در این قسمت است که پدر و مادر از تعلیم و تربیت فرزندان خود در شئون مختلفه کوتاهی نکنند. ضمناً خطابه مفصلی از حضرت عبدالبهاء در این خصوص هست و لوحی هم هست که در آنجا می فرمایند، اگر چنانچه پدر و مادری طفل خود را زنده به گور کنند بهتر از آن است که در تعلیم و تربیت او کوتاهی نمایند و نیز می فرمایند، اگر پدر و مادری در تعلیم فرزندان خود اعم از دختر و پسر غفلت و کوتاهی بکنند این ذنب لا یغفر است، یعنی گناهی را مرتکب

ص ۱۳۴

شده اند که خدا آن را نمی آمرزد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ۸۶ - ۹۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۲ - ۳۳۰ - اقداح الفلاح، ج ۱، ص ۳۷۷ - ۳۸۳

ص ۱۳۵

۴۹ - قد حکم الله لكلّ زانٍ وزانية دية مسلّمة الى بيت العدل و هي تسعة مثاقيل من الذهب وان عادا مرة اخرى عودوا بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالک الاسماء فی الاولیٰ و فی الاخریٰ قدّر لهما عذاب مهین. من ابتلیٰ بمعصية فله ان يتوب و يرجع الى الله انه یغفر لمن یشاء و لا یسئل عما شاء انه لهو التّوّاب العزیز الحمید. خداوند حکم کرده است در این ظهور که هر مرد و زن زناکاری جریمه ای بدهد به بیت العدل و آن دیه یا جریمه نه مثقال طلاست و اگر آن زن و مرد مرتبه دیگری مرتکب این عمل شوند، شما که اعضای بیت العدل هستید جریمه آنها را دو برابر کنید. یعنی در دفعه اول اگر نه مثقال دادند، دفعه دوم هجده مثقال، دفعه سوم سی و شش مثقال. " هذا ما حکم به مالک الاسماء فی الاولیٰ ". این یک جریمه و حدی است که خداوند منان برای آنها در این نشئه دنیا قرار داده است. بعلاوة این جریمه دنیوی، مجازات اخروی هم برای آنها مقدّر شده است، " و فی الاخرة قدّر لهما عذاب مهین "، در آخرت و در نشئه دیگر هم برای مرد زناکار و زن زناکار معین شده است عذابی که شخص معذب را به ادنی درجه ذلت و پستی سرنگون می کند. حضرت عبدالبهاء در این خصوص بیانی

ص ۱۳۶

می فرمایند که تذکر آن لازم است.

اول اینکه این حکم، یعنی نه مثقال طلا در دفعه اول و ضعیف آن در دفعات بعد،

راجع است به زانی و زانیه‌ای که غیر مُحصَن باشد. زانی مُحصَن یعنی مرد زناکاری که زن داشته باشد و زانیه مُحصنه یعنی زن زناکاری که شوهر داشته باشد. غیر مُحصَن یعنی پسری زن و دختری شوهر که اگر چنین عمل زشتی را انجام دادند، در مرتبه اول بیت العدل از هر کدام نه مثقال طلا می‌گیرد. و در دفعات ثانیه و ثالثه اگر تکرار شد، دو برابر جزای قبلی را. نکته دیگر این است که می‌فرمایند، این جریمه مالی که برای آنها تعیین شده است، نه از باب این است که نه مثقال طلا اهمیتی دارد یا به جایی ضرر می‌زند، زیرا اشخاصی هستند که نه مثقال که هیچ، نهصد مثقال هم برایشان اهمیتی ندارد. بلکه این جریمه از نقطه نظر تشهیر است، وقتی دختر و پسر چنین عمل زشتی انجام دادند و بر ملا شد و بر بیت العدل ثابت گردید، بیت العدل از آنها این جریمه را می‌گیرد و همه مردم می‌فهمند که چنین دختر و پسر چنین عمل زشتی را انجام داده‌اند و چنین مبلغی از آنها گرفته شده است. ملاحظه می‌کنید تشهیر و رسوائی چقدر بدبختی و بیچارگی دارد. البته وقتی که جوان بهائی اعم از دختر و پسر دانست که چنین عمل زشتی چنین عاقبت رسوائی انگیزی دارد، مسلماً بدانید به چنین عملی برای حفظ آبروی خود هیچ وقت اقدام نمی‌کند. اما جزای زانی و زانیه مُحصَن و مُحصنه، یعنی اگر زن شوهرداری و مردی که دارای زن است. چنین عمل زشتی را انجام دادند حکم آن مخصوص به بیت العدل اعظم است و باید مجازات آنها را تعیین کند. "من ابتلی بمعصیه فله ان یتوب و یرجع الی الله"، اگر کسی مبتلا به معصیتی شد. گناهی از او سرزد یا غفلتی کرد، لازم است بر او که توبه کند و برگردد بطرف خدا. مقصود از توبه این است که در محضر خدا عجز و نیاز کند و اقرار به خطای خود کند و بگوید، خدایا من غافل بودم، بی‌خبر بودم، اسیر نفس و هوی شدم، از تو غفلت کردم، و این عمل ناشایسته از من سرزد، خدایا

ص ۱۳۷

من پشیمانم مرا ببخش. بشرطی که این توبه اش توبه قطعی باشد یعنی حقیقتاً پشیمان شده باشد و بر عهده بگیرد که تا عمر دارد به چنین گناه و امثال آن رو نیاورد. اگر چنین کاری کرد، "انّه یغفر لمن یشاء"، خدا هرکس را بخواهد می‌آمرزد. "ولا یسئل عما شاء"، خدا از آنچه بخواهد مورد مؤاخذه کسی واقع نمی‌شود و مسئول کسی نیست. "انّه لهو التّواب العزیز الحمید"، خدا هم توبه پذیر است، هم دارای عزت و جلال است و هم رفتار و اعمالش پسندیده است.

۵۰ - اَيَّاكُمْ ان تَمْنَعُكُمْ سَبْحَاتِ الْجَلَالِ عَنْ زَلَالِ هَذَا السَّلْسَالِ خَدُوا اِقْدَاحَ الْفَلَاحِ فِي هَذَا الصَّبَاحِ بِاسْمِ فَالِقِ الْاَصْبَاحِ ثُمَّ اشْرَبُوا بِذِكْرِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ.

سبحات جلال یعنی ایرادها و اعتراضها و پرده‌های ضخیم و محکمی که بین بندگان خدا و عرفان مظهر امر همیشه آویخته است. مثلاً قضیه " خاتم النبیین " که در قرآن مجید هست یکی از این سبحات جلال است. اینکه قرآن آخرین کتاب آسمانی است و شریعت اسلام آخرین شریعت است یکی از سبحات جلال است. اینکه منتظرند علامات ظهور موعود بر حسب ظاهر واقع شود و چون بر حسب ظاهر واقع نمی شود مردم ظهور بعد را قبول نمی کنند، این خود یکی از سبحات جلال است. یعنی از پرده‌های ضخیم و محکمی است که بین بشر و عرفان مظهر امر همیشه آویخته است. می فرمایند، مبادا شما را منع کند سبحات جلال از آب صاف این سرچشمه زلالی که از قلم رحمن جاری است. " خدوا اقداح الفلاح "، بگیریید قدحهای رستگاری را در این صبح ظهور به اسم کسی که شکافنده صبح هاست، یعنی به اسم کسی که صبح ها را آشکار می کند. " ثم اشربوا "، وقتی این قدحها را گرفتید، بنوشید به ذکر خداوندی که عزیز است و منبع. تعالیم الهی را تشبیه فرموده اند به قدح باده ناب که ساقی الهی که مظهر امر است، در این

صبح نورانی ظهور بدست بندگان خود می دهد و آنها این اقداح را می آشامند و به ذکر او مترنم هستند.

۵۱ - اَنَا حَلَّلْنَا لَكُمْ اصْغَاءَ الْاَصْوَاتِ وَ التَّغْمَاتِ اَيَّاكُمْ ان يَخْرُجَكُمْ الْاَصْغَاءَ عَنْ شَأْنِ الْاَدَبِ وَ الْوَقَارِ افْرَحُوا بِفَرْحِ اسْمِي الْاَعْظَمِ الَّذِي بِهِ تَوَلَّهْتَ الْاَفْتَدَةَ وَ انْجَذِبْتَ عَقُولَ الْمُقْرَبِينَ. اَنَا جَعَلْنَاهُ مِرْقَاةَ لِعُرُوجِ الْاَرْوَاحِ اِلَى الْاَفْقِ الْاَعْلَى لِاتَجْعَلُوهُ جَنَاحَ النَّفْسِ وَ الْهُوَى اَتَى اِعُوذُ ان تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ.

در شریعت بهائی شنیدن صدای خوب و آواز و الحان موسیقی جایز است. مسلمین " ترجیع الصّوت مع الطّرب " را حرام شمرده اند یعنی ترجیع دادن صدا را که ایجاد طرب کند از مسائل محرّمه شمرده اند و در کتب فقهیه مسلمین این قضایا ذکر شده است. ولی در این ظهور می فرمایند شنیدن صداها خوب و نغمات یعنی الحان موسیقی برای شما حلال است. خداوند می خواهد بندگانش با ذوق باشند، با شوق باشند، مخمود نباشند. این است که برای آنها شنیدن صداها خوب و الحان موسیقی را حلال فرموده است. بعد می فرماید، مبادا شنیدن الحان موسیقی بیرون بیاورد شما را از حدود ادب و وقار. بعضی از نفوس کم ظرفیتند به محض صدای تار و تنبوری می شنوند،

کارهائی از ایشان سر می زند که خارج از وقار و فضیلت عالم انسانی است و تا حدود حیوانیت تدنی می کنند. جمال مبارک می فرمایند، من نمی خواهم شما اینطور باشید . مبادا خارج کند شما را شنیدن صداهای خوب و

ص ۱۴۱

الحنان موسیقی از شأن ادب و وقار. خوشحالی بکنید و مسرور باشید بفرح اسم اعظم الهی که بر اهل عالم خود را ظاهر کرده است، آن کسی که به ظهور او شیفته و فریفته شده است دلها و منجذب شده است عقول مقربین درگاه خدا. ما قرار دادیم شنیدن اصوات و انغام را " مرقة لعروج الارواح "، به منزله نردبانی که ارواح از آن به عالم روحانیت، به آسمان فضل الهی، عروج می کنند. " لا تجعلوه جناح النفس والهوی "، این پلکانی که سبب عروج ارواح است، آن را تبدیل به بال و پر نفس و هوی نکنید و در مراتب مادون انسانیت در اثر شنیدن انغام و اصوات زیبا تدنی نکنید. " اتی اعوذ ان تكونوا من الجاهلین "، من پناه بخدا می برم از اینکه شما از اشخاص جاهل و نادان باشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۹۳ - ۱۹۷

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۲۹ - ۱۳۷ و ۳۶۳ - ۳۶۵ - حیوة بهائی، ص ۱۸۸ - ۱۹۱

ص ۱۴۲

۵۲ - قد ارجعنا ثلث الدیات کلها الی مقرّ العدل و نوصی رجاله بالعدل الخالص لیصرفوا ما اجتمع عندهم فیما امروا به من لدن علیم حکیم. یا رجال العدل کونوا رعاة اغنام الله فی مملکتہ و احفظوهم عن الذناب الذین ظهروا بالاثواب کما تحفظون ابنائکم کذلک ینصحکم التّاصح الامین. دیات جمع دیه است. دیه عبارت از جریمه شرعی است که بر اعمال مختلفه منهیه تعلق می گیرد. مثل نه مثقال طلائی که بر زانی تعلق می گیرد. می فرمایند، از تمام دیه هائی که از نفوس گرفته می شود، ثلث آن راجع است به بیت العدل و وصیت می کنیم رجال بیت العدل را به عدل خالص. بیت العدل مأمورند آنچه را که پیش آنها جمع می شود، در اموری که از طرف خداوند دانا و حکیم مأمور به آن هستند، صرف کنند بعد می فرمایند، این اعضای بیت العدل به منزله شبان هائی که گوسفندان خدا را در مملکتش رعایت می کنند، می باشند. مؤمنین تشبیه به اغنام الله شده اند و رجال بیت العدل به شبان. بعضی اشخاص هستند که بصورت اهل ایمان در می آیند، ظاهرشان گوسفند است ولی در باطن

گرگ درنده هستند و برای استثمار و فریب دادن افراد به شکل مؤمنین ظاهر می شوند ولی در حقیقت ریاکارند. به اعضای بیت العدل می فرمایند، شما اغنام الهی و افراد جامعه بشر را از این نفوس

ص ۱۴۳

ظالم و ستمکار که به لباس میش هستند حفظ کنید، همانطوری که بچه های خود را حفظ می کنید. یعنی اعضای بیت العدل باید خود را به منزله پدر و جمیع افراد بشر را به منزله فرزندان خود حساب کنند. "کذلک ینصحکم النَّاصِح الامین"، اینطور نصیحت می کند شما را نصیحت کننده درستکار.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۱۳ - ۲۲۴

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۲ - ۲۷۴

ص ۱۴۴

۵۳ - اذا اختلفتم فی امر فارجعوه الی الله مادامت الشمس مشرقة من افق هذه السماء و اذا غربت ارجعوا الی ما نزل من عنده انه لیکفی العالمین . قل یا قوم لا یأخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوری و سکت امواج بحر بیانی ان فی ظهوری لحکمة و فی غیبتی حکمة اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد الخبیر. و نراکم من افقی الابهی و ننصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائکة المقربین.

اگر در باره مسأله ای اختلاف نظر پیدا کردید باید رجوع کنید به مظهر امر، به جمال مبارک، مادامی که صعود واقع نشده است، مادامی که شمس وجود او مشرق است از افق این دنیا، و وقتی که غروب کرد، یعنی وقتی صعود واقع شد، برای رفع اختلاف مراجعه کنید "بما نزل من عنده"، یعنی به آیات و الواحی که از قلم جمال مبارک نازل شده است. "انه لیکفی العالمین"، آثار الهی که در این ظهور نازل شده برای اهل عالم کافی است. "قل یا قوم لا یأخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوری و سکت امواج بحر بیانی ان فی ظهوری لحکمة و فی غیبتی حکمة اخرى"، ای مردم، وقتی که غایب شد ملکوت ظهور من و آرامش پیدا کرد موجهای دریای بیان من، مضطرب نشوید. در ظاهر شدن من حکمت ها بود، اسرار و رموزی بود، در غایب شدن و صعود من از

ص ۱۴۵

این جهان به جهان دیگر نیز حکمت دیگری است.

حضرت عبدالبهاء در یک مقام می فرمایند، که مقصود از "فی غیبتی حکمة اخرى"،

یکی این است که مردم وقتی قبل از صعود هیکل مبارک را می دیدند، شاید می گفتند، اینهم مانند ما بشری است و از کجا دارای چنین مقامی باشد که ادعا می کند. ولی وقتی که جنبه جسمانی حیاتش سپری شد و جمال قدم به ممالک اخری صعود فرمود و جسم و جسمانیات از حیث ظاهر از ابصار مستور ماند، آنوقت خلق که آثار قدرت جمال قدم را ملاحظه می نمایند زودتر توجه و اقبال می کنند.

می فرمایند، در غیبت من حکمتی است که مطلع نیست به آن مگر خداوند فرد خبیر . " و نراکم من افقی الابهی"، ما شما را از آسمان بلند روشن خود می بینیم و " نصر من قام علی نصره امری"، و یاری می کنیم کسانی را که قیام می کنند بر نصرت امر من به لشکرهائی از ملاً اعلی و دسته‌هائی از ملائکه مقررین. این وعده و بشارت است برای بندگان جمال قدم که اگر به خدمت امر مبارک قیام کنند، از هر طرف منصور و مؤید خواهند بود.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۴۴۴ - ۴۴۶ - امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۰

ص ۱۴۶

۵۴ - یا ملاً الارض تالله الحق قد انفجرت من الاحجار الانهار العذبة السائغة بما اخذتها حلاوة بیان ربکم المختار وانتم من الغافلین.

دعوا ما عندکم ثم طيروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع كذلك يأمرکم مالک الاختراع الذی بحركة قلمه قلب العالمین.

ای بندگان خدا در روی زمین، به خداوندی که به راستی ظاهر شده همانا جاری شده است از سنگها نهرهای شیرین گوارا، زیرا اثر کرده است در آنها حلاوت و شیرینی بیان پروردگار شما که مختار است، اما شما از عرفان الهی غافل هستید. البته این تشبیه است و تأکید برای جلب توجه نفوس به عرفان الهی. " دعوا ما عندکم " ، ای مردم، آنچه را که دارید رها کنید، یعنی از اوهام و خرافات و تقالید دست بردارید و پرواز کنید با پروبال انقطاع بالای عالم امکان، یعنی از حدود جسم و جسمانیات و امور دنیوی بکلی منسلخ و منقطع شوید و به حق ناظر باشید. اینطور امر می کند شما را مالک اختراع، یعنی خداوندی که صاحب عالم است، خداوندی که به حرکت قلمش تغییر داد اهل عالم را، یعنی خلقت جدید به اهل عالم بخشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۳، ص ۳۹۶ - ۴۰۲

ص ۱۴۷

۵۵ - هل تعرفون من ایّ افق ینادیکم ربکم الابهی و هل علمتم من ایّ قلم

يأمركم ربكم مالک الاسماء لا و عمرى لو عرفتم لتركتم الدنيا مقبلين
بالقلوب الى شطر المحبوب و اخذكم اهتزاز الكلمة على شأن يهتز منه
العالم الاكبر و كيف هذا العالم الصغير. كذلك هطلت من سماء
عنايتى امطار مكرمتى فضلاً من عندى لتكونوا من الشاكرين.

آيا مى دانيد از چه آسمانى پروردگار شما، شمار را صدا مى كند و آيا مى دانيد
از کدام قلم امر مى كند شما را پروردگار شما كه صاحب اسماء است؟ نه قسم به جان
خودم، اگر مى دانستيد دنيا را رها مى كرديد و با دلهاى خود بطرف خداوند محبوب
توجه مى كرديد و سراپاى شما را سرور و نشاط كلمه الهى بطورى فرا مى گرفت كه از
سرور و نشاط شما دنياى بزرگ به جنبش و حرکت در مى آمد تا چه رسد به افراد انسان
. مقصود از عالم كبير، كلّ عالم آفرينش است و مقصود از عالم صغير، افراد
انسانند. اينطور ريزش كرد و باريد از آسمان عنايت من بارانهاى مكرمت و فضل من و
اين بصرف فضل و عنايت از طرف من بود تا شما خدا را شكر كنيد.

ص ۱۴۸

۵۶ - و اما الشجاع والضرب تختلف احكامهما باختلاف مقاديرهما وحكم
الديان لكل مقدار دية معينة انه لهو الحاكم العزيز المنيع.
لو نشاء نفضلها بالحق وعداً من عندنا انه لهو الموفى العليم.
اگر كسى سر كسى را بشكند يا كسى، كسى را كتك بزند، "تختلف احكامهما".
احكام سرشكستن و كتك زدن مختلف است به علت اختلاف مقدارش. خداوند ديان و
جزا دهنده براى هر مقدار دية معينى تعيين كرده است، خدا حاكم و عزيز است و منيع
. اگر بخواهيم تفصيل مى دهيم آنها را به حق و وعده مى دهيم به شما كه اين مقادير
شجاع و ضرب را براى شما ذكر خواهيم كرد. خداوند وفا كننده و دانشمند است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۱۹ - ۳۲۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۵۱۴ - ۵۱۶

ص ۱۴۹

۵۷ - قد رقم عليكم الضيافة فى كل شهر مرة واحدة ولو بالماء ان
الله اراد ان يؤلف بين القلوب ولو باسباب السموات والارضين.
واجب شده است بر شما ضيافت در هر ماه بيانى يك مرتبه، يعنى ضيافات نوزده روزه.
البته اين وجوب شرعى نيست، وجوب تنزيهى است كه در سؤال و جواب هم هست. در هر
ماه بيانى يك مرتبه دور هم جمع شويد، ضيافتى بگيريد و از هم پذيرائى كنيد، ولو

به آب باشد، یعنی مقصود تلذذ جسمانی نیست، مقصود صرف اطعمه روحانی و تلذذ معنوی است. خداوند دوست دارد که الفت دهد و ایجاد محبت کند بین قلوب، ولو به اسبابهای زمین و آسمان باشد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۵۶ - ۱۵۸
- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۸ - ۱۴۰ - پیام آسمانی، ص ۱۷۰ - ۱۷۱

ص ۱۵۰

۵۸ - ایاکم ان تفرقکم شئون النفس و الهوی کونوا کالاصابع فی الید و الارکان للبدن كذلك يعظکم قلم الوحي ان انتم من الموقنین.
مبادا شما را متفرق کند خواهشهای نفس و هوی. مانند انگشتان در دست باشید و مانند دست و پا در بدن. اینطور پند میدهد شما را قلم وحی، اگر شما از اشخاص با یقین باشید. یعنی همانطور که انگشتان در دست وقتی که دست می خواهد کاری را انجام بدهد همه با هم کمک می کنند و دست و پا وقتی بدن به مقصدی روان است همه به هم کمک می کنند، شما هم بمنزله انگشتان و دست و پای عالم بشر هستید، لذا همه با هم کمک کنید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۱۹ - ۳۲۳ و ۴۴۴ - ۴۴۶
- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۳۴ - ۲۵۴ - اخلاق بهائی، ص ۷۹ - ۸۷ - حیوة بهائی، ص ۳۶ - ۴۲

ص ۱۵۱

۵۹ - فانظروا فی رحمة الله و الطافه انه یامرکم بما ینفعکم بعد اذ کان غنیاً عن العالمین. لن تضربنا سیئاتکم کما لاتنفعنا حسناتکم انما ندعوکم لوجه الله یشهد بذلك کلّ عالم بصیر.
نگاه کنید به رحمت و الطاف خدا. خداوند امر می کند شما را به آنچه که نافع است به حال شما، در عین حال که ذات الهی از همه شما و از همه جهانیان بی نیاز است. ضرری بحال ما ندارد گناهان شما، همانطور که منفعتی بحال ما ندارد کارهای خوب شما. ما شما را برای خاطر خدا به راه راست دعوت می کنیم و شهادت می دهد به این هر شخص دانشمند با بصیرت و بینائی.

ص ۱۵۲

۶۰ - اذا ارسلتم الجوارح الی الصید اذکروا الله اذاً یحلّ ما امسکن لکم ولو تجدونه میتاً انه لهو العلیم الخبیر. ایاکم ان تسرفوا فی ذلك کونوا علی صراط العدل و الانصاف فی کلّ الامور کذلک یامرکم مطلع الظهور ان انتم من العارفين.

این آیه در باره صید است، می فرمایند هر وقت فرستادید حیواناتی را که برای صید به کار می روند (مثل تازی و یوز و باز و ازاین قبیل)، نام خدا را ببرید. وقتی نام خدا را بردید، آنچه را که این حیوانات برای شما بگیرند و بیاورند حلال می شود ولو اینکه آن صیدی که می آورند، مرده باشد. خداوند علیم و خبیر است، البته در نظر داشته باشید که "اذا" در اینجا "اذا" ناصبه نیست زیرا دارای شرط و جزا نیست و فقط ظرف زمان است. مبدا اسراف کنید در امر شکار. در هر چیزی رعایت عدل و انصاف را بکنید و در جمیع امور ناظر به عدل و انصاف باشید. اینطور امر می کند شما را مطلع ظهور اگر شما از اشخاص عارف باشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۸۹ - ۱۹۹

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۴ - ۳۶ و ۱۷۱ - ۱۷۷

ص ۱۵۳

۶۱ - ان الله قد امرکم بالمودة فی ذوی القربی و ما قدر لهم حقاً فی

اموال الناس انه لهو الغنی عن العالمین.

خداوند امر می کند شما را در این ظهور مبارک که ذوی القربی و منتسبین به جمال مبارک را دوست بدارید. ولی برای آنها معین نشده است حق در اموال مردم، زیرا خداوند بی نیاز از همه اهل جهان است. این آیه در مقابل حکمی است که در اسلام جاری است. در مسأله خمس می گویند قسمتی از آن به سادات می رسد، و سادات امروزه مدعی اخذ خمس اند، زیرا می گویند، ما اولاد پیغمبریم و از سهم خمس باید به ما هم بدهید، ولكن جمال مبارک می فرمایند، این حکم در اینجا نیست، شما ذوی القربی و منتسبین به مظهر امر الهی را دوست بدارید ولی خداوند چیزی برای آنها از قبیل خمس معین نکرده است زیرا خداوند از همه اهل عالم بی نیاز است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۴۱ - ۲۴۲

- امر و خلق ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷ و ج ۴، ص ۲۳۵

ص ۱۵۴

۶۲ - من احرق بیتاً متعمداً فاحرقوه و من قتل نفساً عامداً فاقتلوه خذوا

سنن الله بایادی القدرة و الاقدار ثم اتركوا سنن الجاهلین. و ان

تحکموا لهما حبساً ابدیاً لا بأس علیکم فی الكتاب انه لهو الحاكم علی ما یرید.

مضمون این آیه این است که کسی که بسوزاند خانه‌ای را از روی عمد، عامل جرم را

بسوزانید و کسی که بکشد کسی را از روی عمد، او را بکشید. بگیریده احکام الهی و دستورات الهی را با دستهای قدرت و اقتدار ورها کنید راه و رسم مردم نادان را. اگر چنانچه در باره کسی که به عمد خانه کسی را آتش می زند یا کسی که کسی را به عمد میکشد، به جای سوزاندن و کشتن حبس ابد قائل بشوید، آنهم گناهی ندارد. یا بسوزانید یا بکشید یا هر دو را برای ابد حبس کنید. خداوند حکم می کند بر آنچه که می خواهد. البته تبیین این مسأله و شرح و بسط مبهمات مربوط به این حکم راجع به بیت العدل اعظم الهی است که در آینده در این خصوص هرچه را که تصویب فرمودند، ابلاغ خواهند کرد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۹۶ - ۲۹۷

ص ۱۵۵

۶۳ - قد كتب الله عليكم التَّكاح اياكم ان تجاوزوا عن الاثنتين والذی اقتنع بواحدة من الاماء استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بکراً لخدمته لا بأس عليه كذلك كان الامر من قلم الوحي بالحق مرقوماً. تزوجوا يا قوم ليظهر منكم من يذكرني بين عبادي هذا من امري عليكم اتخذوه لانفسكم معيناً. خداوند واجب کرده است بر شما نکاح را، یعنی واجب است بر شما که زن بگیریید و خودتان را از قید نفس و هوی و از شر نفس آماره مصون و محفوظ بدارید. این وجوب مفروض نیست زیرا در سؤال و جواب جمال مبارک می فرمایند، که این وجوب، وجوب تنزیهی است نه تشریحی، یعنی بهتر است که اهل بهاء اینکار را نکنند.

" ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنتين "، مبدا بیشتر از دو زن بگیریید. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، جمال مبارک اجازه فرموده اند به یک فرد بهائی که دو زن بگیریید و لکن مشروط به شرط عدالت است به این معنی که در جمیع شئون با این دو زن بعدالت رفتار کند و مقصد از عدالت نه تنها مراعات امور ظاهره از قبیل لباس و نفقه و منزل و مسکن و سایر شئون است، بلکه بعلاوة اینها باید

ص ۱۵۶

در بین این دو زن من جمیع الجهات عدالت را مراعات کند و هیچکدام را بر دیگری ترجیح ندهد. عملی کردن این مسأله محال است زیرا هیچکس نمی تواند مدعی بشود که من دو زن را بدون کم و زیاد در یک رتبه دوست می دارم. این محال است. بسرحد امتناع است. بعد می فرمایند، چون شرط جواز گرفتن دو زن عدالت من جمیع الجهات است و رعایت عدالت مخصوصاً در مسأله محبت بسرحد امتناع است، پس با امتناع شرط مشروط هم که جواز دو زن گرفتن باشد، از بین می رود و لهذا شخص بهائی بیش از یک

زن نمی تواند بگیرد و اگر بیش از یک زن گرفت فعل حرام کرده است و مشمول مجازات است. " و الذی اقتنع بواحدة من الاماء"، اگر فردی به یک زن در عمرش اکتفا بکند، هم خودش راحت است و هم آن زن راحت است.

گاهی مشکلاتی پیش می آید و زن و مردی که با هم زندگی می کنند، محتاج به کسی می شوند که امور زندگانی آنها را تمشیت بدهد. برای رعایت این مسأله جمال مبارک می فرماید: " و من اتخذ بکراً لخدمته لا بأس علیه"، زن و مردی هستند، با هم ازدواج کرده اند ولی زن فی المثل مریض است یا نمی تواند به کارهای خانه از هر جهت برسد. در این صورت جمال مبارک می فرماید، دختری را استخدام کند، حقوقی به او بدهد و به زندگانشان او را داخل کند. منتهی هر وقت که شوهری برای آن دختر پیدا شد، آن دختر را رها کند که برود و با خواستگارش ازدواج کند و این بیان مبارک در رساله سؤال و جواب است.

اگر کسی استخدام کند دوشیزه ای برای خدمت خود، اهمیتی ندارد. این از این نقطه نظر است که تسهیلی در امور بندگان حاصل بشود زیرا تعدد زوجات حرام است از یک طرف، و ازدواج موقت هم حرام است. بنا بر این برای آنکه خانواده ای از حیث تمشیت امور داخلی در مضیقه نباشد، اجازه دارند دوشیزه ای را بیاورند بعنوان کارگرای دستیار و هر وقتی هم برایش شوهر پیدا شد، برود. " کذلک کان الامر من قلم الوحی بالحق مرقوماً"، اینطور امر الهی از روی حق و راستی از قلم وحی نوشته شده است. " تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من

ص ۱۵۷

یذکرنی بین عبادی"، زن بگیرد ای مردم، تا اینکه از شما نسلی ظاهر شود که به ذکر الهی پردازد و نام با عظمت مرا در بین بندگان من بگوید، " هذا من امری علیکم"، این از اوامر الهی است بر شما. " اتخذوه لانفسکم معیناً"، این امر را برای خود معین و یار و یاور بگیرید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه ص، ۱۵۹ - ۱۸۷ و ۲۰۱ - پیام آسمانی، ص ۹۲ - ۹۳ - امر و خلق ج ۴، ص ۱۵۷ - ۱۸۳ - منتخبات توقیعات، ص ۲۴۳ - ۲۵۵ - در شرح قضایای مربوط به سابقه ازدواج در ادیان مختلفه عالم، جناب اشراق خاوری به مقاله ای استشهد نمود که به قلم آقای حسام نقبائی در مجله آهنگ بدیع (سال ۲۴، شماره ۱ و ۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۸ ه ش، ص ۱۸ - ۲۲) به طبع رسیده است.

ص ۱۵۸

۶۴ - یا ملأ الانشاء لا تتبعوا انفسکم انھا لامارة بالبعی و الفحشاء

اتَّبِعُوا مَالِكَ الْأَشْيَاءِ الَّذِي يَأْمُرُكُمْ بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى إِنَّهُ كَانَ عَنِ
العالمين غنياً. إياكم ان تفسدوا في الارض بعد اصلاحها ومن افسد
انه ليس منّا ونحن براء منه كذلك كان الامر من سماء الوحي بالحق مشهوداً.
ای مردم دنیا، متابعت نکنید نفسهای اماره خود را زیرا این نفسهای اماره
امر می کند شما را به ظلم و فحشاء، به کارهای زشت. بیائید و متابعت کنید
خداوندی را که مالک جمیع چیزهاست، آن خداوندی که شما را امر می کند بخوبی و
تقوی، خداوندی که از جمیع اهل عالم بی نیاز است.

مبادا فساد کنید ای مردم در زمین، بعد از اینکه خداوند بوسیله قوانین نازل در
شریعت مقدّسه اش فسادهای زمین را از بین برده و زمین را اصلاح کرده، دیگر شما به
واسطه متابعت نفس و هوی دومرتبه زمین را فاسد نکنید. " و من افسد"، کسی که
سبب فساد بشود در زمین " انه ليس منّا ونحن براء منه"، او از ما نیست و ما
هم از او بیزاریم. اینطور امر الهی از آسمان وحی الهی به حق و راستی

ص ۱۵۹

آشکار شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۲ - ۲۸۳

ص ۱۶۰

۶۵ - انه قد حدّد فی البیان برضاء الطرفین انا لما اردنا المحبة
والوداد و اتحاد العباد لذا علّقناه باذن الابوين بعد هما لثلا تقع
بينهم الضغينة والبغضاء ولنا فيه مأرب اخرى وكذلك كان الامر مقضياً.
نکاح در کتاب بیان محدود شده است به رضاء طرفین. یعنی دختر و پسری، یا زن و
مردی که می خواهند با هم ازدواج کنند، اگر راضی بشوند کافی است. اما در امر بهائی می فرمایند
بعلاوة رضایت دختر و پسر یا زن و مرد، باید پدر و مادر عروس و داماد هم رضایت بدهند.
" انا لما اردنا المحبة والوداد"، چونکه مقصود ما این است که محبت و
دوستی از هر حیث در بین طوایف مختلفه ایجاد بشود، لهذا مشروط قرار دادیم نکاح
را " باذن الابوين بعد هما"، به اذن پدر و مادر عروس و پدر و مادر داماد بعد
از اذن عروس و داماد، تا اینکه واقع نشود بین آنها غم و غصه، اضطراب و آشوب،
عداوت و بدخواهی، " ولنا فيه مأرب اخرى"، ما در این حکم، یعنی در مسأله
شرط قرار دادن رضایت پدر و مادر طرفین، مقاصد دیگری هم داشتیم. حضرت عبدالبهاء
در مقامی می فرمایند، که از جمله این مقاصد این است که معمولاً در ازدواجهای

که واقع می شود، میانه عروس با مادر شوهر بهم می خورد و اغلب علت این است که مادر شوهر رضایت به این عروسی نداشته،

ص ۱۶۱

یا مثلاً از روی کراهت و برای رعایت خاطر فرزندش اینکار را کرده است. اما وقتی که به حکم جمال قدم مادر عروس و پدر عروس از طرفی و مادر داماد و پدر داماد از طرفی و خود عروس و داماد از طرفی متحداً، متفقاً از روی صرافت طبع و کمال آزادی رضایت خود را برای ازدواج اظهار کردند، دیگر بعد از آن بین مادر شوهر و عروس دشمنی و نفاقی پیدا نخواهد شد. "کذلک کان الامر مقضياً" اینطور امر الهی در این شریعت مقدسه بهائی جاری شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۶۳ ۱۶۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۶۷ - ۱۶۹

ص ۱۶۲

۶۶ - لا یحقّق الصّهار الاّ بالامهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالاً من

الذهب الابریز و للقری من الفضة و من اراد الزیادة حرّم علیه ان یتجاوز عن خمسة و تسعین مثقالاً کذلک کان الامر بالعزّ مسطوراً. و الذی

اقتنع بالدرجة الاولى خیر له فی الكتاب انه یغنی من یشاء باسباب السموات و الارض و کان الله علی کلّ شیء قديراً.

محقق نمی شود داماد شدن "الا بالامهار" مگر به پرداختن مهریه "قد قدر

للمدن تسعة عشر مثقالاً من الذهب الابریز"، مهریه تعیین شده است برای شهر

نشینان نوزده مثقال طلای خالص و "للقری من الفضة"، و برای ده نشینان نوزده

مثقال نقره. کسی که خواسته باشد از این مقدار زیادتر مهریه بدهد، حرام است بر

او که تجاوز بکند از نود و پنج مثقال طلا. اینطور امر به عزت به قلم الهی نوشته شد.

"و الذی اقتنع بالدرجة الاولى خیر له"، اقتناع به درجه اولی که نوزده مثقال نقره

باشد، بهتر است برای شخصی که می خواهد نکاح بکند در کتاب الهی. خداوند بی نیاز

می کند هر کسی را که بخواهد، به اسباب آسمانها و زمینها و خداوند بر هر چیزی توانا است.

ص ۱۶۳

البته هم شهری می تواند به نوزده مثقال نقره قناعت کند، و هم دهاتی و این نصّ

صریح حضرت ولی امرالله است در توقیعی که از قلم مبارک در تبیین این آیه صادر شده است.

ص ۱۶۴

۶۷ - قد كتب الله لكلّ عبد اراد الخروج من وطنه ان يجعل ميقاتاً لصاحبه في آية مدّة اراد ان اتى ووفى بالوعد أنّه اتّبع امر مولاه و كان من المحسنين من قلم الامر مكتوباً. و آلا ان اعتذر بعذر حقيقيّ فله ان يخبر قرينته و يكون في غاية الجهد للرجوع اليها وان فات الامران فلها تربص تسعة اشهر معدودات و بعد اكمالها لا بأس عليها في اختيار الزوج و ان صبرت أنّه يحبّ الصّابرات و الصّابرين اعملوا او امرى و لا تتبعوا كلّ مشرك كان في اللّوح اثيماً. و ان اتى الخبر حين تربصها لها ان تأخذ المعروف أنّه اراد الاصلاح بين العباد و الاماء ايّاكم ان ترتكبوا ما يحدث به العناد بينكم كذلك قضى الامر و كان الوعد مأتياً. و ان اتاها خبر الموت او القتل و ثبت بالشّيع او بالعدلين لها ان تلبث في البيت اذا مضت اشهر معدودات لها الاختيار فيما تختار هذا ما حكم به من كان على الامر قوياً.

ص ۱۶۵

خداوند واجب کرده است بر هر بنده ای که می خواهد از وطن خود خارج بشود، این که مدت معینی برای زنش قرار بدهد و به او بگوید که مثلاً من یک ماهه، دو ماهه، بیشتر یا کمتر برمی گردم. یعنی قرار بدهد میقاتی برای زن خود که به چه مدتی اراده دارد که در سفر باشد. " ان اتى ووفى بالوعد"، اگر سر موقعی که تعیین کرده است، شوهر برگشت و به عهدش وفا کرد، " أنّه اتّبع امر مولاه"، چنین کسی امر مولای خود را متابعت کرده است و " كان من المحسنين"، و از اشخاص نیکوکار عندالله محسوب است که نامش از قلم امر در جزو نیکوکاران نوشته شده است. " و آلا ان اعتذر بعذر حقيقيّ"، حالا اگر عذری داشت و گرفتاری برایش پیش آمد، باید به زنش خبر بدهد و نهایت جهد و کوشش کند که سر موعد برگردد. پس اولین حکم این است که میقات معین قرار بدهد، و حکم ثانی این است که اگر سر میقات معین نتوانست برگردد، به زنش خبر بدهد.

" و ان فات الامران"، اگر این دو مطلبی که گفته شد رعایت نشد، یعنی شوهر نه وقتی که می خواست به سفر برود میقاتی برای زنش معین کرد و نه وقتی عذری برایش پیش آمد خبری به زنش داد، برزن لازم است که نه ماه در خانه بنشیند و صبر کند. اگر شوهر آمد فبها و اگر نیامد بعد از گذشتن نه ماه بیانی " لا بأس عليها في

اختیار الزّوج"، زن می تواند برود شوهر دیگری اختیار کند. "وان صبرت"، اگر زن صبوری بود و شکیبائی پیشه گرفت، خداوند زندهای صبور و مردهای پرشکیبا را دوست می دارد. عمل کنید اوامر مرا و متابعت نکنید هر شخص مشرکی را که در لوح الهی جزو گناهکاران محسوب شده است.

حالا شوهری رفت و رعایت این دو مطلب را نکرد، زنش هم نه ماه شروع کرد به اضطبار، "وان اتی الخیر حین تربصها"، اگر در ضمن مدّت تربص نه ماهه خبر شوهر برای زن آمد "لها ان تأخذ المعروف"، بر زن لازم است که مطابق معروف یعنی خلق و خوی انسانی که از اخلاق فاضله است، رفتار کند، یعنی با

ص ۱۶۶

شوهرش دو مرتبه آشتی کند و با او ادامه زندگی بدهد. "انّه اراد الاصلاح بین العباد"، خدا همیشه مقصودش اینست که زنها و مردها بینشان اصلاح باشد. "ایاکم ان ترتکبوا ما یحدث به العناد"، مبادا کاری کنید که بین شما دشمنی و عناد ایجاد شود. اینطور امر الهی نوشته شده و وعده الهی آشکار شده است. "وان اتاها خیر الموت او القتل"، حال اگر زنی شوهرش برود و از او خبری نیاید و بعد از چندی خبر فوت یا کشته شدن شوهر به این زن برسد "و ثبت بالشیاع او بالعدلین"، و مردن یا کشته شدن شوهر به شیوعی که دیگر نمی شود تکذیبش کرد، ثابت بشود و یا دو شاهد عادل شهادت بدهند که ما دیدیم که این شخص مرده یا کشته شده، "لها ان تلبث فی البیت"، زن باید به خانه بنشیند، در خانه سکونت کند. "اذا مضت اشهر معدودات" و وقتی آن چند ماهی که قبلاً ذکر شد، گذشت "لها الاختیار فیما تختار"، هر کار که دلش می خواهد بکند. یا شوهر می کند یا همینطور مجرد باقی می ماند. "هذا ما حکم به من کان علی الامر قویاً"، این حکمی است که خداوندی که بهر کاری قادر است، فرمان به انجام آن می دهد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۷۸ - ۱۸۳

ص ۱۶۷

۶۸ - وان حدث بینهما کدورة او کره لیس له ان یطلقها وله ان یصبر سنه کامله لعلّ تسطع بینهما رائحة المحبة و ان کملت و ما فاحت فلا بأس فی الطلاق انّه کان علی کلّ شیء حکیماً. قد نهاکم الله عمّا عملتم بعد طلاقات ثلاث فضلاً من عنده لتکونوا من الشاکرین فی لوح کان من قلم الامر مسطوراً. و الذی طلق له الاختیار فی الرجوع بعد انقضاء کلّ شهر

بالمودة والرّضاء مالم تستحصن و اذا استحصنت تحقّق الفصل بوصول اخرو
قضی الامرآ بعد امر مبین كذلك كان الامر من مطلع الجمال فی لوح الجلال بالاجلال مرقوماً.
اگر بین زن و شوهری کدورتی حاصل شد یا موجبی شد که از هم قهر کردند، " لیس له
ان یطلقها"، مرد نمی تواند فوراً زن را طلاق بدهد، بلکه باید یک سال کامل صبر
کند. البته دور از هم باید زندگانی کنند، شاید راحه محبت بین آنها بوزد.
یا مرد و زن پشیمان بشوند و کدورت و کره حاصله برطرف شود و دو مرتبه بیایند و
با هم زندگانی کنند. " و ان کملت و ما فاحت"، اگر چنانچه این یک سال کامل
گذشت و نسیم محبت و وداد و صلح و آشتی در بین این زن و مردی که از هم کراهت
پیدا کرده اند نوزید، " فلا بأس فی الطلاق"، آن وقت

ص ۱۶۸

بأسی، گناهی در اینکه مرد زن را طلاق بدهد نیست. " انّه کان علی کلّ شیء حکیماً "
، خدا هر چیزی را که می فرماید از روی حکمت می فرماید. " قد نهاکم الله عمّا
عملتم بعد طلقات ثلاث فضلاً من عنده لتکونوا من الشاکرین ".
در اسلام رسم است وقتی بنا هست زن و مردی از هم جدا بشوند و حکم انجام بگیرد،
باید تعیین بشود کدام قسم از اقسام طلاق است. چون طلاق در عرف اسلام انواع
مختلفه دارد، نظیر طلاق رجعی، طلاق خلعی، طلاق مبارات و از این قبیل. در
قرآن می فرمایند: " الطلاق مرتان " (سوره بقره آیه ۳۳۱)، طلاق دو مرتبه
می تواند اجرا بشود و مرد بعد از دو طلاق می تواند به زنش رجوع کند. ولی یکوقت
هست سه طلاقه پیش می آید. به این معنی که مرد زنش را سه مرتبه طلاق می دهد و یا
اینکه بینشان کدورتی حاصل می شود، مرد به زن می گوید، توسته طلاقه هستی. در
این شرایط به عقیده علمای سنی و شیعه این زن به شوهرش حرام می شود، یعنی نمی
تواند مثل طلاق رجعی باز گردد و رجوع کند، مگر اینکه یک نفر را معین کنند به
نام " محلّل " یعنی شخصی اجنبی را وادار کنند که آن زن را به عقد دائمی خود در
بیاورد، بعد آن زن را طلاق بدهد بعد از انجام مراسم طلاق، شوهر اولی می تواند
به آن زن رجوع کند و با آن زن از نو ازدواج کند. این بطور اجمال حکم قرآن است
که می فرمایند: " فان طلقها فلا تحلّ له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره "
(سوره بقره، آیه ۲۳۰)، یعنی اگر مردی برای مرتبه سوم زن خود را طلاق داد،
دیگر آن زن به شوهر حرام است، مگر آنکه کس دیگری که محلّل نام دارد، این رجوع را حلال سازد.
در این امر مبارک یک طلاق و دو طلاق و سه طلاق نیست و اگر چنانچه زن و مردی
کراراً هم یکدیگر را طلاق دادند، می توانند باز دو مرتبه تجدید زندگانی کنند.
باری می فرمایند، نهی کرده است خدا شما را از آن کاری که می کردید بعد از سه

طلاقه کردن. این فضلی است از طرف خدا که این عمل را نهی کرد. تا شکر کنید
خدا را و این امر مبارک در لوحی از قلم امر نوشته

ص ۱۶۹

شده است.

"وَالَّذِي طَلَّقَ لَهُ الْاِخْتِيَارَ فِي الرَّجُوعِ"، اگر مردی زنش را طلاق داد، این مرد
می تواند به آن زن رجوع کند بعد از انقضای هر ماه بیانی البتّه در دوران اصطبار که
طول آن یکسال است. این رجوع البتّه ممکن است " مالم تستحصن "، مادامی که آن زن
شوهر نکرده است. و "اذا استحصنت"، اگر آن زن شوهر کرد، "تحقق الفصل بوصول
آخر"، به علّت ازدواج ثانوی آن زن با مرد دیگر، جدائی محقق می شود بین آن زن
و شوهر اول. "وقضی الامر"، در این مرحله کار از کار می گذرد. شوهر اول
به این علّت که زنش شوهر دوم اختیار کرده، دیگر نمی تواند به او رجوع کند. "
الّا بعد امر مبین"، مگر اینکه امری آشکار واقع شود. یعنی یا شوهر ثانی بمیرد
و یا شوهر ثانی آن زن را طلاق بدهد. بعد از وقوع این امر مبین، دومرتبه آن شوهر اول می تواند
به زنش برگردد. اینطور امر از مطلع جمال در لوح جلال الهی با کمال عظمت نوشته شده است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۸۰ - ۲۸۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۸۳ - ۱۹۳ و ۱۹۷ - ۱۹۸

- منتخبات توفیعات، ص ۲۶۷ - ۲۷۰ - پیام آسمانی، ص ۹۵

ص ۱۷۰

۶۹ - وَالَّذِي سَافَرُوا سَافِرًا مَعَهُ ثُمَّ حَدَّثَ بَيْنَهُمَا الْاِخْتِلَافَ فَلَهُ ان يُؤْتِيَهَا
نَفَقَةَ سَنَةِ كَامِلَةٍ وَيَرْجِعُهَا إِلَى الْمُقَرَّرِ الَّذِي خَرَجَتْ عَنْهُ أَوْ يَسَلِّمُهَا بِيَدِ امِينٍ وَمَاتَحْتَاجَ بِهِ فِي
السَّبِيلِ لِيَبْلُغَهَا إِلَى مَحَلِّهَا انَّ رَبَّكَ يَحْكُمُ كَيْفَ يَشَاءُ بِسُلْطَانِ كَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ مُحِيطًا.
اگر زن و شوهری با هم مسافرت کردند، "ثُمَّ حَدَّثَ بَيْنَهُمَا الْاِخْتِلَافَ"، و در بین
راه بینشان بهم خورد و با هم قهر کردند "فله ان يُؤْتِيَهَا نَفَقَةَ سَنَةِ كَامِلَةٍ"، بر
مرد واجب است که به زن در همان جریان سفر مخارج یک سال او را بدهد و او را
برگرداند به شهری که از آنجا او را بیرون آورده است. یا خودش برگرداند آن زن را
و مخارج یک سال را به او بدهد و یا اینکه آن زن را بسپارد به دست شخص امینی و به
آن شخص هم مخارجی را که آن زن در طی راه لازم دارد، بدهد تا اینکه آن شخص امین آن
زن را برساند به محلّ و وطن خودش. خداوند حکم میکند هر طور که می خواهد به
سلطان و غلبه ای که به اهل عالم احاطه دارد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۸۶ - ۲۸۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۳ - ۱۹۶

ص ۱۷۱

۷۰- و آتی طَلَّقَتْ بما ثبت عليها منکر لا نفقة لها ایام تربصها كذلك
كان نیر الامر من افق العدل مشهوداً. انّ الله احبّ الوصل و الوفاق و
ابغض الفصل و الطلاق عاشروا یا قوم بالروح و الریحان لعمری سیفنی من
فی الامکان و ما یبقی هو العمل الطیب و كان الله علی ما اقول شهیداً.
یا عبادى اصلحوا ذات بینکم ثم استمعوا ما ینصحکم به القلم الاعلی و لا تتبعوا جبّاراً شقیّاً.
اگر زنی طلاق داده شد "بما ثبت عليها منکر"، به این علّت که ثابت شد که آن
زن بشوهرش خیانت کرده است، "لا نفقة لها ایام تربصها"، چنین زنی که به
شوهر خیانت کرده، در ایام تربص، یعنی در طول یک سال، حقّ نفقه به شوهر را
ندارد. یعنی شوهر نباید به او مخارجی بپردازد. امر الهی از آسمان امر اینطور
آشکار شده است. خداوند دوست می دارد وصل و وفاق و دوستی و آشتی را و دشمن می
دارد جدائی و طلاق و از هم گسیختگی را.
معاشرت کنید ای مردم، با کمال خوبی و خوشی با یکدیگر، بین خودتان را بهم
نزدید، زنتان را طلاق ندهید و کدورت ایجاد نکنید. قسم بجان خودم، عنقریب تمام
اهل دنیا از بین می روند و آنچه باقی می ماند عمل خوبی است که

ص ۱۷۲

از کسی سر می زند. خداوند بر آنچه می گویم شاهد است. ای بندگان من، هر وقت
دیدید زن و شوهری بینشان بهم خورده است، بین آنها را اصلاح کنید. بشنوید "ما
ینصحکم به القلم الاعلی"، نصیحت هائی را که مظهر امر الهی به شما می کند، "و
لا تتبعوا جبّاراً شقیّاً"، و پیروی نکنید اشخاص ستمکار بدبخت را.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص، ۲۷۶ - ۲۹۱ و ۳۱۹ - ۳۲۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۸۳ - ۱۹۸

ص ۱۷۳

۷۱- ایاکم ان تغرّکم الدّنيا كما غرّت قوماً قبلکم اتّبعوا حدود
الله و سننه ثمّ اسلكوا هذا الصّراط الّذی كان بالحقّ ممدوداً. انّ

الَّذِينَ نَبَذُوا الْبَغْيَ وَالْغَوَىٰ وَاتَّخَذُوا التَّقْوَىٰ أَوْلَىٰكَ مِنْ خَيْرِةِ الْخَلْقِ لَدَى الْحَقِّ يَذْكُرُهُمُ الْمَلَأُ الْعَالِي وَاهْلُ هَذَا الْمَقَامِ الَّذِي كَانَ بِاسْمِ اللَّهِ مَرْفُوعاً. مبادا مغرور کند شما را دنیا، "کما غررت قوماً قبلکم"، همانطور که مغرور کرده است طوایف و اممی را که قبل از شما بودند. "اتبعوا حدود الله و سننه"، متابعت کنید احکام و اوامر الهی را، "ثم اسلكوا هذا الصراط"، بعد به راه بیفتید در این راه، یعنی شریعت جمال مبارک را عمل کنید. "الذی کان بالحق ممدوداً"، زیرا شریعت جمال قدم به منزله راهی است که به حق و راستی کشیده شده است و شما را به سرحد مقصود می رساند. "ان الذین نبذوا البغی والغوی"، اشخاصی که رها کردند و دور انداختند "بغی" یعنی ظلم را و "غوی" یعنی گمراهی را، "واتخذوا التقوی"، و پیشه خود گرفتند پرهیزکاری را، "اولئک من خیرة الخلق". این نفوس از نفوسی هستند که انتخاب شده اند از ما بین تمام مردم و نفوس منتخبه هستند در نزد خداوند. ذکر می کنند آنها را اهل ملاء اعلی و نفوس مجرد و ذکر می کنند به نیکی نام آنها را مردمی که ساکن این مقام هستند، مقامی که با اسم خدا مرتفع شده است.

ص ۱۷۴

۷۲ - قد حرم علیکم بیع الاماء والغلمان لیس لعبد ان یشتری عبداً نهیاً فی لوح الله کذلک کان الامر من قلم العدل بالفضل مسطوراً. و لیس لاحد ان یفتخر علی احد کلّ ارقاء له و ادلاء علی انه لا اله الا هو انه کان علی کلّ شیء حکیماً. حرام شده است بر شما ای اهل بهاء خریدن کنیزها و غلامها "لیس لعبد ان یشتری عبداً" جایز نیست برای کسی که خود بنده خداست خریداری کند بنده دیگر خدا را. "نهیاً فی لوح الله"، نهی شدیدی نازل شده است در باره حرمت خرید و فروش غلام و کنیز در لوح الهی. این چنین امر و حکم خدا از قلم عدل بصرف فضل نوشته شده است. در عالم اسلام خرید و فروش غلام و کنیز آزاد است و حتی کفاره بعضی از سیئات را هم در قرآن مجید عبارت از این قرار داده اند که برای کفاره گناهی که مرتکب شده اید، فی المثل بنده یا کنیزی را بخرید و آزاد کنید. در سایر شرایع مثل شریعت انجیل و شریعت تورات نیز مسأله آزاد بودن خرید غلام و کنیز تشریح شده است. فقط در شریعت جمال قدم و کتاب اقدس است که حرمت این مسأله صریحاً نازل شده و در لوح ملکه انگلستان هم که در دوره خود برای از بین بردن مسأله خرید غلام و کنیز اقدام نمود، جمال قدم به او اظهار عنایت فرمودند و می فرمایند. چون تو این حکم الهی را که از قلم الهی در این

ص ۱۷۵

ظهور نازل شده است انجام دادی، لهذا اجر این عمل برای تو در لوح الهی ثبت خواهد شد.
" و لیس لاحد ان یفتخر علی احد"، جایز نیست بر هیچکس اینکه افتخار و استکبار
بکند بر کسی، یعنی هیچکس نباید خودش را از دیگری بالاتر بداند "کلّ ارقّاء له
"، همه بندگان حلقه به گوش خدا هستند، " و ادلاء علی انه لا اله الا هو"،
همه افراد بشر دلیل ها و نشانه هائی هستند بر اینکه نیست خدائی بجز خداوند آفریدگار جهان.
" انه کان علی کلّ شیء حکیماً"، خدا در باره هر چیزی از روی حکمت و دانش امر می کند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه ص ۳۲۴ - ۳۲۷
- امر و خلق، ج ۳، ص ۹۳ - ۱۰۰ و ۲۶۴ - اخلاق بهائی، ص ۱۱۵ - ۱۱۹

ص ۱۷۶

۷۳ - زینوا انفسکم بطراز الاعمال و الذی فاز بالعمل فی رضاه انه من
اهل البهء قد کان لدى العرش مذکوراً. انصروا مالک البریة بالاعمال
الحسنة ثم بالحکمة و البیان کذلک امرتم فی اکثر اللواح من لدى الرحمن
انه کان علی ما اقول علیماً. لا یعترض احد علی احد و لا یقتل نفس نفساً
هذا ما نهیتم عنه فی کتاب کان فی سرادق العزم مستوراً. أ تقلتون من
احیاه الله بروح من عنده انّ هذا خطأ قد کان لدى العرش کبیراً.
اتقوا الله و لا تخربوا ما بناه الله بایدی الظلم و الطغیان ثم
اتخذوا الی الحقّ سبیلاً. لما ظهرت جنود العرفان برایات البیان انهزمت
قبائل الادیان الا من اراد ان یشرب کوثر الحیوان فی رضوان کان من نفس السبحان موجوداً.
قرب به درگاه خدا و وصول به درجه ای که خدا از انسان راضی باشد به وسیله امور
ظاهره از قبیل ثروت و عزت و مکنّت و دولت و جاه و جلال نیست، بلکه عامل اصلی
تقرّب در درگاه خدا این است که زینت بدهید خودتان را بطراز و زینت اعمال. هر که
عملش بهتر است در نزد خدا مقربتر است. " و الذی فاز

ص ۱۷۷

بالعمل فی رضاه انه من اهل البهء"، بهائی حقیقی کسی است که در این دار دنیا
موفق شود به تحصیل رضای الهی، یعنی عملی را انجام دهد که آن عمل مطابق رضای
الهی باشد و دستور اجرای آن در لوح مبارک داده شده باشد. اگر کسی به چنین عملی
موفق بشود او در نزد خدا از اهل بهاء شمرده می شود و در پیرامون عرش الهی نام او ذکر می شود.
بعد می فرمایند " انصروا مالک البریة بالاعمال الحسنة"، اگر خواستید امر
الهی را نصرت کنید. نصرت امر در این دوره عبارت است از نصرت به اعمال حسنه، تمام

اعمالتان را مطابق دستور حقّ قرار بدهید. " ثمّ بالحكمة والبيان "، و سپس در هر اقدامی که می خواهید بکنید، باید رعایت حکمت و بیان را هم بکنید، یعنی به مقتضای وقت و زمان و اشخاص و مطابق فهم و ادراک نفوس مطلب خود را بیان کنید. " کذلک امرتم فی اکثر الالواح "، اینطور مأمور شده اید در بسیاری از الواح از طرف خداوندی که مهربان است و خداوندی که رحمن است بر آنچه من می گویم شاهد است. " لا يعترض احد علی احد "، نباید هیچکس بر کس دیگری اعتراض کند، یعنی اگر کسی مطابق رأی و عقیده خود عملی را انجام داد و اقدام به کاری کرد، نباید به او اعتراض کرد. " و لا یقتل نفس نفساً "، نباید کسی، کسی را بکشد. " هذا ما نهیتم عنه فی کتاب "، این اموری است که نهی شده اید از ارتکاب آن در کتاب الهی، " کان فی سرادق العزّ مستوراً "، در کتابی که در سرپرده های غیب و عزّت پنهان بود و حالا آشکار شده است. " اتقتلون من احیاه الله بروح من عنده "، آیا می کشید کسی را که خدا به روح خود زنده کرده است؟ " انّ هذا خطأ "، کشتن نفوسی که به روح الهی زنده شده اند، خطا و گناهی است که " قد کان لدی العرش کبیراً "، در نزد خداوند منّان بسیار گناه بزرگی است.

" اتّقوا الله "، ای مردم از خدا بترسید و با دستهای ظلم و طغیان خود خراب نکنید بنائی را که خدا تعمیر و بنا کرده است. انتخاب کنید راه راستی را که

ص ۱۷۸

شما را به حقّ و حقیقت برساند.

" لَمَّا ظهّرت جنود العرفان "، وقتی که آشکار شد لشکرهای شناسائی حقّ برایات بیان، یعنی وقتی حقّ جلّ جلاله به اتکای آیات و عظمت ظهور خود ظاهر شد، " انهزمت قبائل الادیان "، پیروان ادیان عتیقه در مقابل قدرت و سلطنت الهی همه منهزم شدند. " الّا من اراد "، مگر آن اشخاصی که می خواستند، " یشرب کوثر الحیوان "، بیاشامند آب زندگانی را در رضوان، یعنی در دوره جلوه الهی و در رضوانی که از دم مقدّس خداوندی بوجود آمده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - پیام آسمانی، ص، ۳۴ - ۳۵

- گنجینه، ص ۲۶۲ - ۲۶۶ و ۲۹۶ - ۲۹۷ و ۳۲۸ - ۳۲۹ - امر و خلق، ج ۳، ص ۱۰۵ - ۱۰۷

ص ۱۷۹

۷۵ - قد حکم الله بالطّهارة علی ماء النّطفة رحمة من عنده علی البریة اشکروه بالروح والریحان ولا تتبعوا من کان عن مطلع القرب بعیداً. قوموا علی خدمة الامر فی کلّ الاحوال انه یؤیدکم بسطان کان علی

العالمين محيطاً. تمسّكوا بحبل اللطافة على شأن لا يرى من ثيابكم آثار
الاوساخ هذا ما حكم به من كان الطف من كلّ لطيف. و الذي له عذر لا بأس
عليه أنّه لهو الغفور الرحيم. طهّروا كلّ مكروه بالماء الذي لم يتغيّر
بالتلث ايّاكم ان تستعملوا الماء الذي تغيّر بالهواء او بشيء اخر كونوا
عنصر اللطافة بين البريّة هذا ما اراد لكم مولاكم العزيز الحكيم.

خداوند در اين ظهور مبارک حکم کرده است به طهارت ماء نطفه و اين همان حکمی است
که در کتاب بيان هم از قلم اعلى جارى شده است. "رحمة من عنده"، اين حکم به
طهارت ماء نطفه رحمتی بود از طرف خداوند تا ديگر اطلاق نجاست ماء نطفه بر کسی نشود و کسی
را به اين نسبت ناهنجار نیازارند. خداوند از راه رحمت بر مردم اين حکم را کرد. شکر کنید ای مردم،

ص ۱۸۰

خدا را با کمال سرور و نشاط و پیروی نکنید کسانی را که از درگاه قرب الهی دور هستند.
"قوموا على خدمة الامر في كلّ الاحوال"، قيام کنید ای بندگان خدا بر خدمت امر
الهی در هر حالی که هستید. وقتی که به خدمت او قيام کردید، "انّه يؤيدکم بسلطان کان
على العالمين محيطاً"، خدا هم کمک می کند شما را بقدرت خود که احاطه به همه اهل عالم دارد.

"تمسّكوا بحبل اللطافة"، بسیار اهميت بدهيد، متمسک شويد به رشته و
ريسمان پاکيزگی و لطافت. "على شأن"، بطوری که "لا يرى من ثيابكم آثار
الاوساخ"، در سراسر لباسهای شما بهیچ وجه آثار چرک دیده نشود. "هذا ما حکم
به من كان الطف من كلّ لطيف"، خداوندی که مهربان تر از هر فرد مهربانی است،
اين حکم را به شما کرده است. "و الذي له عذر لا بأس عليه"، البتّه اين در
حدود استطاعت است، اگر کسی عذری داشته باشد و نتواند آنطوری که باید و شاید
رعایت لطافت و نظافت را بکند، خدا بر او نمی گیرد. خداوند آمرزگار است و مهربان.

"طهّروا كلّ مكروه بالماء الذي لم يتغيّر بالتلث"، هر چیز کثیفی را می
توانید شستشو بدهيد و پاکيزه کنید با آب، يعنی با آب بشوئيد. اما آبی که
حالات ثلاثه آن تغيير نکرده باشد. يعنی آبی که نه رنگش تغيير کرده باشد و نه
رائحه و نه مزه آن. اگر چنانچه آبی رنگ یا طعم یا بويش تغيير کرده بود، آن
آب کثيف است و نبايد آن را استعمال کرد.

"ايّاكم ان تستعملوا الماء الذي تغيّر بالهواء او بشيء اخر"، مبدا استعمال
کنيد آبی را که به واسطه هواء و يا به چیزی ديگر تغيير حال داده است. مثلاً
آبی که زياد در آن شستشو کرده اند و کثيف شده یا آبی که یک جا مانده و به علت
تابش آفتاب و در مجاورت هوا بويش بد شده باشد یا رنگش تغيير کرده، قابل مصرف
نیست. "كونوا عنصر اللطافة بين البريّة"، بايد اساس و عنصر و ماده اصلی

ص ۱۸۱

به طوری که مردم به شما اقتداء کنند.

"هَذَا مَا ارَادَ لَكُمْ مَوْلَاكُمْ"، این است آنچه که خداوند که مولای شماست برای شما در نظر گرفته و از شما انتظار دارد. مولای شما عزیز است و علیم.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه ص ۷۷ - ۸۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۴ - ۲۹۷ و ۳۰۱ - ۳۰۲

ص ۱۸۲

۷۵ - و كذلك رفع الله حكم دون الطهارة عن كل الاشياء وعن ملل اخرى

موهبة من الله انه لهو الغفور الكريم. قد انعمت الاشياء في

بحر الطهارة في اول الرضوان اذ تجلينا على من في الامكان باسمائنا

الحسنى وصفاتنا العليا هذا من فضلى الذى احاط العالمين. لتعاشروا مع

الاديان وتبلغوا امر ربكم الرحمن هذا لاكليل الاعمال لو انتم من العارفين.

خداوند برداشته است در این ظهور مبارک حکم نجاست را از جمیع اشیاء و از ملل

دیگر. در شرایع سابقه و به شهادت کتب مقدسه قرآن و انجیل و تورات بسیاری از

چیزها و بسیاری از قبایل و طوایف در نزد پیروان ادیان سابقه نجس بودند و پیروان آن دین

باید از آن اشیاء و یا از آن اشخاص دوری کنند. مثلاً در شریعت اسلام سگ و خوک

ذاتاً نجس و پلیدند. همچنین خون و شراب همه نجسند. همچنین به عقیده بعضی از

یهود و نصاری که اسلام را قبول ندارند، مسلمین نجسند. البته عقیده فقهای

اسلام در باره نجاست اهل کتاب مختلف است. بعضی اهل کتاب را کاملاً نجس و مردود

می دانند و ذاتاً آنها را پلید می شمارند. بعضی هم آنها را پاک می دانند، ولی در نجاست مشرک،

یعنی بت پرست ها که خدا را قبول ندارند، اختلافی در میان پیروان نیست. در قرآن

ص ۱۸۳

می فرماید: " انما المشركون نجس و فلا يدخلن المسجد الحرام "، یعنی بت پرست ها

ذاتاً نجس و پلیدند، نگذارید که وارد مسجد الحرام بشوند، زیرا مسجد را نجس می کنند.

در انجیل هم همینطور است. در انجیل پولس نوشته است که اشخاصی که مسیح را قبول

ندارند و اشخاصی که با مسیحین مخالف هستند و از شریعت الهی خبر ندارند،

اینها نه تنها خودشان نجسند بلکه کلماتی که از دهن آنها بیرون می آید،

نجس است. بهیچوجه به آنها نزدیکی نباید کرد. در انجیل بعضی از اطعمه را جایز و بعضی را نجس دانسته، مثلاً قربانی‌هایی که مشرکین برای بت‌ها می‌کردند در شریعت انجیل نجس هستند و نباید به آنها دست زد و از آنها استفاده کرد. ولی بعد پولس اجازه داد و در یکی از نامه‌هایش می‌گوید، که همه چیز برای پاکان پاک است. حضرت موسی بعضی از غذاها را حلال کردند و بعضی را حرام، به شرحی که در تورات تثنیه و سفر اعداد و لاویان و غیره که از اسفار خمسۀ تورات شمرده می‌شود، اینها تسمیه شده است. همچنین مللی که با حضرت موسی و اسرائیل مخالف بودند به حکم تورات نجس هستند. در این ظهور مبارک می‌فرمایند، اطلاق نجس بر اشیاء و اشخاص اصلاً از دفتر شریعت الهیّه محو شده است.

در نظر بهائی به تعلیم جمال قدم نه چیزی نجس است و نه کسی نجس است. اشتباه نشود پاکیزگی و کثیف البتّه هست. می‌گوئیم فلان لباس پاکیزه است، یعنی شسته شده و آثار چرک در آن نیست و فلان لباس کثیف است، یعنی آلوده به چیزهای مکروه است. ولی حکایت نجس و طاهر در کار نیست. جمال مبارک می‌فرمایند، در این ظهور مبارک بر همه ممکنات اطلاق طهارت شد. دیگر آن حدّ و سدّ نجاستی که با فلان طایفه معاشرت نکنید، یا فلان گروه داخل در معابد شما نباید بشوند یا اینکه شما با آنها معاشرت و اختلاط نداشته باشید، این احکام بکلی در این ظهور مبارک مرتفع شده است. این موهبتی است از طرف خداوند. خداوند آمرزگار است و بخشنده.

ص ۱۸۴

قد انغمست الاشیاء فی بحر الطّهاره"، فرورفته اند جمیع اشیاء در دریای طهارت و پاکی. دیگر استعمال کلمه نجس بکلی قدغن شد، از اول رضوان، از اول دوره‌ای که جمال مبارک در باغ رضوان در بغداد اظهار امر فرمودند. وقتی که تجلی کردیم بر اهل عالم به اسماء حسنی و صفات علیا از آن دوره استعمال کلمه نجس و طاهر بکلی برداشته شد. "هذا من فضلی الذی احاط العالمین"، این از فضل الهی است که بر اهل عالم احاطه کرد و ملل سابقه را از قید نجاست و در نتیجه از قید عدم معاشرت و عدم اختلاط با اهل عالم رها نمود. حالا بهائی می‌تواند با یهودی، مسیحی، گبر، ترسا، مشرک و غیر مشرک از هر ملّتی با کمال محبت معاشرت و آمیزش کند و به آنها در موارد لازم کمک کند تا بتواند آنها را به امر الهی تبلیغ کند و الا اگر آنها را نجس و مردود و مطرود می‌دانست، باب معاشرت بکلی بسته می‌شد و دیگر نمی‌توانست فرد بهائی کسی را به شریعت الله دلالت کند. خود هیکل مبارک می‌فرمایند، که ما این کار را کردیم "لتعاشروا مع الادیان"، برای اینکه شما بتوانید با پیروان ادیان معاشرت کنید، "و تبّلعوا امر ربکم الرّحمن"، و

بتوانید امر الهی را به آنها تبلیغ کنید. " هذا لا کلیل الاعمال "، این تاج اعمال پسندیده است. یعنی تبلیغ نفوس به منزله تاج اعمال است. " لو انتم من العارفين "، اگر شما بتوانید این نکته را بشناسید و پی ببرید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۳، ص ۳۰۱ - ۳۰۲

ص ۱۸۵

۷۶- و حکم باللطافة الكبرى و تغسيل ما تغبر من الغبار و کیف الاوساخ المنجمدة و دونها اتقوا الله و كونوا من المطهرين. و الذى یرى فى كسائه و سخر انه لا یصعد دعائه الى الله و یجتنب عنه ملاً عالون. استعمالوا ماء الورد ثم العطر الخالص هذا ما احبه الله من الاول الذى لا اول له ليتضوع منكم ما اراد ربكم العزيز الحكيم.

و نیز حکم کرده است خدا به لطافت کبری. لطافت کبری یعنی اهمیت دادن به درجه کمال به نظافت و پاکیزگی، و حکم کرده است به شستن آنچه که آلوده می شود به گرد و خاک یا سایر چیزها تا چه برسد به چرکهای که روی هم انباشته می شود، خدا از کسی که لباسش مختصر آلودگی داشته باشد راضی نیست تا چه رسد به کسی که سرپای لباسش پر از چرک باشد. باری جمال مبارک می فرمایند، لطافت کبری امر شده است و شستن آنچه آلوده می شود به غبار یا سایر اشیاء. " و کیف الاوساخ المنجمدة "، تا چه رسد به چرکهای که روی هم انباشته شده، " و دونها "، غیر از این آلودگیها. " اتقوا الله و كونوا من المطهرين "، از خدا بترسید و باشید از اشخاص پاک و پاکیزه. باز در تأکید این مسأله می فرمایند: " و الذى یرى فى كسائه و سخر "، کسی که در لباسش چرکی دیده بشود، " انه لا یصعد دعائه الى الله "، در چنان

ص ۱۸۶

حالی اگر عذری نداشته باشد و تنبلی کرده و این چرک را نشسته باشد، دعایش به طرف خدا بالا نمی رود. " و یجتنب عنه ملاً عالون "، جمیع ارواح مجردة و نفوس مقدسه از او دوری می کنند. باز در تأکید لطافت و نظافت می فرمایند، بکار ببرید " ماء الورد " یعنی گلاب. " ثم العطر الخالص "، و عطر خالص. " هذا ما احبه الله من الاول الذى لا اول له ". استعمال عطر و گلاب از مسائلی است که مظاهر امر الهی آنرا دوست داشته اند از اولی که لا اول است. چرا امر شده است که شما گلاب و عطر استعمال کنید؟ برای اینکه منتشر شود از شما بوهای خوشی که سبب رضایت الهی است و اطرافیان شما هم وقتی بوی خوشی استشمام کنند

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه ص ۷۷ - ۸۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۴ - ۲۹۶

ص ۱۸۷

۷۷ - قد عفا الله عنكم ما نزل في البيان من محو الكتب و اذناكم بان تقرئوا من العلوم ما ينفعكم لا ما ينتهي الى المجادلة في الكلام هذا خير لكم ان انتم من العارفين. حضرت اعلى در یکی از ابواب کتاب بیان می فرمایند، که پیروان شریعت بیان باید بجز کتاب مبارک بیان و آیات حضرت اعلى از قرائت سایر کتب خودداری کنند و تمام کتابها را محو نمایند. در کتاب بیان فارسی البته ذکر می فرمایند که مقصود از محو کتابها چه نوع کتابهایی است. مقصودشان کتابهایی است که علماء و فقها در فنون مختلفه نوشته اند. مثلاً کتابهایی که متکلمین اسلام در مسائل علم کلام نوشته اند. تمامش ایراد و اشکال و اعتراض بر یکدیگر و جنگ و جدال و سایر شئونی است که نه بدرد دنیا می خورد نه بدرد عقبی. غالب کتب فلاسفه که در مسائل مختلفه نوشته اند، به درد کسی نمی خورد جز اینکه برای خوانندگان اضطراب فکر و تشتت حواس ایجاد می کنند. کتبی که فقها در فقه اسلام نوشته اند و آن همه احکام عجیبه و حدود غریبه از خود ابداع و اختراع کرده اند و به نام حکم الله منتشر نموده اند اسباب گمراهی و بدبختی و ضلالت است.

حضرت اعلى می فرمایند، حال که مظهر امر الهی ظاهر شده و کتاب بیان از آسمان عزت حق جل جلاله نزول یافته، حقایق شرایع در این کتاب ذکر شده است، اسرار و رموز کتب مقدسه در این کتاب الهی کشف شده است. شما این

ص ۱۸۸

کتاب را بخوانید، کتب الهی را بخوانید تا از یک طرف به اسرار و رموز مودوعه در کتب قبل آگاه شوید و از طرف دیگر خود را مهیا کنید برای ایمان به حضرت من یظهره الله که مژده ظهورش در همین کتاب بیان داده شده است. اما اگر خواسته باشید عمرتان را صرف کتابهایی که شیعه و سنی و فلان و بهمان نوشته اند بکنید، بهیچ جا نمی رسید. یک سلسله مجادلات لفظیه و مطالب واهیه و مسائل فارغهای است که هیچ فایده ای ندارد. ابدأ منظور حضرت اعلى از محو کتب، محو قرآن یا تورات یا انجیل نبوده است. خود حضرت اعلى در کتاب بیان و سایر آیات مقدسه به آیات قرآن برای اثبات حقایق خود استدلال کرده اند، خود حضرت اعلى در دوره ظهور خود چندین مرتبه سوره های

قرآنی را تفسیر فرموده‌اند و حقایق قرآن را ذکر کرده‌اند. این که معرضین و معترضین به دروغ نسبت می دهند که حضرت اعلی گفته‌اند، قرآن و تورات و انجیل را بسوزانید، ابداً چنین حکمی در کتاب بیان و سایر کتب حضرت اعلی نیست. وقتی که حضرت اعلی ظاهر شدند، به علت اتکای به همین علوم موهوم بود که علمای شیعه و سنی از ایمان به آن حضرت محروم ماندند. به سبب همان اتکاء و معتقد بودن به آن تقلید واهی بود که اینها به حضرت اعلی اشکال و ایراد کردند و سخنان عجیب گفتند و اقدامات قبیحی بر علیه مظهر امرالله انجام دادند. باری در کتاب اقدس می فرمایند. ای مردم، حکمی که حضرت اعلی راجع به محو کتب در کتاب بیان فرموده بودند، موقتی بود و در این ظهور مبارک حضرت من یظهره الله قرائت کتب مختلفه را بشما اجازه داده است، اما کتابهایی را بخوانید که نفعی به حال شما داشته باشد، نه اینکه تماش محدود و محصور باشد به مجادلات لفظیه، از لفظ شروع شود و به لفظ خاتمه پیدا کند. بلی، می فرمایند حکمی را که در بیان نازل شده بود که کتب را محو کنید آن حکم را از شما برداشتیم و "اذنآکم"، بشما اجازه دادیم، "بان تقرئوا من العلوم ما ینفعکم"، بخوانید از علوم آنچه را که به حال شما نافع است، نه علمی که

ص ۱۸۹

به مجادله لفظی منتهی می شوند. " هذا خیر لکم"، اگر این سفارش حق را انجام بدهید برای شما بهتر است، " ان انتم من العارفين"، اگر اهل عرفان باشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه ص، ۲۱۱ - ۲۱۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۰۵ - ۱۰۷ و ۳۰۳ - ۳۰۸

ص ۱۹۰

۷۸ - یا معشر الملوك قد اتى المالك و الملك لله المهيمن القيوم. الآ

تعبدوا الآ الله توجّهوا بقلوب نورآء الی وجه ربکم مالک الاسماء هذا

امر لا يعادله ما عندکم لو انتم تعرفون.

ای گروه پادشاهان روی زمین، مالک حقیقی یعنی مظهر امرالهی آمد، " و الملك لله المهيمن القيوم"، سلطنت واقعی و حقیقی که سلطنت بر قلوب و تسخیر مدائن دل‌های مردم است، مخصوص است به خداوند غالب بی نیاز. " الآ تعبدوا الآ الله"، ای سلاطین، نپرستید جز خدا را، " و توجّهوا بقلوب نورآء الی وجه ربکم مالک الاسماء"، با دل‌های نورانی بشتابید بسوی رخساره پروردگارتان، یعنی مظهر امر که نورالهی از صورت او آشکار است. " هذا امر لا يعادله ما عندکم"، اگر به این

موهبت فائز بشوید و او را بشناسید، تمام سلطنت و ارزش شما و مقامات ظاهری که دارید با این موهبت برابری نمی تواند بکند، " لو انتم تعرفون "، شرطش اینست که شما بتوانید این مسأله را درک کنید.

ص ۱۹۱

۷۹ - انا نراکم تفرحون بما جمعتموه لغيرکم و تمنعون انفسکم عن العوالم
التي لم يحصها الا لوحى المحفوظ. قد شغلتمكم الاموال عن المال هذا لا
ينبغي لكم لو انتم تعلمون. طهروا قلوبكم عن ذفر الدنيا مسرعين الى
ملكوت ربكم فاطر الارض و السماء الذي به ظهرت الزلازل و ناحت
القبائل الا من نبذ الوري و اخذ ما امر به فى لوح مكنون.
ما شما را می بینیم ای گروه سلاطین که خوشحالی از ثروتهائی که جمع کرده اید.
اما بدانید که اینها برای خودتان نیست بلکه بغیر شما می رسد. شما خیال می کنید
که این ثروتها بدرد شما می خورد، اما در حقیقت این ثروتهاى شما می ماند و
بازماندگان شما می آیند و از آنها استفاده می کنند. می بینیم شما را که خود را
ممانعت میکنید و بى بهره و نصیب قرار می دهید از عوالم روحانیّه ای که احصاء آن
عوالم را هیچ کس نمی تواند بکند و فقط در لوح محفوظ الهی احصاء آن عوالم ذکر شده
است. " قد شغلتمكم الاموال عن المال "، ای گروه سلاطین. مال دنیا شما را از
توجه به حقّ جلّ جلاله مانع شده و از توجه به مال و مقصود حقیقی که عرفان الهی
است، شما را بى بهره گذاشته است. " هذا لا ينبغي لكم لو انتم تعلمون "، این بى خبر و بى بهره
ماندن شما از عرفان الهی که مال اصلی و مقصود واقعی است، سزاوار شما نیست، اگر بتوانید

ص ۱۹۲

بدانید.

" طهروا قلوبكم عن ذفر الدنيا "، از آلودگی دنیا دلهاى خود را پاک کنید. "
مسرعين الى ملكوت ربكم "، در حالی که می شتابید بطرف ملكوت پروردگارتان که "
فاطر الارض و السماء "، خالق زمین و آسمان است، " الذي به ظهرت الزلازل "
، آن خداوندی که وقتی آشکار شد، به علت ظهور او زلزله در عالم افتاد، " و
ناحت القبائل "، و قبیله ها و طوایف روی زمین همه به نوحه درآمدند. بیان مبارک
اشاره است به یک قسمت از علاماتی که حضرت مسیح به نصّ انجیل متی برای ظهور پدر
آسمانی ذکر کرده است. در آنجا مسیح می فرماید، که در دوره ظهور موعود آسمانی
در زمین زلزله ها می شود و " تنوح القبائل "، و تمام قبیله های روی زمین گریه و
لابه می کنند. جمال قدم در کتاب اقدس می خواهند به ملوک و سلاطین بفرمایند، که
علامات مذکوره در انجیل آشکار شده است. " الا من نبذ الوری "، قبائل همه به

نوحه می آیند و مضطرب می شوند مگر کسی که مردم را رها کند و بطرف خداوند رو کند و آنچه را در لوح مکنون الهی ذکر شده است، بپذیرد.

سایر منابع مطالعه دربارهٔ مبحث فوق: - اخلاق بهائی، ص ۱۷۶ - ۱۸۰

ص ۱۹۳

۸۰ - هذا يوم فيه فاز الكلیم بانوار القديم و شرب زلال الوصال من هذا القدح الذی به سجرت البحور. قل تالله الحق ان الطور يطوف حول مطلع الظهور و الروح ینادی من الملكوت هلموا و تعالوا یا ابناء الغرور. هذا يوم فيه سرع کوم الله شوقاً للقائه و صاح الصهیون قد اتى الوعد و ظهر ما هو المكتوب فی الواح الله المتعالی العزیز المحبوب.

امروز روزی است که فائز شد موسی کلیم به مشاهدهٔ انوار خداوند بی نیاز و آشامید زلال آب صاف وصال الهی را از این قدحی که " به سجرت البحور "، به واسطهٔ این قدح جاری می شوند دریاها. یعنی دریاهاى علوم و حقایق از قدح امر الهی سرچشمه می گیرند. در قرآن و تورات می خوانیم، که حضرت موسی کلیم با مشایخ اسرائیل به کوه طور رفتند و از خدا درخواست کردند که خدا را ببینند و به زیارت او برسند و لکن خداوند فرمود، ای موسی، به قومت بگو که " لن ترانى "، مرا هرگز نخواهی دید. وقتی موسی اصرار کرد و گفت " ربّ ارنى انظر اليك "، خدایا، صورتت را به من بنما تا ترا ببینم، خدا فرمود: " لن ترانى "، هرگز مرا نخواهی دید، موسی اصرار کرد. خدا فرمود بسیار خوب، اول من به این کوه تجلّی می کنم، اگر این کوه توانست در مقابل تجلّی من پایداری کند توهم می توانی. بعد از آن در قرآن می فرماید: " فلما تجلّی

ص ۱۹۴

ربّه للجبل جعله دكاً و خرّ موسی صعقاً "، (سورة اعراف، آیه ۱۴۳)، خداوند وقتی که به کوه تجلّی کرد، کوه از هم پاشید و حضرت موسی بیهوش روی زمین افتاد و به فوز لقای الهی فائز نشد و از شراب وصال خداوندی نیاشامید. اما در اینجا جمال قدم می فرمایند، ای گروه سلاطین، امروز روزی است که جمال مبارک ظاهر شده و موسی کلیم به انوار قدیم فائز گشته و زلال وصال را از این قدحی که به نام الهی امروز تهیه و به اهل عالم تقدیم شده، نوشیده است. " قل تالله الحق "، بگو ای سلاطین، قسم به خدا، کوه طور امروز طواف می کند در حول مطلع ظهور، یعنی عظمت و جلال واقعی امروز به این ظهور مبارک داده شده و از سایر مقامات سلب شده است " و الروح ینادی من الملكوت "، ای سلاطین دنیا، حضرت عیسی از ملکوت الهی

امروز ندا می کند و به اهل عالم می فرماید: " هلمّوا و تعالوا یا ابناء الغرور"، بیائید و بشتابید ای کسانی که طالب دیدار حقّ هستید. اگر طالب دیدار حقّید، بیائید در محضر جمال قدم و به دیدار الهی فائز بشوید و اگر از ابناء غرور و مردم بی خبر هستید، جز غفلت و بیچارگی برای شما چیزی نیست. " هذا يوم فيه سرع كوم الله شوقاً للقائه"، امروز روزی است که می شتابد تپّه خدا برای شوق لقای او، که اشاره به کوه کرمل است که مشرف شد به اقدام مبارک جمال مبارک و اسم اعظم. و " صاح الصّهيون"، کوه صهیون که نزدیک اورشلیم است ندا می کند که " قد اتى الوعد"، وعده الهی ظاهر و آشکار شد آنچه که نوشته شده بود در الواح خداوندی که متعالی و عزیز و محبوب است. یعنی بشارتی که در انجیل داده شده بود، آشکار شد و بشاراتی هم که در باره ظهور ربّ الجنود در تورات و سایر کتب انبیاء داده شده بود، همه تحقّق یافت.

ص ۱۹۵

۸۱- یا معشر الملوك قد نزل الناموس الاكبر في المنظر الانور و ظهر كلّ امر مستتر من لدن مالک القدر الّذی به ات السّاعة و انشق القمر و فصل کلّ امر محتوم. ای گروه پادشاهان، هشیار و با خبر باشید که فرود آمد شریعت بزرگ الهی. " فی المنظر الانور"، بواسطه مظهر انوار الهی که جمال قدم باشد، یعنی شریعت الله بوسیله جمال قدم به شما آشکار شده است. " و ظهر كلّ امر مستتر"، هر امر پنهانی که در کتب شما بود، رموزی که در آیات کتب شما بود، همه آنها امروز آشکار شده است. " من لدن مالک القدر"، از طرف خداوند. " الّذی به ات السّاعة"، آن خداوندی که وقتی ظاهر شد، مصداق آیه قرآن که فرموده " اقتربت السّاعة و انشق القمر"، در عالم ظاهر شد. مسلمین در باره معنی این آیه قرآن مطالب مختلفی گفته اند. بعضی می گویند، " اقتربت السّاعة"، یعنی ساعت قیام محمّد و "انشق القمر"، یعنی پیغمبر بدست مبارک خود در نیمه شب در مکه این ماه ظاهری را که در فلک است، به دو قسمت تقسیم کرد. یک قسمت این طرف کوه ابوقبیس و یک قسمت آن طرف کوه ابوقبیس افتاد و بعد هم پیغمبر دو مرتبه اشاره کرد و دو قسمت به آسمان رفتند، بهم وصل شدند ولی هیچکس مؤمن نشد و کفّار گفتند، که سحر محمّد بقدری شدید است که در آسمان هم اثر می کند. بهر حال برای این شقّ القمر داستانهای عجیب و غریب ذکر شده است که می توانید برای

ص ۱۹۶

مطالعه آنها به کتب تفاسیر شیعه و سنّی در ذیل آیه اولّ سورة قمر مراجعه کنید. جمال مبارک در اینجا صریحاً می فرمایند، " اقتربت السّاعة"، که پیغمبر فرمود، یعنی ساعت قیام امرالله، وقتی که مظهر امرالله قیام کند و ساعت قیامت

فرا برسد انشقاق قمر حاصل خواهد شد، یعنی امر عظیمی اتفاق خواهد افتاد، مثل اینکه کسی ماه را منشق کند. در اینجا جمال مبارک می فرمایند، این وعده‌ای که حضرت رسول در قرآن داد که " اقتربت الساعة "، تحقق یافت و " اتت الساعة " یعنی آن ساعتی که رسول الله فرموده بود که مظهر امرالله قیام می کند، آن ساعت فرا رسیده است. " وانشق القمر "، حقیقت امر بسیار عجیبی با قیام مظهر امرالله در عالم اتفاق افتاده است. " وفصل کل امر محتوم "، هر امری که در کتب مقدسه از امور و علامات محتومه بود، همه اینها در این ظهور تفصیل داده شد و آشکار گشت.

ص ۱۹۷

۸۲ - یا معشر الملوك انتم الممالیک قد ظهر المالك باحسن الطراز ویدعوکم الی نفسه المهیمن القیوم. ایاکم ان یمنعکم الغرور عن مشرق الظهور او تحجبکم الدنیا عن فاطر السماء قوموا علی خدمة المقصود الذی خلقکم بکلمة من عنده و جعلکم مظاهر القدرة لما کان و ما یكون.

ای گروه پادشاهان، شما ولو در ظاهر پادشاه هستید در باطن بندگان خدا هستید. به شما اعلان می کنم که " قد اتی المالك "، مالک حقیقی و مولی و صاحب شما آشکار شده است. " باحسن الطراز "، با بهترین زینت و آرایش. " ویدعوکم الی نفسه المهیمن القیوم "، و شما را بطرف خود می خواند.

" ایاکم ان یمنعکم الغرور عن مشرق الظهور "، ای سلاطین، حال که مشرق ظهور الهی آشکار شده است، مبادا غرور و بی خبری و تجملات ظاهری شما را از توجه به او محروم کند. " او تحجبکم الدنیا عن فاطر السماء "، یا اینکه ثروت دنیا شما را از خالق زمین و آسمان محروم نماید. " قوموا علی خدمة المقصود "، ای پادشاهان، قیام کنید به خدمت آن حضرت مقصودی که موعود جمیع کتب است، " الذی خلقکم بکلمة من عنده "، یعنی آن خداوندی که شما را به یک کلمه خلق کرد، " و جعلکم مظاهر القدرة لما کان و ما یكون "، و زمام سلطنت و قدرت دنیا را به شما داده است.

ص ۱۹۸

۸۳ - تالله لا نرید ان نتصرف فی ممالکم بل جننا لتصرف القلوب. انھا لمنظر البهائم یشهد بذلك ملکوت الاسماء لو انتم تفقهون. و الذی اتبع مولاہ انه اعرض عن الدنیا کلها و کیف هذا المقام المحمود.

دعوا البیوت ثم اقبلوا الی الملكوت هذا ما ینفعکم فی الاخرة و الاولی یشهد بذلك مالک الجبروت لو انتم تعلمون.

شاید سلاطین خیال کنند که جمال مبارک آمده است و می خواهد تخت سلطنت و جاه و

جلال را از آنها بگیرد و خود بجای آنها بنشیند. برای اینکه رفع این توهم بشود و به سؤالی مقدر جواب داده شود، می فرمایند: " تالله لا نرید ان نتصرف فی ممالککم "، ای سلاطین، ما نیامدیم شما را از روی تخت برداریم و خود بجای شما بنشینیم، زمام امور دنیا دست شما باشد، " بل جئنا لتصرف القلوب "، ما آمده ایم که مدائن قلوب نفوس را تسخیر کنیم، ما به محبت قلوب احتیاج داریم و آمده ایم دل‌های مردم را به حق جلّ جلاله متوجه کنیم. کار به سلطنت شما نداریم، شما هم صاحب قلب هستید، قلوبتان را بدهید به حقّ و به او توجه کنید. " انّها لمنظر البهاء "، در حقیقت قلوب مردم است که نظرگاه جمال مبارک و اسم اعظم است. " یشهد بذلک ملکوت الاسماء لو انتم

ص ۱۹۹

تفقهون "، ملکوت اسماء الهی، یعنی وجود سلاطین در این عالم که هر کدام مظهر قدرت و اسماء و صفات هستند، شاهد بر این حال است که ما هیچوقت خیال مبارزه با سلطنت ظاهری نداریم. " و الذی اتبع مولاه "، ای گروه سلاطین، نفوسی که به این امر مبارک مؤمن شده‌اند و حقّ را در این دوره شناخته‌اند، این نفوس اعتنائی به سلطنت شما ندارند تا چه رسد به خود من که آفریدگار جهان هستم. مقصود از این آیه اینکه می فرمایند، مادامی که بندگان من و نفوسی که به من مؤمن شده‌اند اعتنائی به دنیا ندارند و از دنیا منقطع هستند، چطور شما می گوئید که خود بهاء الله طالب تخت و تاج ظاهری است یعنی وقتی بندگان من اعتنائی به تخت و تاج ظاهری ندارند دیگر کیفیت حال خود من معلوم است. باری می فرمایند: " و الذی اتبع مولاه اّنه اعرض عن الدّنيا "، اشخاصی که مولای خود را در این ظهور مبارک پیروی کرده‌اند و به او مؤمن شده‌اند از جمیع دنیا اعراض کرده‌اند، " و کیف هذا المقام المحمود "، تا چه برسد به خود مظهر امر الهی که ابدأ و اصلاً اعتنائی به شما و شئون ظاهره شما ندارد. " دعوا البيوت "، ای گروه پادشاهان که به زیارت خانه کعبه، زیارت بیت المقدّس و سایر مقامات می روید، رها کنید این خانه ها را، " ثمّ اقبلوا الى الملكوت "، و توجه کنید به ملکوت الهی و مظهر امر الهی. " هذا ما ينفعکم فی الآخرة والاولی "، توجه به ملکوت است که در این دنیا و در نشئه دیگر به درد شما می خورد. " یشهد بذلک مالک الجبروت لو انتم تعلمون "، خدا به این مسئله شهادت می دهد، اگر شما دانا باشید.

۸۴ - طوبی لملک قام علی نصره امری فی مملکتی وانقطع عن سوائی انه من اصحاب السفینة الحمراء التي جعلها الله لاهل البهَاء ينبغی لكل ان يعزروه ويوقروه وينصروه ليفتح المدن بمفاتيح اسمی المهیمن علی من فی ممالک الغیب والشهود. انه بمنزلة البصر للبشر والغرة الغراء لجبین الانشاء ورأس الکرّم لجسد العالم انصروه يا اهل البهَاء بالاموال والنّفوس. خوشا بحال آن پادشاهی که " قام علی نصره امری فی مملکتی "، در روی زمین به نصرت امر من قیام بکند، " وانقطع عن سوائی "، و از سوی من منقطع باشد. یعنی خالصاً مخلصاً به نصرت امر قیام کند و قدرتش را برای نصرت امر الهی به کار ببرد . " انه من اصحاب السفینة الحمراء "، چنین پادشاهی از اصحاب سفینه حمراء است که این سفینه را خداوند اختصاص داده است به اهل بهاء. این اشاره به بیان حضرت اعلی است که در تفسیر سوره یوسف می فرمایند، که سفینه حمراء در بحر الهی جاری شده و " لا یرکبها الا اهل البهَاء " کسی حقّ سوار شدن به این سفینه حمراء را ندارد مگر اهل البهَاء، یعنی نفوسی که به جمال قدم و اسم اعظم مؤمن خواهند شد. اینجا جمال قدم

همان مطلب را می فرمایند که شما هم اقبال کنید به امر الهی و وارد سفینه حمراء شوید که مخصوص اهل بهاء است. " ینبغی لكل ان يعزروه "، اگر چنین پادشاهی در عالم آشکار شد که به نصرت امر الهی قیام کرد، بر همه واجب است که او را اعزاز کنند، " ویوقروه "، احترام کنند، " وینصروه " و او را کمک کنند تا شهرها را به کلیدهای اسم من که غلبه دارد بر ممالک غیب و شهود فتح کند. " انه بمنزلة البصر للبشر "، چنین پادشاهی به منزله چشم است برای جامعه بشریت و به منزله نورانیت واضحی است برای پیشانی عالم امکان و به منزله سرکرم و بخشش است از برای جسد عالم، کمک کنید چنین پادشاهی را ای اهل بهاء به اموال و به جان خود، یعنی مال و جانتان را در راه چنین پادشاهی صرف کنید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۴، ص ۲۸۲ - ۲۸۴
- اسرار الاثار، ج ۴، ص ۴۰۸

۸۵ - یا ملک النّمسة کان مطلع نور الاحدیة فی سجن عکاء اذ قصدت المسجد الاقصى مررت و ماسلت عنه بعد اذ رفع به کلّ بیت و فتح کلّ باب منیف.

قد جعلناه مقبل العالم لذكرى وانت نبذت المذكور اذ ظهر بملكوت الله
ربك ورب العالمين. كنا معك في كل الاحوال ووجدناك متمسكاً
بالفرع غافلاً عن الاصل ان ربك على ما اقول شهيد. قد اخذتنا الاحزان
بما رأيناك تدور لاسمنا ولا تعرفنا امام وجهك افتح البصر لتتنظر
هذا المنظر الكريم وتعرف من تدعوه في الليالي والايام وترى النور
المشرق من هذا الافق اللّميع.

خطاب به ملوک و سلاطینی که معاصر با دوره ظهور جمالقدم بودند، از قلم اعلى
به نام هریک لوحی صادر شده است، مثلاً در ادرنه که تشریف داشتند لوح سلطان
ایران، ناصرالدین شاه، نازل شد. همچنین برای خلیفه عثمانی به واسطه عالی
پاشا که از وزرای مهم دربار عبدالعزیز بود، لوح رئیس نازل شد و همچنین برای
سلطان روس و امپراطور فرانسه و ملکه انگلستان، ملکه ویکتوریا، لوح مخصوصی ارسال فرمودند. از جمله
سلاطینی که معاصر با دوره جمال قدم بود ملک نمسه است. خطاب مبارک در کتاب اقدس

ص ۲۰۳

مستقیماً به این شخص نازل شده است که می فرمایند: " یا ملک النّمسة "، ای
پادشاه نمسه، مطلع نور احدیت، یعنی مظهر امر الهی در سجن عگا محبوس بود وقتی
که تو به قصد زیارت مقام مقدّس مسجد اقصی وارد ارض اقدس شدی، " مررت "، یعنی
از آن حدود و از قریب سجن عگا گذشتی. " و ما سئلت "، اما از امر و از ظهور
مبارک هیچ سؤال نکردی در حالیکه به نام مقدّس الهی است که هر خانه ای مرتفع می
شود و هر مقامی متبرک می گردد. بلی به زیارت خانه آمدی ولی در حقیقت از زیارت
صاحب خانه محروم ماندی. فی المثل مسجد اقصی به کلمه الهیه آن عظمت و جلال را
یافت، کعبه به واسطه کلمه الهی دارای آن مقام عظیم شد و همچنین سایر بیوت
متبرکه منسوبه به مظاهر الهی، ولی تو بقدری غافل بودی که به زیارت خانه آمدی اما از زیارت
کسی که صاحب خانه بود و به نام او این عظمت و جلال به آن خانه داده شده، محروم ماندی.
این شخص که در اینجا به خطاب ملک نمسه مخاطب شده است، فرانسوا ژوزف است که
امپراطور اطریش بود. این شخص در سال ۱۸۳۰ متولد شد و در سال ۱۸۴۸ یعنی چهار
سال بعد از قیام حضرت اعلى به امپراطوری آوستریا منصوب شد و در سال ۱۹۱۵ وفات کرد
. این شخص متوجه به امر مبارک نشد و در صدد تحقیق بر نیامد و خطاب الهی را
نشید تا آنکه در نیمه جنگ بین المللی اول که در سال ۱۹۱۴ شروع شد و تا ۱۹۱۸
میلادی ادامه داشت، چند مملکت تجزیه شدند و دول چندی از نو تأسیس شدند. از
جمله دولتهائی که تجزیه شد یکی همین دولت اطریش بود که به چند قطعه تقسیم شد.
یک جزء از آن به ایتالیا واگذار شد. یک قسمتش به رومانی واگذار شد. قسمت دیگرش

به صربستان رسید و از اینها دول تازه‌ای به وجود آمد و قطعه‌ای از آن که بوهم نام داشت با اسم چکسلواکی دولت مستقلی شد و دولت مجارستان نیز که با آن متصل بود، از آن جدا شد و بعلاوه سلطنت از خانواده اطریش بکلی خارج شد و امپراطوری اطریش به جمهوری مبدل گشت و اثری از حکومت و سلطنت

ص ۲۰۴

و عظمت و جلال فرانسوا ژوزف باقی نماند. خطاب به او می فرمایند: "قد جعلنا مقبل العالم لذكری"، ما مسجد اقصی و بیت المقدس را محل اقبال عالم قرار دادیم، برای اینکه مردم که به آنجا می روند، مرا بشناسند و به ذکر من مشغول شوند. " و انت نبذت المذكور"، تو صاحب خانه را رها کردی و کسی را که باید به ذکر او مشغول شوی از نظر دور ساختی در حالی که آن وجود مقدس ظاهر شده بود با ملکوت قدرت و عظمتش و خداوندی که پروردگار تو و پروردگار عالمیان است او را آشکار کرده بود. "کنا معک فی کلّ الاحوال"، ای پادشاه نمسه، در جمیع احوال ما با تو بودیم، "وجدناک متمسکاً بالفرع"، دیدیم تو به امور فرعی که زیارت خانه باشد اهمیت می دهی، "غافلاً عن الاصل"، ولی از عرفان صاحب خانه که اصل مقصود است، برکنار هستی، "ان ربک علی ما اقول شهید"، پروردگار تو به آنچه که من می گویم شهادت می دهد. "قد اخذتنا الاحزان"، ای پادشاه نمسه ما خیلی غمگین شدیم، "بما رأیناک تدور لاسمنا و لاتعرفنا"، زیرا دیدیم تو اطراف اسم ما می گردی، یعنی به زیارت خانه می آئی، اما صاحب خانه را که ما باشیم نمی شناسی، در حالی که ما در مقابل چشم تو قرار داشتیم و در سجن عکا محبوس بودیم. "افتح البصر"، چشمهایت را باز کن ای ملک نمسه، تا ببینی "هذا المنظر الکریم"، این مظهر با عظمت و جلال امر الهی را. "و تعرف من تدعوه فی اللیالی و الایام"، چشمت را باز کن تا بشناسی آن وجود مقدسی را که شب و روز به درگاه او دعا می کنی. "و تری النور المشرق من هذا الافق اللمیع"، و ببینی آن نوری را که تابیده است از این افق لمیع، از آسمان درخشان.

ص ۲۰۵

۸۶ - قل یا ملک برلین اسمع النداء من هذا الهيكل المبين انه لا اله الا انا الباقي الفرد القديم. اياك ان يمنعك الغرور عن مطلع الظهور او يحجبك الهوى عن مالک العرش و الثرى كذلك ينصحك القلم الاعلى انه لهو الفضال الکریم. اذکر من کان اعظم منك شأناً و اکبر منك مقاماً این هو و ما عنده انتبه و لا تکن من الراقدين. انه نبذ لوح الله ورائه

اذ اخبرناه بما ورد علينا من جنود الظالمين. لذا اخذته الذلة من كل الجهات الى ان رجع الى التراب بخسران عظيم. يا ملك تفكر فيه وفي امثالك الذين سخروا البلاد و حكموا على العباد قد انزلهم الرحمن من القصور الى القبور اعتبر وكن من المتذكرين.

ای پادشاه برلین، یعنی ای پادشاه مملکت آلمان که برلین پایتختش بود، بشنو ندای الهی را از این هیكل مبين و از این مظهر مقدس الهی که آشکار شده است. نیست خدائی مگر او که باقی و یگانه و بی نیاز است. ای پادشاه برلین، مبادا منع کند تو را غرور و بی خبری از مطلع ظهور، یعنی بقدری بی خبر بمانی و مغرور شوی که مطلع ظهور را شناسی و مبادا که محجوب بسازد ترا هوای نفس از توجه به مالک عرش و ثری، خداوند آسمان و زمین، "کذلک ینصحک

ص ۲۰۶

القلم الاعلی"، اینطور نصیحت می کند ترا مظهر امر الهی. "انّه لهو الفضال الکریم"، مظهر امر الهی بخشنده است و دارای کرم. ای ملک برلین، "اذکر من کان اعظم منک شأناً"، بیاد بیاور آن سلطانی را که از تو مقامش بالاتر بود، "و اکبر منک مقاماً"، و درجه عظمت و جلالش از تو بیشتر بود، که مقصود امپراطور فرانسه ناپلئون سوم است، "این هو و ماعنده"، آنکه از تو از هر جهت بالاتر و عظیم تر بود کجا رفت. "انتبه"، متنبه شو، متذکر شو ای قیصر آلمان. "ولا تکن من الراقدين"، نباش از اشخاصی که خوابیده اند. "انّه نبذ لوح الله ورائه"، ناپلئون سوم انداخت لوح الهی را پشت سرش، یعنی اعتنا نکرد. "اذ اخبرناه بما ورد علينا من جنود الظالمين". وقتی که به او خبر دادیم از مصیبت هائی که از جنود ظالمین و ستمکاران بما وارد شده بود. چون اعتنا نکرد، "لذا اخذته الذلة من كل الجهات"، مسلط شد بر او ذلت و خواری از جمیع اطراف. "الی ان رجع الی التراب بخسران عظیم"، تا وقتی که به خاک راجع شد با کمال بدبختی و با زیان بزرگ. "یا ملک تفکر فيه و فی امثالك"، ای پادشاه برلین، فکر کن در ناپلئون سوم و در امثال خودت از سایر سلاطین. "الذین سخروا البلاد"، سلاطینی که شهرها را گشوده اند و "حکمو اعلی العباد"، و به مردم حکم کرده اند. "قد انزلهم الرحمن من القصور الی القبور"، خدا همه آنها را از قصرهای بلند سرنگون کرد و در اعماق قبرهای تاریک جا داد. "اعتبر"، ای پادشاه آلمان، پند بگیر "وکن من المتذكرين"، و باش از اشخاصی که همیشه متذکرند و قلبشان متوجه به حق است. خطاب به ناپلئون سوم که در این آیات به او اشاره شده جمال قدم دو لوح جداگانه

ارسال فرموده‌اند. لوح اولی را اعتناء نکرد و جواب نداد. لهذا لوح دوم را فرستادند و در آن لوح صریحاً خبر ذلت و نکبت احوال و شقاوت مال او را بیان می فرمایند. ناپلئون سوم در سال ۱۸۴۰ م به ریاست جمهوری فرانسه منصوب شد اما

ص ۲۰۷

در سال ۱۸۵۳ م خود را امپراطور فرانسه نامید و بالاخره در جنگی که در سال ۱۸۷۰ م بین فرانسه و پروس اتفاق افتاد شکست خورد. در این جنگ شکست ناپلئون از بیسمارک منجر به اسارت و ذلت و حبس ناپلئون سوم گردید و بالاخره در حبس بود تا با کمال حقارت مرد و وعده الهی در باره او که می فرمایند، عنقریب ذلت از جمیع جهات به تو رو خواهد کرد، تحقق یافت و ناپلئون سوم نتوانست خود را از مهلکه نجات دهد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۹ - ۴۶۸

ص ۲۰۸

۸۷ - انا ما اردنا منکم شیئاً انا ننصحکم لوجه الله و نصبر كما صبرنا بما ورد علينا منکم یا معشر السلاطین.

ای گروه سلاطین، ما از شما چیزی نمی خواهیم، " انا ننصحکم لوجه الله "، فقط برای رضای خاطر الهی است که شما را نصیحت می کنیم. " و نصبر "، صبر می کنیم در مقابل اذیتها و ظلمهای شما، " كما صبرنا "، همانطوری که صبر کردیم، " بما ورد علينا منکم یا معشر السلاطین "، در مقابل مصائب و بلیاتی که بر ما وارد شده بود از شما، ای گروه پادشاهان روی زمین.

ص ۲۰۹

۸۸ - یا ملوک امریقا و رؤساء الجمهور فیها اسمعوا ما تغنّ به الورقاء علی غصن البقاء انه لا اله الا انا الباقي الغفور الکریم. زینوا هیکل الملك بطراز العدل و التقی و رأسه باکلیل ذکر ربکم فاطر السمآء کذلک یا مرکم مطلع الاسماء من لدن علیم حکیم. قد ظهر الموعود فی هذا المقام المحمود الذی به ابتسم ثغر الوجود من الغیب و الشهود اغتتموا يوم الله ان لقاءه خیر لکم عما تطلع الشمس علیها ان انتم من العارفين. یا معشر الامراء اسمعوا ما ارتفع من مطلع الکبریاء انه لا اله الا انا الناطق العلیم. اجبروا الکسیر بایدی العدل و کسروا الصّحیح الظالم بسیاط اوامر ربکم الامر الحکیم.

ای پادشاهان آمریکا وای رؤسای جمهور در آن ممالک، " اسمعوا ما تغنّ به
الورقاء علی غصن البقاء"، بشنوید ورقاء الهی، یعنی مظهر امر را که بر شاخه
شجره جاودانی نغمه سرائی میکند و می فرماید، نیست خدائی مگر من که باقی و غفور
و کریم هستم. " زینوا هیکل الملک بطراز العدل و التّقی"، زینت بدهید ای
سلاطین هیکل سلطنت را به زینت عدالت و تقوی. " و رأسه باکلیل ذکر ربکم فاطر
السّماء"، سر مملکت را زینت بدهید به تاج توجّه قلبی خود

ص ۲۱۰

بطرف خداوندی که خالق آسمان است. " کذلک یا مرکم مطلع الاسماء من لدن علیم حکیم"، این چنین امر می کند
شما را مظهر امر الهی که مطلع اسماء خداوندی است، از طرف خداوندی که عالم و با حکمت است.
" قد ظهر الموعود فی هذا المقام المحمود"، به تحقیق ظاهر شده است حضرت موعود
در این مقام محمود، یعنی با مقام مظهریت. " الذی به ابتسم ثغرا لوجود من الغیب والشهود"، آن
حقیقت مطلقه ای آشکار شده است که به ظهور او خندان و مسرور شده است دنیا، اعمّ از
عالم غیب و دنیای شهود. ثغره معنی دندان است و عرب می گوید " ابتسم ثغرا لوجود"،
برای اینکه انسان معمولاً وقتی می خندد لبهایش از هم باز می شود و دندانش از
پشت لبها به نظر می رسد. لذا حال ابتسام و خنده را عرب مجازاً می گوید: "
ابتسم ثغرا لوجود"، که معنی تحت اللفظی آن، یعنی تبسم کرد دندان عالم هستی.
" اغتنموا یوم الله انّ لقائه خیر لکم عمّا تطلع الشمس علیها ان اتم من
العارفین"، غنیمت بدانید ایام خدا را، یعنی تا مظهر امر در عالم است، بسوی
او بشتابید و از حضرتش استفاده کنید، زیرا مشرف شدن به لقاء حضرت موعود برای شما
بہتر است از جمیع آنچه که آفتاب بر آن می تابد. مقصود آنکه اگر به لقای الهی مشرف
بشوید بہتر است از اینکه تمام دنیا را به شما بدهند. اما این در صورتی است که
شما بتوانید به این نکته پی ببرید و از عارفین باشید.
" یا معشر الامراء"، ای گروه امرکنندگان بشنوید ندائی را که بلند شده است از
مطلع حضرت کبریا که چنین ندا می کند و می فرماید: " لا اله الا انا الناطق
العلیم"، نیست خدائی به جز من که گوینده هستم و دانا. همین مطلع امر کبریا می
فرماید، ای گروه امرا که زمام امور مردم در دست شماست، درست کنید هر چه را که
دستهای ظلم و ستم می شکند، یعنی به داد مظلومان برسید و دست ظالمین را از اذیت
و آزار مظلومین کوتاه کنید. این کار را بکنید با دستهای عدل. یعنی چون خدا
عادل است، می خواهد شما هم که نماینده قدرت او در روی زمین هستید، به عدالت
رفتار کنید و عدالت چنین اقتضا می کند که مظلومین

را کمک کنید و جلوی ظالمین را بگیرید که ظلم بکسی نکنند. " و کَسَرُوا الصَّحِيحَ
الظَّالِمَ " اگر ظالم ستمکاری دیدید که از هر جهت صحیح و سالم است و وسائل زندگانی
برای او فراهم است و روی این اصل به مظلومین ظلم می کند، جلوی او را بگیرید، او را در هم
بشکنید با تازیانه های او امر پروردگار شما که هم امر می کند، و هم اوامر او مستند به حکمت است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۲۳

۸۹ - یا معشر الروم نسمع بینکم صوت البوم ء أخذکم سکر الهوی ام کنتم من
الغافلین. یا ایّتها النّقطة الواقعة فی شاطئ البحرین قد استقرّ علیک
کرسیّ الظّلم و اشتعلت فیک نار البغضاء علی شأن ناح بها الملاء اعلیٰ و
الذین یطوفون حول کرسیّ رفیع. نری فیک الجاهل یحکم علی العاقل و
الظّلام یفتخر علی النور و اتک فی غرور مبین. أغرتک زینتک الظّاهرة
سوف تفتنی وربّ البریة و تنوح البنات و الارامل و ما فیک من القبائل کذلک ینبّک العلیم الخبیر.
این خطاب به اهالی مملکت عثمانی است. در جغرافیای قدیم این سرزمین عثمانی را
روم می گفتند زیرا قبل از غلبه اسلام تمام این مناطق جزء حکومت قیصره روم بود و به
همه مملکت روم اطلاق می شد. بعد از آن هم که به تصرف اسلام درآمد باز هم این
منطقه معروف بود به مملکت روم. لهذا در این آیه مبارکه خطاب به ساکنین مملکت
عثمانی که ترکیه امروز باشد جمال مبارک می فرمایند، ای مردمی که در سرزمین روم ساکن هستید،
بدانید که آینده پراضطراب و تشویشی در انتظار شماست. " نسمع بینکم صوت البوم ". ما در

بین شما صدای بوم را می شنویم، صدای بوم اغلب از جاهای خرابه و بدون سکنه شنیده
می شود زیرا بوم که همان جغد است، علی المشهود به خرابه پناه می برد و این بیان
مبارک اشاره به این است که عنقریب اوضاع مملکت شما در هم و برهم می شود و کسی که بر
شما حکومت می کند، حکم بوم شوم را دارد.

در الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء چنین آمده است، که مقصود از بوم در این آیه
مبارکه، سلطان عبدالحمید است که بعد از سلطان عبدالعزیز به خلافت رسید و حضرت
عبدالبهاء را بسیار اذیت و آزار کرد و سجن آن حضرت را تجدید نمود و بر تشدید
احوال افزود. این دو خلیفه یعنی عبدالعزیز و عبدالحمید هر دو نسبت به امر بهائی
معارض و معاند بودند. جمال مبارک را عبدالعزیز از بغداد به اسلامبول خواست ولی

آنطوری که باید و شاید رفتار نکرد. فریب اطرافیان خود را خورد و تهمت هائی را که به امر مبارک زده بودند، باور کرد. جمال قدم چهار ماه در اسلامبول ماندند و برای تنبیه عبد العزیز و درباریانش لوح مبارکی به نام لوح عبدالعزیز و وکلا صادر فرمودند و برای او فرستادند و او در عوض آنکه متنبه شود و با امر الهی به عدالت رفتار کند، امر کرد که جمال مبارک را از اسلامبول به ادرنه تبعید نمایند. در فصل زمستان سختی که همه جا را برف و یخ فرا گرفته بود جمال قدم و اصحاب و یاران وارد ادرنه شدند، بلایا و مصائب شروع شد. این ادامه داشت تا جمال مبارک در عکاً محبوس شدند مدتها بر این نهج ایام رفت تا اینکه عبدالعزیز از سلطنت و خلافت ساقط شد. خبر سقوط او را قبلاً جمال قدم در لوح " ک ظ " که در کتاب مبین مندرج است، بیان فرموده بودند. در آن لوح می فرمایند: " سوف نعزل الذی کان مثله و نأخذ امیرهم الذی یحکم علی العباد و انا العزیز الجبار ".

بعد از او عبدالحمید خلیفه شد و او هم بنای ظلم و جور و مخالفت با جمال قدم را گذاشت و عاقبت به جزای عمل خود رسید. او را مشروطه طلبان گرفتند و حبسش کردند، مدتها در حبس بود عاقبت با کمال ذلت و خواری در همان زندان وفات یافت.

ص ۲۱۴

باری می فرمایند، ای مردمی که در قلمرو حکومت عثمانی ساکن هستید، می شنویم در بین شما صدای بوم را. آیا مسلط شده است بر شما مستی هوی و هوس، یا اینکه غفلت بر شما غالب شده و از جمله غافلین هستید، یعنی با اینکه ندای الهی مرتفع است، شما ندای الهی را نشنیدید.

" یا ایّتها النّقطة الواقعة فی شاطئ البحرین "، ای شهری که قرار داری در کنار دو دریا، دریای سیاه (بحر اسود) و دریای مرمره، مقصود شهر اسلامبول است که در آن ایام پایتخت خلفای عثمانی بود. خطاب به اسلامبول می فرمایند، ای شهر اسلامبول که در کنار دو دریا واقع شده ای، بدان و آگاه باش که در تو تخت ظلم و ستم استقرار دارد که همان تخت خلافت عبدالعزیز و عبدالحمید باشد، و مشتعل شده است در تو آتش عداوت و دشمنی بطوری که بر اثر این آتش نوحه و صدای گریه ملأ اعلی بلند است و آن اشخاصی که در دور عرش الهی طواف می کنند، یعنی همه از ظلم و ستمی که از تو به آل الله و شریعت الله رسیده است، گریان هستند. ای اسلامبول، می بینیم در تو نادان را که حکم می کند بر دانا. یعنی رسوم عدل و داد از میان تو برداشته شده است و می بینیم که در تو تاریکی افتخار میکند بر روشنائی و در عین حال تو در بی خبری عجیب و غرور مبینی بسر میبری. ای اسلامبول، آیا مغرور کرده است تو را زینت ظاهره تو؟ قسم به پروردگار مردم جهان، که عنقریب فانی خواهد شد آن زینت ظاهره ای که تو به آن افتخار می کنی و عنقریب به نوحه و گریه و ناله

خواهند افتاد در تو دختران و زنان بی شوهر و مردان بی زن و عنقریب به نوحه خواهند افتاد
جمع قبائلی که در تو هستند، اینطور جزا می دهد بتو خداوندی که عالم است و دانا.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۳ - ۴۵۸

ص ۲۱۵

۹۰ - یا شواطی نهر الرین قد رأیناک معظاة بالدماء بما سلّ علیک
سیوف الجزاء و لك مرّة اخرى و نسمع حنین البرلین ولو أنّها الیوم علی عزّ مبین.
رود رین، روخانه ای است که در سرحد بین آلمان و فرانسه جاری است. در سواحل
این نهر در سال ۱۸۷۰ م جنگی بین پروس که در آن ایام صدر اعظمش بیسمارک بود و
فرانسه که امپراطورش ناپلئون سوم بود، اتفاق افتاد. در آن جنگ خون زیادی
ریخته شد و عاقبت امپراطور فرانسه، ناپلئون سوم شکست خورد و او را در یکی از
قلاع محکم حبس کردند و در حبس خبرهای وحشتناکی از قبیل کشته شدن پسرش به دست وحشی
های زلوس و سایر اخبار موحشه به او رسید و او در حبس زجر می کشید تا مرد.
در کتاب اقدس می فرمایند، ای ساحل رودخانه رین، ما دیدیم ترا که پوشیده شده
بودی با خون. " بما سلّ علیک سیوف الجزاء "، زیرا به روی تو کشیده شد شمشیرهای
جزا. " و لك مرّة اخرى "، ای سواحل نهر رین، به غیر از آن خونریزی که در سابق
شد، مرتبه ای دیگر هم در سواحل تو همین هنگامه به پا خواهد شد. در آن هنگامه
ثانی که به پا خواهد شد، می شنویم صدای ناله برلین را، که پایتخت آلمان باشد
، هر چند که برلین امروز در نهایت عزّت و جلال است.

ص ۲۱۶

این اشاره به جنگ بین المللی اول است که از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ م طول کشید و در این جنگ قیصر
آلمان شکست خورد و آلمان سقوط کرد و صدای ناله و فریاد برلین به گوش تمام اهل عالم رسید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۸ - ۴۵۹

ص ۲۱۷

۹۱ - یا ارض الطّاء لا تحزنی من شیءٍ قد جعلک الله مطلع فرح العالمین.
لویشاء یبارک سریرک بالذی یحکم بالعدل و یجمع اغنام الله الّتی تفرقت من
الدّئاب انّه یواجه اهل البهّاء بالفرح و الانبساط الا انّه من جوهر
الخلق لدى الحقّ علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین.

در این آیات جمال مبارک بشارتی راجع به ارض طاء یعنی طهران بیان می فرمایند. اولاً نسبت به طهران اظهار عنایت می کنند و می فرمایند چون مظهر امر الهی در تو ظاهر شده، آینده بسیار درخشان و مشعشعی خواهی داشت و قبله گاه عالم خواهی شد. در همه جهان معروف و مشهور خواهی شد و از همه جهان رو به تو می آورند تا به زیارت تو برسند و خداوند تو را "مطلع فرح العالمین"، یعنی سرچشمه سرور تمام جهانیان قرار داده است. بعد می فرمایند که ملک عادل در تو ظاهر خواهد شد و احبای الهی را که به منزله اغنام هستند، یعنی در کمال خلوص نیت و سلامت نفس هستند و به خدا معتقد شده اند، جمع آوری خواهد کرد. زیرا این اغنام الهی قبل از استقرار او بر کرسی سلطنت بوسیله هجوم گرگهای درنده و معاندین امر در اطراف متفرق می شوند و او می آید و اغنام الهی و احبای الهی را جمع آوری نموده و با کمال روح و ریحان با احبای رفتار میکند.

ص ۲۱۸

"یا ارض الطاء لا تحزنی من شیء" ، ای سرزمین طهران، از هیچ پیشامدی محزون مباش. "قد جعلک الله" ، خدا تو را قرار داده است "مطلع فرح العالمین" ، جلوه گاه سرور اهل عالم. "لویشاء" اگر خدا بخواهد، "یبارک سریرک". مفتخر و متبارک می کند تخت سلطنت تو را "بالذی یحکم بالعدل" ، به کسی که با عدل خالص در تو حکومت کند. "ویجتمع اغنام الله الّتی تفرقت من الذناب" ، این ملک عادل جمع خواهد کرد گوسفندان الهی را، یعنی احبای الهی را که از شرگرگان درنده معاندین و منافقین به اطراف و اکناف متفرق و پراکنده شده اند. "انّه یواجه اهل البهَاء بالفرح و الانبساط". این ملک عادل وقتی که بر کرسی سلطنت ایران جالس شود، روبرو خواهد شد با اهل بهاء با کمال فرح و نشاط و سرور و دست ظلم ظالمین و معاندین را از سر اهل بهاء مظلوم کوتاه خواهد نمود. "الا انّه من جوهر الخلق لدى الحق" ، آگاه باشید ای مردم که این سلطان عادل که ظاهر می شود ، از برگزیدگان خلق است در نزد خداوند. "علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین" ، چنین سلطانی در هر حین و دقیقه ای شامل عنایت و رحمت جمیع نفوسی است که در ملکوت امر هستند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۴، ص ۴۳۵- ۴۵۳

ص ۲۱۹

۹۲ - افرحی بما جعلک الله افق النور بما ولد فیک مطلع الظهور و سمیت بهذا الاسم الذی به لاح نیر الفضل و اشرفت السموات و الارضون. ای طهران خوشحال باش، "بما جعلک الله افق النور" ، زیرا خداوند تو را افق

نور و روشنائی قرار داده، چرا؟ " بما ولد فيك مطلع الظهور " زیرا جمال قدم و اسم اعظم که مطلع ظهور الهی هستند، در تو متولد شدند.
" و سمیت بهذا الاسم الذي به لاح نير الفضل "، ای طهران، تو ارض طاء " نامیده شده ای و به این اسم نیر فضل و عنایت الهی آشکار شده و تمام زمینها و آسمانها روشن و منور گردیده است.

ص ۲۲۰

۹۳- سوف تنقلب فيك الامور ويحكم عليك جمهور الناس ان ربك لهو العليم المحيط. اطمئني بفضل ربك انه لا تنقطع عنك لحظات الالطاف سوف يأخذك الاطمينان بعد الاضطراب كذلك قضى الامر في كتاب بدیع.
ای سرزمین طهران، عنقریب در تو امور منقلب خواهد شد، " و یحکم علیک جمهور الناس "، و جمهور ناس در تو حکومت خواهند کرد، البتّه به واسطه انتخاب نمایندگان که به مجلس شورا می فرستند.

" ان ربك لهو العليم المحيط "، همانا پروردگای تو هم دانا است و هم احاطه به جمیع امور گذشته و آینده دارد. " اطمئنی بفضل ربک "، ای سرزمین طهران، به فضل و عنایت پروردگار خود مطمئن باش. " انه لا تنقطع عنك لحظات الالطاف "، البتّه هیچوقت نظر عنایات الهی از تو قطع نخواهد شد. " سوف يأخذك الاطمينان بعد الاضطراب "، عنقریب پس از آنکه مدّتی در تو اضطراب و تشویش در جریان خواهد بود، اطمینان و آرامش کُلّی حاصل خواهد شد. " كذلك قضى الامر في كتاب بدیع "، این امر مسلم است زیرا قضای الهی و حکم الهی است که در کتاب بدیع یعنی در علم الهی مندرج است.

ص ۲۲۱

۹۴- يا ارض الخاء نسمع فيك صوت الرجال في ذكر ربك الغنى المتعال طوبى ليوم فيه تنصب رايات الاسماء في ملكوت الانشاء باسمى الابهي يومئذ يفرح المخلصون بنصر الله وينوح المشركون.
مقصود از " ارض الخاء " سرزمین خراسان است و به فرموده حضرت عبدالبهاء مقصود از این " ارض الخاء " خراسان محدود امروز نیست، بلکه خراسان قدیم است که تمام ترکمنستان و کنار رود جیحون و افغانستان را شامل است. ای سرزمین خراسان، " نسمع فيك صوت الرجال "، می شنویم در تو صدای مردان خدا را که بلند خواهد بود در ذکر پروردگار تو که بی نیاز و بلند مرتبه است.
جمال قدم بشارت می دهند که از سرزمین خراسان رجالی صاحب قدرت و قوت و بأس شدید ظاهر خواهند شد و به نصرت امر الهی قیام خواهند کرد و پرچم امر الهی را

بلند خواهند نمود و ذکرالله را در روی زمین منتشر خواهند کرد.

"طوبی لیوم"، خوشا به حال روزی که "تنصب رایات الاسماء فی ملکوت الانشاء"، در آن روز نصب شود پرچمهای اسماء الهی در روی زمین که در این پرچمها منقوش شده باشد، "اسمی الابهی"، نام مقدس جمال قدم. خوشا آن روز که بیاید و "یفرح المخلصون بنصرالله"، نفوس مخلص خداپرست که نصرت امرالهی را می بینند مسرور می شوند و مشرکون و بدخواهان و معاندین امر که

ص ۲۲۲

عزت و اقتدار و پیشرفت امر را می بینند، از غصه به گریه و ناله خواهند افتاد. اینها بشاراتی بود راجع به سرزمینهای مختلف که از قلم الهی جاری شده است. بعضی از آنها ظاهر شده و بعضی هم مطابق نص صریح حضرت ولی امرالله به تدریج ظاهر و آشکار خواهد شد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۴، ص ۴۳۳ - ۴۳۵

ص ۲۲۳

۹۵ - لیس لاحد ان یعترض علی الذین یحکمون علی العباد دعوا لهم ما عندهم و توجّهوا الی القلوب. یکی از اصول مسلمة امر مبارک و از اوامر آکیده‌ای که جمال قدم به اهل بهاء فرموده‌اند این است که اهل بهاء حق دخالت در امور سیاسی ندارند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، اگر می خواهید بهائی واقعی را بشناسید و از بهائی مجازی تمیز بدهید، نشانه‌اش این است که بهائی واقعی هیچوقت و به هیچ عنوان در سیاست دخالت نمی کند. بعد می فرمایند، هرکس در سیاست دخالت کرد همین قضیه بس است، که آشکار و ثابت کند که چنین شخصی بهائی نیست. جمال مبارک هم در این آیه همین مطلب را می فرمایند. "لیس لاحد ان یعترض علی الذین یحکمون علی العباد"، بر هیچ فردی از افراد بندگان جایز نیست که اعتراض کند بر علیه حکومت و نفوسی که زمام امور بندگان خدا در دستشان هست. یعنی شما کاری به کار پادشاهان و سلاطین و امور سیاسی نداشته باشید. "دعوا لهم ما عندهم"، سلطنت و حکومت ظاهره را به آنها واگذارید، "و توجّهوا الی القلوب"، شما که بندگان خدا هستید، قلوب عباد را تصرف کنید و مردم را به طرف

ص ۲۲۴

خدا هدایت کنید. نه در امور سیاسی دخالت داشته باشید و نه با سلاطین درافتید. این یکی از اوامر محکمه الهی است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۳۳ - ۳۳۷

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۶۵ - ۲۸۱ - حیوة بهائی، ۶۴ - ۷۲

ص ۲۲۵

۹۶ - یا بحر الاعظم رش علی الامم ما امرت به من لدن مالک القدم وزین هیاکل الانام بطراز الاحکام الّتی بها تفرح القلوب و تقرّ العیون. ای بحر اعظم، ای جمال قدم و اسم اعظم، بیاش بر مردم دنیا آن حکمی را که مأمور شده ای به انتشار آن از طرف خداوندی که مالک قدم است. یعنی دارنده غنای ذاتی است، و ای مظهر امر، زینت بده هیاکل مردم را به زینت احکام، آن احکامی که به واسطه آن مسرور می شود دلها و روشن می شود چشمها.

ص ۲۲۶

۹۷ - و الّذی تملک مائة مثقال من الذهب فتسعة عشر مثقالاً لله فاطر الارض و السّماء ایّکم یا قوم ان تمنعوا انفسکم عن هذا الفضل العظیم. قد امرناکم بهذا بعد اذ کنا غنیاً عنکم و عن کلّ من فی السّماوات و الارضین. انّ فی ذلک لحکم و مصالح لم یحط بها احد الاّ الله العالم الخبیر. قل بذلک اراد تطهیر اموالکم و تقرّبکم الی مقامات لا یدرکها الاّ من شاء الله انه لهو الفضال العزیز الکریم. یا قوم لا تخونوا فی حقوق الله و لا تصرفوا فیها الاّ بعد اذنه کذلک قضی الامر فی الالواح و فی هذا اللّوح المنیع. من خان الله یخان بالعدل و الّذی عمل بما امرینزل علیه البرکة من سماء عطاء ربّه القیاض المعطى البازل القدیم. انه اراد لکم مالا تعرفونه الیوم سوف یعرفه القوم اذا طارت الارواح و طویت زرابی الافراح کذلک یدکرکم من عنده لوح حفیظ.

ص ۲۲۷

میزان حقوق الله عبارت از این است که اگر کسی مالک شود ۱۹ مثقال طلا باید او از قرار صدی نوزده حقوق الله را بپردازد. بنا بر این نصاب حقوق الله ۱۹ مثقال طلا است. در اینجا که می فرمایند " مائة مثقال " این محض مثل است. مثلاً اگر کسی صد مثقال داشت، ۱۹ مثقال آن را بدهد، نه اینکه خیال کنیم تا به صد مثقال نرسیم نباید حقوق الله بپردازیم. اصل نصاب حقوق الله مطابق الواح مبارکه که در کتاب گنجینه حدود و احکام مندرج است، ۱۹ مثقال طلا است. در سؤال و جواب

می فرمایند، اگر کسی ۱۹ مثقال داشت از قرار صدی نوزده حساب کند و بدهد. پس در حقیقت نصاب اصلی همان ۱۹ مثقال طلا است. شرایط پرداخت حقوق الله اینست که بعد از وضع مخارج سالیانه و خرید لوازم و مصارف روزمره و بعد از اینکه سال تمام شد، اگر برای کسی معادل ۱۹ مثقال طلا باقی مانده باشد، آنوقت حقوقش را باید بدهد و یک مرتبه که حقوق الله داد دیگر به این پول معین حقوق الله تا آخر عمر تعلق نمی گیرد، ولی به منافی که از آن حاصل می شود باز باید از قرار صدی نوزده حقوق الله پرداخت. باری کسی که مالک شود صد مثقال طلا را، باید ۱۹ مثقال بدهد در راه خداوندی که خالق ارض و آسمان است. "ایاکم یا قوم ان تمنعوا انفسکم عن هذا الفضل العظیم"، مبادا ای مردم، خود را منع کنید از این فضل عظیم. "قد امرناکم بهذا"، ما به شما امر کردیم که حقوق الله بدهید ولی خیال نکنید که حقوق الله را برای شخص خود می خواهیم، "بعد اذ کنا غنیاً عنکم" ما که این حکم را به شما می کنیم، ابداً نیازی به شما و به جمیع عالم آفرینش نداریم، یعنی در عین حال که بی نیاز هستیم برای نفع شخصی شما، شما را به این حکم محکم امر کردیم. چرا این امر را کردیم؟ "ان فی ذلک لحکم و مصالح"، در تشریح و تقنین قانون حقوق الله حکمتها و مصالحی است که احاطه پیدا نکرده است به حکم و مصالح آن علم هیچکس. فقط خداوند علیم و خبیر است که می داند این حکم چیست و این مصالح کدام است. "قل بذلک اراد

ص ۲۲۸

تطهیر اموالکم"، بگوای مردم، خداوند که حقوق الله را مقرر کرده است می خواهد اموال شما را طاهر کند و شما را نزدیک کند به مقاماتی که این مقامات را درک نمی کند مگر کسی که خدا خواسته باشد، خداوند فضال، بخشنده و عزیز است. "یا قوم لا تخونوا"، ای مردم خیانت نکنید در حقوق الهی، یعنی حقوق الله را باید به مظهر امر الله بدهید و به هوی و هوس خود آن را خرج نکنید. اگر می خواهید تصرف در حقوق بکنید، اول باید از مظهر امر اجازه بگیرید. اگر اجازه داد، بعد در آن تصرف کنید. "ولا تصرفوا فیها الا بعد اذنه"، تصرف نکنید در حقوق الهی مگر بعد از تحصیل اذن و اجازه. اینطور جاری شده است امر در الواح الهی و در این لوح منیع که عبارت از کتاب اقدس باشد. بعد از تحذیر می فرمایند: "من خان الله یخان بالعدل"، هر کس خیانت به خدا بکند از روی عدالت با او خیانت خواهد شد. "والذی عمل بما امر"، اگر کسی عمل کرد به آنچه که مأمور است، "ینزل علیه البرکة"، خداوند بر او برکت خود را نازل می فرماید از آسمان عطاء، پروردگاری که فیاض و بخشنده و بدال و قدیم است، یعنی محتاج به کسی نیست. "انه اراد لکم ما لا تعرفونه الیوم"، غیر از برکت ظاهری که خدا به مال شما

خواهد داد، پرداخت حقوق الله یک اجر اخروی هم دارد، ولی آن اجر اخروی را که در عالم بعد ظاهر خواهد شد، شما حالا نمی توانید بفهمید. وقتی که از این دنیا رفتید، آن وقت می فهمید که چه اجر عظیمی در مقابل پرداخت حقوق الله خدا به شما داده است. خداوند اراده کرده است برای شما مقامی را که "لا تعرفونه الیوم"، امروز که در این دنیا هستید، نمی توانید آنرا بفهمید. "سوف یعرفه القوم"، عنقریب مردم به این مقام پی خواهند برد، "اذا طارت الارواح"، وقتی که از این دنیا بروند و جان آنها به ملکوت ابهی طیران کند. "و طوبیٰ زرابی الافراح"، و زمانی که دوره حیات جسمانی آنها سپری شود و فرشهای فرح و

ص ۲۲۹

سرور مادی و جسمانی آنها به هم پیچیده شود، یعنی مردم تا در این دنیا هستند، نمی توانند به اجر اخروی حقوق الله پی ببرند، اما وقتی از این دنیا رفتند آنوقت می فهمند چه مقامی به علت پرداخت حقوق الله به آنها داده شده است. "کذلک یدکرکم"، اینطور شما را آگاه می کند خداوند منان، آن خداوندی که لوح محفوظ الهی یعنی خزینة علم الهی در نزد اوست.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ۹۲ - ۱۱۳
- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۲۶ - ۲۳۴ - حقوق الله

ص ۲۳۰

۹۸ - قد حضرت لدى العرش عرائض شتی من الدین امنوا و سئلوا فیها الله ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین. لذا نزلنا اللّوح و زینّاه بطراز الامر لعلّ النّاس باحکام ربّهم یعملون و کذلک سئلنا من قبل فی سنین متوالیات و امسکنا القلم حکمة من لدنا الی ان حضرت کتب من انفس معدودات فی تلك الايام لذا اجبناهم بالحقّ بما تحییٰ به القلوب.

به ساحت اقدس جمال قدم از احبّای الهی عریضه هائی رسید و در این عریضه ها از حقّ جلّ جلاله، که پروردگار عالم شهود و عالم غیب و پروردگار عالمیان است، سؤال کرده بودند که برای آنها احکام و اوامری نازل شود. "لذا نزلنا اللّوح"، لهذا لوح مبارک نازل شد، یعنی کتاب اقدس. "و زینّاه بطراز الامر"، و در این کتاب اقدس اوامر الهی که به منزله زینت این لوح مبارک بود، نازل شد. "لعلّ النّاس باحکام ربّهم یعملون"، شاید مردم به اوامر و دستورات الهی رفتار کنند. "و کذلک سئلنا من قبل فی سنین متوالیات"، و همینطور پیش از این ایام،

در سالهای پی در پی گذشته، از ساحت اقدس در باره احکام سؤال کردند " و
امسکنا القلم حکمة من لدنا "، احکام را نازل نکردیم، جلو قلم را گرفتیم، و
در این مسئله حکمتی بود که در علم الهی

ص ۲۳۱

موجود بود، " الی ان حضرت کتب من انفس معدودات "، این مسئله ادامه داشت تا
اینکه نامه هائی از چند نفر معین در آن ایام رسید. " لذا اجبنا هم بالحق "،
لهذا آنها را جواب دادیم از روی حق و راستی به آنچه که زنده می شود به آن قلوب

ص ۲۳۲

۹۹ - قل یا معشر العلماء لاتزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و

العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس

الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون.

بگو ای گروه دانشمندان، " لا تزنا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم"،

قیاس نکنید و نسنجید آیات الهی و کتاب خداوند را با قواعد و علوم می که در نزد

شماست. زیرا مظهر امر الهی آیاتش بالفطره نازل می شود و رعایت قواعد مجعوله و

قوانین و علوم علماء ملل و دول را در نظر ندارد. خلق باید تابع حق باشند نه

اینکه حق تابع قوانین قوم باشد. آیات الهی که بالفطره نازل می شود مقدس از

جمیع ظنون و اوهامی است که علماء آنها را در کتب خود نوشته اند. باری در اینجا

به علماء می فرمایند، شما نسنجید و قیاس نکنید کتاب الهی را با آنچه که در نزد شماست از قواعد

و علوم. " انه لقسطاس الحق بین الخلق "، کتاب الهی است که میزان حق است در بین مردم.

" قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم "، آنچه در نزد امم و ملل دنیاست،

باید با این لوح مقدس الهی که قسطاس اعظم است، تطبیق شود. " و انه بنفسه "،

کتاب الهی بنفس خود مقایسه می شود و ابدأ و اصلاً پابند رعایت هیچ قانون و

قاعده ای که منسوب به خلق است نیست. " لو انتم تعلمون "، اگر شما این را بدانید

ص ۲۳۳

۱۰۰ - تبکی علیکم عین عنایتی لاتکم ما عرفتم الذی دعوتموه فی العشی و

الاشراق و فی کل اصیل و بکور. توجّھوا یا قوم بوجوه بیضاء و قلوب

نورآء الی البقعة المبارکة الحمراء الّتی فیها تنادی سدرۃ المنتهی

انه لا اله الا انا المهیمن القیوم.

ای علمائی که بر امر الهی قیام کرده اید و با مظهر ظهور مخالفت می کنید، شما

غافلید و چشم عنایت و مهر و محبت من برای شما گریه میکند. " لا تُکَم ما عرفتم الذی دعوتموه فی العشی و الاشراق "، زیرا آن حقیقت مطلقه و مظهر امر الهی را که شب و روز منتظر او بودید و صبح و شام در دعا و مناجات ظهور او را می خواستید ، او آمد و ظاهر شد ولی شما او را نشناختید. " لا تُکَم ما عرفتم "، شما نشناختید، " الذی دعوتموه فی العشی و الاشراق "، آن وجود مبارکی را که برای فوز بلقay او در صبحگاهان و شامگاهان دعا می کردید، " و فی کلّ اصیل و بکور "، و در آغاز شب و اوّل صبح از خدا می خواستید که تشرفّ به حضور او را نصیب شما بکند. " توجّهوا یا قوم بوجه بیضاء "، ای مردم با صورت های نورانی و قلوب پر نور و درخشان توجّه کنید به بقعه مبارکه حمراء، یعنی به ارض اقدس، " الّتی فیها تنادی سدرة المنتهی "، آن بقعه مبارکه حمراء که در آنجا ندا میکند " سدرة المنتهی "، مظهر امرالله و می فرماید:

ص ۲۳۴

" لا اله الا انا المهیمن القیوم "، نیست خدائی به جز من که غالب بر همه مردم و بی نیاز از همه مردم هستم.

ص ۲۳۵

۱۰۱ - یا معشر العلماء هل یقدر احد منکم ان یستنّ معی فی میدان المکاشفة و العرفان او یجول فی مضمار الحکمة و التّبیان لا وربّی الرّحمن کلّ من علیها فان و هذا وجه ربّکم العزیز المحبوب. ای گروه علماء که مدّعی مقام علم و عرفان هستید، آیا می تواند یکی از شما در میدان مکاشفه و عرفان با من مسابقه بدهد یا در میدان حکمت و تبیان جولانی بکند؟ آیا چنین کسی در میان شما هست؟ " لا وربّی الرّحمن "، نه قسم به پروردگار مهربان. زیرا همه شما در مقابل حقّ و قدرت و اراده او عاجز صرفید و نیستی محض . " کلّ من علیها فان "، همه شما که در روی زمین هستید در مقابل حقّ فانی هستید و فقط یک حقیقت باقی است و آن حقیقت عبارت است از " وجه ربّکم العزیز المحبوب "، صورت پروردگار عزیز محبوب شما. این اشاره به آیه قرآن است که می فرمایند: " کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام ". (سوره رحمن، آیه ۲۶ - ۲۷)

ص ۲۳۶

۱۰۲ - یا قوم انا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبتم بها عن مشرقها الذی به ظهر کلّ امر مکنون. لو عرفتم الافق الذی منه اشرقت شمس الکلام لنبتنم الانام و ما عندهم و اقبلتم الی المقام المحمود. خطاب به علماء می فرمایند: " یا قوم انا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم "،

ما که در عالم سفارش کردیم، بروید تحصیل علم بکنید برای این نبود که وقتی حضرت معلوم و مقصود اصلی در عالم آشکار می شود او را رد کنید، بلکه برای این گفتیم بروید تحصیل علم کنید که به نتیجه اصلی که عرفان حق است، فائز بشوید. " و انتم احتجتیم بها عن مشرقها"، اما شما با علمی که تحصیل کردید از محلّ تابش آن علوم که مظهر امر الهی است، محجوب ماندید. علم تحصیل کردید و وقتی مظهر امر الهی آمد گفتید، این مظهر امر نیست، این بی سواد است، این تحصیل نکرده است و ما دارای علم و فضل هستیم و ما علماء نباید زیر بار یک شخص بی سواد برویم. شما از راه غرور این حرف را می زدید، در حالی که مظهر امر الهی در حقیقت محلّ اشراق جمیع علوم و فنون و صنایعی است که در عالم ظاهر شده است. "الذی به ظهر کلّ امر مکنون"، مشرق علمی که به واسطه ظهور او هر امر پوشیده ای در عالم

ص ۲۳۷

طبیعت ظاهر و آشکار شده است. اگر ظهور مظهر امر الهی نبود نه علمی بود، نه صنعتی بود و نه اختراعی بود. به هیچوجه من الوجوه روح حیات در عالم نبود. همه این فضائل و مقامات که نصیب انسان شده، از تأثیر تابش انوار شمس حقیقت و بوسیله ظهور مظهر امرالله بوده است. "لو عرفتم الافق الذی منه اشرقت شمس الکلام"، ای علماء اگر بدانید آن آسمانی که از آن آفتاب کلام الهی درخشیده است چه آسمانی است، "لنبدتم الانام و ما عندهم"، مردم و آنچه را دارا هستند همه را رها می کنید، "واقبلتم الی المقام المحمود"، و همه با کمال خضوع و خشوع توجه می کنید به طرف مقام محمود، یعنی به طرف مظهر امرالله.

ص ۲۳۸

۱۰۳ - قل هذه لسماء فيها كنز ام الكتاب لو انتم تعقلون. هذا لهو الذی به صاحت الصخرة و نادت السدرة على الطور المرتفع على الارض المباركة الملك لله الملك العزيز الودود. بگو ای علماء، این مظهر امرالله که با شما گفتگو می کند و آیات از قلم مبارکش نازل می شود در حقیقت آسمانی است که در آن پنهان شده است "ام الكتاب"، یعنی علم الهی، اگر شما بتوانید بفهمید. بگو این مظهر امری است که امروز ندا می کند، "الذی به صاحت الصخرة"، همان مظهر امری است که به نام او فریاد می کند صخره، "و نادت السدرة" و ندا می کند سدره، یعنی مظاهر امر الهی از قبل به ظهور او بشارت داده اند. از سدره که بر کوه طور در ارض مبارکه مقدسه مرتفع شده این ندا می آید که "الملك لله الملك العزيز الودود"، سلطنت، مخصوص خداوندی است که عزیز و ودود است.

ص ۲۳۹

۱۰۴- انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به
 هذا الاممى الى الله الابدئ انه خيرلكم عما كنز فى الارض لو انتم تفقهون.
 اى علماء، خيال نکنید ما این حقایق و علومى را که در آیات و الواح ذکر مى کنیم
 پیش کسی تحصیل کرده ایم یا در مدرسه ای آموخته ایم. علم و دانش بشرى ابدأ لیاقت
 این را ندارد که سبب حصول علم و قدرت و احاطة مظهر امرالله بشود. ما داخل
 نشدیم مدارس را " و ما طالعنا المباحث "، و بحث های علمى را که شما خوانده و
 مطالعه کرده اید، ما ندیده ایم. بشنوید آنچه را که دعوت مى کند شما را به آن این
 اممى. او مى خواند شما را بسوى خداوندی که ابدی و همیشگی است. آیات و احکامى
 که این نفس مقدس به شما مى دهد، " خیر لکم عما کنز فى الارض "، از جمیع گنجهای زمین
 بهتر است، اگر شما بدانید. کلمة " اممى " که اینجا ذکر شده است به ظاهر یعنی " تحصیل نکرده ".
 در باره اینکه مظاهر مقدسه الهیه دارای معلومات بوده اند یا نه در بین
 علماء اختلاف است، ولی آنچه مسلم است، این است که جمیع مظاهر مقدسه خواندن و
 نوشتن را در اوائل حال تحصیل مى کردند. حضرت مسیح خواندن و نوشتن بلد بود،
 برای اینکه ما در انجیل مى خوانیم که حضرت مسیح مى رفتند در میان معبد و مسجد
 سلیمان و در آنجا با علمای یهود مذاکره مى کردند و

ص ۲۴۰

کتاب تورات را باز مى کردند و آیات کتاب را برای آنها مى خواندند. همچنین حضرت
 موسی الواح را در کوه سینا به امر الهی برای قوم نوشت و آنها را آورد. زردشت
 کتابی را که برای گشتاسب شاه برد، نوشته شده بود. محمد رسول الله نیز دارای
 سواد خواندن و نوشتن بودند. در کتب احادیث و اخبار سنّی و شیعه این مسئله ذکر
 شده است و آیه " و ما کنت تثلوا من قبله من کتاب ولا تحطه بيمينک اذا لأرتاب
 المبطلون "، (سوره عنکبوت، آیه ۴۸) دلیل بر این است که خواندن و نوشتن مى
 دانسته است. مخصوصاً به روایت علمای شیعه در بحار الانوار و در کتاب صحیح بخاری
 و مسلم، حضرت رسول در هنگام مرضی که منجر به وفات هیکل مبارک شد، دستور
 فرمودند قلم و کاغذی بیاورند. فرمودند: " لا کتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدی
 ابدأ " من مى نویسم برای شما نامه ای که بعد از من گمراه نشوید. مى فرماید: " لا کتب
 من بنویسم، و این دلیل بر این است که هم خواندن مى دانسته است هم نوشتن.
 منظور این است که کلمة " اممى " دلیل بر این نیست که خواندن و نوشتن را هم
 نمى دانسته اند. اما اینکه مى فرمایند، من " اممى " هستم، یا پیغمبر در قرآن
 مى فرمایند: " النبى الاممى الذى یجدونه مکتوباً عندهم فى التوراة والانجیل "،
 (سوره اعراف، آیه ۱۵۷) اممى در اینجا یعنی حقایق عالیه را پیش کسی تحصیل نکرده اند،

حکم و معارفی را که به خلق داده اند و سبب هدایت آنها شده اند، از کسی نیاموخته اند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۳۹

ص ۲۴۱

۱۰۵ - انّ الذی یأول ما نزل من سماء الوحی ویخرجه عن الظاهر انه
ممن حرف کلمة الله العلیا وکان من الاخسرین فی کتاب مبین.

اگر کسی پیدا بشود و آیاتی را که از آسمان وحی بر جمال مبارک ظاهر شده تأویل کند و خارج کند آن آیات را از معنی ظاهر، چنین کسی از جمله اشخاصی است که کلمه الهی را تحریف کرده و در پیش خدا از زیانکاران است و نام او جزء زیانکاران در کتاب مبین و علم الهی ثبت خواهد شد.

بسیاری بودند در عالم اسلام که احکام قرآن را تأویل می کردند و می گفتند، ظاهرش مقصود نیست، باطنش مقصود است. مثلاً وقتی که می فرمایند: " اقیموا الصلوة "، اینها می گفتند مقصود از صلوة، صلوة ظاهری نیست بلکه توجه قلبی است به خدا. وقتی می فرمایند، که غسل کنید، می گفتند مقصود شستن بدن ظاهری نیست، بلکه شستن قلب است از گرد و غبار اهواء نفسانیه و از این قبیل تأویلات. در این ظهور مبارک آیات الهی را هر کس تأویل کند و معنی کلمه را که در ظاهر استعمال شده است برگرداند به چیز دیگری، چنین شخصی سبب تحریف کلمه الله می شود، شما را گمراه می کند و

ص ۲۴۲

خود او هم در کتاب الهی از جمله زیانکاران محسوب است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۴۰ - ۳۴۱

ص ۲۴۳

۱۰۶ - قد کتب علیکم تقلیم الاظفار و الدخول فی ماء یحیط هیاکلکم فی کل اسبوع و تنظیف ابدانکم بما استعملتموه من قبل ایاکم ان تمنعکم الغفلة عما امرتم به من لدن عزیز عظیم. ادخلوا ماء بکراً و المستعمل منه لایجوز الدخول فیہ ایاکم ان تقریوا خزائن حمّامات العجم من قصدها وجد رآحتها المنتنة قبل وروده فیها تجنّبوا یا قوم و لاتکونن من الصّاغرین. انه یشبه بالصّدید و الغسلین ان انتم من العارفین. و کذلک حیاضهم المنتنة اترکوها و کونوا من المقدّسین. انا اردنا ان نریکم

مظاهر الفردوس في الارض ليتصوّع منكم ما تفرح به افئدة المقرّبين. و
الذی یصبّ علیه الماء و یغسل به بدنه خیر له و یکفیه عن الدّخول أنّه
اراد ان یسهّل علیکم الامور فضلاً من عنده لتکونوا من الشّاکرین.
واجب شده است بر شما اینکه ناخنهايتان را بگيريد و واجب است که داخل بشويد در
آبی که احاطه می کند هياكل شما را در هر هفته یک مرتبه و نیز

ص ۲۴۴

واجب شده است بر شما که پاک کنید بدنهای خود را با ماده‌ای که پیش از این
استعمال می کردید. مقصود استفاده از ماده‌ی شیمیائی مخصوص برای ازاله مو است که
در اسلام معروف بود و در کتاب بیان هم صریحاً حضرت اعلی به این مسأله حکم
فرمودند. " ایّاکم ان تمنعکم الغفلة "، مبادا غفلت کنید و بی خبر باشید،
" عمّا امرتم به "، از اوامر و احکامی که به شما رسیده است از طرف خداوند عزیز و عظیم.
" ادخلوا ماءً بکراً "، در ماء بکر، یعنی که استعمال نشده باشد، داخل شوید
. در آب دست نخورده، " و المستعمل منه لا یجوز الدّخول فيه "، آبی که دیگری
استعمال کرده باشد، جایز نیست که در آن وارد شوید و بدن خود را بشوئید. مبادا،
مبادا اینکه نزدیک شوید به خزینة حمّام های ایران. هر کس بطرف این خزینة ها
برود، بوی متعفن آنها پیش از اینکه وارد حمام بشود به مشام او می رسد.
" تجبّوا یا قوم "، دوری کنید از این حمّام ها ای مردم، " ولا تکوننّ من
الصّاغرین "، و نباشید از اشخاصی که حقیرند و خود را ذلیل می کنند. " أنّه
یشبه بالصّدید و الغسلین "، آب حمّام های خزانه شباهت دارد به " صدید "، یعنی
آب چرکی که از زخم بیرون می آید، " و الغسلین "، آب چرکی که با آن ظرف یا لباس
چرک را شسته اند. " ان انتم من العارفين "، اگر شما بتوانید بفهمید. " و کذلک
حیاضهم المنتنة "، همینطور در حکم خزانه های حمّام است حوضهای آبی که در خانه هاست.
حضرت اعلی در کتاب بیان شرح این حوضها را فرموده اند. می فرمایند، آبش مثل
مرگب سیاه است و تمام سرسره کثافت است و امر می فرمایند، که مبادا به این
حوضها دست بزنید و به این خزانه ها نزدیک بشوید. " اترکوها "، صرف نظر کنید از
این خزانه ها و این حوضها، " و کونوا من المقدّسین "، باشید از اشخاص پاک و
پاکیزه. " انا اردنا ان نریکم مظاهر الفردوس "، ما مقصودمان این است که شما
را در نهایت نظافت و لطافت ببینیم، یعنی هر کدام نمونه اهل بهشت باشید در روی
زمین. " ليتصوّع منكم ما تفرح به افئدة المقرّبين "، تا

ص ۲۴۵

اینکه منتشر شود از شما بوهای خوشی که هرکس از مخلصین و مقربین آن بوی عطر و گلاب را بشنود، خوشحال بشود.

در اول آیه فرمودند که وارد محلی بشوید که آب داشته باشد و آن آب اطراف هیكل شما را فرا بگیرد. بعد می فرمایند، اگر چنانچه اینطور محلی نداشتید یا نخواستید وارد آب بشوید، زیر دوش بایستید یا اینکه با ظرفی آب روی خود بریزید. "و الذی یصبّ علیه الماء"، کسی که آب بریزد بر روی بدن خود "و یغسل به بدنه"، و خود را با آن آبی که بر روی بدنش می ریزد بشوید، "خیر له"، بهتر و نظیف تر است برای او و "یکفیه عن الدخول"، و دیگر لازم نیست که وارد بشود. "آنه اراد ان یسهل علیکم الامور"، خدا همیشه می خواهد که کارها را بر شما آسان کند و این فضلی است از طرف او، "لتکونوا من الشاکرین"، تا اینکه شکرگزار باشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۷۷ - ۸۵ - امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۸ - ۳۰۰

ص ۲۴۶

۱۰۷ - قد حرمت علیکم ازواج آبائکم انا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان
اتقوا الرحمن یا ملأ الامکان و لا ترتکبوا ما نهیتم عنه فی اللوح و
لا تکونوا فی هیماء الشهوات من الهائمین.
حرام است بر شما زنهای پدرهای شما، یعنی نامادری. "انا نستحیی ان نذکر حکم
الغلمان"، ما شرمسار هستیم و حیا می کنیم از اینکه نام ببریم از مسئله حومت
آمیزش با غلمان. "اتقوا الرحمن"، از خدا بترسید ای مردم عالم، "و لا
ترتکبوا"، اموری را مرتکب نشوید که خدا آنها را نهی کرده است در لوح، "و لا
تکونوا فی هیماء الشهوات"، نباشید در بیابان بی سرو ته شهوات حیوانی از نفوس سرگشته و سرگردان.
بعضی از نفوس اشکال می کنند که در این آیه جمال مبارک فقط فرموده است: "حرّم
علیکم ازواج آبائکم"، و این دلیل است بر اینکه سایر طبقات منتسبین همه حلال
است. در این خصوص حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند که ذکر نشدن یک مطلب در یک
آیه دلیل آن نیست که در آیات دیگر ذکر نشده باشد. بعد می فرمایند، مثلاً در
قرآن در یک آیه می فرمایند، که حرام است بر شما "میتة و لحم خنزیر" یعنی
مردار و گوشت خوک، از شراب و سایر محرّمات در آیه اسم نمی برند. آیا این دلیل
است بر اینکه سایر محرّمات حلال است؟ بدیهی است که اینطور نیست.

ص ۲۴۷

مسئله ازواج آباء هم همینطور است. جمال مبارک در اینجا مخصوصاً برای اینکه

این مطلب را بطور قطع نهی کنند، در ضمن آیه‌ای مستقل این بیان را می‌فرمایند. در دوران جاهلیت قبل از رسول الله، این عمل در میان اعراب متداول بود که هر مردی دارای تعداد زیادی زن بود و وقتی می‌مرد اولاد او آن زنهایی را که مال پدرشان بود و مادر آنها محسوب نمی‌شد، اختصاص بخود می‌دادند و با آنها همان معاملات را می‌کردند که با زنهای دیگر می‌کردند. این عادت جاهلیت بود. در قرآن مجید در ضمن یک آیه (سوره نساء، آیه ۲۲) می‌فرمایند: "و لا تنکحوا ما نکح آبائکم من النساء"، شما نباید ازدواج کنید با زنهایی که پدرهای شما با آنها آمیزش کرده‌اند. در نفس این آیه هم ذکر سایر طبقات و محرمات نیست ولی در آیه بعدی می‌فرمایند، که حرام است بر شما خواهر و مادر و فلان و بهمان. در این ظهور مبارک هم در سایر الواح و آیات صریح است که با نفوسی که انتساب نزدیک دارند، مثل مادر و خواهر و عمه و خاله و فلان و بهمان البته این عمل ناشایسته و حرام است و حتی می‌فرمایند، هرچه دورتر ازدواج کنید بهتر است، یعنی طائفه‌ای با طایفه دیگر و ملتی با ملت دیگر، برای اینکه هم سبب خوبی نسل می‌شود و هم سبب دفع امراض موروثی می‌گردد.

اما مسئله غلمان از شدت ردائت و پستی و از شدت قباحت جمال مبارک می‌فرمایند ، من شرم می‌کنم اسم این مسئله را ببرم زیرا چنین عملی از اشخاصی سر میزند که در بیابانهای شهوات سرگردانند و از فضائل الهی بی‌خبرند.

مخالفین در کتب ردیه نوشته‌اند که برای مباشرت با غلمان در کتاب اقدس حدی و جریمه‌ای ذکر نشده است، در حالیکه در الواح مبارکه می‌فرمایند که حکم جزای این عمل با بیت العدل اعظم است. از آن گذشته در قرآن هم برای آمیزش با غلمان ابداً و اصلاً حکمی نیست، فقط در قصه داستان قوم لوط اشاره مختصری است که این عمل ناشایسته است ولی

ص ۲۴۸

در شریعت اسلام به هیچوجه اشاره‌ای به حرمت آن و حدی برای آن ذکر نشده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۸۶ - ۱۸۷ و ۳۳۸ - ۳۳۹
- امر و خلق، ۳، ص ۵۱۳ - ۵۱۴ و ج ۴، ص ۱۵۴ - ۱۵۷ - اسرار الاثار، ج ۴، ص ۴۲۱

ص ۲۴۹

۱۰۸ - لیس لاحد ان یحرک لسانه امام الناس اذ یمشی فی الطریق
و الاسواق بل ینبغی لمن اراد الذکر ان یدکر فی مقام بنی لذلک الله
اوفی بینه هذا اقرب بالخلوص و التقوی کذلک اشرفت شمس الحکم من افق البیان طوبی للعاملین.

بعضی از مردم هستند که برای عوام فریبی و برای جلب انظار نفوس از خانه که بیرون می آیند، تسبیحی بدست می گیرند و لبها را حرکت می دهند و بلند بلند ذکری می گویند تا مردم بفهمند که این اشخاص مشغول ذکر خدا هستند، با اینکه این عمل ریاکاری و این رفتار از جمله صفات ناپسند است. جمال مبارک می فرمایند بر هیچیک از بندگان خدا جایز نیست که در جلوی مردم وقتی که توی راهها و بازارها راه می روند، لبها را حرکت بدهند به این عنوان که من به ذکر الهی مشغول هستم. " بل ینبغی لمن اراد الذکر "، بلکه سزاوار است برای کسی که می خواهد ذکر الهی را بکند، " ان یدکر فی مقام بنی لذکر الله "، خدا را ذکر کند در محلی که برای ذکر الهی بنا شده است، یعنی در مشرق الاذکار، " اوفی بینه " یا در خانه خود بنشیند و به خدا توجه کند و ذکر الهی نماید. " هذا اقرب بالخلوص و التقوی "، این مسأله به خلوص و تقوی نزدیکتر است. " کذلک اشرفت شمس الحکم من افق البیان "، این طور تابید آفتاب حکم از آسمان بیان، خوشا به حال اشخاصی که به این بیان مبارک عمل کنند.

ص ۲۵۰

۱۰۹ - قد فرض لکل نفس کتاب الوصیة وله ان یزین رأسه بالاسم الاعظم و یعترف فیہ بوحدانیة الله فی مظهر ظهوره و یدکر فیہ ما اراد من المعروف لیشهد له فی عوالم الامر و الخلق و یكون له کنزاً عند ربّه الحافظ الامین. واجب است بر هر کسی که وصیت نامه بنویسد و بر او لازم است که زینت بدهد اول آن ورقه وصیت نامه را به نام مقدس مظهر امر الله. مثلاً بنویسد: " بسم الله البهی الابهی "، و بعد از آن اقرار کند به وحدانیت الهی و مظهر ظهورش. این اشاره به این است که چون عرفان ذات غیب الهی ممکن نیست و عرفان حقیقی برای بشر وقتی حاصل می شود که مظهر امر او را بشناسد، بنابراین باید در وصیت نامه اقرار بکند به حقانیت و وحدانیت مظهر امر و این بجای اقرار به وحدانیت و فردانیت ذات حق جلّ جلاله است. بعد در این وصیت نامه ذکر کند آنچه را که می خواهد از کارهای خوب، تا اینکه شهادت بدهد این وصیت نامه برای او در عوالم امر و خلق، زیرا هم پیش خلق باز می شود و خوانده می شود و مردم می فهمند که این شخص چکار کرده و هم در غیب خداوند به او عنایت خواهد کرد و این وصیت نامه به منزله گنجی خواهد بود برای او در

ص ۲۵۱

پیش پروردگار حافظ امینش.

ص ۲۵۲

۱۱۰ - قد انتهت الاعیاد الی العیدین الاعظمین اما الاول ایام فیها تجلی الرحمن علی من فی الامکان باسمائه الحسنی وصفاته العلیا و الاخریوم فیہ بعثنا من بشر الناس بهذا الاسم الذی به قامت الاموات و حشر من فی السموات و الارضین. و الاخرین فی یومین کذلک قضی الامر من لدن امرعلیم. همانا منتهی شده است اعیاد در شریعت بهائی به دو عید اعظم. اولین عید اعظم ایامی است که در آن تجلی کرد جمال قدم و اسم اعظم بر تمام مردمی که در این دنیا هستند به اسماء حسنی و صفات علیای خود. یعنی دوازده روز ایام رضوان که انتظار جمیع ملل و امم در آن ایام بسر آمد و منزل کل کتب و منتظر جمیع ملل و طوایف در آن ایام آشکار شد. " و الاخریوم فیہ بعثنا "، عید اعظم دیگر بعد از ایام رضوان عید بعثت حضرت اعلی است. روزی که در آن روز ما مبعوث کردیم کسی را که بشارت داد مردم را به این اسم اعظمی که به واسطه او مرده ها زنده شدند و محشور شدند جمیع مردمی که در آسمان و زمین بودند. " و الاخرین فی یومین "، دو عید دیگر هم در امر بهائی هست، در دو روز یعنی در اول و دوم محرم که تولد حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی است. تولد جمال اقدس ابهی در دوم محرم ۱۲۳۳ هجری قمری و تولد حضرت اعلی

ص ۲۵۳

در اول محرم ۱۲۳۵ هجری قمری اتفاق افتاد. بنا براین روز تولد حضرت اعلی دو سال بعد از تولد جمال قدم است. اینطور جاری شده است امر از طرف خدائی که امرکننده و دانا است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۵۶ - ۴۰۴

- امر وخلق، ج ۴، ص ۶ - ۱۰ - منتخبات توقیعات، ص ۳۹۶ - ۳۹۸

ص ۲۵۴

۱۱۱ - طوبی لمن فاز بالیوم الاول من شهر البهَاء الذی جعله الله لهذا الاسم العظیم. طوبی لمن یتظهر فیہ نعمة الله علی نفسه انه ممن اظهر شکر الله بفعله المدل علی فضله الذی احاط العالمین. قل انه لصدور الشهور و مبدئها و فیہ تمر نعمة الحیوة علی الممکنات طوبی لمن ادركه بالروح و الریحان نشهد انه من الفائزین.

خوشا بحال کسی که برسد به روز اول از شهرالبهاء، یعنی عید نوروز و عید صیام، "الذی جعله الله لهذا الاسم العظيم". حضرت اعلی که در کتاب بیان شرح ماهها و ایام سنه را بیان می فرمایند، روز اول سال را به "یوم البهاء" و ماه اول سال را "شهرالبهاء" تسمیه نموده و می فرمایند، این شهر مخصوص به حضرت بهاءالله و حضرت من یظهره الله است. این اشاره به این است که من یظهره الله به اسم بهاءالله ظاهر خواهد شد. می فرمایند، این روز را خدا قرار داده است برای این اسم عظیم، یعنی برای جمال مبارک. "طوبی لمن یظهر فیہ نعمة الله"، خوشا بحال کسی که در عید نوروز آشکار کند نعمتی را که خدا به او داده است، یعنی مردم را دعوت کند، سفره بچیند، به مردم غذا و عیدی بدهد، و اگر چنین کاری بکند، از کسانی خواهد بود که آشکار کرده است شکر

ص ۲۵۵

الهی را بالفعل. یک وقت شکر به زبان است، می نشیند و می گوید الحمدلله، خدایا ترا شکر. یک وقت ثروتی را که خدا به او داده است خرج فقرا، مساکین و دوستان می کند. چنین فردی با این عمل، شکر عملی انجام می دهد. می فرمایند، اگر کسی در روز نوروز چنین کاری بکند، از جمله اشخاصی است که آشکار کرده است شکر الهی را با عمل خود که دلالت میکند بر فضل خداوند نسبت به او، آن فضلی که احاطه کرده است بر اهل عالم. باز در تعریف عید نوروز می فرمایند: "قل انه لصدر الشهور"، بگو که روز نوروز صدر و مبدأ جمیع ماهها است و در این فصل است که مرور می کند نسیم حیات و زندگانی بر همه ممکنات زیرا فصل بهار است و در این فصل است که موجودات از خواب عمیق زمستانی بیرون می آیند و به نفعه بهاری زندگانی را از سر می گیرند. آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار هر گیاهی که به نوروز نجند حطب است "طوبی لمن ادرکه"، خوشا بحال کسی که برسد به روز نوروز، "بالروح والریحان"، با کمال سرور. "نشهد انه من الفائزین"، چنین شخصی به نعمت الهی فائز شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه ص، ۴۰۴ - ۴۱۲

ص ۲۵۶

۱۱۲ - قل ان العید الاعظم لسلطان الاعیاد اذکروا یا قوم نعمة الله علیکم اذ کنتم رقداء ایقظکم من نسمات الوحی و عرفکم سبیلہ الواضح المستقیم. در این آیه جمال قدم باز به شرح و بیان منقبت ایام رضوان برگشته اند. بگو که عید اعظم رضوان سلطان اعیاد است. بیاد بیاورید ای مردم نعمت خدا را، زمانی که

خوابیده بودید بیدار کرد شما را از نسیم های وحی خود و به شما نمایاند راه آشکار و راست خود را.

ص ۲۵۷

۱۱۳ - اذا مرضتم ارجعوا الى الحدّاق من الاطباء انا مارفعنا الاسباب
بل اثبتناها من هذا القلم الذي جعله الله مطلع امره المشرق المنير.
هر وقت مریض شدید، رجوع کنید به اطباء حاذق و ماهر. خدا برای هر چیزی سببی
معین کرده و برای دفع امراض و بیماریهای مختلف هم سبب، مراجعه به اطباء و
تعیین مرض و دارویی برای شفاست. " انا ما رفعنا الاسباب "، ما اسباب ظاهره را
از بین نبرده ایم، " بل اثبتناها "، بلکه ثابت کرده ایم اسباب را از این قلمی که
خدا آن را قرار داده است مطلع امر خود که مشرق است و منیر.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه ص ۲۴۳ - ۲۴۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴ - ۱۱ و ۲۱ - ۳۱

ص ۲۵۸

۱۱۴ - قد كتب الله على كل نفس ان يحضر لدى العرش بما عنده مما لا عدل
له انا عفونا عن ذلك فضلاً من لدنا انه هو المعطي الكريم.
در کتاب بیان حضرت اعلی فرموده بودند، که هر کس چیز گرانبهای بی مثل و نظیری
دارد، باید پیش مظهر امر ببرد و به او تقدیم کند. جمال مبارک در اینجا می
فرمایند، ما این حکم را بخشیدیم، لذا هر کس هر چه دارد مال خودش.
باری خدا واجب کرده بود بر هر کسی اینکه ببرد به محضر مظهر امر الهی آنچه را که
داراست از "مما لا عدل له"، از چیزی که شبیه و نظیری نداشته باشد. " انا
عفونا عن ذلك ". ما شما را از این عمل بخشیدیم، " فضلاً من لدنا "، عنایتی
است از طرف ما، " انه هو المعطي الكريم "، خداوند هر چه را بخواهد، می بخشد.

ص ۲۵۹

۱۱۵ - طوبى لمن توجه الى مشرق الاذكار فى الاسحار ذاكراً متذكراً
مستغفراً و اذا دخل يقعد صامتاً لا صغاء آيات الله الملك العزيز الحميد
. قل مشرق الاذكار انه كل بيت بنى لذكرى فى المدن والقرى كذلك سمى
لدى العرش ان انتم من العارفين.

خوشا بحال کسی که توجه کند به مشرق الاذکار در سحرگاهان. سحرگاهان وقتی است
که صبح صادق از افق طالع می شود، نه طلوع آفتاب. " ذاکراً متذكراً مستغفراً "

، در حالیکه زبانش ذاکر باشد، قلبش متذکر باشد و در حالی که از خدا طلب آمرزش کند. " و اذا دخل یقعد صامتاً"، وقتی که وارد مشرق الاذکار می شود، ساکت بنشیند برای اینکه بشنود آیات الهی را. خداوند پادشاه و حمید است. " مشرق الاذکار اِنَّهٗ کَلَّ بَیتِ بنی لَذکری"، هر محلی که برای ذکر الهی ساخته شده باشد، عبارت از مشرق الاذکار است و این بنا را باید بسازند در قراء و شهرها. " کذلک سَمی لَدی العرش"، اینگونه نامیده شده است محلّ ذکر در نزد صاحب امر، یعنی حقّ جلّ جلاله اینطور مکانها را مشرق الاذکار نامیده است. اینها به منزلهٔ طلوع گاه

ص ۲۶۰

اذکار مختلفه ای هستند که ملل مختلفه می توانند هرکدام در آن معبد حاضر بشوند و هرکدام به رسم خود به ذکر الهی مشغول گردند.

سایر منابع مطالعه در بارهٔ مبحث فوق: - گنجینه ص، ۱۸۸ - ۱۸۹

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶ - ۲۷ و ۱۴۷ - ۱۵۳

ص ۲۶۱

۱۱۶ - و الَّذین یتلون آیات الرّحمن باحسن الالحان اولئک یدرکون منها مالا یعادله ملکوت مُلک السّموات و الارضین. و بها یجدون عرف عوالمی الّتی لایعرفها الیوم الا من اوتی البصر من هذا المنظر الکریم. قل اِنَّها تجذب القلوب الصّافیة الی العوالم الرّوحانیة الّتی لا تعبّر بالعبارة ولا تشار بالاشارة طوبی للسّامعین. اشخاصی که آیات الهی را با بهترین لحن می خوانند، " اولئک یدرکون منها مالا یعادله ملکوت مُلک السّموات و الارضین"، اینطور اشخاص درک می کنند لذتی را که با این لذت جمیع دارائی آسمان و زمین و غیب و شهود برابری نمی کند. " و بها یجدون عرف عوالمی"، اشخاصی که الواح را با لحن خوب و زیبا و صدای خوش می خوانند، شنندگان را به عوالمی می برند که از نظرها پنهان است و شنندگان در اثر الحان خوش بوی عوالم پنهانی را می یابند که " لایعرفها الیوم"، مردم امروز نمی توانند به آن عوالم پی ببرند، مگر اشخاصی که دارای چشم باطن هستند از طرف منظر کریم، یعنی صاحب امر. بگو تلاوت آیات به لحن خوش، " تجذب القلوب الصّافیة"، جذب می کند دلهای پاک و صاف را و می برد آنها را به عوالم روحانیّه، آن عوالمی که نمی شود از آنها به

ص ۲۶۲

عبارت تعبیر کرد و نه به بیان می شود آنها را شرح داد. "ولا تشار بالاشارة"، و نه می شود به آنها اشاره ای کرد،

"طوبى للسامعين"، خوشا به حال کسانی که بتوانند به آن عوالم پی ببرند و این الحان خوش را بشنوند.

سایر منابع مطالعه در بارهٔ مبحث فوق: - گنجینه ص، ۲۳۲ - ۲۳۳ - امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱ - ۲۴

ص ۲۶۳

۱۱۷ - انصروا یا قوم اصفیائی الذین قاموا علی ذکری بین خلقی و ارتفاع کلمتی فی مملکتی او لثک انجم سماء عنایتی و مصابیح هدایتی للخلائق اجمعین. و الذی یتکلم بغیر ما نزل فی الواحی انه لیس منی ایاکم ان تتبعوا کل مدع ائیم. قد زینت الالواح بطراز ختم فالتق الاصباح الذی ینطق بین السموات والارضین. تمسکوا بالعروة الوثقی و حبل امری المحکم المتین. ای اهل بهاء نصرت کنید نفوسی را که برگزیدهٔ حق هستند و قیام می کنند به ذکر الهی در بین خلق و سبب ارتفاع کلمة الله می شوند در مملکت خداوند. ناشرین نفعات الله و امناء امر، ستارگان آسمان عنایت من و چراغهای هدایت من هستند برای تمام مردم دنیا. " و الذی یتکلم بغیر ما نزل فی الواحی "، اگر کسی پیدا بشود و برخلاف آنچه در الواح الهی نازل شده حرفی بزند، " انه لیس منی "، بدانید که چنین کسی از من نیست. مبدا ای قوم، گوش کنید به گفتار هر شخص ادعا کننده گنهکاری. " قد زینت الالواح "، مزین شده است الواح الهی به زینت مهر خداوندی که شکافندهٔ صبحها است، آن خداوندی که نطق می کند در بین آسمانها و زمینها.

ص ۲۶۴

" تمسکوا بالعروة الوثقی "، ای مردم به دستگیرهٔ محکم خدا چنگ بزنید و متمسک شوید به ریسمان امر محکم و متین الهی.

سایر منابع مطالعه در بارهٔ مبحث فوق: - گنجینه ص ۲۴۸ - ۲۵۳ و ۳۴۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴۸ - ۴۵۳ و ۴۹۸ - ۴۹۹

ص ۲۶۵

۱۱۸ - قد اذن الله لمن اراد ان یتعلم اللسن المختلفة لیبلغ امرالله شرق الارض و غربها و یذکره بین الدول و الملل علی شأن تنجذب به الافئدة و یحیی به کل عظم رمیم. خداوند اذن و اجازه داده است به بندگان خود که تحصیل کنند زبانهای مختلف را. البته یکی از تعالیم الهیه این است که زبان واحد و خط واحد در عالم منتشر بشود

، اما قبل از اینکه این عمل انجام بیابد، هر کس می تواند زبانهای مختلف را تحصیل کند تا تبلیغ کند امر خدا را به شرق و غرب و ذکر کند خدا را در بین دول و ملل. اگر کسی زبان ملّتی را بداند و با زبان خود آنها راجع به امر گفتگو کند، بدیهی است که اثرش بیشتر است تا بوسیله مترجم. اینطور اشخاص امر الهی را بطوری تبلیغ می کنند که در اثر گفتار آنها تمام دلها جذب می شود و هر استخوان پوسیده ای زنده می گردد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۰۵ - ۲۱۰

ص ۲۶۶

۱۱۹ - لیس للعاقل ان یشرب ما یذهب به العقل وله ان یعمل ما ینبغی للانسان لا ما یرتکبه کلّ غافل مریب. جایز نیست بر شخص عاقل که بیاشامد " ما یذهب به العقل "، شراب و سایر مسکرات را که سبب از بین بردن عقل می شود. " وله ان یعمل "، برای انسان لازم است کارهایی را انجام دهد که سزاوار انسان است، نه کارهایی که هر غافل مریب و هر نادان شکاکی آنها را انجام می دهد. این آیه صریح است به اینکه شرب شراب و مسکرات به هیچوجه من الوجوه جایز نیست و مخصوصاً در لوح دیگری که به اسم لوح رام معروف است، جمال قدم کلمه حرمت را ذکر کرده اند، می فرمایند: " لائها حرمت علیکم "، مسکرات از هر قبیل باشد. بر شما حرام است. بعضی از معارضین می گویند، که در کتاب اقدس کلمه حرام استعمال نشده و فقط فرموده است " لیس للعاقل ان یشرب ما یذهب به العقل "، در قرآن مجید نیز راجع به شرب خمر کلمه حرمت وارد نشده است. البتّه می فرمایند: " رجس من عمل الشیطان "، یعنی بد است و کار شیطان است و لکن کلمه حرمت در سراسر آیات قرآن راجع به شراب استعمال نشده است.

ص ۲۶۷

در کتاب اقدس اگرچه کلمه حرمت ذکر نشده، اما در لوح رام صریحاً مذکور است که شرب مسکرات حرام هست.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۴۲۸ - ۴۳۱ - امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰ - ۴۵

ص ۲۶۸

۱۲۰ - زینوا رؤسکم باکلیل الامانة والوفاء وقلوبکم برداء التقوی و السنکم بالصّدق الخالص و هیاکلکم بطراز الاداب کلّ ذلک من سچیّة الانسان لوانتم من المتبصّرين. یا اهل البهّاء تمسکوا بحبل العبودیّة لله الحقّ بها تظهر مقاماتکم و تثبت اسمائکم و ترتفع مراتبکم و اذکارکم

فی لوح حفیظ. ایّاکم ان یمنعکم من علی الارض عن هذا المقام العزیز الرّفیع. قد وصّیناکم بها فی اکثر اللّوح الّذی لاح من افقه نیر احکام ربّکم المقتدر الحکیم.

ای احبّای الهی، سرهای خود را به تاج امانت و وفا زینت بدهید، یعنی اگر کسی چیزی بشما سپرد، خیانت نکنید و امین باشید. اگر وعده‌ای به کسی دادید، به وعده وفا کنید. دل‌هایتان را مرّین کنید به لباس تقوی، هیچوقت فکر معاصی و گناهان صغیره یا کبیره به فکر شما خطور نکنند. "والسنکم بالصّدق الخالص"، زیان‌هایتان را همیشه زینت بدهید به راستی خالص، "و هیاکلکم بطراز الآداب"، سراپای خود را به طراز آداب انسانیّت مرّین کنید. "کلّ ذلک من سجّیة الانسان"، اگر می‌خواهید انسان کامل باشید، یا به افق انسان کامل نزدیک بشوید، همه این اصول را که سجّیة و رویة انسان است، مراعات

ص ۲۶۹

کنید. "لو انتم من المتبصّرين"، اگر شما از اشخاص بینا هستید. ای اهل بهاء، "تمسّکوا بحبل العبودیة لله الحقّ"، همیشه در صدد باشید، بنده خدا باشید، یعنی آنچه خداوند بشما امر کرده است، عمل کنید. زیرا وسیله عبودیّت، مقامات شما آشکار می‌شود و اسماء شما در لوح مبارک الهی ثبت می‌گردد، مراتب شما در میان خلق بلند می‌شود و نام نیک شما در لوح محفوظ الهی ثبت خواهد شد. "ایّاکم ان یمنعکم من علی الارض عن هذا المقام العزیز الرّفیع"، مبدا تمام مردم زمین هم اگر جمع بشوند، بتوانند شما را از مقام عبودیّت که مقام عزیز و بلندی است منصرف کنند و منحرف سازند. "قد وصّیناکم بها فی اکثر اللّوح"، ما شما را در اکثر اللّوح به رعایت عبودیّت و بندگی درگاه خدا وصیّت کردیم. "وفی هذا اللّوح الّذی"، و در این کتاب اقدس هم شما را به عبودیّت و وجوب اتّباع از آن وصیّت می‌کنیم، در این لوحی که آشکار شده است از آسمان آن آفتاب احکام پروردگار شما که مقتدر و حکیم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه ص ۳۳۰ - ۳۳۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۴۵ - ۱۵۹ - پیام آسمانی، ص ۳۲ - ۳۳ صداقت و امانت

ص ۲۷۰

۱۲۱ - اذا غیض بحر الوصال وقضى كتاب المبدء فى المأل توجّهوا الى من

اراده الله الّذی انشعب من هذا الاصل القديم.

زمانی که خشکید و فرونشست دریای وصال، یعنی وقتی که صعود جمال مبارک واقع شد،

"وقضى كتاب المبدء فى المأل"، و بهم پیچیده شد و خاتمه یافت کتاب آغاز در دوران انجام، "توجهوا الى من اراده الله"، توجه کنید، از جمیع جهات رو بیاورید و اقبال کنید به حضرت من اراده الله، "الذی انشعب من هذا الاصل القديم"، آن حضرت من اراده اللّهی که منشعب است از این ریشه قدیم الهی، یعنی فرع شجره الهی است. در لوح عهدی جمال مبارک صریحاً می فرمایند که مقصود از فرع منشعب از اصل قدیم که در این آیه کتاب اقدس نازل شده، غصن اعظم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۱ - عهد و میثاق

ص ۲۷۱

۱۲۲ - فانظروا فى الناس وقلة عقولهم يطلبون ما يضرهم و يتركون ما

ينفعهم الا انهم من الهائمين. انا نرى بعض الناس ارادوا الحرّية

و يفتخرون بها اولئك فى جهل مبین.

نگاه کنید در مردم و کم عقلی آنها. "يطلبون ما يضرهم"، آنچه به حال آنها

ضرر دارد طالب آن هستند، "و يتركون ما ينفعهم"، و آنچه به درد آنها می خورد

و به حال آنها نافع است، از دست می دهند. "الا انهم من الهائمين"، آگاه

باشید که این قبیل مردم از مردمانی هستند که همیشه سرگشته و حیران هستند،

انا نرى بعض الناس ارادوا الحرّية"، ما می بینیم بعضی از مردم آزادی را

اراده می کنند "و يفتخرون بها"، و به حریت و آزادی افتخار می کنند. "اولئك

فى جهل مبین"، اینطور اشخاصی که طالب آزادی هستند در نادانی آشکاری بسر می برند،

مردمی هستند که می گویند دین و آئین به کار کسی نمی آید و پیروی شرایع الهیه

بی فایده است. انسان باید آزاد باشد و هر عملی را که می خواهد، انجام بدهد.

البته این نوعی از آزادی است که بسیار بطرف افراط رفته است. آزادی افراطی را

حقّ جلّ جلاله دوست ندارد و نهی می کند و اینکه در اینجا می فرمایند، بعضی از

مردم مقصودشان اینست که به آزادی برسند، همان آزادی در حدّ افراط است که انسان خود را از هر حیث فردی

آزاد بداند و بگوید، من هر کار دلم می خواهد بکنم، می کنم ولو به ضرر دیگران تمام

ص ۲۷۲

شود. این آزادی، آزادی افراطی است، باعث هرج و مرج و انقلاب و اضطراب عالم انسانی

است و از طرف دیگر مقام انسان را تا درجه حیوانیت تدنّی می دهد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - پیام آسمانی ص ۱۵۸ ۱۵۹

۱۲۳ - انّ الحرّیة تنتهی عواقبها الی الفتنة الّتی لا تخمد نارها کذلک
 یخبرکم المحصی العلیم. فاعلموا انّ مطالع الحرّیة ومظاهرها هی
 الحیوان وللانسان ینبغی ان یکون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه وضرّ
 المالکین. انّ الحرّیة تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار وتجعله من الارذلین.
 آزادی افراطی که مردم نادان طالب آنند عاقبت منجر به فتنه ای می شود و آشوبی بر
 پا می کند که هرگز آتش آن فتنه و آشوب خاموش نخواهد شد. " کذلک یخبرکم المحصی
 العلیم "، خداوندی که احصاء و شماره هر چیزی را دارد و بهر چیزی عالم و دانا
 است، این چنین به شما خبر می دهد. " فاعلموا انّ مطالع الحرّیة ومظاهرها هی
 الحیوان "، بدانید که مصداق کامل و مظهر آشکار حرّیت افراطی عبارت از حیوان است
 . حیوان هر کار می خواهد، می کند. قید و بندی ندارد، اراده و شعوری در
 کارهایش نیست و به هر عملی که می خواهد، دست می زند ولو به ضرر دیگران تمام
 بشود. " و للانسان ینبغی "، انسان سزاوار است " ان یکون تحت سنن "، که همیشه
 در ظلّ قوانین و قواعدی باشد که " تحفظه عن جهل نفسه "، از یک طرف آن قوانین او
 را از نادانی های نفس آماره اش حفظ کند و از طرف دیگر او را از اذیت و آزار اشخاص مگّارو

خدانشناس محافظه نماید.
 اگر قانون در عالم بشری نباشد، انسان ممکن است از راه جهل و نادانی و به علت
 آزادی افراطی، خود را به عذاب بیاندازد و از طرف دیگر، دیگران از او سوء
 استفاده خواهند کرد. ولی اگر قانونی در کار باشد، نه کاری از اشخاص استعمار
 کننده ساخته است و نه انسان از جهل نفس خود به اذیت و آزار و بدبختی
 مبتلا می شود، اینها همه نتیجه آزادی افراطی است که می فرمایند: " انّ
 الحرّیة "، آزادی که به حدّ افراط رسید، " تخرج الانسان عن شئون الادب و
 الوقار "، بیرون می آورد انسان را از شئون و مراتب ادب و وقار، " و تجعله من
 الارذلین "، و انسان را تا پست ترین درجه رذالت و حقارت پائین می اندازد. پس بنا براین برای
 عالم انسانی قانونی لازم است که هم خود او را حفظ کند و هم شرّ ستمکاران را بر طرف سازد.

۱۲۴ - فانظروا الخلق کالانعام لا بدّلها من راع لیحفظها انّ هذا لحقّ
 یقین. انا نصدّقها فی بعض المقامات دون الاخر انا کنا عالمین.

مردم را اینطور نگاه کنید که مثل گوسفندان هستند. "لابد لها من راع ليحفظها"، گله گوسفند احتیاج به چوپان مهربان قادر مقتدری دارد که آن گله را از بلیات و آفات حفظ کند. "ان هذا لحق يقين"، این حرفی که ما زدیم و این تشبیهی که ما فرمودیم حقیقتی است واضح و آشکار و یقین. اگر چنانچه گله گوسفندی بخودی خود واگذار شود و گوسفندان بگویند، ما احتیاجی به شبان مهربان نداریم، طولی نمی کشد که گوسفندان خود را در ظل آن حریت افراطی به هلاکت می اندازند و از طرفی گرگهای درنده و حیوانات مفترس به آنها هجوم می کنند و همه را از بین خواهند برد. در آن حال کاری از آنها ساخته نیست.

بعد برای اینکه کسی خیال نکند که حق جل جلاله بکلی آزادی را از بشر سلب کرده است می فرمایند، مقصود ما از حریتی که می گوئیم مضر است، حریت عالم حیوانی است. "انا نصدقها فی بعض المقامات دون الاخر"، ما تصدیق می کنیم حریت و آزادی را برای انسان در بعضی جاها ولی نه در همه جا. "انا کنا عالمین"، ما دارای علم هستیم و می دانیم که چه می گوئیم.

ص ۲۷۶

۱۲۵ - قل الحرية في اتباع اوامري لو انتم من العارفين. لو اتبع

الناس ما نزلناه لهم من سماء الوحي ليجدون انفسهم في حرية بحتة

طوبى لمن عرف مراد الله فيما نزل من سماء مشيئة المهيمنة على

العالمين. قل الحرية التي تنفعكم انما في العبودية لله الحق و

الذي وجد حلاوتها لا يبدلها بملكوت السموات والارضين.

حریت مفیدی که بحال انسان نافع است و انسان از آن بواقع بهره مند می شود، بهترین راهش این است که در ظل قوانین الهی حاصل آید. قوانین الهی مانند چوپان مهربانی است که گله عالم انسانی را از جمیع ضررها و زیانها و جهل ها و نادانی ها و مکر ماکرین و ضرر ظالمین حفظ می کند. برای اینکه در شریعت الهی حدودی و سننی هست که تکلیف هر طبقه ای را معین کرده است. به فقرا دستور خاصی می دهد، به اغنیا دستور خاصی می دهد، به دولت دستور خاصی می دهد، به رعایا دستورها و فرمانهای مخصوصی می دهد و برای هر کدام وظیفه خاصی معین می کند. وارد شدن در ظل احکام الهی سبب می شود که جمیع طبقات مردم و هر فردی، در هر رتبه و مقامی که هست، هم از جهت خود محفوظ بماند و هم از ظلم ظالمین. لهذا می فرمایند "لو اتبع الناس

ص ۲۷۷

ما نزلناه لهم من سماء الوحي"، اگر مردم آنچه را که خداوند متان از آسمان وحی

در کتابش نازل کرده است اطاعت کنند، " لیجدنّ انفسهم فی حرّیة بحتة "، حقیقتاً خود را در آزادی کاملی که از هر جهت محفوظ و مصون هستند، مشاهده خواهند کرد. " طوبی لمن عرف مراد الله فیما نزل من سماء مشیته المهیمنة علی العالمین "، خوشا بحال کسی که به مقصود الهی پی ببرد و بداند که خداوند در آنچه که از آسمان مشیتش که بر اهل عالم غلبه دارد نازل فرموده، مقصودش چه چیز است. باز در شرح حرّیتی که مطلوب و مرغوب است می فرمایند: " قل الحرّیة الّتی تنفعکم انّها فی العبودیة لله الحقّ "، حرّیت و آزادی که به حال بشر نافع است عبارت از این است که بذیل عبودیت و بندگی و اطاعت او امر حقّ جلّ جلاله متمسک بشود. قبل از این آیات حرّیت مشاهده فرمودید که در ضمن یکی دو آیه در باره عبودیت لله الحقّ و آثاری که بر آن مترتب است تأکید شدید فرمودند. بعد قضیه حرّیت افراطی و مضرات آن را ذکر نمودند و سپس حرّیت حقیقی را ذکر فرمودند و اینجا مطلب را خلاصه می کنند که حرّیتی که از هر جهت به حال بشر نافع است، عبارت از عبودیت است که بشر نسبت به خدا دارد. " و الّذی وجد حلاوتها "، کسی که بیابد شیرینی عبودیت الهی را، " لا یبدلها "، حاضر نیست آن را معاوضه کند با ملکوت سلطنت آسمانها و زمینها. برای اینکه در این خصوص فایده ای بیشتر عاید بشود بیانی از حضرت عبدالبهاء را که در دست است در اینجا مندرج می سازد.

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در روز ۱۷ آوریل ۱۹۱۳ در بوداپست فرمودند:

" آزادی سه قسم است یک آزادی الهیست که آن مخصوص ذات باریست چه که اوست آزاد مطلق در هیچ شأنی از شئون کسی او را مجبور نمی تواند نمود. به اراده مطلقه او هر عصری شرایع مقدسه تجدید یافت و احکام متفرّعه به اقتضای هر زمانی تبدیل شد و این مقام به ظهور مطلع امر و مظهر علم و اراده او در عالم امکان ظاهر می شود. چنانچه جمال قدم جلّ اسمه الاعظم

ص ۲۷۸

می فرماید، انه لویحکم علی المآء حکم الخمر لیس لأحد ان یقول لِمَ و بِمَ. یک آزادی سیاسی اروپائیهاست که انسان هر چه می خواهد می کند به شرطی که به دیگری ضرری نرساند. این حرّیت طبیعی است و اعظم درجه آن در عالم حیوان است، این شأن حیوان است. این طیور را می بینید که به چه آزادی زندگانی می نمایند. انسان هر چه بکند نمی تواند بقدر حیوان آزاد باشد زیرا نظام مانع آزادی تامّ تمامست. اما آزادی سوّم در تحت سنن و احکام الهیه است. این حرّیت عالم انسانست که چون در ظلّ کلمة الله تربیت شود قطع علاقه قلبی از جمیع اشیاء می کند از جمیع مشقّات و احزان آسوده، نه ثروت و قدرت ظاهره او را از اعتدال و عدل مانع شود و نه فقر و فاقه از سرور و سکون باز دارد. هر قدر انسان وجدانش بیشتر ترقّی می

کند قلبش آزادتر می شود و روحش مستبشر تر. در دین الله حریت افکار هست زیرا هیچکس حاکم بر وجدان نیست، غیر از خدا، ولی به درجه ای که خارج از آداب نباشد. اما در دین الله حریت اعمال نیست از قانون الهی انسان نمی تواند تجاوز نماید ولو ضرری بغیر نرساند چه که مقصود از قانون الهی تربیت وجود خود و غیر خود است زیرا عندالله ضرر غیر و خود یکسانت هر دو مذموم است باید در قلوب خشیه الله باشد. انسان باید آنچه را عندالله مذموم است مرتکب نشود لذا آن حریت اعمالی که در قانون اروپاست در دیانت الهیه نیست و اما حریت افکار باید از آداب تجاوز نکند و اعمال مقرون به خشیه الله و رضای الهی باشد. امیدوارم شماها سبب روشنائی این ممالک گردید و وسیله تعدیل اخلاق نفوس شوید انتهى ". (بدایع الاثار، ج ۲ ص ۲۴۳ - ۲۴۴)

ص ۲۷۹

۱۲۶ - حرم علیکم السؤل فی البیان عفاالله عن ذلک لتستلوا ماتحتاج به انفسکم لا ما تکلم به رجال قبلکم اتقوا الله وکونوا من المتقین.

اسئلوا ما ینفعکم فی امرالله و سلطانه قد فتح باب الفضل علی من فی السموات والارضین.

حضرت اعلی در کتاب بیان می فرمایند، وقتی حضرت من ینظره الله ظاهر شد و خود را معرفی کرد، شما نباید از او سؤال بکنید و اسباب زحمت خاطر منیر او بشوید، هرچه را می خواهید، آنرا از من که مبشر او هستم، سؤال کنید تا وقتی آن حضرت ظاهر شد شما با سؤالات خود اسباب زحمت او را فراهم نکنید. در اینجا می فرمایند، گرچه در کتاب بیان سؤال از من ینظره الله حرام شده است، ولی حال که حضرت من ینظره الله ظاهر شده است، این ممنوعیت را برداشته است و شما را آزاد گذاشته است تا آنچه را که مورد احتیاج شماست از محضر مبارک من ینظره الله سؤال کنید. می فرمایند: " عفاالله عن ذلک لتستلوا ماتحتاج به انفسکم "، آنچه را مورد احتیاج شماست از من ینظره الله سؤال کنید، ولی می فرمایند، چیزهایی را سؤال کنید که از آن فایده ای ببرید، " لا ما تکلم به رجال قبلکم "، مسائلی را که اقوام و ملل پیشین از مظاهر الهی پرسیده اند، شما از حضرت من ینظره

ص ۲۸۰

الله نپرسید، یعنی معجزات، خوارق عادات و امور غریبه از او مطالبه نکنید.

" اتقوا الله "، از خدا بترسید و باشید از اشخاصی که پرهیزکارند. " اسئلوا ما ینفعکم فی امرالله و سلطانه "، سؤال کنید آنچه را که بدرد شما می خورد در باره امر الهی در باره سلطنت و قدرت الهی. " قد فتح باب الفضل علی من فی السموات والارضین "، با ظهور حضرت من ینظره الله ابواب فضل و بخشایش بر روی

جميع مردم آسمانها وزمینها گشوده شده است.

ص ۲۸۱

۱۲۷ - انّ عدّة الشهور تسعة عشر شهراً في كتاب الله قد زين اولها بهذا الاسم المهيمن على العالمين.
عدد ماهها در هر سال بهائی یا بیانی ۱۹ ماه است. در احادیث اسلامی از طرق شیعه روایت شده و در کتاب بحار الانوار جلد ۱۳ مندرج است که امام می فرماید، در دوره ظهور قائم وضع سال و ماه تغییر خواهد کرد و می فرماید، ایام سنه طولانی تر خواهد شد و ماههای سال هم طولانی تر شده و تعداد آن مطابق حروف جمله " بسم الله الرحمن الرحيم می شود. عبارت " بسم الله الرحمن الرحيم " از ۱۹ حرف تشکیل شده است. تقسیم سال به ۱۹ ماه و هر ماهی به ۱۹ روز و اسم ماههای بیانی در آثار حضرت اعلی است. بطوری که در آیات قبل اشاره شد، ماه اول سال را شهر البهاء نامیده اند و می فرمایند، این ماه مخصوص است به حضرت من يظهره الله و همچنین نام روز اول ماه اول را که شهر البهاء باشد، یوم البهاء نامیده اند و می فرمایند، این روز اختصاص به من يظهره الله دارد و این اشاره به این است که حضرت من يظهره الله اسمش بهاء الله است. رویت سال و ماههای بیانی روی حساب شمسی است، ولی در عالم اسلام اساس تقویم بر حساب قمری بود و عدّه ماههای سال ۱۲ ماه بود که در قرآن می فرمایند:
"انّ عدّة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً في كتاب الله" (سورة توبه، آیه ۳۶). می فرمایند، تعداد ماهها در سال ۱۲

ص ۲۸۲

ماه است، چهار ماه جنگ حرام است و در بقیه ماهها باید به جهاد پرداخت و به نشر اسلام و به عبادت خدا و از این قبیل. جمال قدم می فرمایند، عدد ماهها ۱۹ ماه است در کتاب الهی، یعنی یک سال بیانی عبارت است از ۱۹ ماه و هر ماهی ۱۹ روز که جمعاً می شود ۳۶۱ روز، اسم ماه اول از سنه بهائی به اسم اعظم الهی مزین شده است، یعنی شهر البهاء.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۴، ص ۱ - ۶

ص ۲۸۳

۸۱۲ - قد حکم الله دفن الاموات في البلور او الاحجار الممتنعة او الاخشاب الصلبة اللطيفة ووضع الخواتيم المنقوشة في اصابعهم انه لهو المقدر العليم.
خداوند حکم فرموده است که مرده ها را در صندوقی از بلور دفن کنید. " او الاحجار الممتنعة"، یا صندوقهای بسازید از سنگهای بسیار محکم "او الاخشاب الصلبة اللطيفة" یا از چوبهای که بسیار سخت و در عین حال لطیف باشد.

عمل دیگری که بر شما لازم است در باره اموات در نظر داشته باشید، قرار دادن انگشتری است در دست میّت که در نگین آن انگشتر، آیه‌ای که خداوند فرموده است، باید نقش شده باشد. خدا مقدر است، یعنی هر طور بخواهد حکم می کند و علیم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۴۱ - ۱۴۵
- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۹ - ۲۰۵ - منتخبات توقیعات، ص ۴۲۲ - ۴۲۷

ص ۲۸۴

۱۲۹ - یکتب للرجال ولله ما فی السموات والارض وما بینهما وكان الله بكلّ شیء علیماً. وللورقات ولله ملك السموات والارض وما بینهما وكان الله علی كلّ شیء قديراً. هذا ما نزل من قبل وینادی نقطة البیان و یقول یا محبوب الامکان انطق فی هذا المقام بما تتضوّع به نفحات الطافک بین العالمین. انا اخبرنا الكلّ بان لا یعادل بکلمة منک ما نزل فی البیان أنّک انت المقتدر علی ماتشاء لا تمنع عبادک عن فیوضات بحر رحمتک أنّک انت ذوالفضل العظیم. قد استجبنا ما اراد أنّه لهو المحبوب المحبیب. لو ینقش علیها ما نزل فی الحین من لدی الله أنّه خیر لهم ولهنّ انا کنا حاکمین. قد بدت من الله ورجعت الیه منقطعاً عمّا سواه و متمسکاً باسمه الرّحمن الرّحیم. کذلک یخصّص الله من یشاء بفضل من عنده أنّه لهو المقتدر القدیر.

ص ۲۸۵

برای مردها حضرت اعلی فرموده‌اند که در نگین انگشترشان بنویسید: "ولله ما فی السموات والارض وما بینهما وكان الله بكلّ شیء علیماً". و برای زنها حضرت اعلی در کتاب بیان فرموده‌اند که در نگین انگشتری آنها بنویسید: "ولله ملك السموات والارض وما بینهما وكان الله علی كلّ شیء قديراً". اینها آیاتی است که در دوره ظهور حضرت اعلی از قلم هیکل مبارک در کتاب بیان نازل شده است. بعد می فرمایند، در این حین که ذکر نقش نگین انگشتر مرده ها است و من آیات بیان را برای شما در کتاب اقدس نقل کردم، حضرت اعلی پهلوی من حاضر است و درخواست می کند از ساحت اقدس که خوب است مجدداً از قلم الهی چیزی برای نقش نگین اموات اعم از زن و مرد نازل بشود، می فرمایند: " ینادی نقطة البیان و یقول "، حضرت نقطه بیان خطاب به من یظهره الله می فرمایند، ای کسیکه محبوب همه عالم هستی، نطق کن در این مقام، یعنی در باره نقش نگین انگشتری اموات، حکمی بکن که منتشر بشود از آن نفحات الطاف تو در بین اهل عالم. حضرت اعلی به

حضور مبارک عرض می کند، که ما خبر دادیم تمام مردم را به اینکه برابری نمی کند با یک کلمه از آیاتی که از قلم تو نازل می شود تمام کتاب بیان، زیرا تو توانا هستی بر هرچه که می خواهی. و اینک از تو درخواست می کنیم که بندگان خود را از فیوضات دریای مرحمت نا امید نکنی زیرا تو هستی صاحب بخشش بزرگ. این درخواست را که حضرت اعلی از ما کرد "قد استجبنا ما اراد"، ما هم قبول کردیم آنچه را که او اراده فرمود. زیرا خداوند هم محبوب و هم اجابت کننده است.

لهذا بر حسب تقاضای معنوی حضرت اعلی از حضور جمال مبارک، آیه دیگری برای انگشتی اموات نازل شد، "لو ينقش عليها ما نزل في الحين"، اگر این آیه ای که الآن نازل میشود، در نگین انگشتریهای اموات نقش بشود، برای آنها اعم از زن و مرد بهتر است. "انا كنا حاكمين"، ما هر طور بخواهیم، فرمان می دهیم. حال این آیه جدیدی است که باید بر نگین انگشتر اموات

ص ۲۸۶

نقش بشود: "قد بدئت من الله و رجعت اليه منقطعاً عمّا" سواه و متمسكاً باسمه الرحمن الرحيم"، بنا بر این این آیه ای است که باید بر نگین انگشتری اموات بهائی اعم از زن و مرد نقش بشود، "كذلك يختص الله من يشاء بفضل من عنده"، اینطور اختصاص می دهد خدا هر کس را که بخواهد به فضل مخصوص خود و خداوند توانا است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۳۶ - امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۹ - ۲۰۰

ص ۲۸۷

۱۳۰ - وان تكفنه في خمسة اثار من الحرير او القطن من لم يستطع يكتفي بواحدة منهما كذلك قضى الامر من لدن عليم خبير. حرم عليكم نقل الميت ازيد من مسافة ساعة من المدينة ادفنه بالروح والريحان في مكان قريب. حکم دیگر در باره اموات این است که اموات را در پنج تکه پارچه کفن کنید. اگر بازماندگان شخص متوفی ثروتمند باشند، این پنج تکه را از ابریشم انتخاب می کنند و اگر نتوانستند، پارچه پنبه ای تهیه می نمایند. این پنج تکه را یکی سرتاسری و چهارتای دیگر را به سرو پا و دست می پیچند و مرده را دفن میکنند. "من لم يستطع يكتفي بواحدة منهما"، اگر کسی نتواند پنج تکه پارچه ابریشمی تهیه کند، یک تکه تهیه کند و همچنین اگر کسی نتواند پنج تکه پارچه پنبه ای تهیه کند یک تکه تهیه کند، هر کدام را که توانست آنرا تهیه کند. "يكتفي بواحدة منهما"، یعنی اکتفا کند به یک تکه از پنبه یا از حریر. "كذلك قضى الامر من لدن عليم خبير"، اینطور جاری شده است امر از طرف خدائی که دانا است.

حرام است بر شما که میت را خیلی دور از محلی که فوت شده است دفن کنید. یعنی در محلی متوفی را دفن کنید که از جائی که او در آنجا وفات کرده

ص ۲۸۸

به اندازه یک ساعت بیشتر فاصله نداشته باشد. یک ساعت حرکت هواپیما یا یک ساعت حرکت کشتی یا اتومبیل، یا یک ساعت حرکت بر سردوش، به هر حال باید رعایت شود ولی زیادتر از یک ساعت نباید باشد. " ادفنوه بالرّوح والرّیحان "، دفن کنید متوفی را با کمال روح و ریحان در جائی که نزدیک به محلّ صعود اوست.

سایر منابع مطالعه در بارهٔ مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۳۵ - ۱۴۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۰۰ - ۲۰۵

ص ۲۸۹

۱۳۱ - قد رفع الله ما حکم به البیان فی تحدید الاسفار انه لهوالمختار یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. حضرت اعلی در کتاب بیان می فرمایند، از محلّ خودتان زیاد دور نروید و مسافرت‌های دور و دراز نکنید. این برای این است که مبادا من یظهره الله ظاهر بشود و شما در محلّ نباشید و آوازهٔ ظهور را نشنوید و از ایمان به او محروم بمانید. در کتاب اقدس خدا این محدودیت را بر طرف کرده و می فرماید حالا که من یظهره الله ظاهر شده و آوازهٔ ظهور او به شرق و غرب رسیده، هر کس هر قدر می خواهد سفر کند. زیرا خداوند مرتفع فرموده است حکمی را که در بیان راجع به محدود بودن سفر جاری بود. خداوند مختار است، هر کاری می خواهد می کند و هر طور اراده نماید حکم می فرماید.

ص ۲۹۰

۱۳۲ - یا ملأ الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه ینادیکم من شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا انا المقتدر المتکبر المتسخّر المتعالی العلیم الحکیم. انه لا اله الا هو المقتدر علی العالمین. لو یشاء یأخذ العالم بکلمة من عنده ایاکم ان تتوقفوا فی هذا الامر الذی خضع له الملاء الاعلی و اهل مدائن الاسماء اتقوا الله و لا تكونن من المحتجین. احرقوا الحجبات بنار حبّی و السبحات بهذا الاسم الذی به سخّرنا العالمین. ای مردم روی زمین، بشنوید ندای خداوندی را که صاحب اختیار مردم است. اسماء جمع اسم است و هر فردی از افراد بشر به منزلهٔ اسمی از اسماء الله است، یعنی همانطوری که اسم بر مسمی دلالت می کند، وجود هر فردی از افراد دلالت می کند بر

وجود و هستی خالق او که حقّ جلّ جلاله باشد. لهذا مالک اسماء یعنی خداوند مردم
 . " اَنَّهُ يَنادِيكُمْ مِنْ شَطْرِ سَجْنِهِ "، ای مردم، خداوند شما را ندا می کند از زندان
 اعظم که عکّا باشد و می فرماید: " لا اله الا انا المقتدر المتكبر المتسخّر
 المتعالی العليم الحكيم "، من خداوندی هستم که مقتدرم، توانا هستم، متکبرم،
 یعنی بر همهٔ ممکنات غلبه دارم، متسخّر، یعنی زمام امور همه در دست من است و
 متعالی هستم به درجه‌ای که افکار و عقول بشر به ساحت

ص ۲۹۱

قدس من راه ندارد. علیم هستم، دانا هستم و حکیم. و باز می فرماید، " لا
 اله الا هوالمقتدر علی العالمین "، نیست خدائی مگر او که مقتدر است بر اهل
 عالم. در اینجا در یک آیه فرمودند، " انا المقتدر المتكبر... " و در آیه
 دوّم می فرمایند: " هو المقتدر علی العالمین "، تفاوت این دو لحن اشاره به آن
 است که مظهر امرالله جانشین ذات غیب است، چه به اوصمیر " انا " یعنی من،
 گفته بشود چه ضمیر " هو " یعنی او، هر دو به حقیقت واحده راجع است. " لویشاء یاخذ
 العالم بكلمة من عنده "، اگر خدا بخواهد، جمیع عالم را به یک کلمه تسخیر می
 کند، یعنی خدا عاجز نیست از آنکه طوری جلوه کند که تمام مردم طوعاً یا از روی
 کراهت و بالاجبار همه به حقّ مؤمن بشوند. ولی خداوند نمی خواهد که مردم
 ایمانشان بحقّ از روی آکراه و اجبار باشد. لهذا مظاهر الهی می آیند و خودشان را
 معرفی می کنند. هر کس فطرت اصلیه اش دلالت بر ایمان کرد، ایمان می آورد و هر
 کس دلالت نکرد، مؤمن نمی شود. بعد می فرمایند: " ایاکم ان تتوقّفوا " مبادا
 ای مردم توقّف کنید در ایمان به این امری که خاضع شده است در مقابل آن تمام ملأ
 اعلی، ارواح مجرّده و اهل مدائن اسماء. " اتّقوا الله "، از خدا بترسید،
 ولا تكوننّ من المحتجین "، از اشخاصی نباشید که در حجاب غفلت گرفتار شده اند.
 " احرقوا الحجبات بنار حبّی "، بسوزانید تمام پرده ها را ای مردم به آتش محبّت من و
 بسوزانید تمام موانع و مشکلاتی را که در بین حقّ و خلق است به این اسم مقدّس،
 یعنی اسم جمال قدم که به وسیلهٔ او تسخیر کردیم جمیع اهل عالم را.

ص ۲۹۲

۱۳۳ - و ارفعنّ البیتین فی المقامین و المقامات الّتی فیها استقرّ عرش
 ربکم الرّحمن کذلک یامرکم مولی العارفين.

تعمیر کنید، بسازید یا آباد کنید دو خانه‌ای را که در دو مقام است، یعنی بیت
 مبارک حضرت ربّ اعلی در شیراز و بیت مبارک جمال قدم در بغداد که هر دو محلّ حجّ

است. و نیز بسازید، مرتفع کنید و تعمیر کنید مقامات دیگری را که در آن مقامات استقرار یافته عرش پروردگار رحمن شما. یعنی مقامات متبرکه‌ای که حقّ جلّ جلاله در آنجا سکونت داشته و از آنجا رفته است. اینطور امر می کند شما را خدائی که مولای عارفین است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۴۶ - ۲۴۷ - امر و خلق، ج ۴، ص ۱۳۵ - ۱۳۷

ص ۲۹۳

۱۳۴ - ایّاکم ان تمنعکم شئونات الارض عمّا امرتم به من لدن قویّ امین. کونوا مظاهر الاستقامة بین البریّة علی شأن لا تمنعکم شبهات الدّین کفروا باللّٰه اذ ظهر بسلطان عظیم. ایّاکم ان یمنعکم ما نزل فی الکتاب عن هذا الکتاب الذی ینطق بالحقّ أنّه لا اله الاّ انا العزیز الحمید. انظروا بعین الانصاف الی من اتی من سماء المشیّة والاعتدار ولا تكوننّ من الظّالمین. مبادا ای مردم، منع کند شما را شئونات روی زمین، امور دنیوی، " عمّا امرتم به من لدن قویّ امین"، از اینکه اطاعت کنید او امر پروردگارتان را که قوی و امین است. ای مردم، همیشه مظاهر استقامت باشید در بین اهل عالم و استقامت شما طوری باشد که " لا تمنعکم شبهات الدّین کفروا باللّٰه"، اعتراضات و ایرادهای منکرین و مخالفین نتواند شما را از امرالله منحرف کند. حال که خدا ظاهر شده است با حجّت و برهان و شما مؤمن به او شده‌اید، باید در ایمان استقامت کنید و متزلزل نشوید زیرا خداوند ظهورش مقرون با سلطنت و قدرت بزرگی است. مبادا منع کند شما را " ما نزل فی الکتاب"، آنچه در کتاب الهی نازل شده است از ایمان به این کتابی که نطق می کند به حقّ. یعنی ایمان به جمال

ص ۲۹۴

قدم که کتاب ناطق الهی است و می فرماید " لا اله الاّ انا العزیز الحمید". ملل و اقوام اغلب وقتی که مظاهر مقدّسه ظاهر می شوند، به مظهر جدید ایمان نمی آورند. مثلاً مسلمین متشبّث شدند به کلمه خاتم التّبیّن و از ایمان به حضرت اعلی و جمال قدم محروم ماندند. معرضین بیان هم به بعضی شبهات متمسک شدند و از ایمان به جمال مبارک محروم ماندند، از قبیل مسئله مستغاث و مسئله تکوین بیان و طهارت ماء نطفه و مسئله مکتب من ینظهره الله و از این قبیل، جواب همه این شبهات در الواح مختلفه از قلم جمال مبارک نازل شده است. مثل کتاب بدیع و لوح میرزا علی محمّد سراج الدّاکرین اصفهانی و سایر الواح که در کتب اشراقات و اقتدارات و غیره مندرج شده است. در اینجا می فرمایند، مبادا مطالبی که در کتاب

صامت، یعنی در کتاب تدوین، ذکر شده، شما را مانع شود از ایمان به کتاب ناطق، یعنی مظهر امرالله. "انظروا بعین الانصاف"، ای مردم، به چشم انصاف به مظهر امر الهی نگاه کنید که آمده است از آسمان مشیت و اقتدار و نباشید از اشخاص ستمکار. در اینجا تعبیر فرموده است از ظهور مظهر امرالله به آمدن از سماء مشیت، یعنی از طرف ذات غیب الهی و از عالم غیب مأمور شده است به اینکه این حقایق را به اهل عالم برساند. این تعبیری است که در کتب آسمانی ذکر شده است. مثلاً در قرآن مجید راجع به حضرت رسول کلمه نازل شدن از آسمان ذکر شده است: "قد انزل الله الیکم ذکراً رسولاً یتلوا علیکم آیات الله" (سوره طلاق، آیه ۱۰ - ۱۱). که مقصود حضرت خاتم النبیین است که خدا می فرماید، او را نازل کردیم از آسمان. در انجیل هم هست که حضرت مسیح می فرمود من از آسمان آمده‌ام و مخالفین و منافقین اظهار تعجب می کردند و می گفتند، مگر این جوان همان عیسیای ناصری نیست که از ناصره آمده است، چگونه می گوید من از آسمان آمده‌ام. از این قبیل تعبیرات در کتب آسمانی بسیار است. در اینجا هم می فرمایند جمال قدم و اسم اعظم از آسمان مشیت آمده است،

ص ۲۹۵

او را بپذیرید و از ستمکاران نباشید. بعد از اینکه این توصیه ها و این سفارش ها را به معرضین بیان می کنند، جمال مبارک در مقام استدلال و اتیان حجّت بر می آیند و برای اثبات امر خود به چند آیه از آیات حضرت اعلی که در الواح ایشان نازل شده اشاره می فرمایند، که شرح آن خواهد آمد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۳، ص ۴۱۷ - ۴۲۱

- حیوة بهائی، ص ۱۹۳ - ۱۹۵ - پیام آسمانی، ص ۵۶ - ۵۷

ص ۲۹۶

۱۳۵ - ثم اذکروا ما جرى من قلم مبشّری فی ذکر هذا الظهور و ما ارتکبه

اولو الطغیان فی ایامه الا انهم من الاخسرین. قال ان ادرکتُم ما

نظره انتم من فضل الله تسئلون لیمن علیکم باستوائه علی سرائرکم

فان ذلک عزّ ممتنع منیع. ان یشرب کأس ماء عندکم اعظم من ان تشرین

کلّ نفس ماء وجوده بل کلّ شیء ان یا عبادی تدرکون.

ای معرضین بیان، بیاد بیاورید آنچه را که جاری شده است از قلم حضرت نقطه اولی

که بشارت دهنده من بود. آن حضرت مطالبی را در ذکر این ظهور نوشته است ولی

بینید که اهل طغیان و ستمکاران و معرضین بیان در آیام ظهور مظهر امرالله مرتکب چه ظلم و جورى شده‌اند. " الا انهم من الاخيرين "، آنهائی که با مظهر امرالهی، یعنی حضرت من یظهره الله که حضرت اعلی بشارت به ظهور او داد، مخالفت کردند، از زیانکاران هستند. حال استشهاد می کنند به آیه حضرت اعلی و می فرمایند، " قال "، یعنی حضرت اعلی در باره من یظهره الله چنین فرمود: " ان ادرکتُم ما نظهره "، اگر زمان ظهور من یظهره الله را درک کردید، " انتم من فضل الله تسئلون "، شما از فضل و عنایت جمال قدم و من یظهره الله درخواست بکنید، " لیمن علیکم "، منت بر شما

ص ۲۹۷

بگذارند، " باستواءه علی سرائرکم "، و بیاید روی صندلی های شما بنشیند. اگر چنین موهبتی نصیب شما شد، بدانید که این عزتی است بسیار عالی مقام و بلند مرتبه. " ان یشرب "، اگر بنوشد من یظهره الله جام آبی در پیش شما و در منزل شما، یعنی یک جام آب به او بدهید بخورد، این عمل اعظم است از اینکه بنوشد هر نفسی آب وجود خود را. یعنی اعظم از این است که هرکسی به درجه کمال وجود خود برسد. " بل کلّ شیء "، نه تنها یک نفر بلکه به منزله اینست و اعظم از آنست که تمام مؤمنین به بیان به مقام کمال خود برسند. " ان یا عبادى تدرکون "، ای بندگان من بفهمید این حرفهائی را که من می زنم.

ص ۲۹۸

۱۳۶ - هذا ما نزل من عنده ذكراً لِنَفْسِي لَوْ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. وَالَّذِي تَفَكَّرَ فِي هَذِهِ الْاَيَاتِ وَاَطَّلَعَ بِمَا سَتَرَفِيهِنَّ مِنَ اللَّتَالِي الْمَخزُونَةِ تَاللهُ اَنَّهُ يَجِدُ عَرَفَ الرَّحْمَنِ مِنْ شَطْرِ السَّجْنِ وَيَسْرِعُ بِقَلْبِهِ اِلَيْهِ بِاشْتِيَاقٍ لَا تَمْنَعُهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِينَ. قُلْ هَذَا لظُهُورِ تَطْوُفِ حَوْلِهِ الْحِجَّةِ وَالْبِرْهَانِ كَذَلِكَ اَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ اِنْ اَنْتُمْ مِنَ الْمُنْصِفِينَ. قُلْ هَذَا رُوحُ الْكُتُبِ قَدْ نَفَخَ بِهِ فِي الْقَلَمِ الْاَعْلَى وَاَنْصَعَقَ مِنْ فِي الْاِنْشَاءِ اَلَّا مِنْ اَخَذَتْهُ نَفْحَاتِ رَحْمَتِي وَفُوحَاتِ الطَّافِي الْمَهِيْمَةِ عَلَي الْعَالَمِينَ.

جمال مبارک می فرمایند، این قضیه شرب کاس ماء از قلم حضرت اعلی نازل شد، وقتی که می خواست مژده ظهور مرا به شماها بدهد. " لو انتم تعلمون "، اگر شما بتوانید به این نکته پی ببرید. " وَالَّذِي تَفَكَّرَ فِي هَذِهِ الْاَيَاتِ "، هرکس فکر کند در این آیه هائی که از قلم حضرت اعلی نازل شده " وَاَطَّلَعَ بِمَا سَتَرَفِيهِنَّ مِنَ اللَّتَالِي الْمَخزُونَةِ "، و مطلع شود بر گوهرهای گرانبھائی که در این آیات مستور است. " تَاللهُ اَنَّهُ يَجِدُ عَرَفَ الرَّحْمَنِ مِنْ شَطْرِ السَّجْنِ "، قسم بخدا چنین کسی می یابد

اینکه حضرت من ینظره الله ظاهر شده است. " و یسرع بقلبه الیه "، با قلب به ساحت اقدس او می شتابد و با شوق و شوری می شتابد که لشکرهای آسمان و زمین نمی توانند جلوی او را بگیرند. " قل هذا لظهور "، بگو، ظهور جمال مبارک ظهوری است که " تطوف حوله الحجة والبرهان "، هر حجّت و برهانی طائف حول امر مقدّس الهی است، یعنی ظهور جمال مبارک بقدری واضح است که احتیاجی به حجّت و برهان ندارد. " کذلک انزله الرحمن "، اینطور در باره این ظهور حکم کرده است حضرت خداوند مهربان، اگر شما از اهل انصاف باشید. بگو ای مردم، " هذا روح الکتب "، اینست روح تمام کتب آسمانی که دمیده شده است در قلم اعلی و جمیع مردمی که در روی زمین هستند از عظمت این ظهور منصعق شده اند مگر کسی که نفحات رحمت و نسیم های خوشبوی الطاف جمال قدم و اسم اعظم شامل حالش شد که محیط است بر اهل عالم.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - اقداح الفلاح، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۶

۱۳۷ - یا ملاً البیان اتقوا الرحمن ثمّ انظروا ما انزله فی مقام آخر
قال انما القبلة من ینظره الله متی ینقلب تنقلب الی ان یستقرّ کذلک
نزل من لدن مالک القدر اذ اراد ذکر هذا المنظر الاکبر تفکّروا یا قوم و
لا تكوننّ من الهائمین. لو تنکرونه باهوائکم الی آية قبله تتوجّهون
یا معشر الغافلین. تفکّروا فی هذه الایة ثمّ انصفوا بالله لعلّ تجدون
لثالی الاسرار من البحر الذی تموج باسمی العزیز المنیع.
ای معروضین بیان " اتقوا الرحمن "، از خدا بترسید، " ثمّ انظروا ما انزله فی
مقام آخر "، بعد نگاه کنید در آیه دیگری که حضرت اعلی در بشارت به این ظهور
مبارک فرموده است. می فرماید: " انما القبلة من ینظره الله "، حضرت اعلی به
اهل بیان می فرماید که قبله عبادات شما حضرت من ینظره الله است. " متی ینقلب
تنقلب "، هر جا برود و به هر طرف رو کند، قبله به همان طرف است، " الی ان
یستقرّ "، تا وقتی که ساکن شود و محلّ قبله تثبیت گردد، " کذلک نزل من لدن
مالک القدر "، اینطور نازل شد از طرف خداوندی که مالک قدر است، زمانی که اراده
کرد ذکر این ظهور بزرگ را، " تفکّروا یا قوم "، ای مردم، در این بیانات حضرت
اعلی که در بشارت به این ظهور مبارک است تفکّر

ص ۳۰۱

کنید، " ولا تكوننّ من الهائمین "، و از اشخاص حیران و سرگردان نباشید.
" لو تنکرونه باهوآئکم "، اگر این ظهور مبارک را که امروز ظاهر شده است، با هوای نفس خود رها کنید و به این قبله توجّه نکنید، به کدام قبله توجّه خواهید کرد، ای گروه بی خبران.
" تفکروا فی هذه الایة "، در این آیه ای که ذکر شد و از قلم حضرت اعلی نازل شده فکر کنید. " ثمّ انصفوا بالله "، و انصاف بدهید در مقابل حقّ. " لعلّ تجدون لثالی الاسرار "، شاید بیابید گوهرهای گرانبهای رموز و اسرار را از این دریائی که موج می زند به نام من که عزیز و بدیع هستم.

ص ۳۰۲

۱۳۸ - لیس لاحد ان یتمسّک الیوم الا بما ظهر فی هذا الظهور هذا حکم الله من قبل و من بعد و به زین صحف الاولین. هذا ذکرالله من قبل و من بعد قد طرّز به دیباج کتاب الوجود ان انتم من الشاعریین. هذا امرالله من قبل و من بعد ایاکم ان تكونوا من الصّاعریین. لا یغنیکم الیوم شیء و لیس لاحد مهرب الا الله العلیم الحکیم. من عرفنی قد عرف المقصود من توجّه الیّ قد توجّه الی المعبود کذلک ففصل فی الكتاب و قضی الامر من لدی الله ربّ العالمین. من یقرء آیه من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاولین و الاخرین.
هذا بیان الرّحمن ان انتم من السّامعیین. قل هذا حقّ العلم لو انتم من العارفین.
جایز نیست برای کسی، " ان یتمسّک الیوم "، اینکه متمسّک شود به کتابی، به شریعتی، " الا بما ظهر فی هذا الظهور "، مگر به آیات و آثار و احکام این ظهور. " هذا حکم الله من قبل و من بعد "، این است حکم الهی قبل از این و بعد از این. یعنی همیشه باید به حقّ راجع شد و به همین حکم و فرمان زینت یافته است کتب انبیاء قبل، زیرا آیات و احکام هر رسولی در دوره خودش

ص ۳۰۳

مرجع و محلّ توجّه جمیع نفوس است و در این دور مبارک هم همینطور است. " هذا ذکرالله من قبل و من بعد "، اینست ذکر الهی از قبل و بعد که زینت یافته است به آن دیباجه کتاب هستی، اگر شما از اشخاص دانا باشید. " هذا امرالله من قبل و من بعد "، این است امر الهی از قبل و بعد " ایاکم ان تكونوا من الصّاعریین "، مبادا امر الهی را بگذارید و از اشخاص ذلیل و خوار بشوید، " لا یغنیکم الیوم شیء "، امروز هیچ چیز شما را بی نیاز نمی سازد، " و لیس لاحد مهرب "، و هیچ

پناهگاهی برای کسی نیست، مگر خداوند علیم حکیم که امر خود را به واسطه من یظهره الله ظاهر کرده و او است مرجع و پناه همه. " من عرفنی قد عرف المقصود "، هرکه مرا شناخت خدا را شناخته است. " من توجّه الیّ قد توجّه الیّ المعبود "، هرکه به من رو کرد به خدا رو کرده است. اینطور تفصیل داده شد در کتاب الهی و جاری شد امر خدا از طرف پروردگار جهانیان. " من یقرء آیه من آیاتی "، اگر کسی بخواند یک آیه از آیات مرا، " لخیر له "، برای او بهتر است، " من ان یقرء کتب الاولین والآخرین "، از اینکه تمام کتاب های اولین و آخرین را بخواند. " هذا بیان الرحمن ". حضرت بهاء الله می فرمایند، این جمله ای که ذکر شد "(که خواندن یک آیه جمال قدم بهتر است از خواندن کتب اولین و آخرین)"، بیان رحمن است، یعنی حضرت اعلی فرموده است، " ان انتم من السّامعین "، اگر شما گوش شنوا داشته باشید. " قل هذا حقّ العلم "، حقیقت علم اینست که شما توجّه به این حضرت معلوم بکنید و مؤمن به مظهر امر بشوید، " لو انتم من العارفين "، اگر شما به حقیقت معنی علم آگاه باشید.

ص ۳۰۴

۱۳۹- ثمّ انظروا ما نزل فی مقام آخر لعلّ تدعون ما عندکم مقبلین الی الله ربّ العالمین. قال لا یحلّ الاقتران ان لم یکن فی البیان وان یدخل من احد یحرم علی الآخر ما یملک من عنده الا وان یرجع ذلک وان یرفع امر من نظهره بالحقّ او ما قد ظهر بالعدل و قبل ذلک فلتقرین لعلکم بذلک امر الله ترفعون. کذلک تغرّدت الورقاء علی الافنان فی ذکر ربّها الرحمن طوبی للسّامعین. در این قسمت جمال قدم باز به یک آیه دیگر از آیات بیان برای حقانیت خود استشهاد می کنند. " ثمّ انظروا ما نزل فی مقام آخر "، بعد نگاه کنید به آیه ای که در جای دیگر از آثار حضرت اعلی نازل شده است. " لعلّ تدعون ما عندکم "، شاید اهواء و تقالید خود را رها کنید، " مقبلین الی الله ربّ العالمین "، و بطرف خداوندی که پروردگار اهل عالم است رو بیاورید. خلاصه این آیه چنین است که حضرت اعلی می فرمایند، شرط ازدواج در شریعت بیان این است که باید زن و شوهری که می خواهند با هم ازدواج کنند، هر دو مؤمن به امر بیان باشند و اگر زن و شوهری بودند که یکی مؤمن شد و دیگری مؤمن نشد، تمام دارائی آن شخصی که مؤمن نشده به او حرام است، مگر اینکه توبه

ص ۳۰۵

کند و مؤمن شود، آن وقت اموال خودش به او حلال می شود. مثلاً زن و شوهری بودند در عالم اسلام. فرض کنید زن مؤمن به بیان می شد و مرد نمی شد. تمام دارائی این مرد به او حرام می شد و به زن می رسید. مگر اینکه آن شوهر هم مؤمن

می شد، آنوقت اموالش به او برمی گردید. این حکم بیان است. بعد می فرمایند، موقع اجرای این حکم وقتی است که یکی از دوکار در عالم رخ داده باشد. یا من یظهره الله آمده باشد و شریعت او بر اهل عالم غلبه کرده باشد و یا شریعت بیان در عالم منتشر شده باشد. قبل از وقوع این دو قضیه شما می توانید با غیر بابی هم ازدواج کنید، شاید به آن وسیله بتوانید به تبلیغ نفوس پردازید. در اینجا ملاحظه می فرمائید که حضرت اعلی وقتی دو امر را ذکر می کنند، می فرمایند، یا من یظهره الله آمده باشد و شریعتش مرتفع شده باشد یا شریعت بیان ارتفاع یافته باشد. شریعت من یظهره الله را قبل از ارتفاع شریعت خود بیان می کنند و از این تقدّم ذکر می خواهند بفرمایند که قبل از اینکه شریعت بیان در عالم مرتفع بشود، من یظهره الله می آید، احکامی وضع می کند و شریعتش عالم گیر می شود. نقطه بیان در اینجا تصریح می کند به اینکه ارتفاع امر من یظهره الله پیش از ارتفاع بیان است. این نکته مورد استدلال در این فقره از آیات کتاب اقدس است.

حال به شرح آیات می پردازیم. حضرت اعلی فرمود، " لا یحلّ الاقتران ان لم یکن فی البیان "، ازدواج مرد با زن جایز نیست مگر اینکه هر دو به شریعت بیان مؤمن باشند. " و ان یدخل من احد "، و اگر یکی از زن و یا شوهر داخل در دین بیان بشود، " یحرم علی الآخر ما یملک من عنده "، بر دیگری که مؤمن نشده است، تمام دارائش حرام می شود. " الا و ان یرجع "، مگر اینکه آن غیر مؤمن برگردد و مؤمن بشود. آن وقت دارائش که به او حرام بود حلال می شود، " ذلک بعد ان یرفع امر من نظهره بالحق "، انجام این حکمی که گفتیم موکول است به زمانی که مرتفع بشود امر من یظهره الله، که ما او را به حقّ ظاهر خواهیم کرد، یا به ارتفاع شریعت بیان که بعدل الهی ظاهر شده است. " و قبل ذلک فلتقرین "،

ص ۳۰۶

پیش از اینکه شریعت من یظهره الله عالمگیر شود، یا شریعت بیان، می تواند غیر بابی با بابی ازدواج کند. " لعلکم بذلک "، شاید به وسیله این ازدواج امر الله ترفعون "، امر الهی را تبلیغ و منتشر کنید. این آیه بیان بود.

جمال قدم حال می فرمایند، " کذلک تغردت الورقاء ". اینطور خوانندگی کرد و رقاء الهی بر شاخه های درخت ظهور در ذکر پروردگارش که رحمن است. یعنی اینطور بشارت داد حضرت اعلی در کتاب بیان از ظهور حضرت من یظهره الله. " طوبی للسامعین "، خوشا بحال کسانی که بشنوند.

ص ۳۰۷

۱۴۰ - یا ملاً البیان اقسامکم بریکم الرّحمن بان تنظروا فیما نزل بالحقّ بعین الانصاف ولا تكوننّ من الّذین یرون برهان الله وینکرونه الا انّهم من الهالکین. قد صرّح نقطة البیان فی هذه الایة بارتفاع امری قبل امره یشهد بذلك کلّ منصف علیم. كما ترونه الیوم انّه ارتفع علی شأن لا ینکره الا الّذین سکرّت ابصارهم فی الاولی و فی الاخری لهم عذاب مهین. حال شرح برهان را می فرمایند. " یا ملاً البیان"، ای گروه بیان، " اقسامکم بریکم الرّحمن"، شما را به خدا قسم می دهم، " بان تنظروا فیما نزل بالحقّ بعین الانصاف"، به آن آیه ای که ذکر کردیم و به حقّ از قلم حضرت اعلی جاری شده با چشم انصاف بنگرید. " ولا تكوننّ من الّذین یرون برهان الله". و نباشید از کسانی که برهان الهی را می بینند، " وینکرونه"، و بعد منکر می شوند. " الا انّهم من الهالکین"، این گونه نفوسی که برهان را می بینند و منکر می شوند از اشخاصی هستند که در هلاکت ابدی اند. " قد صرّح نقطة البیان فی هذه الایة"، تصریح کرده است حضرت اعلی در این آیه " بارتفاع امری قبل امره"، به مرتفع و منتشر شدن امر من ینظره الله قبل از امر خودش که شریعت بیان باشد.

ص ۳۰۸

" یشهد بذلك کلّ منصف علیم"، هر شخص با انصاف دانائی به این مسئله شهادت می دهد. بعد می فرمایند، ببینید همینطور هم شد زیرا امر من، که من ینظره الله هستم، پیش از آنکه امر حضرت اعلی در جهان منتشر بشود عالم را گرفته است، " كما ترونه الیوم"، همانطوری که امروز می بینید. " انّه ارتفع علی شأن"، بشأنی امر من ینظره الله مرتفع شده که منکر نمی توانند بشوند آنرا، " الا الّذین سکرّت ابصارهم"، مگر کسانی که چشم دل آنها کور شده است، " فی الاولی"، در این دار دنیا، " و فی الاخری لهم عذاب مهین"، و در آخرت هم گرفتار عذاب سختی خواهند بود. باری اگر کسی به چشم انصاف نگاه کند، می بیند که پیش از اینکه شریعت بیان و احکامش منتشر بشود، حضرت من ینظره الله آمده و احکامش منتشر شده و این همان مطلبی است که حضرت نقطه اولی به آن بشارت داده بودند.

ص ۳۰۹

۱۴۱ - قل تالله ائی لمحوبه و الان یسمع ماینزل من سماء الوحی و ینوح بما ارتکبتم فی ایامه خافوا الله ولا تكوننّ من المعتدین. قل یا قوم ان لن تؤمنوا به لا تعترضوا علیه تالله یکفی ما اجتمع علیه من جنود الظالمین. بگو، ای اهل بیان، قسم بخدا که من هستم آن کسی که حضرت اعلی به او محبت

داشت، " و الآن یسمع ما نزل من سماء الوحي "، و الآن حضرت نقطه اولی می شنود آیاتی را که از آسمان وحی بر جمال قدم نازل می شود، " و ینوح بما ارتکبتم "، و گریه می کند، ناله می کند، از دست شما معرضین بیان و ظلم هائی که مرتکب شدید در ایام ظهور من یظهره الله. " خافوا الله " ای معرضین بیان بترسید، " ولا تكونن من المعتدین "، از اشخاص متجاوز و ستمکار نباشید. " قل یا قوم ان لن تؤمنوا به لا تعترضوا علیه تالله یکفی ما اجتمع علیه من جنود الظالمین "، بگو، ای قوم، ای معرضین بیان، اگر مؤمن به او نمی شوید، اقلأ ایرادی به او نکنید. قسم به خدا کافی است برای او زحمت و اذیت همین دشمنان ستمکاری که اطراف او را گرفته اند.

ص ۳۱۰

۱۴۲ - انه قد انزل بعض الاحکام لئلا يتحرك القلم الاعلی فی هذا الظهور
 الا علی ذکر مقاماته العلیا و منظره الاسنی و انا لما اردنا الفضل
 فصّلناها بالحقّ و خفّفنا ما اردناه لكم انه لهو الفضال الکریم.
 حضرت اعلی بعضی از احکام بیان را نازل فرمود، " لئلا يتحرك القلم الاعلی فی
 هذا الظهور الا علی ذکر مقاماته العلیا "، برای اینکه من یظهره الله که ظاهر
 می شود، از زحمت نزول احکام بر کنار باشد و تمام آیاتی که از قلم او نازل می
 شود در ذکر سلطنت و عظمت و قدرت و مقام عالی خودش باشد. اما ما " لما اردنا
 الفضل "، چونکه خواستیم به مردم بخشش کنیم، " فصّلناها بالحقّ "، تفصیل
 دادیم مطالب لازمه را در آیات الهی به حقّ، " و خفّفنا ما اردناه لكم "، و تخفیف دادیم از
 احکام بیان آنچه را که خواستیم. یعنی احکام بیان در این ظهور مبارک بعضی تصدیق شده است
 و بعضی تصدیق نشده است. " انه لهو الفضال الکریم "، خداوند فضال و بخشنده است.

ص ۳۱۱

۱۴۳ - قد اخبرکم من قبل بما ینطق هذا الذکر الحکیم. قال و قوله الحقّ
 انه ینطق فی کلّ شأن انه لا اله الا انا الفرد الواحد العلیم الخبیر
 . هذا مقام خصّه الله لهذا الظهور الممتنع البدیع. هذا من فضل الله
 ان انتم من العارفين. هذا من امره المبرم و اسمه الاعظم و کلمته العلیا و مطلع
 اسمائه الحسنی لو انتم من العالمین. بل به تظهر المطالع و المشارق
 تفکروا یا قوم فیما نزل بالحقّ و تدبّروا فیهِ و لا تكونن من المعتدین.
 راجع به ذکری که حضرت من یظهره الله آن را به لسان جاری می کند، حضرت نقطه
 اولی پیش از این به شما خبر داد و به حقیقت و راستی فرمود که من یظهره الله در
 هر مقامی نطق می کند و می فرماید: " لا اله الا انا الفرد الواحد العلیم

الخبیر"، این ذکر مخصوص من یظهره الله است که حضرت اعلی به آن بشارت داده اند. "هذا مقام"، این مقام که ذکر شد، یعنی مقام مظهریت ذات غیب در عالم شهود، مقامی است که آنرا خدا به این ظهور ممتنع بدیع اختصاص داده است. یعنی ظهور جمال قدم. این است از فضل خدا اگر شما بتوانید بشناسید. این است از امر محکم خدا و اسم اعظم او و کلمه اتم و علیای او و مطلع اسماء حسنی و صفات او، اگر شما بتوانید بدانید. او نه تنها

ص ۳۱۲

خود اسم اعظم و مطلع اسماء حسنی و صفات علیا است، بلکه به واسطه این وجود مبارک من یظهره الله، ظاهر شده اند تمام مطالع و مشارق، یعنی تمام مظاهر مقدسه از قبل و مظاهر مقدسه ای که بعد از این ظاهر می شوند. ای مردم، در این مقام و در آنچه که به حق از قلم حضرت اعلی در بشارت به این ظهور نازل شده فکر کنید، "و تدبروا فیه"، و در آیاتی که در ظهور مبارک ظاهر شده است، دقت کنید، "ولا تكوننّ من المعتدین"، و از اشخاص متجاوز نباشید.

ص ۳۱۳

۱۴۴ - عاشروا مع الادیان بالرّوح والرّیحان لیجدوا منکم عرف الرّحمن
ایاکم ان تأخذکم حمیة الجاهلیة بین البریة کلّ بدء من الله ویعود
الیه انه لمبدء الخلق و مرجع العالمین.

شما با مردم و اهل ادیان، از هر دین و مذهب، با کمال خوشی و سرور معاشرت کنید تا از شما دریافت کنند بوی خدا را و به طرف خدا متوجه بشوند. مبادا بر شما نادانی و جاهلیت رایج در بین مردم مسلط شود. زیرا همه مردم از خدا خلق شده اند و بطرف خدا بازگشت خواهند کرد. خداوند است که مبدأ خلق است و خداوند است که منتهی و مرجع تمام اهل عالم می باشد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۶۸ - ۲۷۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۱۲ - ۲۲۱ - حیوة بهائی، ص ۱۲۷ - ۱۳۵

ص ۳۱۴

۱۴۵ - ایاکم ان تدخلوا بیتاً عند فقدان صاحبه الا بعد اذنه تمسکوا
بالمعروف فی کلّ الاحوال ولا تكوننّ من الغافلین.

مبادا در خانه ای داخل شوید وقتی که صاحب آن خانه نیست، مگر اینکه از صاحب خانه اجازه داشته باشید. در همه احوال متمسک شوید به کارهای خوب و نباشید از اشخاص بی خبر.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۵۵ - امر و خلق، ج ۳، ص ۸۲ - ۸۶

ص ۳۱۵

۱۴۶ - قد کتب علیکم تزکیة الاقوات و ما دونها بالزکوة هذا ما حکم به منزل الايات فى هذا الرقّ المنيع. سوف نفصل لکم نصابها اذا شاء الله و اراد الله يفصل مايشاء بعلم من عنده انه لهوالعلام الحكيم.

بر شما واجب شده است پرداختن زکوة از اقوات، یعنی خوراکی ها، و سایر چیزهائی که خدا به شما داده است. اینست حکم خداوندی که نازل کننده آیات است در این لوح مبارک. عنقریب برای شما تفصیل خواهیم داد نصاب زکات را اگر خدا بخواهد و اراده کند. خداوند تفصیل می دهد آنچه را که می خواهد به علمی از جانب خود و خداوند دانا است و حکیم. در بعضی از الواح حضرت عبدالبهاء مختصر بیانی در باره زکات شده است ولی شرح و تفصیل اصلی آن با بیت العدل اعظم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۴۸ - ۱۴۹

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۳۶ - ۲۳۹

ص ۳۱۶

۱۴۷ - لا یحلّ السّؤال و من سئل حرّم علیه العطاء قد کتب علی الکّل ان یکسب و الّذی عجز فللوکلاء و الاغنیاء ان یعیّنوا له ما یکفیه اعمالوا حدود الله و سننه ثمّ احفظوها کما تحفظون اعینکم و لا تكوننّ من الخاسرین.

جائز نیست گدائی کردن و اگر کسی گدائی کند، حرام است که به او چیزی ببخشند. نباید به شخص گدا چیزی داد. خداوند واجب کرده است که هر فردی به کسب و کاری مشغول شود. کسی که از کسب و کار عاجز باشد، وکلاء و امناء الهی و اغنیاء و ثروتمندان باید برای او مستمری تعیین کنند که بتواند کفایت زندگانی او را بکند. عمل کنید حدود الهی و احکام او را و حفظ کنید این احکام را، همانطوری که چشم خود را حفظ می کنید و از اشخاص زیانکار نباشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۵۱ - ۳۵۴

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۷۸ - ۳۷۹ - اخلاق بهائی، ص ۵۲ - ۶۲

ص ۳۱۷

۱۴۸ - قد منعتم فی الكتاب عن الجدال و النزاع و الضرب و امثالها عمّا تحزن به الافئدة و القلوب. من يحزن احداً فله ان ينفق تسعة عشر مثقالاً من الذهب هذا ما حکم به مولى العالمين. انه قد عفا ذلك عنکم فی هذا الظهور و يوصيکم بالبرّ و التقوى امرأً من عنده فی هذا اللّوح المنير. لاترضوا لاحد ما لاترضونه لانفسکم اتقوا الله و لاتکوننّ من المتکبرين. کلکم خلقتم من الماء و ترجعون الى التراب تفکروا فی عواقبکم و لا تكوننّ من الظالمين. اسمعوا ما تتلو السّدره علیکم من آيات الله انّها لقسطاس الهدى من الله ربّ الاخرة و الاولى و بها تطير النفوس الى مطلع الوحي و تستضيء افئدة المقبلين. تلك حدود الله قد فرضت علیکم و تلك اوامر الله قد امرتم بها فی اللّوح اعمالوا بالروح و الریحان هذا خیر لکم ان انتم من العارفين.

ص ۳۱۸

در کتاب الهی شما ممنوع شدید از جدال و نزاع و ضرب و کتک کاری و امثال آنها مثل فحاشی و بدگوئی و از هر چه که به سبب آن محزون بشود قلوب و دلهای مردم. اگر کسی کسی را محزون کند، می بایست مطابق شریعت بیان نوزده مثقال طلا بپردازد. این حکمی است که مولى العالمين و حضرت ربّ اعلى در کتاب بیان فرموده است، ولی در این ظهور مبارک می فرمایند: " انه قد عفا ذلك " خداوند پرداخت این وجه را به شما بخشید در این ظهور. اما از طرفی شما را وصیت می کند که با مردم به خوبی و تقوی رفتار کنید و این امری است از او که ثبت شده است در این لوح منیر. میسندید برای هیچکس آنچه را که نمی پسندید برای خود. بترسید از خدا و نباشید از اشخاص متکبر و خود خواه، همه شما خلق شده اید از آب و برمی گردید به خاک. فکر کنید در عاقبت کار خود که چه خواهید شد و نباشید از اشخاص ستمکار. بشنوید آنچه را که مظهر امر الهی برای شما از آیات خداوند می خواند. این آیات الهی میزان هدایت است از طرف خدا که پروردگار آخرت و پروردگار این دنیا است. به وسیله این احکام و دستورات الهی است که نفوس و ارواح مردم پرواز می کنند بطرف مظهر امر و مطلع وحی و روشن می شوند به وسیله آیات الهی قلبهای اشخاصی که اقبال می کنند به حق و ایمان می آورند. اینست احکام الهی که واجب شده است بر شما و اینست اوامر الهی که مأمور شده اید به انجام آن در لوح الهی. با کمال خوشی و سرور و شادمانی به احکام الهی عمل کنید و این عمل به احکام بهتر است برای شما اگر بتوانید به این نکته پی ببرید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۱۹ - ۳۲۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۸۸ - ۱۹۶ و ۱۹۹ - ۲۰۹

ص ۳۱۹

اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مساء انّ الذی لم یتل لم یوف
بعهد الله و میثاقه و الذی اعرض عنها الیوم انه ممّن اعرض عن الله فی
ازل الازال اتقن الله یا عبادى کلکم اجمعون. لا تغرّنکم کثرة
القرآنة و الاعمال فی اللیل و النهار لو یقرء احد ایه من الایات
بالروح و الریحان خیرله من ان یتلو بالكسالة صحف الله المهیمن
القیوم. اتلوا آیات الله علی قدر لا تأخذکم الكسالة و الأحزان لا
تحملوا علی الارواح ما یکسلها و یثقلها بل ما یخفّها لتطیر باجنحة
الایات الی مطلع البیئات هذا اقرب الی الله لو انتم تعقلون.

تلاوت کنید آیات الهی را در هر صبح و شام. این مسئله از فرائض احکام الهی است
. در لوحی می فرمایند. مقصود از آیات جمیع ما نزل من ملکوت البیان است. به این
معنی که از الواح مختلفه بخوانید، محدود به خواندن یک مناجات یا خواندن صلوة نباشد.
حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا قابل آبداه ای می فرمایند، مقصود از تلاوت آیات
تفکر در معانی و تدبّر در مطالب و مقاصدی است که حقّ جلّ جلاله در

ص ۳۲۰

ضمن آیات مبارکه مندرج فرموده است. می فرمایند، از جمله کلمات مبارکه مکنونه
فارسی و عربی را تلاوت کنید، دقت کنید و به مقصود پی ببرید و حتی می فرمایند،
آن کلمات مکنونه را از حفظ کنید و همیشه در مقابل نظر داشته باشید. " انّ
الذی لم یتل "، کسی که این حکم را انجام ندهد و در صبح و شام آیات الهی را
تلاوت نکند، " لم یوف بعهد الله و میثاقه "، از جمله بی وفایان و از جمله
اشخاصی است که به عهد و میثاق الهی وفاداری نکرده است. " و الذی اعرض عنها
الیوم "، کسی که امروز اعراض کند از تلاوت آیات، " انه ممّن اعرض عن الله فی
ازل الازال "، به منزله کسی است که از خدا اعراض کرده است از اول ایجاد تا
امروز، یعنی اگر کسی آیات الهی را تلاوت نکند و این حکم را انجام ندهد، حکم
ایمان در باره او نمی شود و به منزله اشخاصی است که از اول تا امروز بخدا مؤمن نبوده است.
" اتقن الله یا عبادى "، ای بندگان من، همه شما از خدا بترسید. " لا

تغرّنکم کثرة القرآنة و الاعمال فی اللیل و النهار "، از اشخاصی نباشید که
در شبانه روز زیاد آیات و مناجات می خوانند و بعد مغرور می شوند از خود، آیا
از من بهتر در عالم کسی هست؟ آیا فردی ایمانش بیشتر از من هست؟ منم که اینقدر

آیات خواندم، اینقدر اعمال بجا آوردم، می فرمایند، از این قبیل اشخاص نباشید ، زیاد نخوانید و زیاد هم به خودتان مغرور نشوید.

" لو یقرء احد ایه من الایات بالروح و الریحان "، اگر کسی یک آیه از آیات الهی را با روح و ریحان و با کمال سرور و نشاط به دقت تلاوت کند و به منظور الهی پی ببرد، بهتر است برای او از این که از روی کسالت و از روی ثقل روح تمام کتاب های الهی را بخواند و متوجه نشود. وقتی که انسان کسل بود و روحش ثقیل بود ، هرچه بخواند معنیش را درک نمیکنند، زبانش آن کلمات را میگوید ولی قلبش توجه نمی کند که چه گفته است و لهذا اینطور خواندن فایده ندارد. " اتلوا آیات الله علی قدر لا تأخذکم الکسالة و الاحزان "، آیات الهی را بقدری بخوانید که کسل نشوید. افسردگی بر شما عارض نشود. می دانیم هر

ص ۳۲۱

چیزی را انسان زیاد طولش داد، اسباب خستگی فکر و روح می شود. جمال مبارک می فرمایند فقط به اندازه ای بخوانید که روح و فکر و قلب شما برای دریافت معانی آن حاضر باشد. " لا تحملوا علی الارواح مایکسلها و یثقلها "، بار نکنید بر روح های خود اموری را که سبب کسالت و ثقل ارواح شما بشود. " بل ما یخففها "، همیشه طوری رفتار کنید که روح شما خفیف باشد و پیش از آنکه محزون بشوید، دست از عمل بکشید. اگر اینطور کاری بکنید، پرواز میکند روح شما به اجنحه آیات بطرف خداوندی که مطلع بینات است. یعنی وقتی که افسرده و محزون نباشید، همیشه به خدا توجه دارید. " هذا اقرب الی الله "، این عمل نزدیکتر می کند شما را به خدا، اگر شما بفهمید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۵۰ - ۱۵۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۴ و ج ۴، ص ۲۱ - ۲۴

- پیام آسمانی، ص ۸۴ - ۸۵ و ۱۴۱ - ۱۴۲ - اهمیت دعا و مناجات

ص ۳۲۲

۱۵۰ - علّموا ذریّاتکم ما نزل من سماء العظمة و الاقترار ليقروا
الواح الرّحمن باحسن الالحن فی الغرف المبنیة فی مشارق الاذکار. انّ
الذی اخذه جذب محبّة اسمی الرّحمن انّه یقرء آیات الله علی شأن تنجذب
به افئدة الرّاقدين. هنیئاً لمن شرب رحیق الحیوان من بیان ربّه الرّحمن
بهذا الاسم الذی به نسف کلّ جبل باذخ رفیع.

بعد از اینکه امر به تلاوت آیات می کنند و موجبات و شرایطش را هم ذکر می

نمایند می فرمایند، به فرزندان خود هم یاد بدهید که آیات الهی را صحیح و کامل و با صوت حسن بخوانند. "عَلِّمُوا ذُرِّيَّاتَكُمْ"، یاد بدهید به فرزندان خود "ما نَزَّلَ مِنْ سَمَاءِ الْعِظْمَةِ وَالْاِقْتِدَارِ"، آیاتی را که از آسمان عظمت و اقتدار حق نازل شده است. "لِيقْرَأُوا الْوَحَّ الرَّحْمَنَ"، تا اینکه فرزندان شما آیات الهی را با صدای خوب، در غرفه ها و محلّهای خاصّی که بنا شده است، در مشرق الاذکارها تلاوت نمایند. مشرق الاذکارها باید محلّ مخصوصی داشته باشد تا نفوسی که دارای لحن و صدای خوب هستند، آنجا بروند و الواح الهی را بلند بخوانند. "انّ الَّذِي اخذَه جَذْبَ مَحَبَّةِ اسْمِي الرَّحْمَنِ"، کسی که آیات الهی را بشنود و جذب بشود به محبّت اسم رحمن الهی، یعنی به محبّت جمال قدم

ص ۳۲۳

مجذوب بشود، اینطور شخصی آیات الهی را بطوری می خواند که منجذب می شود از او دل مردمان غافل و خواب زده. یعنی اگر کسی آیات را از روی خلوص نیت و با لحن حسن بخواند، اشخاص غافل آگاه می شوند و خوابیده ها بیدار می گردند. "هَنِيئاً لِمَنْ شَرِبَ رَحِيقَ الْحَيَوَانِ"، خوشا به حال کسی که بیاشامد شراب زندگانی را از بیان پروردگار رحمن و بخشنده خود در ظلّ این اسم مبارک حضرت بهاءالله که از نام او از هم پاشیده است هر کوه بلند رفیعی. یعنی در مقابل مظهر امرالله و عظمت او جمیع بزرگان عالم که حکم کوه را دارند، همه خاضع و خاشع می شوند و اهمیّت خود را فراموش می کنند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه ص، ۲۳۲ - ۲۳۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶ - ۲۷ و ص ۱۴۷ - ۱۵۳

ص ۳۲۴

۱۵۱ - کتب علیکم تجدید اسباب البیت بعد انقضاء تسع عشرة سنة كذلك قضی الامر من لدن علیم خبیر. انّه اراد تلطیفکم و ما عندکم اتّقوا الله و لا تكوننّ من الغافلین. و الَّذِي لَمْ يَسْتَطِعْ عَفَا اللهُ عَنْهُ انّه لهو الغفور الکریم. واجب است بر شما که تجدید کنید اسباب خانه خود را بعد از هر نوزده سال یک مرتبه. اینطور جاری شده است امر از طرف خداوندی که علیم و خبیر است. این حکم مبارک البتّه در بیان بوده است. "انّه اراد تلطیفکم و عندکم"، خدا می خواهد که همیشه دارای لطافت و نظافت باشید و ااثاث و ادوات زندگانی شما هم از هر جهت تمیز و پاک باشد. "اتّقوا الله و لا تكوننّ من الغافلین"، از خدا بترسید و در اجرای احکام الهیّه غفلت نکنید. "و الَّذِي لَمْ يَسْتَطِعْ"، اگر کسی نتواند اینکار را بکند، "عفا الله عنه"، خدا بر او بخشیده است. "انّه لهو الغفور الکریم"، خدا آمرزگار است و بخشنده.

ص ۳۲۵

۱۵۲ - اغسلوا ارجلكم كل يوم في الصيف وفي الشتاء كل ثلاثة ايام مرة واحدة. پاهای خود را هر روز در تابستان بشوئید. " و في الشتاء "، و در فصل زمستان " كل ثلاثة ايام مرة واحدة "، هر سه روز یک مرتبه.

ص ۳۲۶

۱۵۳ - ومن اغتاض عليكم قابلوه بالرفق والذي زجرکم لا تزجروه دعوه

بنفسه و توکلوا على الله المنتقم العادل القدير.

اگر کسی با شما به خشم و غضب برخورد کرد " قابلوه بالرفق "، شما معامله به مثل نکنید، بلکه با رفق و مدارا و با زبان محبت و با لحن لین و نرم با او گفتگو کنید، چه که لحن نرم و لین اثرها دارد و طرف مقابل را اگر دشمن هم باشد، از انجام عداوتش باز میدارد. در قرآن مجید وقتی که خداوند حضرت موسی و هارون را مأمور می کند، بروند برای دعوت فرعون مصر و او را به راه راست هدایت کنند، می فرماید: " فقولا له قولاً لئناً لعله يتذكر او يخشى "، (سوره طه، آیه ۴۴)، یعنی ای هارون، ای موسی که می روید و فرعون را به خدا دعوت می کنید، مبادا خشونت کنید، مبادا صدا بلند کنید، مبادا به خشم و غضب القاء کلمه کنید، بلکه با زبان نرم و لحن مهربانی با او گفتگو کنید، شاید او متذکر شود یا از خدا بترسد، مولوی فرمود: موسی در نزد فرعون زمن نرم باید گفت قولاً لئناً

در اینجا هم جمال قدم می فرمایند، هر کس با شما به خشونت و غیظ و غضب مقابله و رفتار کرد، شما جواب او را به محبت و رفق بدهید. " و الذي زجرکم لا تزجروه "، کسی که شما را بیازارد، چه آزدن جسمانی چه آزدن لسانی، و اسباب زحمت و کدورت شما بشود، شما معامله به مثل نکنید.

ص ۳۲۷

" لا تزجروه "، شما او را نرنجانید و الا شما هم مثل او خواهید شد، پس چکار کنید؟ " دعوه بنفسه "، او را به خودش واگذارید و توکل و اعتماد کنید بر خداوندی که انتقام شما را از دیگران می گیرد، خداوندی که به عدل رفتار می کند، خداوندی که دارای قدرت و توانائی است.

۱۵۴ - قد منعتم عن الارتقاء الى المنابر من اراد ان يتلو عليكم آيات ربّه فليقعده على الكرسي الموضوع على السرير و يذكر الله ربّه ورب العالمين . قد احب الله جلوسكم على السرور والكراسي لعزّما عندكم من حبّ الله و مطلع امره المشرق المنير .

خداوند منع کرده است شما را در این ظهور مبارک از بالا رفتن به منبر. منبر جای واعظین و ناصحین اسلام است و در مسجدها فراوان است. علما و پیشوایان روحانی می روند صدر اعلای منبر می نشینند و از آنجا به مردم سخنان خود را القاء می کنند. نشستن روی منبر اسباب غفلتشان از حقّ می شود و سبب می شود که گرفتار خود پسندی و خود رایی می شوند. اگر کسی خواست آیاتی را بر شما تلاوت کند، باید بنشیند بر روی صندلی که آن صندلی را گذاشته باشند روی تختی. وقتی روی صندلی نشست، ذکر کند خداوند را که پروردگار شما و پروردگار اهل عالم است. خداوند دوست دارد که شما بنشینید روی تخت ها و روی صندلی ها و علتش هم اینست که چون شما مؤمن به جمال قدم هستید و محبت جمال قدم و محبت خدا در قلب شما هست و این گوهر گرانبهائی است که در نزد شما است، لهذا خدا می خواهد که شما روی صندلی بنشینید، نه روی زمین زیرا عزیز است

آنچه که در پیش شماست از محبت خدا و محبت مظهر امرش، آن امری که تابنده و پرنور است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه ص ۲۳۳ - امر و خلق، ج ۴، ص ۲۴ - ۲۶

۱۵۵ - حرمّ عليكم الميسر والافيون اجتنبوا يا معشر الخلق ولا تكوننّ من المتجاوزين. اياكم ان تستعملوا ما تكسل به هياكلكم و يضرّ ابدانكم انا ما اردنا لكم الا ما ينفعكم يشهد بذلك كلّ الاشياء لو انتم تسمعون.

حرام است بر شما میسر، یعنی قمار که عبارت از بازی است که برد و باخت در آن می شود، همچنین بر شما حرام است کشیدن افیون یعنی تریاک. اجتناب کنید ای مردم دنیا و نباشید از اشخاصی که از حدود اوامر الهی تجاوز می کنند.

مبادا بکار ببرید و استعمال کنید چیزهائی را که کسل و افسرده می کند بدن های شما را، یعنی جسم شما زیان می بیند. " و یضرّ ابدانکم "، و چیزهائی که سبب حصول امراض و ضرر برای بدن های شما می شود، از قبیل تریاک و مسکرات و سایر چیزها. " انا ما اردنا لكم "، ما چیزی نمی خواهیم برای شما مگر آنکه نافع به حال شما باشد. هر دستوری که به شما می دهیم، این دستور بحال شما نافع است. شهادت می دهد به این گفته ما تمام اشياء روی

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۳۴۴ - ۳۴۵، ۴۳۲ - ۴۳۸
- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۶ - ۳۹ - حیوة بهائی، ص ۱۷۸ - ۱۸۸

۱۵۶ - اذا دعيتم الى الولائم والعزائم اجيبوا بالفرح والانبساط
والذی وفی بالوعد انّه امن من الوعيد. هذا يوم فيه فصل کل امر حکيم
هر وقت شما را دعوت کردند به ولیمه ها، به جشن های عروسی، یا عزائم، به
جشنها و میهمانی های معمولی، قبول کنید این دعوت را با کمال خوبی و خوشی.
کلمه عزائم به معنی مهمانی و دعوت به طعام است و مفردش عزیزه می باشد. در کتب
لغت کلمه عزائم به این معنی ذکر نشده است، البته معانی دیگر دارد. در کتب
لغت می نویسند عزائم جمع عزیزه است و "العزیمه اوالقصد"، یعنی قصد چیزی داشتن.
معنایی که از این لغت در کتاب اقدس آمده، معنی لغت دارجه یعنی لغت محلی است که در عراق عرب و
مصر میهمانی را عزیزه می گویند و جمع این کلمه عزیزه یا عزومه کلمه عزائم است.
" و الذی وفی بالوعد انّه امن من الوعيد"، همیشه سعی کنید به کسی که وعده می
دهید، به وعده خودتان وفا کنید. اگر چنانچه استطاعت وفای به وعده ندارید، از
اول وعده ندهید، اما وقتی که وعده دادید، به وعده وفا کنید و الا گرفتار
وعید خواهید شد، یعنی عاقبت سختی برای شما خواهد بود و آن

عبارت از این است که شخصی که شما به او وعده ای داده اید، وقتی که خلف وعده کنید
، از شما خوشش نخواهد آمد و بالاخره اذیتی به شما وارد خواهد کرد. " هذا يوم
فيه فصل کل امر حکيم"، امروز که روز ظهور جمال مبارک است، روزی است که جمیع
اموری که از روی حکمت و برمز و اشاره در ظهورات قبل گفته شده، همه آشکار شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۶۷ - حیوة بهائی، ص ۱۲۳ - ۱۲۷

۱۵۷ - قد ظهر سر التّنکيس لرمز الرّئيس طوبى لمن ايده الله على
الاقرار بالسّنة التي ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انّه من المخلصين

کم من ناسک اعرض وکم من تارک اقبل و قال لک الحمد یا مقصود العالمین .
انّ الامر بیدالله يعطى من يشاء مايشاء ويمنع عمّن يشاء ما اراد
يعلم خافية القلوب و ما يتحرک به اعين اللّامزين . کم من غافل اقبل
بالخلوص اقعدها على سرير القبول و کم من عاقل رجعناه الى النّار عدلاً
من عندنا انا کنا حاکمين . انه لمظهر يفعل الله ما يشاء و المستقرّ على عرش يحکم مايريد .

از جمله اسرار و رموزی که در باره ظهور مبارک گفته شده و جنبه بشارت داشته
کلمه " سرّ التنکيس لرمز الرئيس " است يعنى وعده ای که جناب شيخ احمد احسائى در
يکى از نوشتجات خود راجع به ظهور مبارک داده است . شيخ احمد نامه ای نوشته و به صورت رمز و
لغز مطالبی ذکر کرده که به ظاهر ظاهر اگر کسی بخواند ، به سهولت مطالب آن را متوجه نمى شود .
در اين نامه راجع به ظهور قائم و حتى سال ظهور او مطالبی عنوان کرده که در کتاب رحيق

ص ۳۳۵

مختوم (جلد اول ص ۶۷۹ - ۶۹۰) شرح آن نوشته شده است . از جمله مطالبی که در آن
نامه ذکر می کند ، جمله " سرّ التنکيس لرمز الرئيس " است . شيخ می فرماید حرف (
واو) را در نظر بگيريد که ملفوظ آن متشکل از سه حرف است : (واو اول) ، (الفى)
در وسط و (واو ثانی) . شيخ می فرماید ، واو اول شش ظهور قبل است (يعنى آدم -
نوح - ابراهيم - موسى - عيسى - رسول الله) . حرف الف که بعد از واو ذکر شده
است ، اشاره به ظهور قائم آل محمد است و واو ثانی دارای رمز تنکيس است . تنکيس
يعنى وارونه کردن ، يعنى آنچه در اول است در آخر هم باشد . گفتيم در اول حرف
واو یک واو بود ، بعد الف و در آخرش هم یک واو ديگر ، که عدد آنهم شش است و اين
اشاره به ظهور جمال قدم است که شيخ احمد از آن تعبير می کند به رمز رئيس ، مقصود
از رئيس ، رئيس عالم امکان ، جمال قدم جلّ جلاله است و رمزی که برای رئيس ، شيخ ذکر
کرده است ، همان واو ثانی است که دارای سرّ تنکيس است ، يعنى مثل اينکه شش ظهور قبل از قائم
در هيکل جمال مبارک از حيث قدرت و عظمت تجسم یافته و به ظهور جمال مبارک آشکار شده باشد .
معناى ديگرى هم برای " سرّ تنکيس " در الواح جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء نقل
فرموده اند و آن اين است که می فرمایند ، در دوره ظهور مبارک سرّ تنکيس آشکار می
شود ، يعنى آنهایی که رؤسا و بزرگان بودند و قبل از ظهور مبارک در بين ملل عزّت
و احترام داشتند ، وقتی که جمال مبارک ظاهر شد ، چون به او مؤمن نشدند ،
برایشان تنکيس واقع شد . يعنى عزّت و احترام و رياست از ایشان سلب شد و آنهایی
که در ملل قبل نامی و نشانی نداشتند ، وقتی که به ظهور جمال مبارک مؤمن شدند ،
دارای عزّت و عظمت و مقام و شأن شدند . مثلاً علمای اسلام ، آنهایی که
مؤمن به جمال قدم و حضرت اعلى نشدند ، فاقد آن عزّت و عظمت شدند . ولکن اشخاص

گمنامی مثل میرزا بزرگ نیشابوری و از این قبیل نفوس دیگری که مؤمن به امر شدند، در ظلّ کلمه الهیه به مقامی رسیدند که ملقب به فخر الشهداء و بدیع یا ملقب به سلطان

ص ۳۳۶

الشهداء و محبوب الشهداء و از این قبیل شدند. پس در حقیقت سرّ بیان حضرت امیر که می فرماید: " یجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم "، یعنی آنهایی که درجات پست دارند، درجات عالی پیدا می کنند و آنهایی که درجات عالی دارند، به درجات پست نزول می کنند، در ظهور مبارک آشکار شد. هر که مؤمن شد به درجات عالی رسید و هر که معرض شد از درجات عالی سقوط کرد. این مقصود از بیان شیخ است که می فرماید " سرّ التَّنْکِیس لرمز الرّیس "، جمال مبارک در اینجا می فرمایند، " قد ظهر " یعنی وعده ای که شیخ راجع به سرّ التَّنْکِیس در دوره ظهور رئیس که رمزی از آن بود، ذکر کرده، آشکار شد. " طوبی لمن ائده الله علی الاقرار "، خوشا بحال کسی که خداوند او را کمک کند به این که اقرار کند و اعتراف کند " بالسنّة الّتی ارتفعت "، به سنّه یا او ثانی که ظاهر شده است، " بهذه الالف القائمة " بعد از الف قائمه که ظهور قائم آل محمد باشد. " الا اِنَّه من المخلصین "، کسی که به امر جمال مبارک مؤمن و به سرّ التَّنْکِیس فائز شد، این شخص از اشخاص با خلوص است. " کم من ناسک اعرض "، چه بسیار اشخاص زاهد و عابدی که از خدا اعراض کردند و چه بسیار اشخاص تارک و بی نام و نشانی که اقبال کردند و گفتند، شکر تو را ای خدا که مقصود جهانیان هستی. یعنی آن زاهد و عابدی که قبول نکرد، مردود شد و آن شخص بی سر و سامان و گمنامی که قبول کرد، مقبول شد. " انّ الامر یبدالله "، کار دست خداست. می بخشد به هر کس که بخواهد آنچه را که بخواهد، " و یمنع عمّن یشاء ما اراد "، و می گیرد از هر کس که بخواهد آنچه را که اراده کند. " یعلم خافیة القلوب "، خداوند می داند اسرار نهران دلهای مردم را " و ما یتحرک به اعین اللّامزین "، و خداوند مقصود اشخاص تمسخرکننده و معرض را که با گوشه های چشم اشاره هائی می کنند نیز می داند. " کم من غافل "، این دنباله همان " سرّ التَّنْکِیس " و مثالی برای آن است.

ص ۳۳۷

چه بسیار شخص غافل و گمنامی که " اقبل بالخلوص "، با کمال خلوص به این امر مبارک اقبال کرد، " اقعدها علی سریر القبول "، ما او را بلند کردیم و روی تخت قبول نشانیدیم. " و کم من عاقل "، و چه بسیار اشخاص عاقل و دانشمندی که برگردانیدیم آنها را به آتش " عدلاً من عندنا "، و این عمل را ما از روی عدالت کردیم. " انا کنا حاکمین "،

مائیم که هر طور بخواهیم حکم می کنیم. "اِنَّهٗ لمَظْهَرٌ یفْعَلُ ما یَشَاءُ"، مظهر امرالله یفعل ما یشاء است و نشسته است بر تخت "یحکم ما یرید". هر چه بگوید، آن درست است و هر چه بخواهد انجام می دهد.

سایر منابع مطالعه در بارهٔ مبحث فوق: - مائده آسمانی، ج ۱، ص ۱۲-۱۷ و ج ۲، ص ۱۹-۲۰
- لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۱۶-۲۱۷

ص ۳۳۸

۱۵۸ - طوبی لمن وجد عرف المعانی من اثر هذا القلم الذی اذا تحرک فاحت

نسمة الله فیما سواه و اذا توقّف ظهرت کینونة الاطمینان فی الامکان

تعالی الرَّحْمَن مَظْهَرُ هَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. قَلْ بِمَا حَمَلَ الظُّلْمَ ظَهَرَ الْعَدْلَ فِيمَا

سِوَاهُ وَبِمَا قَبْلَ الدَّلَّةِ لَاحَ عَزَّالَهُ بَيْنَ الْعَالَمِينَ.

خوشا به حال کسی که بیابد بوی معانی و حقایق را از اثر این قلم، "الذی اذا

تحرک"، این قلمی که وقتی به حرکت می آید. منتشر می شود نسیم الهی در بین

مردم و هر وقت توقّف میکند، ظاهر و آشکار می شود کینونت و حقیقت اطمینان در عالم

امکان. "تعالی الرَّحْمَن"، بلند است مقام حضرت رحمن که ظاهرکنندهٔ این فضل

عظیم است. وقتی که مظهر امرالله ظاهر می شود و قلمش برای نزول آیات به حرکت می

آید، نسیم حیات بخش خداوندی در بین ممکنات می وزد و وقتی که شریعت را وضع می

کند، آیات را نازل می کند و مردم را هدایت می کند و از این جهان صعود می کند،

آن وقت شریعت الله سبب می شود که مردم به مقام اطمینان برسند و به

تحصیل رضای الهی موفق شوند. "قَلْ بِمَا حَمَلَ الظُّلْمَ"، بگو که حضرت مظهر امرالله ظلم

ظالمین را قبول کرد و در نتیجه در عالم، عدل آشکار شد. اگر او ظلم ظالمین را قبول نمی کرد،

ص ۳۳۹

عدل در بین مردم آشکار نمی شد و مقصود از عدل شریعت الهی است که سبب استقرار

عرش عدل و حکم به حق در بین ممکنات است. شرح این مسأله در لوح رضوان العدل از

قلم جمال مبارک جاری شده است. "بِمَا قَبْلَ الدَّلَّةِ"، چون مظهر امرالله ذلّت و خواری و سجن و اقسام

و انواع بلیات را قبول کرد، عزّت خداوند در بین اهل عالم آشکار شد و مؤمنین به عزّت رسیدند.

ص ۳۴۰

۱۵۹ - حَرَّمَ عَلَیْكُمْ حَمَلَ الْاِثْمِ الْحَرْبِ الْاَحْيَا حَتّٰی الْاِحْتِجَابُ وَ احْلَ لَكُمْ لِبْسَ

الْحَرِيرِ قَدْ رَفَعَ اللهُ عَنْكُمْ حَكْمَ الْحَدِّ فِي الْبِئْسِ وَاللَّحْيِ فَضْلاً مِنْ عِنْدِهِ

اِنَّهُ لَهُو الْاَمْرُ الْعَلِيمُ. اَعْمَلُوا مَا لَا تَنْكُرُهُ الْعُقُولُ الْمُسْتَقِيمَةُ وَلَا

تجعلوا انفسكم ملعب الجاهلین. طوبی لمن تزین بطراز الاداب و الاخلاق
انه ممن نصر ربّه بالعمل الواضح المبین.

حرام است بر شما اینکه با خود حمل کنید شمشیر و خنجر و سایر آلات جنگ را مگر
در وقتی که ضرورت ایجاب کند. " و احلّ لکم "، حلال شده است برای شما " لبس
الحریر "، پوشیدن لباس ابریشم. در اسلام پوشیدن لباس ابریشم خالص بر مردها
حرام بود و فقط زنها می توانستند بپوشند. در یک مورد به مردها در شریعت اسلام
اجازه داده شده است که لباس حریر بپوشند و آن در جنگ است که شخص مجاهد می تواند
لباس از ابریشم خالص بپوشد. اینکه می فرمایند: " قد رفع الله عنکم حکم الحدّ
فی اللباس "، مقصود حکم حدی است که در اسلام در باره لباس جاری شده بود و
خداوند آن را در این ظهور مبارک مرتفع کرد. خداوند حدودی را که در باره لباس و
ریش بود برداشت. در قرآن حکم صریح در باره مسأله ریش تراشیدن نیست و فقها بعضی

ص ۳۴۱

قائلند به حرمت ریش تراشی و بعضی آنرا جایز می دانند. جمال قدم در این ظهور
می فرمایند هر طور لباس دلتان می خواهد بپوشید و هر جور می خواهید ریشتان را نگه
دارید، اما خود را طوری درست نکنید که مضحکه و ملعبه و مورد استهزای مردم واقع
بشوید. " اعملوا مالا تنکره العقول المستقیمة "، طوری رفتار کنید که مردمی که
صاحب عقل مستقیم هستند، به شما اعتراض نکنند. " ولا تجعلوا انفسکم ملعب
الجاهلین "، طوری با ریش و لباس بیرون بیائید که ریش و لباس شما ملعبه جاهلین
نباشد که وقتی از کوچه و بازار رد می شوید، مردم به هم اشاره کنند و بهم بگویند
، این آقا را بین ریشش را چکار کرده، یا چه لباسی پوشیده. " طوبی لمن تزین
بطراز الاداب و الاخلاق "، آنچه سبب نصرت امر الهی است اینست که شما آداب را
حفظ کنید و به اخلاق خوب در بین مردم آشکار بشوید. خوشا بحال کسی که زینت بیابد
به زینت آداب و اخلاق. این چنین کسی است که نصرت می کند پروردگار خود را به عمل
آشکار. آنچه که باعث نصرت حق است اعمال پسندیده و آداب راقیه و اخلاق طاهره است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۱۹۰ - ۱۹۳ و ۲۶۲ - ۲۶۶
- امر و خلق، ج ۳، ص ۵۲ - ۵۳ و ۶۸ - ۷۱ و ۲۳۱ - ۲۳۴ - حیوة بهائی، ص ۱۱۹ - ۱۲۳

ص ۳۴۲

۱۶۰ - عمّروا دیار الله و بلاده ثم اذکروه فیها بترنّات المقرّبین.
انّما تعمر القلوب باللسان کما تعمر البیوت و الدیار بالید و اسباب آخر

قد قدرنا لكلّ شيء سبباً من عندنا تمسّكوا به و توكلوا على الحكيم الخبير.
شهرها را نگذارید خراب شود. شهرها و آبادی های خدا را همیشه آباد نگهدارید و
بعد نام خداوند را با آوازاها و طرز لحن نفوس مقرب درگاه الهی، در هر شهر و
قریه ای بلند کنید. " انما تعمر القلوب باللسان "، دل های مردم آباد نمی شود
مگر با زبان خوش و لحن محبت، همانطوری که تعمیر و آباد می شود خانه ها و محلّ
سکونت ها با دست مردم. ما برای هر چیزی معین کردیم سببی را از طرف خدا، شما
سبب را ندیده نگیرید، متمسک بشوید به اسباب و توکل کنید بر خداوند که حکیم و خبیر است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۳، ص ۱۰۱ - ۱۰۵ و ۲۸۴ - ۲۹۲
- اخلاق بهائی، ص ۱۶۷ - ۱۷۵

ص ۳۴۳

۱۶۱ - طوبی لمن اقر بالله و آیاته و اعترف بانّه لا یسئل عمّا یفعل
هذه کلمة قد جعلها الله طراز العقائد و اصلها و بها یقبل عمل العالمین.
اجعلوا هذه الکلمة نصب عیونکم لئلا تزکم اشارات المعرضین.
خوشا بحال کسی که به خدا و آیات خدا اقرار کند. " و اعترف بانّه "، و اعتراف
کند به اینکه خدا " لایسئل عمّا یفعل "، است، یعنی به خدا نمی شود ایراد گرفت
که خدایا چرا چنین و چنان کردی. این است کلمه ای که خداوند آن را زینت عقاید و
اصل عقاید قرار داده است. ایمان واقعی آن است که فردی که می گوید بخدا مؤمن
هستم، اساس ایمانش این باشد، که خدا را یفعل ما یشاء بدانند، زیرا به وسیله
این عقیده است که قبول می شود عمل عمل کنندگان. بعد تأکید می فرمایند: " اجعلوا
هذه الکلمة "، این مسئله " یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید " بودن مظهر
امر الله را قرار بدهید " نصب عیونکم "، جلوی چشمتان. " لئلا تزکم اشارات
المعرضین "، تا ایرادها و اشکالهایی که اهل اعراض مطرح می کنند سبب زلت و لغزش
شما نشود، اگر کسی به یفعل ما یشاء بودن حق مؤمن نشود، همیشه در پرتگاه شبهات
گرفتار است ولی اگر جمیع اهل عالم ایراد کنند که چرا مظهر امر الهی چنین گفته و
چرا چنان نگفته، شخص مؤمن که خدا را یفعل ما یشاء می داند، می گوید چون خدا
اینطور خواسته، چنین فرموده و بنابراین همین قلعه محکم " یفعل ما یشاء " انسان
را از شبهات اهل اعراض حفظ می کند.

ص ۳۴۴

۲۱۶ - لویحلّ ما حرم فی ازل الازال او بالعکس لیس لاحد ان یعترض علیه

وَالَّذِي تَوَقَّفَ فِي أَقْلٍ مِنْ أَنْهُ مِنَ الْمُعْتَدِينَ.

اگر خدا حلال کند آنچه را که از اول دنیا تا کنون حرام بوده و یا اگر خدا حرام کند آنچه را که از اول دنیا تا کنون حلال بوده، برای هیچکس حق نیست که اعتراض بکند بر خدا و بگوید، امری که تا حال حلال بوده چرا حرامش کرده‌ای و یا امری که تا حال حرام بوده چرا حلالش کرده‌ای. خداوند یفعل ما یشاء است، یعنی خواسته است اینطور بکند. "وَالَّذِي تَوَقَّفَ فِي أَقْلٍ مِنْ أَنْهُ"، هر کس توقف کند و برایش حالت شک و شبهه ای پیدا شود - ولو از یک آن هم کمتر باشد - چنین شخصی از نفوسی محسوب می شود که از راه راست منحرف شده و به ضلالت و گمراهی افتاده است.

ص ۳۴۵

۱۶۳ - وَالَّذِي مَافَازَ بِهَذَا الْاَصْلِ الْاَسْنَىٰ وَالْمَقَامِ الْاَعْلَىٰ تَحْرِكُهُ اِرْيَاحُ

الشَّبَهَاتِ وَتَقْلَبُهُ مَقَالَاتُ الْمُشْرِكِينَ. مِنْ فَاذَ بِهَذَا الْاَصْلِ قَدْ فَاذَ بِالِاسْتِقَامَةِ الْكُبْرَىٰ حَبْدًا هَذَا الْمَقَامِ الْاِبْهَىٰ الَّذِي بَذَكَرَهُ زَيْنٌ كُلِّ لَوْحٍ مَنِيعٍ. كَذَلِكَ يَعْلَمُكُمْ اللهُ مَا يَخْلُصُكُمْ عَنِ الرَّيْبِ وَالْحَيْرَةِ وَيُنَجِّكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ. هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ الرَّسْلَ وَاَنْزَلَ الْكُتُبَ عَلَيَّ اِنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

اگر کسی به این اصل اسنی و مقام اعلی، یعنی به یفعل ما یشاء بودن حق مؤمن نشود، همیشه گرفتار بادهای تند شبهات است و مقالات مشرکین او را حیرت زده و سرگردان می کند. "مِنْ فَاذَ بِهَذَا الْاَصْلِ قَدْ فَاذَ بِالِاسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى"، هر کس فائز شود به این اصل مهم ایمان، که یفعل ما یشاء بودن حق است، چنین شخصی دارای استقامت کبری است و همیشه در امر حق ثابت است. "حَبْدًا هَذَا الْمَقَامِ الْاِبْهَى"، چه خوش است این مقام عظیمی که "بَذَكَرَهُ زَيْنٌ كُلِّ لَوْحٍ مَنِيعٍ"، تمام الواح الهی بذکر آن (استقامت کبری) مزین شده است. بنابراین اساس استقامت کبری اقرار به "یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكَمُ مَا يَرِيدُ" بودن حق است، کَذَلِكَ يَعْلَمُكُمْ اللهُ، اینطور خدا به شما تعلیم

ص ۳۴۶

می دهد امری را که "يَخْلُصُكُمْ عَنِ الرَّيْبِ وَالْحَيْرَةِ"، شما را خلاص می کند از شک و سرگردانی. "وَيُنَجِّكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ"، و در دنیا و آخرت شما را از ضلالت و گمراهی نجات می دهد. "اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ"، خدا هم آمرزگار است و هم کریم. "هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ الرَّسْلَ وَاَنْزَلَ الْكُتُبَ"، خداوند است که تا کنون فرستاده است پیغمبران را و نازل کرده است کتابهای آسمانی را، روی این اصل که خدا فرمود: "لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ"، نیست خدائی مگر من که عزیز و حکیم هستم،

یعنی دست کسی بدامن عزّت و جلال من نمی رسد و کارهای من از روی حکمت است و بنابراین هرکار که می کنم یفعل ما یشاء هستم و یحکم ما یرید.

ص ۳۴۷

۱۶۴ - یا ارض الکاف والرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطلع به احد الا الله العلیم الخبیر. و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّ شیء فی لوح مبین. لا تحزنی بذلک سوف یظهره الله فیک اولی باس شدید یدکرونی باستقامة لا تمنعهم اشارات العلماء ولا تحجبهم شبهات المریین. اولئک ینظرون الله باعینهم و ینصرونه بانفسهم الا انهم من الرّاسخین. ای سرزمین کرمان، می بینیم ترا به حالتی که خدا آن حالت را دوست ندارد و می بینیم از تو ظاهر می شود چیزهایی که غیر از خدا کسی به آن مطلع نیست. " و نجد ما یمرّ منک"، ما آگاه هستیم از آنچه در تو در نهران می گذرد. ما آگاهیم زیرا. " عندنا علم کلّ شیء فی لوح مبین"، ما عالم بهر چیزی هستیم و اساس علم ما لوح الهی است. ای سرزمین کرمان محزون نباش از چیزهایی که گفتیم. عنقریب خداوند ظاهر می کند در تو صاحبان قدرت و قوّت را، نفوسی ظاهر می شوند که ذکر می کنند نام مقدّس جمال قدم را به استقامتی که نمی تواند آنها را منع کند از ایمان و ایقان خدا، ایرادهای علما و نمی تواند آنها را

ص ۳۴۸

محجوب کند از عرفان الهی، شبهه های مردم شکاک. این نفوس مقدّسی که ظاهر می شوند " ینظرون الله باعینهم"، خدا را به چشم خود می بینند " و ینصرونه بانفسهم"، و جان خود را در راه نصرت خدا فدا می کنند، " الا انهم من الرّاسخین"، اینها هستند از نفوسی که دارای رسوخ و ثبوتند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۴، ص ۴۲۸ - ۴۳۳

- اسرار الاثار، ج ۴، ص ۱۳۹

ص ۳۴۹

۱۶۵ - یا معشر العلماء لما نزلت الایات و ظهرت البینات رأیناکم خلف الحجابات ان هذا الا شیء عجاب. قد افتخرتم باسمی و غفلتم عن نفسی اذ اتی الرّحمن بالحجّة و البرهان. انا خرقتنا الاحجاب ایاکم ان تحجبوا النّاس بحجاب آخر کسّروا سلاسل الاوهام باسم مالک الانام و لاتکوننّ من الخادعین. اذا

اقبلتم الى الله و دخلتم هذا الامر لا تفسدوا فيه ولا تقيسوا كتاب الله باهوائكم
 هذا نصح الله من قبل و من بعد يشهد بذلك شهداء الله و اصفياؤه انا كل له شاهدون.
 ای گروه علماء " لما نزلت الايات " وقتی که آیات نازل شد و بینات آشکار
 گردید. شما را در پس پرده های غفلت دیدیم و این نیست مگر یک امر بسیار عجیبی.
 " قد افتخرتم باسمی و غفلتم عن نفسی "، ای علما شما به اسم من افتخار می کنید
 ولی وقتی مظهر امر در عالم ظاهر شد، شما از عرفان او غافل شدید. وقتی حضرت
 رحمن با حجت و برهان آشکار شد. ما پاره کردیم پرده ها را مبادا اینکه شما از نو مردم را به پرده
 دیگری از عرفان حق محروم کنید. ای علما، بشکنید زنجیرهای اوهام را به اسم خداوندی
 که صاحب مردم است و نباشید از اشخاص مکار و فریبنده. ای علما، اگر اقبال کردید و وارد امر

ص ۳۵۰

شدید. نباید در این امر فساد بکنید. مقایسه نکنید کتاب الهی را به اهواء خود، یعنی آیات الهی
 را به میل خود تفسیر نکنید و اسباب گمراهی مردم نشوید. اینست نصیحت الهی از قبل و از بعد.
 شهادت می دهد به این، شهدای خدا و اصفیای او و ما هم در باره آنها شهادت می دهیم.

ص ۳۵۱

۱۶۶ - اذکروا الشیخ الذی سمی بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء
 فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الى الله من ینقی
 القمح و الشعیر. و کان یکتب علی زعمه احکام الله فی اللیل و النهار
 و لما اتی المختار ما نفعه حرف منها لو نفعه لم يعرض عن وجهه به انارت
 وجوه المقرین. لو امتتم بالله حین ظهوره ما اعرض عنه الناس و ما
 ورد علینا ما ترونه الیوم اتقوا الله و لا تكونن من الغافلین.
 بیاد بیاورید ای علماء، شیخ محمد حسن، صاحب جواهر الکلام را که از اعلم
 علمای عصر خود بود. وقتی که حق ظاهر شد، یعنی حضرت اعلی اظهار امر فرمودند،
 ملاً علی بسطامی را با آیات و الواح الهی برای دعوت و هدایت شیخ محمد حسن
 فرستادند و لکن شیخ و امثال او از حق اعراض کردند و مانع آنها علم آنها بود.
 و اقبل الى الله من ینقی القمح و الشعیر"، از طرف دیگر اشخاص بی سواد مثل
 ملاً محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی به خداوند مؤمن شدند. " و کان یکتب علی
 زعمه احکام الله"، شیخ محمد حسن به خیال خود شب و روز مشغول نوشتن احکام
 الهی بود و این اشاره به کتاب جواهر الکلام اوست که در شرح کتاب شرایع الاسلام در
 شش مجلد در فقه شیعه نوشته است.

" و لَمَّا اتَى الْمُخْتَارَ "، وقتی که حضرت مختار ظاهر شد، " ما نفعه حرف منها " ، این نوشته ها و زحمت های او به حال او ابداً فایده نکرد. اگر به دردش می خورد، از حقّ اعراض نمی کرد و از وجهی که به آن وجوه مقرّبین نورانی شده است رو بر نمی گرداند، یعنی اگر زحماتی که در راه نشر احکام شرع کشیده بود، به دردش می خورد ، مؤمن به حضرت اعلی می شد و از آن وجود مبارک اعراض نمی کرد. ای علماء اگر در هر ظهوری مؤمن می شدید، " ما اعرض عنه النَّاس "، سایر مردم از مظهر امر الهی اعراض نمی کردند. ولی چون شما مؤمن نشدید، مردم هم به تبعیت شما از حقّ اعراض کردند و این بلاهائی که به شما آمده، بر ما وارد نمی شد. بترسید از خدا، ای علماء و نباشید از اشخاص غافل و بی خبر.

۱۶۷ - اَيَّاكُمْ ان تَمْنَعُكُمْ الاسْمَاءُ عن مالکها او یحجبکم ذکر عن هذا الذکر الحکیم. استعینوا بالله یا معشر العلماء ولا تجعلوا انفسکم حجاباً بینی و بین خلقی کذلک یعظکم الله و یأمركم بالعدل لئلا تحبط اعمالکم و انتم غافلون. انّ الذی اعرض عن هذا الامر هل یقدر ان یشب حَقّاً فی الابداع لا و مالک الاختراع و لکنّ النَّاس فی حجاب مبین. قل به اشرفت شمس الحجّة و لاح نیر البرهان لمن فی الامکان اتقوا الله یا اولی الابصار و لا تنکرون. اَيَّاكُمْ ان یمنعکم ذکر النبیّ عن هذا النّبأ الاعظم او الولاية عن ولاية الله المهيمنة علی العالمین. قد خلق کلّ اسم بقوله و علّق کلّ امر بامر المبرم العزیز البدیع. قل هذا يوم الله لا یدکر فیہ الا نفسه المهيمنة علی العالمین. هذا امر اضرب منه ما عندکم من الاوهام و التماثل. مبادا اسماء ظاهری شما را از مالک اسماء که حقّ جلّ جلاله باشد، منع کند. " او یحجبکم ذکر عن هذا الذکر الحکیم "، هیچگونه ذکر در کتاب الهی نباید سبب غفلت و حجاب شما بشود، بطوری که به این حضرت ذکر حکیم، یعنی

حضرت جمال قدم و اسم اعظم، ایمان نیاورید. " استعینوا بالله یا معشر العلماء "، پناه ببرید بخدا ای گروه علماء "، و لا تجعلوا انفسکم حجاباً بینی و بین خلقی " و قرار ندهید خود را پرده ای بین من و بین خلق من. " کذلک یعظکم الله ". اینطور خدا شما را موعظه می کند و امر می کند شما را که به عدل رفتار کنید تا مبادا مردود شود اعمال شما و شما غافل باشید

" انّ الذی اعرض عن هذا الامر"، ای علما اگر کسی از این امر مبارک جمال قدم اعراض کند، آیا می تواند هیچ امر حقّی را در عالم اثبات کند؟ نه قسم به خداوندی که مالک جمیع جهان است. ولکن مردم در حجاب آشکاری هستند.

امروز پیروان هر یک از مذاهب و ادیان هر دلیل و برهانی را برای اثبات نبی یا رسول متبوع خود اقامه کنند، عین آن دلیل و برهان در این ظهور مبارک هم هست. پس بنابراین اگر کسی منکر این ظهور بشود، منکر جمیع ظهورات سابقه شده و اگر کسی مثبت این ظهور بشود، مثبت جمیع ظهورات است. " قل به اشرفت شمس الحجّة"، بگو به واسطه این ظهور مبارک، آفتاب حجّت و برهان تابید و خورشید دلیل بر جمیع اهل عالم آشکار شد. یعنی دلیل و برهان هر چه باشد و اهل عالم هر مطلبی را دلیل بر حقّانیت مظهر امر بدانند در این ظهور هست " اتّقوا الله یا اولی الابصار"، ای صاحبان بصر از خدا بترسید و منکر امر من نشوید.

در عالم اسلام دو کلمه بود که مورد توجه بود یکی کلمه نبوت و دیگری کلمه ولایت. مظهر امر الهی که ظاهر شد، علمای ظاهر به کلمه نبوت محتجب ماندند و گفتند حضرت رسول " خاتم النبیین" است و بعد از او نبی نخواهد آمد و نبوت به او ختم شد، و لهذا منکر امر مبارک شدند. علمای باطن که صوفیه و عرفا باشند آنها هم به مسئله " ولایت" از مظهر امر الله محجوب ماندند. صوفیه در مقابل فقهاء می گویند که شما اهل ظاهرید و ما اهل باطن و ولایت باطن نبوت است. همانطوری که میوه، باطن درخت است و

ص ۳۵۵

قصده باغبان اگر حصول میوه نباشد، درخت را نمی کارد، قصد خداوند هم اگر ظهور ولایت نباشد، شخصی را به نام نبی و رتبه ای را به نام نبوت آشکار نمی کند.

خلاصه اینکه بعضی ها به ذکر نبی از این امر مبارک اعراض کردند و بعضی به ذکر ولایت. اما جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند مبادا منع کند شما را ذکر نبی از ایمان به این نبأ اعظم و مظهر امر الهی یا اینکه منع کند شما را ذکر ولایت از " ولایة الله المهیمنة علی العالمین"، از ولایت اللّهی که در هیکل جمال قدم و اسم اعظم تجلّی کرده است. " قد خلق کلّ اسم بقوله"، این اسم ولایت و نبوت مخلوق کلمه الله است. اگر اینها را خلق نمی کرد و تفوّه نمی فرمود، چنین چیزهائی نبود. " و علّق کلّ امر بامر المبرم العزیز البدیع"، هر امری در عالم خلق شده است به امر الهی، آن امر محکم و عزیز و تازه است. کسی که به اسم نبی محتجب شده می گوید، محمّد خاتم النبیین است و بعد از او نبی نمی آید. کسی که به اسم ولی محتجب شده می گوید، ولایت الله همیشه هست، اما صاحب این ظهور

نه ولی است و نه نبی، و این ایام یوم ظهور نبی یا ظهور ولی نیست. " هذا يوم الله لا يذكر فيه الا نفسه"، امروز یوم الله است، نمی گوئیم یوم نبوت یا یوم ولایت، می گوئیم یوم الله. روز ظهور جمال قدم روزی است که ذکر نمی شود در او مگر ذات مقدس او که غلبه دارد بر اهل عالم. یعنی بگوئید امروز یوم الله است و اینکه ظهور جمال قدم یوم الله است، امری است که از آن آنچه در پیش شما از او هام و تماثل موجود است مضطرب شده است. جمال قدم باسم الوهیت ظاهر شد و روز ظهور مظهر الوهیت کبری یوم الله است و او همه او هام و تقالید و اصنام امم مختلفه عالم را به باد داد و از بین برد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - اسرار الاثار، ج ۴، ص ۲۰۵

ص ۳۵۶

۱۶۸ - قد نرى منكم من يأخذ الكتاب ويستدلّ به على الله كما استدلتّ كلّ ملّة بكتابتها على الله المهيمن القيوم. قل تالله الحق لا تغنيكم اليوم كتب العالم ولا ما فيه من الصحف الا بهذا الكتاب الذي ينطق في قطب الابداع انه لا اله الا انا العليم الحكيم.

ای علماء بعضی از شما هستید که وقتی مظهر امر الله ظاهر می شود، با کتاب نبی قبل او را ردّ می کنید. حضرت اعلی که ظاهر شدند، مسلمین قرآن را در مقابل او گذاشتند و به حکم قرآن او را ردّ کردند، گفتند در قرآن خاتم النبیین است و تو حقّ نداری بیائی. همینطور علمای مسیحی از روی انجیل رسول الله را ردّ کردند. انجیل را در مقابل او گذاشتند و گفتند مسیح فرموده، آسمان و زمین ممکن است زائل شود و لکن کلام پسر انسان زائل نخواهد شد و تو آمدی و شریعت مسیحی را زائل کردی و از بین بردی. در اینجا هم جمال قدم همین مطلب را می فرمایند: " قد نرى منكم من يأخذ الكتاب ويستدلّ به على الله"، می بینیم بعضی از شما کتاب الهی را بدست می گیرد و بر علیه مظهر امر الله که تازه ظاهر شده است، از روی کتاب آسمانی قبل استدلال می کند. " كما استدلتّ كلّ ملّة بكتابتها"، همانطور که قبل از این ظهور هر ملّتی به

ص ۳۵۷

کتاب خود بر مظهر امر الهی که مظهر خداوند مهیمن قیوم بود، استدلال می کرد. " قل تالله الحق لا يغنيكم"، قسم به خدا، امروز هیچ کتابی، هیچ شریعتی، هیچ قانونی بدرد شما نمی خورد، " الا بهذا الكتاب الذي ينطق"، مگر اینکه توجه کنید به این کتاب ناطق، یعنی به جمال قدم که نطق میکند در مرکز جهان و صدای او بلند است که " لا اله الا انا العليم الحكيم".

۱۶۹ - یا معشر العلماء ایاکم ان تكونوا سبب الاختلاف فی الاطراف كما
 کتتم علّة الاعراض فی اول الامر اجمعوا الناس علی هذه الکلمة الّتی
 بها صاحت الحصاة الملك لله مطلع الايات کذلک يعظکم الله فضلاً من عنده انه لهو الغفور الکریم.
 ای گروه علماء، مبدا سبب اختلاف بشوید در اطراف همانطوری که علّت اعراض مردم در اول
 امر بودید. جمع کنید مردم را بر این کلمه واحده ای که امروز در حقانیت آن ریگ
 ریزه ها در کف صاحب امر نطق می کنند و میگویند، مملکت و پادشاهی از آن مطلع
 آیات است. اینطور پند می دهد شما را خداوند بصرف فضل و خداوند آمرزگار و بخشنده است.

۱۷۰ - اذکروا الکریم اذ دعونا الی الله انه استکبر بما اتّبع هواه بعد
 اذ ارسلنا الیه ما قرّت به عین البرهان فی الامکان و تمت حجّة الله
 علی من فی السموات و الارضین. انا امرناه بالاقبال فضلاً من الغنی
 المتعال انه ولی مدبراً الی ان اخذته زبانية العذاب عدلاً من الله انا کنا شاهدین.
 حال برای تنبّه علماء مثال دیگر می زنند و می فرمایند، بیاد بیاورید حاج کریم
 خان کرمانی را، وقتی که ما او را به خدا دعوت کردیم او استکبار کرد زیرا پیرو
 هوی و هوس خود بود. پس از آنکه فرستادیم برای او از آیات الهیه که آن آیات
 مایه روشنی چشم برهان و دلیل بود در عالم امکان و به آنچه که برای او فرستادیم
 ، حجّت الهی بر جمیع اهل زمین و آسمان تمام شد. حضرت اعلی برای حاج کریم خان
 آیات مبارکه ای توسط ملاصادق مقدّس خراسانی فرستادند، ولی او استهزا و استکبار
 کرد و شرح استهزاء خود را هم در کتاب ارشاد العوام نوشته است که چگونه رسول باب
 آمد و چطور شاگردان من او را مسخره کردند و آیاتی مثل او گفتند. بعد از آن جمال
 قدم هم برای او لوح قناع را فرستادند که در مجموعه بزرگ الواح جمالقدم مندرج
 است. " انا امرناه بالاقبال "، ما حاجی کریم خان را امر کردیم که بیا و مؤمن شو، " فضلاً

من الغنی المتعال "، و این بصرف فضل بود. خداوند گناهان دوره حضرت اعلی را
 که استکبار کرده بود بخشید و در این لوح جمال مبارک دو مرتبه او را دعوت کرد، "
 انه ولی مدبراً " ولی او پشت کرد و رفت و اعتناء نکرد. " الی ان اخذته
 زبانية العذاب "، تا اینکه به شعله عذاب الهی مبتلا شد و در سال ۱۲۸۸ هجری
 قمری وقتی که عازم کربلا بود، در بین راه به مرض اسهال گرفتار شد. لذا او را

مجبوراً به قریه‌ای بنام لنگر که در نزدیکی کرمان داشت برگرداندند و او در آنجا مرد
و شعله عذاب الهی به او مسلط شد. می فرمایند، این شعله عذاب را از روی عدل
برای او فرستادیم و ما شاهد اعمال او بودیم.

ص ۳۶۱

۱۷۱ - اخرقن الاحجاب علی شأن یسمع اهل الملکوت صوت خرقها هذا امرالله
من قبل و من بعد طوبی لمن عمل بما امر ویل للتارکین.

باز خطاب به علماء می فرمایند که، " اخرقن الاحجاب "، پاره کنید پرده‌های
شبهات و ایرادات را بطوری که بشنوند اهل ملکوت اعلی صدای پاره شدن آنها را،
یعنی چنان این شبهات را دور بریزید که هیچوقت دیگر یادش نکنید. " هذا امرالله
"، امر الهی اینست، پیش از این امر الهی چنین بوده و بعد از این نیز امر الهی
چنین خواهد بود. خوشا بحال کسی که عمل کند به آنچه مأمور است و وای بحال
اشخاصی که اوامر الهی را ترک کنند.

ص ۳۶۲

۲۱۷ - انا ما اردنا فی الملک الآ ظهور الله و سلطانه و کفی بالله
علی شهیداً. انا ما اردنا فی الملکوت الآ علو امرالله و ثنائه و کفی بالله علی و کيلاً.
انا ما اردنا فی الجبروت الآ ذکرالله و ما نزل من عنده و کفی بالله معیناً.
ای علماء، در این عالم ملک ما اراده‌ای نداریم، مگر اینکه آشکار کنیم سلطنت و
قدرت خدا را و خدا بر این گفته من شاهد است. در عالم ملکوت ما اراده‌ای نداریم
مگر اینکه امر الهی را اعتلا بخشیم و ثنای الهی را منتشر کنیم و خداوند وکیل و
شاهد من است و همین برای من کافی است. در عالم جبروت ما اراده‌ای نداریم مگر
اینکه بلند کنیم ذکر الهی را و آیات الهی را منتشر کنیم و خداوند بس است که معین و یاور من باشد.

ص ۳۶۳

۱۷۳ - طوبی لکم یا معشر العلماء فی البهآ تالله انتم امواج البحر
الاعظم و انجم سمآ الفضل و الویه التصربین السموات و الارضین. انتم
مطالع الاستقامة بین البریة و مشارق البیان لمن فی الامکان طوبی لمن
اقبل الیکم ویل للمعرضین. ینبغی الیوم لمن شرب ریحق الحیوان من ید
الطاف ربّه الرحمن ان یکون نباضاً کالشریان فی جسد الامکان لیتحرک به العالم و کلّ عظم رمیم.
خوشا بحال شما، ای دانشمندانی که امر مقدس بهائی را قبول می کنید و جزء
علماء فی البهآ هستید. قسم بخدا، شما هستید موجهای دریای اعظم الهی، شما

هستید ستارگان درخشان آسمان فضل و شما هستید پرچمهای نصرت شریعت الله در بین آسمانها و زمین ها، شما هستید مطالع استقامت، یعنی خود بر امر الهی مستقیمید و سایرین به استقامت شما مستقیم می شوند و علیهذا شما هستید مطالع استقامت در بین مردم. شما هستید مشارق بیان الهی در میان مردمی که در عالم امکان ساکنند. خوشا بحال کسی که اقبال کند به طرف شما و گفته های شما را که گفته های الهی است بشنود و وای بحال کسی که از شما اعراض کند. " ینبغی الیوم"، سزاوار است امروز، " لمن شرب

ص ۳۶۴

رحیق الحیوان"، برای اشخاصی که شراب زندگانی را از ید لطف و محبت پروردگار رحمن نوشیده اند، اینکه متحرک باشند مثل رگ در جسد عالم امکان تا اینکه عالم از حرکت آنان بحرکت بیاید و استخوانهای پوسیده از اثر حیات آنان زنده شود.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۵۱ - ۲۵۳ - اخلاق بهائی، ص ۲۴۶ - ۲۵۳ - امر و خلق، ج ۳، ص ۶۳ - ۶۵ و ۴۵۴ - ۴۹۷ و ج ۴، ص ۲۸۴ - ۲۸۵

ص ۳۶۵

۱۷۴ - یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ایک الثناء وقصدت المقصد الاقصى الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم. این آیه در باره حضرت غصن اعظم است. می فرمایند، ای اهل انشاء یعنی ای مردم دنیا، وقتی که پرواز کند ورقاء الهی از درخت ثناء، یعنی صعود کند و قصد کند دورترین نقطه ای را که از انظار پنهان است، رجوع کنید در باره آنچه که از کتاب الهی بر شما پوشیده است، به حضرت فرع منشعب از این اصل قویم. در کتاب عهدی می فرمایند، مقصود از این آیه غصن اعظم بوده و براغصان و افنان و منتسبین طراً لازم است که توجه به غصن اعظم نمایند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۱

ص ۳۶۶

۱۷۵ - یا قلم الاعلی تحرك علی اللوح باذن ربک فاطر السماء ثم اذکر اذا اراد مطلع التوحید مکتب التجرید لعل الاحرار یطلعن علی قدر سم الابرة بما هو خلف الاستار من اسرار ربک العزیز العلام. قل انا دخلنا مکتب المعانی والتبیان حین غفلة من فی الامکان و شاهدنا ما

انزله الرَّحْمَنُ وَقَبَلْنَا مَا اَهْدَاهُ لِي مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ الْمَهِيْمِنِ الْقَيُّومِ. و
 سمعنا ما شهد به في اللّٰوْحِ اَنَا كُنَّا شَاهِدِيْنَ. و اجبناه بامر من عندنا اَنَا كُنَّا امْرِيْنَ.
 این آیات در رفع یکی از شبهات معروضین بیان است. حضرت اعلیٰ لوحی مرقوم فرمودند
 و در آن لوح می فرمایند، که حضرت من یظهره الله در مکتب ملاحظه فرمایند.
 بیانی ها که از من یظهره الله معرض شدند، می گویند که مقصود حضرت اعلیٰ این
 بوده است که باید من یظهره الله طفل و در مکتب باشد و این لوح را در مکتب خانه
 زیارت کند و لهذا جمال قدم که طفل مکتبی نیستند، آن من یظهره الله موعود نمی توانند باشند.
 جمال قدم در رفع این شبهه می فرمایند، که مقصود از این مکتب، مکتب اطفال نیست بلکه مکتب

ص ۳۶۷

علم الہی است و بعد شرحی در آیات بعد می فرمایند و مقصود اصلی حضرت اعلیٰ از
 مکتب و زیارت لوح را در این آیات مبارکه بیان می فرمایند که یکایک این آیات را می خوانیم.
 ای مظهر امر الہی و قلم اعلیٰ، با اجازهٔ پروردگار خود که ایجاد کنندهٔ آسمان
 است، بر لوح حرکت کن و بعد بیاد بیاور و بیان کن زمانی را که مظهر امر الہی
 اراده کرد که وارد شود در مکتب تجرید. شاید آزادگان بقدر سوراخ سوزن مطلع شوند
 به آنچه که در پشت پرده ها است از اسرار پروردگارت که عزیز و علام است. " اَنَا
 دخلنا مکتب المعانی و التبیان"، ما داخل شدیم در آن مکتبی که حضرت اعلیٰ
 فرموده اند، که عبارت از مکتب معانی و تبیان باشد، وقتی که بی خبر بودند تمام
 مردم دنیا و مشاهده کردیم آیاتی را که نازل کرده بود خداوند رحمن در آن مکتب و
 قبول کردیم آنچه را که هدیه کرده بود به من حضرت نقطه اولی از آیات خداوند مهیمن و
 بی نیاز و شنیدیم آنچه را که شهادت داده بود به آن حضرت اعلیٰ در آن لوح. و ما
 بودیم مشاهده کننده و جواب دادیم حضرت اعلیٰ را به امری از طرف خود و مائیم امر کننده.

ص ۳۶۸

۱۷۶ - یا ملأ البیان اَنَا دخلنا مکتب اللّٰهِ اذ انتم راقدون. ولاحظنا
 اللّٰوْحِ اذ انتم نائمون. تالله الحقّ قد قرئناہ قبل نزولہ وانتم
 غافلون. قد احطنا الكتاب اذ كنتم في الاصلاہ. هذا ذكری علی قدرکم لا علی
 قدر اللّٰهِ یشهد بذلک ما فی علم اللّٰهِ لو انتم تعرفون. و یشهد بذلک لسان
 اللّٰهِ لو انتم تفقهون. تالله لو نکشف الحجاب انتم تنصعقون.
 ای پیروان شریعت بیان، ما داخل شدیم به مکتب خداوند، همان مکتبی که حضرت
 اعلیٰ اشاره فرموده بود، وقتی که شما خوابیده بودید. ما مشاهده کردیم و از نظر
 گذراندیم لوح مبارک را وقتی که شما در خواب بودید. قسم به خدا، ما آن لوح را

خواندیم قبل از اینکه از قلم حضرت اعلی نازل شود و شما بی خبر بودید. ما احاطه پیدا کردیم به آن لوح زمانی که شما در پشت پدرهایتان بودید و هنوز خلق نشده بودید. این مطالبی را که من ذکر می کنم بقدر فهم شماست نه بقدر علم الهی. شهادت می دهد به این مطلب آنچه در علم خدا موجود است، اگر شما بتوانید به آن عرفان پیدا کنید. شهادت می دهد به این مطلب لسان الهی، اگر شما لسان الله را بفهمید. قسم به خدا اگر پرده را برداریم همه شما بیهوش می شوید.

ص ۳۶۹

۱۷۷ - ایاکم ان تجادلوا فی الله و امره انه ظهر علی شأن احاط ماکان و مایکون. لو نتکلم فی هذا المقام بلسان اهل الملکوت لنقول قد خلق الله ذلک المکتب قبل خلق السموات و الارض و دخلنا فیہ قبل ان یقترن الکاف برکنها التون. هذا لسان عبادی فی ملکوتی تفکروا فیما ینطق به لسان اهل جبروتی بما علمناهم علماً من لدنا و ماکان مستوراً فی علم الله و ما ینطق به لسان العظمة و الاقتدار فی مقامه المحمود.

مبادا ای اهل بیان، مجادله کنید در امر الهی و در باره شریعت او. خداوند ظاهر شده است در این ایام بطوری که احاطه کرده است بر جمیع آنچه هست و آنچه پس از این خواهد بود. اگر در این مقام به لسان اهل ملکوت گفتگو کنیم، باید بگوئیم، که خداوند خلق کرد آن مکتبی را که حضرت اعلی فرموده بودند، قبل از اینکه خلق کند آسمانها و زمین را و ما داخل شدیم در آن مکتب، قبل از اینکه بیوند کاف برکن دیگرش که نون است، یعنی قبل از ایجاد عالم آفرینش. اینست زبان بندگان من که در ملکوت من هستند. تفکر کنید در آنچه نطق می کند در این باره زبان اهل جبروت من، و ما باهل جبروت علمی یاد داده ایم و آموخته ایم به آنها آنچه که مستور بود در علم خدا و آنچه که نطق می کند به آن، لسان عظمت و اقتدار در مقام محمود و رتبه مظهریت خود.

ص ۳۷۰

مکتب من یظهره الله همانطور که ذکر شد یکی از مطالبی است که معرضین بیان آن را بهانه کرده اند و می گویند، این دلیل است بر اینکه من یظهره الله در آن ایام نبوده، بلکه باید بعد متولد شود و دوران صباوت را طی کند و به مکتب برود و در مکتب این آیات را بخواند. پس جمال اقدس ابهی نمی تواند مطابق این مطلب حضرت من یظهره الله موعود باشد زیرا ایشان از حضرت اعلی بزرگترند. جواب جمالقدم را دیدید که مقصود از مکتب، مکتب روحانی و الهی است و فرمودند، حضرت اعلی راجع به این مکتب بیانی فرمودند، مطلبی است که عقول مردم معمولی به آن

حقیقت نمی تواند پی ببرد و فرمودند، ما قبل از خلقت آسمان و زمین وارد این مکتب شدیم و آن لوح را خواندیم و جواب آن را هم دادیم.

حضرت عبدالبهاء هم در لوح یکی از احباء که سؤال از مسئله مکتب من یظهره الله نموده شرحی می فرمایند. این لوح در کتاب مائده آسمانی (ج ۲، ص ۷۹ - ۸۰) درج شده و نص آن چنین است: "... در خصوص لوح معهود سؤال نموده بودید آن لوحی است که حضرت اعلی مرقوم نموده اند که در مکتب من یظهره الله تقدیم حضور مبارک شود. حضرات بیانی ها این را وسیله تخدیش اذهان نموده اند که من یظهره الله باید طفل باشد تا این عریضه در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک گردد، پس چون جمال مبارک طفل نبودند، من یظهره الله نیستند. جمال مبارک در کتاب می فرمایند، که مکتب من یظهره الله مکتب صبیان نیست و مدرسه اطفال نادان نه. آن مکتب معانی و بیان است که مقدس از ادراک من فی الامکان. می فرماید، در آن مکتب لوح حضرت اعلی را که هدیه بدیعه الهیه بود، مشاهده نمودم. باری حضرات بیانی ها چنین اوهام فرمودند، که مکتب من یظهره الله مکتب صبیان نادانست تبا لهم و سحفاً لهم تعساً لهم من هذا الجهل العظیم. آن لوح مبارک حضرت اعلی روحی له الفداء را این عبد روزی در عراق بالتصادف در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک کردم، یعنی حامل آن هدیه شدم..."

ص ۳۷۱

۱۷۸ - لیس هذا امر تلعبون به باوہامکم و لیس هذا مقام یدخل فیہ کلّ جبان موهوم. تالله هذا مضمار المکاشفة و الانقطاع و میدان المشاهدة و الارتفاع لایجول فیہ الا فوارس الرحمن الذین نبدوا الامکان اولئک انصار الله فی الارض و مشارق الاقتدار بین العالمین.

ای اهل بیان، این امر الهی امری نیست که با اوهام و تقالید خود با آن بازی کنید و این مقامی نیست که داخل شود در این مقام هر فرد ترسوی گرفتار اوهامی. قسم بخدا، این مقام، میدان مکاشفه و انقطاع و مضمار مشاهده و ارتفاع است. جولان نمی کنند در این میدان، مگر سواران الهی یعنی آنهائی که تمام عالم وجود را پشت سر گذاشته اند و از همه چیز منقطع شده اند. آنها هستند یاران و یاوران خدا در روی زمین و آنها هستند نفوسی که اقتدار الهی از آنها و از افق آنها در بین اهل عالم می تابد و آشکار می شود.

ص ۳۷۲

۱۷۹ - ایاکم ان یمنعکم ما فی البیان عن ربکم الرحمن تالله انه قد نزل لذکری لو انتم تعرفون. لا یجد منه المخلصون الا عرف حبیبی و اسمی

المهيمن على كل شاهد ومشهود. قل يا قوم توجّهوا الى ما نزل من قلمي
الاعلى ان وجدتم منه عرف الله لاتعترضوا عليه ولا تمنعوا انفسكم عن فضل
الله و الطافه كذلك ينصحكم الله انه لهو الناصح العليم.

ای اهل بیان، مبدا آنچه در کتاب بیان هست شما را منع کند از ایمان به
پروردگار رحمن. قسم بخدا که کتاب بیان نازل شده است برای اینکه اسم من در آن
ذکر شود، اگر شما بدانید. از کتاب بیان مخلصون در نمی یابند، مگر بوی دوستی و
محبت مرا و اسم مرا که غلبه کرده است بر جمیع آنچه آشکار و موجود است. بگو ای
مردم، توجه کنید به این آیاتی که نازل شده است از قلم اعلای من، اگر از آنها
بوی الهی را یافتید، اعتراض نکنید بر خدا و منع نکنید خود را از فضل و الطاف
الهی. اینگونه نصیحت می کند شما را خداوند. خداوند بهترین ناصح و دارای علم و دانش است.

ص ۳۷۳

۱۸۰ - ما لا عرفتموه من البيان فاسئلوا الله ربكم ورب آبائكم الاولين
. انه لو يشاء بيّن لكم ما نزل فيه و ما ستر في بحر كلماته من لئالي
العلم والحكمة انه لهو المهيمن على الاسماء لا اله الا هو المهيمن القيوم.
آنچه را که از کتاب بیان نمی فهمید و به مقصود الهی پی نمی برید سؤال کنید از
خداوند که پروردگار شما و پروردگار پدران گذشته شماست. اگر خدا بخواهد، برای
شما تشریح می کند آنچه را که در کتاب بیان نازل شده و شرح می دهد برای شما
مطالبی را که مستور است در دریای کلمات الهی و آشکار می کند برای شما مرواریدهای
علم و حکمت را که در بحر علم الهی مستور است. خداوند غالب بر جمیع اسماء است و
نیست خدائی مگر او که غالب و بی نیاز است.

ص ۳۷۴

۱۸۱ - قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتيب
بهذا البديع الذي ما شهدت عين الابداع شبهه.
همانا مضطرب شده است تمام نظم ها به این نظم اعظم و درهم شده است تمام ترتیب
هائی که در جهان است به ظهور این ترتیب بدیعی که چشم روزگار مانند آن را ندیده است.
این آیه را حضرت ولی امر الله در الواح و توقیعات خود اساس نظم بدیع جهان آرای
الهی قرار داده اند و می فرمایند، که این نظم بدیع امروزه در عالم منتشر است و
در حقیقت ولید میثاق است، بشارتش را حضرت اعلى در کتاب بیان داده اند، آنجا که
می فرمایند: " طوبى لمن ينظر الى نظم بهاء الله "، یعنی خوشا بحال کسی که
منتظر شود تا دوره ای که به چشم خود نظم بهاء الله را ببیند. بعد می فرمایند،

جمال قدم راجع به همین نظم این آیه را فرموده اند: "قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتيب بهذا البديع"، و این اشاره به نظم جهان آرای الهی است و بعد نقشه این نظم را حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا و سایر آثار مقدسه خود کشیدند و منتشر کردند و مجری این نقشه حضرت ولی امرالله بودند و مدت سی و شش سال برای انجام این نقشه تحمل زحمات فراوان فرمودند.

ص ۳۷۵

۱۸۲ - اغتمسوا فی بحر بیانی لعلّ تطلعون بما فیہ من لئالی الحکمة و الاسرار. ایاکم ان توقّفوا فی هذا الامر الذی به ظهرت سلطنة الله و اقتداره اسرعوا الیه بوجوه بیضاء هذا دین الله من قبل و من بعد من اراد فلیقبل و من لم یرد فانّ الله لغنی عن العالمین.

فرو بروید در دریای بیان من، شاید مطلع شوید به آنچه که در این دریا مستور است از مرواریدهای حکمت و اسرار و رموز الهی. "ایاکم ان توقّفوا فی هذا الامر"، مبادا ای اهل بیان، توقّف کنید در این امری که به واسطه جمال قدم آشکار شده است. "الذی به ظهرت سلطنة الله و اقتداره"، این امری که به واسطه آن سلطنت و توانائی خداوند ظاهر شده است "اسرعوا بوجوه بیضاء"، بشتابید بطرف این امر مبارک با صورتهای نورانی. اینست دین الهی از قبل و بعد. هر که بخواهد، می تواند اقبال کند، یا می تواند قبول کند، و کسی که نخواهد اقبال کند، یا قبول کند، خداوند بی نیاز از تمام مردم عالم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - اهمیّت دعا و مناجات

ص ۳۷۶

۱۸۳ - قل هذا لقسطاس الهدی لمن فی السموات و الارض و البرهان الاعظم لو انتم تعرفون. قل به ثبت کلّ حجّة فی الاعصار لو انتم توقنون. قل به استغنی کلّ فقیر و تعلّم کلّ عالم و عرج من اراد الصعود الی الله ایاکم ان تختلفوا فیہ کونوا کالجبال الرواسخ فی امر ربکم العزیز الودود.

بگو، اینست میزان هدایت برای اشخاصی که در آسمانها و زمین هستند، اینست برهان اعظم اگر شما بتوانید بشناسید. بگو، به این امر ثابت شده است هر حجّتی در هر عصری از اعصار اگر شما یقین کنید. بگو، به این امر مبارک است که هر فقیری بی نیاز می شود و هر شخصی که طالب دانش باشد، دانا می شود و عروج و ترقی می کند هر کس که اراده صعود داشته باشد، بطرف خداوند. مبادا اختلاف کنید در این

۱۸۴ - قل يا مطلع الاعراض دع الاغماض ثم انطق بالحق بين الخلق تالله
قد جرت دموعى على خدودى بما اراك مقبلاً الى هواك ومعرضاً عمّن خلقتك و
سواك اذكر فضل مولاك اذ ربيناك فى اللّيلى والايام لخدمة الامر
اتق الله وكن من التائبين. هبنى اشتبه على الناس امرك هل يشته على نفسك
خف عن الله ثم اذكر اذ كنت قائماً لدى العرش و
كبت ما القيناك من آيات الله المهيمن المقتدر القدير. اياك ان تمنعك
الحمية عن شطر الاحدية توجه اليه ولا تخف من اعمالك انه يغفر من
يشاء بفضل من عنده لا اله الا هو الغفور الكريم. انما ننصحك لوجه
الله ان اقبلت فلنفسك وان اعرضت ان ربك غنى عنك وعن الذين
اتبعوك بوهم مبين. قد اخذ الله من اغواك فارجع اليه خاضعاً خاشعاً
متدلاً انه يكفر عنك سيئاتك ان ربك لهو التواب العزيز الرحيم.
این آیات خطاب به میرزا یحیی ازل است. می فرمایند، ای مظهر امر الهی،

به میرزا یحیی که مطلع اعراض است بگو، " دع الاغماض "، یعنی رها کن چشم پوشی
از حق و حقیقت را و سپس به حق و راستی در بین مردم به حقانیت امر مبارک گویا
شو. قسم بخدا ای میرزا یحیی، جاری شده است اشکهای من بر گونه های من زیرا
مشاهده می کنم ترا که به هوای نفس خود اقبال کرده ای و از خداوندی که ترا خلق و
تربیت کرده است، اعراض نموده ای. بیاد بیاور ای یحیی، فضل مولی و خداوند خود
را زمانی که ترا تربیت می کردیم در شبها و روزها برای خدمت امر. بترس از خدا و
توبه کن. " هبنى اشتبه على الناس امرك "، فرض می کنم که اشتباه کاری کردی بر
مردم و مشتبه شد امر و حقیقت حال تو بر مردم. " هل يشته على نفسك "، آیا بر
خودت هم حقیقت امر اشتباه می شود؟ " خف عن الله "، از خدا بترس، " ثم
اذكر "، و بیاد بیاور زمانی را که " كنت قائماً لدى العرش "، در محضر مبارک
جمال قدم می ایستادی و می نوشتی آنچه را که ما به تو القا می کردیم از آیات
خداوند مهيمن مقتدر توانا. " اياك تمنعك الحمية "، مبادا منع کند ترا حمیت
جهالت از شطر احدیت. توجه به سوی خدا کن و نترس از اعمال زشت خود که قبلاً
مرتکب شده ای، زیرا خداوند می آمرزد هر کس را که بخواهد، به فضلی از طرف خودش.
نیست خدائی مگر او که غفور و کریم است. " انما ننصحك لوجه الله "، ما تو را

برای خاطر خدا نصیحت می کنیم. " ان اقبلت فلنفسک "، اگر این نصیحت را پذیرفتی و بخدا اقبال کردی نفعش به خودت عاید است. " و ان اعرضت ان ربک غنی عنک "، و اگر از حق اعراض کردی، خداوند از تو و امثال تویی نیاز است. " و عن الذین اتبعوک بوهم مبین "، و بی نیاز است از اشخاص نادانی که به صرف وهم تابع تو شده اند. " قد اخذ الله من اغواک "، ای میرزا یحیی، خداوند اخذ و هلاک کرد کسی که تو را گمراه کرده و به اعراض از حق واداشته بود. مقصود سید محمد دجال اصفهانی است که در حقیقت ذهن میرزا یحیی را در بغداد مغشوش کرد و او را وادار نمود تا با جمال قدم و اسم اعظم مخالفت کند و راه اعراض ببیماید. او هم فریب سید محمد اصفهانی را خورد و از بغداد این

ص ۳۷۹

مخالفت شروع شد و بعداً در ادرنه رو به تشدید گذاشت تا به اندازه ای که میرزا یحیی به اغوای سید محمد اصفهانی جمال مبارک را مسموم کرد و می خواست همکل مبارک را از بین ببرد و لکن خداوند حفظ کرد. خلاصه میرزا یحیی با فریب سید محمد بکلی از حق اعراض کرد و نهایت مخالفت و عناد را با جمال مبارک و امر مبارک انجام داد تا بالاخره بعد از تمام شدن دوران ادرنه او را با چند نفر از پیروانش به قبرس فرستادند و او به مخالفت های خود ادامه داد. میرزا یحیی از حیث سن تقریباً سیزده سال از جمال مبارک کوچکتر بود. جمال قدم بودند که او را تربیت کردند، علم و خط و سواد به او آموختند، راه راست را به او نمودند و او را از مصائب و بلیات محفوظ داشتند و در جمیع اوقات مواظب او بودند ولی او قدر این فضل و عنایت را ندانست و بالاخره به اغوای سید محمد اصفهانی راه را گذاشت و به طرف چاه رفت و بالاخره وارد قبرس شد و تا آخر عمرش در قبرس ماند. تولد او در سال ۱۲۴۷ هجری قمری است و هشتاد سال تمام زندگی کرد و بالاخره در قبرس مرد و در همانجا گمنام و بی نام و نشان از بین رفت. اما سید محمد اصفهانی که در عکا از طرف دولت عثمانی جاسوسی می کرد و مأمور بود اعمال احباء و اقدامات جمال قدم را زیر نظر بگیرد و به مرکز حکومت گزارش بدهد، با چند نفر دیگر از همدستان خود مثل میرزا آقاخان کج کلاه و میرزا رضاقلی تفرشی در عکا کشته شدند. این اشخاص از دشمنان امر مبارک بودند. چند نفر از احباء جمع شدند و بدون اینکه از جمال مبارک اجازه بگیرند برای از بین بردن آنان اقدام نمودند و اجسادشان را در پس دیواری مخفی کردند. بعد این مسأله بر ملا شد. حکومت احباء را گرفت و حضرت عبدالبهاء را مدت شصت ساعت در محبس لیمان حبس کرد و جمال قدم را بدارالحکومه برای استنطاق حاضر کردند. بلوائی شد و

هنگامه‌ای برپا گشت و بالاخره حقیقت کشف شد و همه فهمیدند که جمال قدم به چنین امری راضی نبوده‌اند و حضرت عبدالبهاء دخالتی نداشته‌اند و خود آنهایی که این کار را کرده بودند پیش

ص ۳۸۰

حکومت اقرار کردند که ما چون مؤمن به کتاب بیان بودیم و حضرت اعلی دستوری دهد که وقتی من یظهره الله ظاهر شد مؤمنین به آن حضرت، هر کسی را که سبب حزن و اذیتش بشود باید بکشند و از بین ببرند، ما هم چون این نفوس با حضرت من یظهره الله دشمن بودند، بحکم کتاب بیان آنها را کشتیم و از بین بردیم. بالاخره حکومت برای نفوسی که اقرار کرده بودند پانزده سال حبس تعیین نمود و بعد از مدتی که در حبس بودند حضرت عبدالبهاء اقدام فرمودند و حبس آنها خاتمه یافت. داستان این مسئله در لوح استنطاق که از الواح مفصّله نازله از قلم جمال قدم است، ذکر شده لوح استنطاق در جلد ثانی ریحیق مختوم مندرج است. باری، جمال قدم می فرمایند "قد اخذ الله من اغواک" خداوند سید محمد اصفهانی که تو را گمراه کرده بود اخذ کرد. ای میرزا یحیی، به خدا تائب شو و با کمال خضوع و خشوع و بندگی به خدا برگرد، خداوند، "یکفّر عنک سیئاتک"، تمام گناهان تو را می بخشد اگر حقیقتاً توبه کنی. زیرا خداوند توبه پذیر و عزیز و مهربان است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - اقداح الفلاح، ج ۱، ص ۲۹۱ - ۲۹۸

ص ۳۸۱

۱۸۵ - هذا نصح الله لوانت من السّامعین. هذا فضل الله لوانت من المقبلین. هذا ذکر الله لوانت من الشّاعریّن. هذا کنز الله لوانت من العارفین. این نصیحت الهی است، "لوانت من السّامعین"، اگر بشنوی. "هذا فضل الله" این فضل الهی نسبت به تو است اگر به این فضل اقبال کنی. "هذا ذکر الله"، این ذکر الهی است که به تو می شود اگر بفهمی. "هذا کنز الله"، این عنایت الهی به منزله گنجی است که خدا به تو می دهد اگر تو قدر این گنج را بدانی و آن را بشناسی.

ص ۳۸۲

۱۸۶ - هذا کتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه الاقوم بین العالمین. قل انّه لمطلع علم الله لو انتم تعلمون. و مشرق اوامر الله لو انتم تعرفون. این است کتاب الهی که به منزله چراغ خداوند بی نیاز است در میان اهل عالم و به منزله راه راست محکم و آشکار است در بین مردمان جهان. بگو به خلق جهان که

مظهر امر الهی، مطلع علم الهی است اگر شما بتوانید به این امر عالم شوید. یعنی علم او علم الله است، او مظهر صفات الهی و مظهر امر الهی و مشرق او امر حق است، اگر بتوانید بشناسید.

ص ۳۸۳

۱۸۷ - لاتحملوا علی الحيوان ما يعجز عن حمله انا نهيناكم عن ذلك نهياً عظيماً في الكتاب كونوا مظاهرا للعدل والانصاف بين السموات والارضين. بار نکند بر حیوان بقدری که عاجز شود از حمل آن. یعنی چهارپایان را به اندازه ای بار کنید که بتوانند آن را بکشند. ما نهی کردیم شما را از اذیت حیوانات و این نهی شدیدی است در کتاب الهی. در همه امور مظهر عدالت و انصاف باشید در بین آسمانها و زمینها.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۴۳۹ - ۴۴۱
- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۷۱ - ۱۷۷ و ص ۱۹۶ - ۱۹۹ - حیوة بهائی، ص ۱۳۶ - ۱۳۹

ص ۳۸۴

۱۸۸ - من قتل نفساً خطأً فله دية مسلمة الى اهلها وهي مائة مثقال من الذهب اعملوا بما امرتم به في اللوح ولا تكونن من المتجاوزين. اگر کسی کسی را به اشتباه بکشد (اشتباهی و نه عمدی)، باید دیه ای به بازماندگان شخص مقتول بپردازد و آن دیه عبارت از صد مثقال طلاست. عمل کنید احکامی را که در این لوح مبارک به آن مأمور هستید و از نفوسی که از احکام الهی سرباز می زنند و تجاوز می کنند نباشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۹۶ - ۲۹۷

ص ۳۸۵

۱۸۹ - يا اهل المجالس في البلاد اختاروا لغة من اللغات ليتكلم بها من على الارض وكذلك من الخطوط ان الله يبين لكم ما ينفعكم ويغنيكم عن دونكم انه لهو الفضل العليم الخبير. هذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون. والعلة الكبرى للاتفاق والتّمدن لو انتم تشعرون. انا جعلنا الامرين علامتين لبلوغ العالم الاول وهو الاس الاعظم نزلناه في الواح اخرى والثاني نزل في هذا اللوح البديع. ای نمایندگان ملل مختلفه که برای نظم و ترتیب مصالح عموم مردم در مجالس شور جمع می شوید. خدا به همه شما خطاب می کند و می فرماید، یک لغت از لغت ها را

انتخاب کنید تا تمام اشخاصی که در روی زمین هستند بهمان لغت تکلم کنند. همینطور یک خط را انتخاب کنید تا همه اهل عالم به همان یک خط بنویسند. آنوقت حقیقت اتحاد و اتفاق در شرق و غرب عالم مجری می شود. خداوند تبیین می کند و شرح می دهد مطالبی را که نافع به حال شماست و مسائلی به شما دستور می دهد که شما را از غیر بی نیاز می کند. خداوند

ص ۳۸۷

فضّال و علیم و خبیر است. وحدت خط و لسان سبب اتحاد در بین اهل عالم است اگر شما بتوانید بدانید. مسأله وحدت خط و لسان بزرگترین علت برای اتفاق اهل جهان و برای ظهور تمدن عالی در بین بشر است، اگر شما بتوانید بفهمید. دو مطلب را علامت بلوغ عالم قرار دادیم یعنی این دو مطلب که آشکار شد، بدانید که عالم به درجه بلوغ رسیده است. "الأول وهو الاس الاعظم"، امر اولی که اس اعظم و پایه محکم است، آن را در الواح دیگری نازل کردیم. حضرت ولی امر الله می فرمایند، آن مطلبی که در الواح دیگر نازل شده علامت بلوغ عالم است، عبارت است از اینکه جمالمقدم در لوح سلمان می فرمایند: "از جمله علامت بلوغ دنیا آنست که نفسی تحمّل امر سلطنت ننماید، سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمّل آن نماید." یک مطلب دیگر هم هست که علامت بلوغ عالم قرار داده شده و آن در بیان حضرت عبدالبهاء است که در لوحی که در کتاب مائده آسمانی (ج ۲، ص ۲۴) درج است. می فرمایند: "امر دیگر که در الواح مذکور ظهور صنعت مکتومه است". یعنی راز اکسیر برای جمیع اهل عالم کشف خواهد شد. در این باره در لوح اکسیر جمال قدم می فرمایند:

"... ظهور این کنز مستور بین هؤلاء علامت بلوغ دنیا است و بعد از بلوغ خطر عظیم و بلای عظیم عالم و اهل آن را از عقب مگر آن که کلّ در رضوان الهی وارد شوند... " (مائده آسمانی، ج ۱، ص ۴۲)

امر ثانی که سبب بلوغ عالم و علامت آن است، همان مطلبی است که در کتاب اقدس نازل شده و آن عبارت از وحدت خط و وحدت لسان است. پس هر وقت در دنیا زمامداران امور اقدام کردند تا یک خط و لسان برای تمام مردم دنیا درست کنند و یا پیشنهاد کنند، علامت این است که دنیا بسرحد بلوغ رسیده است. یعنی دوره جوانی و نادانی و صباوتش گذشته و دوره ظهور عقل در عالم است. مطلب دیگر هم این است که کسی قبول امر سلطنت نکند و صنعت

ص ۳۸۷

مکتومه ظاهر شود.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۲۰۵ - ۲۱۰

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۷۷ - ۲۸۰ و ص ۳۳۲ - ۳۳۳

ص ۳۸۸

۱۹۰ - قد حرمّ علیکم شرب الافیون انا نهیناکم عن ذلك نهياً عظيماً فی الكتاب و الذی شرب انه لیس منی اتقوا الله یا اولی الالباب.
حرام است بر شما کشیدن یا استعمال تریاک. این مطلب در آیه دیگر هم قبلاً آمده بود که فرمودند: " حرمّ علیکم المیسرو الافیون "، (فقره ۱۵۵). اما در اینجا می فرمایند: " انا نهیناکم عن ذلك نهياً عظيماً فی الكتاب "، ما شما را در این کتاب الهی از شرب افیون با نهایت شدت نهی کردیم. " و الذی شرب "، اگر کسی استعمال کند و این امر الهی را اطاعت نکند، " انه لیس منی "، او در درگاه جمالقدم از اهل بهاء محسوب نیست. " اتقوا الله یا اولی الالباب "، تقوی پیشه کنید، از خدا بترسید، ای اشخاصی که دارای عقل و خرد هستید.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق: - گنجینه، ص ۴۳۲ - ۴۳۸

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۶ - ۳۹

ص ۳۸۹

فهرست اعلام و مطالب تقریرات درباره کتاب اقدس

ص ۳۹۱

فهرست اعلام و مطالب تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس

توضیحات

- ۱ - این فهرست بر اساس دو حرف اول اسامی خاص و کلمات تنظیم شده است.
- ۲ - عنوان هر مطلب یا موضوع، حتی الامکان، همان است که در متن آیات مبارکه کتاب اقدس نازل شده است، اما معادل فارسی آن نیز در ردیف مناسب خود درج شده و به اصل کلمه ارجاع داده شده است.
مثلاً نکاح و احکام آن در ردیف حرف " ن " آمده، اما برای اینکه اگر خواننده ای احکام ازدواج را طالب شود، در ردیف اول کلمه ازدواج را خواهد یافت با علامت ارجاع: (رک.). نکاح
- ۳ - در ضبط اسامی اشخاص، نام اصلی هر شخص در فهرست آمده است و از شهرت حرفه ای یا انتساب به زادگاه، مثل اصفهانی یا شیرازی صرف نظر شده، مگر در

مواردی که شهرت یا انتصاب به زادگاه شخص مشهورتر است. مثلاً ملاً صادق مقدّس خراسانی در ردیف "ص" ضبط شده، در حالیکه محمد یعقوب کلینی - مؤلف کتاب اصول کافی - در ردیف حرف "ک" آمده است به علّت اینکه کلینی شهر است از محمد یعقوب و یا نام ملاً جعفر گندم پاک کن در ردیف حرف "گ" دیده می شود، چه که نام گندم پاک کن در ادبیات بهائی مشهورتر است. در عین حال در ردیف "م" نیز نام او را می توان دید.

۴ - شماره های ابجدی: الف، ب، ج، الی آخر به "مقدمه ناشر" و "پیش

ص ۳۹۲

گفتار" مربوط است.

۵ - بعضی مطالب را می توان در دو جا ملاحظه نمود. مثلاً احکام نماز در ذیل کلمه صلوة مندرج است. اما بعضی واجبات نماز مثل قبله و امثالها نیز در جای خود ثبت شده است.

ص ۳۹۳

فهرست اعلام و مطالب کتاب

آ

- | | |
|--|--|
| آباء: رک. آب | آیات متشابهات: ۳۰ - ۲۶ |
| آب | آیات محکّمات: ۲۵ - ۲۸ |
| - آب بکر (پاک): ۲۴۴ - ۲۴۳ | آئین نصاری: ۹۳ |
| - خواصّ سه گانه: ۱۸ - ۱۷۹ | الف |
| - آب مستعمل: ۲۴۳ | آب، آباء حقوق و وظایف: ۶۴، |
| - حکم به تغسیل در آب پاک: ۱۸۵ | ۱۲۲، ۱۳۱، ۲۴۶ |
| - ناپاکیها را باید با آب زدود: ۱۸۰ - ۱۷۹ | ابراهیم، حضرت: ۳۳۵ |
| آب زندگی: رک. احکام الهی | ابن، ابناء: ۱۲۲، ۱۳۱ |
| آباد کردن شهرها: رک، عمران بلاد و دیار | ابوقیسیس، کوه: ۱۹۵ |
| آدم، حضرت: ۳۳۵ | ات السّاعة: ۱۹۶ - ۱۹۵ |
| آزادی: رک، حریت | اتّحاد: رک.، تفرقه، پرهیز از |
| ازل یحیی: ح، ط، یا، ۴۱، ۳۷۷ | اتّحاد ملل، وسیله: رک، زبان و خطّ واحد |
| آسمان وحی: ۱۵۸، ۲۴۱ | احکام و سنن الهی، لزوم اطاعت: ۱۷۳ |
| آقا جان کج کلاه: ۳۷۹ | - سبب فرح قلوب و روشنائی عیون اند: ۲۵۵ |
| آل عثمان: یب | |

آلمان، پادشاه: ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۱۵

آمریکا، رئیس جمهور: یا، ۲۰۹

آوستریا: رک. اطریش

آهنگ بدیع (مجله): ۱۵۷

آیات الهی، تلاوت: رک. تلاوت آیات

رحیق حیوان است: ۳۲۲

آیات و احکام الهی عالم را کفایت میکند: ۱۴۴

- باید آنها را با روح و ریحان اجرا نمود: ۳۱۷

- باید آنها را مثل چشم محافظه نمود: ۳۱۶

- ماء حیوان (آب زندگی) است: ۸۴، رک.

رحمت الهی

احمد احسائی، شیخ: ۴۵، ۳۳۴

اخلاق بهائی (کتاب): ۲۰، ۶۳، ۹۲، ۱۰۱،

۱۰۵، ۱۷۵، ۳۱۶، ۳۴۲، ۳۶۴

ادب: ۲۶۸

- ادب و اخلاق ناصر امر الهی اند: ۳۴۰

ادرنه: ۱۰۳ - ۱۰۱، ۲۰۲، ۲۳۱، ۳۷۹

- اعراض از آیات این ظهور به منزله اعراض

از آیات قبل است: ۳۱۹ - ۳۲۰

ص ۳۹۴

ادّعی امر جدید قبل از هزار سال

باطل است: رک. من یدعی امراً

اذا طارت الورقاء: ۳۶۵

اذا غیض بحر الوصال: ۲۷۰

ارث: ۶۹ - ۶۴

- مضاعف شدن سهم فرزندان: ۶۴، ۶۹ - ۶۶، ۸۴ - ۸۳

- ارث متوفائی که فرزند نداشته باشد: ۷۰

- ارث متوفائی که فقط فرزند داشته باشد: ۷۱

- ارث متوفائی که وارثین هفتگانه را نداشته باشد: ۷۳

- ارث متوفائی که وارثین هفتگانه و

خویشاوند دیگر نداشته باشد: ۷۵

امتیازات پسر ارشد: ۷۷ - ۷۶

- ارث متوفائی که پسرش در حیات پدر فوت شده

باشد: ۷۸

ارض کاف: رک. کرمان

ارض مبارکه: رک. ۲۳۸

ازالۀ مو: رک. مو

ازدواج: رک. نکاح

ازدواج با همسر پدر، منع از: ۳۴۶

ازل: ح، ط، یا، ۳۸۰ - ۳۷۷

اسباب منزل، تعویض: رک. تجدید اسباب بیت

استبصار (کتاب): ۳۹، ۱۳۱

استخدام بکر برای خدمت: ۱۵۶ - ۱۵۵

استغفار از گناه: رک. توبه

استقامت: ۲۹۳، ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۶۳

اسرار الآثار (کتاب): ۸۰، ۱۰۱

۲۰۱، ۲۱۱، ۲۴۸، ۳۴۸، ۳۵۵

اسرائیل: ۱۸۳

اسلام، شریعت اسلام: ۱۲، ۲۷، ۲۸

۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷،

۵۰، ۶۴، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۵۲

- ارث فرزندان صغیر: ۷۹ -
 اداء حقوق الله پرداخت شده از ارث: ۸۱ - ۸۲ -
 - اداء دیون متوفی: ۸۱
 - اداء مخارج کفن و دفن: ۸۱
 - ارتفاع امر من یتظهره الله قبل از
 امر حضرت اعلی: رک. من یتظهره الله
 ارتفاع نفاق: ۱۰۲ - ۱۰۳
 ارشاد العوام (کتاب): ۳۵۹
 ارض اقدس: ح
 ارض خفاء: رک. خراسان
 ارض سر: رک. ادرنه
 اشراف خاوری: یه، ۱۵۷
 اشعیا، کتاب: ۲۸
 ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۱۲، ۲۴۱، ۲۴۴،
 ۲۴۸، ۲۸۱، ۳۴۰، ۳۵۴
 - علمای اسلام: ۱۸۷، ۳۳۵
 - فقه اسلام: ۱۸۷
 اسلامبول: یب، ۲۱۴ - ۲۱۳
 اسلحه، حمل: رک. حرب و حمل آلات حرب
 اسماء حسنی: ۲۵۲، ۳۱۲ - ۳۱۱
 اسم اعظم: ۱۴۱ - ۱۴۰، ۲۵۰، ۲۵۴، ۳۱۱ - ۳۱۲
 اشتغال به کار، لزوم: ۹۲ - ۹۱، ۱۳۱
 اشراق خاوری: یه، ۱۵۷
 اشعیا، کتاب: ۲۸

ص ۳۹۵

- اصطبار: ۱۶۷ - ۱۶۵ (به تربص نیز رجوع شود)
 اصل ایمان به خدا و آیات او: ۳۴۳
 اصفیای الهی: رک. نصرت اصفیا
 اصل قدیم: ۲۷۰
 اصل قویم: ۳۶۵
 اصول کافی (کتاب): ۳۹، ۱۳۱
 اظهار امر حضرت بهاء الله: ۲۵۲
 اعتراض بر دیگران، منع از: ۱۶۷ - ۱۶۶
 اعتراض بر حاکمان، منع از: ۳۲۴ - ۳۲۳
 اعتزال، منع از: رک. گوشه نشینی
 اعدام، حکم: رک. قتل عمد و حرق بیت به عمد
 اعراض از این امر به منزله اعراض از همه ادیان
 است: ۳۵۴
 اعراف، سوره: ۱۹۴، ۲۴۰
 اعراض عن الدنیا: ۱۹۹
 اقداح الفلاح کتاب: ۶۹، ۱۳۴، ۱۳۷، ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۸۹
 اقدس: رک. کتاب اقدس
 اکتفا به زوجة واحده: رک. نکاح
 اکسیر: ۳۶۸
 الف قائمه: ۳۳۴، ۳۳۶
 الواح وصایا: ۳۷۴
 الواح طبع مصر، مجموعه: ۹، ۳۵۹
 الله ابهی، تلاوت آن ۹۵ بار در ۶۱
 امانت: ۲۲۸
 امتداد دور بهائی: رک. دور بهائی
 امپراطور اطریش: رک. ملک نمسه
 امپراطور فرانسه: ناپلئون سوم
 امر و خلق (کتاب): ۱۳، ۳۴، ۴۰
 ۴۲، ۴۸، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۹
 ۷۱، ۷۷، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۴

۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱
۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵،
۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷
۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱
۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۱
۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴
۲۲۹، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۰
۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۹۷، ۳۱۳، ۳۱۵
۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱
۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۸۳
۳۸۷، ۳۸۸
امکان: رک. عالم خلق
امّ الكتاب: ۲۳۸

اعظم منک شأناً: رک. ناپلئون سوّم
اعملوا حدودی حبّاً لجمالی: ۲۴ - ۲۲
اغصان: ۱۱۶ - ۱۱۵، ۳۶۵
افتخار بر یکدیگر، منع از: ۱۷۵، ۱۷۴
افترا، حرمت: ۶۳
افغانستان: ۲۲۱
افق ابهی: ۱۴۵ - ۱۴۴
افق البیان: ۲۴۹
افنان: ۳۶۵
افیون، حرمت استعمال: ۳۳، ۳۸۸
اقتدارات (مجموعه الواح): ۱۳۰
اقداح الفلاح (= احکام الهی در اینجا): ۱۳۸

ص ۳۹۶

اهل مجالس، خطاب به: ۳۸۵
اهل سنت و جماعت: ۳۹
اهمیت دعا و مناجات (کتاب): ۳۴
ایام هاء: رک. ها

اموات، دفن: رک. دفن اموات
امناء (مخافل روحانی): ۱۳۱
امهار (جمع مهر): رک. مهر، مهریه
أمی: ۲۴۰ - ۲۳۹

انسان باید تحت قوانین الهی باشد: ۳۷۴ - ۳۷۳

ایام تسعه (کتاب): ۳۴

ایتالیا: ۲۰۳

ایران: بیج

انشقاق قمر: ۱۹۵

انصاف: ۱۵۲، ۳۸۳

- به آثار مظهر الهی به چشم انصاف بنگرید: ۲۹۴ - ۲۹۳،

۳۰۱ - ۲۹۹

ایقان (کتاب): ۳۰، ۳۱

ایک ثنا: ۳۶۵

ایلیا، نبی: ۳۰

انقطاع: ۱۴۶

انهار عذبة سائقه: ۱۴۶

آنّه نبذ لوح الله ورائه: رک.

ناپلئون سوّم

ب

باب، حضرت: یا، ید، ۹، ۱۰، ۱۶،

۳۳، ۳۴، ۴۶ - ۴۴، ۶۶ - ۶۴، ۶۸،

انجيل: ٢٥، ٢٦، ١٣٢، ١٨٢، ١٨٣،

١٨٨، ١٩٤، ٢٤٠، ٢٩٤، ٣٥٦،

- شريعت انجيل: ١٧٤ - ١٧٣

- انجيل پولس: ١٨٣

- انجيل متي: ١٩٢

انتقام، منع از: رك. زجر

اورشليم: ح، ١٩٤

اوقات صلوة: رك. صلوة

اوقات را نبايد به بطالت ضايع نمود: رك.

اشتغال به كار

اوقاف: ١١٧ - ١١٥

اولى باس شديد: ٣٤٧

اهل بيان: رك. بيان

اهل بهاء: ٧، ٢٠٠، ٢٠١، ٢١٨ - ٢١٧

اهل بهاء (= اعضاء محافل روحاني): ١١٦

اهل باطن: رك. صوفيّه

ص ٣٩٧

بدايح الآثار (كتاب): ١٣، ٢٨٧

برده، منع از خريد و فروش: ١٧٤

برو تقوى: رك. تقوى

برلين حنين: ٢٠٥، ٢١٥، ٢١٦

بغداد: ١٠٤، ٢١٣، ٣٧٨

بقره، سوره: ٣٥، ١٦٨

بقعة الحمراء: ٢٣٣

بلور ٤٥

بلوغ، سن: ٤٣، ٤٤

بلوغ در شريعت بيان: ٤٤

بلوغ عالم، علائم: ٨٧، ٣٨٥

بنی اسرائیل: ٢

بوم: رك. صوت بوم، عبدالحميد، سلطان

٢٠٣، ٢٠٠، ١٨٨، ١٧٨، ٨٣، ٦٩

٢٤٤، ٢٥٤ - ٢٥٢، ٢٥٨، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٤،

٢٨٥، ٢٨٩، ٢٩٦، ٢٩٤، ٢٩٨، ٣٠٠،

٣٠١، ٣٠٤، ٣١٠، ٣٠٧، ٣١٨، ٣٣٥،

٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٦، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٧٠، ٣٦٦،

٣٧٤، ٣٨٠

- بعثت حضرت باب: رك. عيد، اعياد

- تولد حضرت باب: رك. عيد، اعياد

بحار الانوار (كتاب): ٢٤٠، ٢٨١

بحر اسود: رك. دريای سياه

بحر اعظم: (= مظهر الهی): ٢٢٥

بحر الروم: رك. مدیترانه

بحر وصال: ٢٧٠

بخاری، علامه: ١٣١

بدیع، میرزا بزرگ نیشابوری: ٣٣٥

٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٦، ٣٣٢، ٣٣٥،

٣٣٦، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٧، ٣٥٧ - ٣٥٤،

٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦٦، ٣٧٠، ٣٧٤، ٣٧٥،

٣٨٠ - ٣٧٨، ٣٨٨

القاب و اوصاف:

- اسم اعظم: ٢٥، ١٤٠

- اصل قديم: ٢٧٠

- اصل قويم: ٣٦٥

- بحر اعظم: ٢٢٥، ٣٦٣

- ذکر حکيم: ٣٥٣

- سدره المنتهى: ٢٣٣

- كتاب ناطق: ٣٩٣، ٣٦٥

- كلّ الخير: ٩، ١٠

۳۶۶، ۳۷۰
- موعود: ۲۰۹، ۲۱۰
- ورقاء: ۳۶۵
هیکل مبین: ۲۰۵
بیان، کتاب، شریعت: ید، ۳۴، ۴۴، ۴۶، ۶۴، ۶۸،
۱۸۷، ۱۸۸، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۷۹، ۲۸۴،
۲۸۵، ۲۸۹، ۳۱۸، ۳۷۴-۳۷۲، ۳۸۰

بیت العدل اعظم: الف، د، ه، ۷۵-۷۲، ۸۵، ۸۶،
۱۱۷، ۱۱۵، ۱۵۴، ۲۴۷، ۳۱۵،
- دارای عصمت موهوبی است:
۱۲۸، ۱۱۷
بیسمارک: ۲۰۷
بیان عربی: ۶۴
بیان فارسی: ۱۸۷، ۱۸۸
- احکام بیان: ۱۵۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۰
- اهل بیان: یا، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹،
۳۱۱، ۳۶۶، ۳۷۲-۳۶۸، ۳۷۵

بیکاری مذموم است: رک. اشتغال به کار

پ

پاهاء، شستن: ۳۲۵
پدر آسمانی (اصطلاح انجیل): ۱۹۲
پروس: ۲۰۷، ۲۱۵
پطرس: ۸۸
پوست خزو سنجاب، جواز پوشیدن: ۴۲

ص ۳۹۹

پولس: ۸۸، ۱۸۳
پیام آسمانی (کتاب): ۱۳، ۴۶، ۶۳، ۸۹، ۱۴۹، ۱۵۷،
۱۶۹، ۱۷۸، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۹۵، ۳۲۱

تقسیم ارث: رک. ارث

تقلیب عالم بر اثر قلم اعلی: ۱۴۶

تقلیم اظفار: رک. ناخن گرفتن

تقویم بهائی: ۵۶، ۲۷۱

تقوی: ۱۵۸، ۲۶۸، ۲۸۸

- اهل تقوی بهترین نفوس اند: ۱۷۳

ت

تأویل کلام الهی، منع از: ۱۰۲، ۲۴۱

تبلیغ امر: ۹۵، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۶۳

تکفین اموات: رک. دفن

تکوین بیان: ۲۹۴

تلاوت آیات در صبح و شام: ۳۱۹

- مقام مبلّغین: ۲۶۳

- اذن به آموختن زبانهای خارجی برای

- به لحن خوش: ۲۶۱

تبلیغ: رک. لسان، السنه

- نشانه وفا به عهد و میثاق است: ۳۱۹، ۳۲۰

تحریر رقبه: ۳۸:

تحریف کلام الهی: رک. تأویل کلام الهی، منع از

تربیت فرزندان (دختر و پسر): ۱۳۱-۱۳۳

- با روح و ریحان انجام شود و سبب خستگی نشود: ۳۱۹، ۳۲۰

- هنگام تلاوت باید بر صندلی نشست: ۳۲۸

- کسی که فرزند خود را تربیت کند، مثل آن است که یکی

از فرزندان جمال قدم را تربیت کرده: ۱۳۱

تلاوت آیات را باید به فرزندان آموخت: ۳۲۲

تربص ۱۶۴، ۱۶۹

- منظور از آیات همه آثار قلم اعلی است: ۳۱۹

- ۹ ماه به هنگام غیبت طولانی شوهر: ۱۶۴-۱۶۶

- یکسال قبل از طلاق: ۱۶۷

- مقصود از تلاوت درک مفاهیم آیات است: ۹۷،

۱۰۰، ۳۱۹، ۳۷۵

ترسا: ۱۸۴

ترک تعصبات: ۳۱۳

- تأثیر تلاوت: ۸۸

ترکمنستان: ۲۲۱

تنکیس: رک. سر تنکیس

ترکیه: ۲۱۲

توبه، سوره: ۲۸۱

تعدد زوجات، منع از: ۱۵۶

توبه از گناهان در پیشگاه الهی: ۹۳، ۱۳۷، ۱۳۵

تفرقه، پرهیز از: ۱۵۰

تفسیر سوره یوسف: ۲۰۰

- توبه نزد اشخاص جایز نیست: ۹۳

ص ۴۰۰

توجهوا الی من اراده الله: ۲۷۰

حبس ابد: رک. حرق بیت به عمد و قتل عمد

تورات: ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۱۳۲، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۸،

۱۹۳، ۲۳۹، ۲۴۰

حبیب الله شیرازی: ۳۹

حجّ: ۹۰

- محلّ حج: ۲۹۲

حدود الهی (احکام)، اطاعت از: ۱۷۳

حرب و حمل آلات حرب، منع از: ۳۴۰

حرق بیت به عمد، حکم: ۱۵۴

حریر، پوشیدن لباس: رک. لباس

حرّیت: ۲۷۱، ۲۷۷ - ۲۷۵

- حرّیت مفرط به زیان انسان است: ۲۷۱، ۲۷۲

- حرّیت مفرط نهایتاً به فتنه می‌رسد: ۲۷۳

- حرّیت مفرط انسان را از شأن ادب خارج می‌کند: ۲۷۳، ۲۷۴

- مظهر حرّیت مفرط حیوان است: ۲۷۳، ۲۷۸

- خداوند حرّیت را در بعض مقامات تصدیق می‌کند: ۲۷۵

- حرّیت حقیقی در اتّباع امر الهی است: ۲۷۶، ۲۷۷

- حرّیت اروپائیان: ۲۸۷

- انواع حرّیت: ۲۷۷، ۲۷۸

حزن: رک. جدال و نزاع، منع از

حقّ یفعل مایشاء است: ۳۴۳، ۳۴۶

حقوق الله: ۲۲۸، ۲۲۶

- میزان حقوق الله: ۲۲۷

- سبب برکت است: ۲۲۹

- پرداخت حقوق الله از ارث: ۸۱، ۸۲

- اسفار خمسۀ تورات: ۱۸۳

- سفر اعداد: ۱۸۳

- سفر لویان: ۱۸۳

تهذیب الاحکام (کتاب): ۳۹

تیمّم (بدل وضو): ۴۵، ۴۵

ث

ثروت دنیا، ناپایداری: رک. دنیا

ثمّ انّ علینا بیانه: ۲۹

ج

جبروت: ۲۴ - ۲۱، ۳۶۲، ۳۶۹

- مالک الجبروت: ۱۹۸، ۱۹۹

جدال و نزاع، منع از: ۳۱۷، ۳۱۸

جنگ بین الملل اول: ۲۰۳، ۲۱۶

جواهر الاسرار، لوح: ۳۰، ۲۱

جواهر الکلام (کتاب): یو، ۳۵۱

جیحون، رود: ۲۲۱

چ

چکسلواکی: ۲۰۳

ح

حافظ شیرازی: ۳۹

حالت تذکّر به هنگام وقوع حوادث: ۱۱۸، ۱۱۹

ص ۴۰۱

حقوق الله (مجموعه نصوص): ۲۲۹

حقّ از حسنات خلق بی نیاز است: ۱۵۱

دخالت در سیاست، عدم: رک.

اعتراض بر حاکمان: منع از

- حکم غلمان: رک. لواط
 حلاوت بیان الهی: ۱۴۶
 حلق رأس: رک. موی سر
 حمام (حمامات ایرانی): رک. آب پاک
 حمیت جاهلیّه: رک. تعصبات
 حمل بار بر حیوان، اعتدال در: ۳۸۳
 حنین برلین: رک. برلین و شواطی نهر راین
 حوض (حیاض): رک. آب پاک
 حیوان، رعایت: رک. حمل بار بر حیوان
 حیوة بهائی (کتاب): ۹۲، ۱۰۱، ۱۲۳
 ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۵۰، ۲۲۴، ۲۹۵، ۳۱۳
 ۲۱۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۸۳
- دخول در خانه کسی بی اذن صاحب آن: رک. بیت
 دریای سیاه: ۲۱۴
 دریای مرمره: ۲۱۴
 دست بوسی: حرمت: رک. بوسیدن دست
 دعوت خلق به حقّ توّسط مظهر الهی به خاطر خداست: ۱۵۱
 دعوت به جشنها و میهمانیها، قبول: ۳۳۲
 دفن اموات: ۲۸۳
 - انگشتی متوفی: ۲۸۶، ۲۸۳
 - تکفین: ۲۸۷
- د - به فاصله مسافت یک ساعت از محلّ فوت: ۲۸۷، ۲۸۸
 دنیا و ثروت دنیا، ناپایداری: ۱۱۰ - ۱۰۸، ۱۷۱
 دور بهائی، امتداد: ۱۰۲، ۱۰۳
 دیه (دیات): ۱۴۲
 - شکستن سروکتک زدن: ۱۴۸
- ذ
 ذکر الهی: ۱۰۹
 - منع از آن در حین راه رفتن در کوچه و بازار: ۲۴۹
 - باید در مشرق الاذکار انجام شود: ۲۴۹
 ذوی القربی: ۱۵۳
 - مودّت به ذوی القربای جمال قدم:
- خ
 خاتم النبیین: ۱۳۸، ۲۹۴، ۳۵۶، ۳۵۴
 خدمت امر: ۹۵، ۱۰۵، ۱۴۵، ۱۷۹
 خراسان: یز، ۲۲۱
 خشیت الله: ۲۷۸
 خلق، خلقت روحانی: ۸، ۹، رک. تقلیب عالم
 خلیفه عثمانی: رک. عبدالعزیز و عبدالحمید
- د
 دار مسکونی و البسه متوفی: رک. امتیاز پسر ارشد در ذیل
 ارث
 دانیال نبی: ۲۹

ص ۴۰۲

- ذوی القربای جمال قدم حقّی در اموال مردم ندارند: ۱۵۳ روح اعمال رضای حقّ است: ۹۷، ۹۹، ۱۰۰
 روزه و احکام آن: رک. صوم
 رؤسای جمهور آمریکا: رک. آمریکا

رایات اسماء: ۲۲۱

ز

ربّ اعلى، حضرت اعلى والقاب ديگر:

زبان و خطّ واحد: ۲۶۵، ۳۸۵، ۳۸۶

رک. باب، حضرت

زبانية العذاب: ۳۵۹، ۳۶۰

ربّ الجنود (اصطلاح تورات): ۱۹۴

زجر، کسی را که به شما زجر دهد به

رجوع به طيب حاذق: ۲۵۷

خدا و آگذار کنيد: ۳۲۶

رحمن، سورة: ۲۳۵

زردشت، حضرت: ۱۳۲، ۲۴۰

رحيق انصاف ۲۱:، ۲۴

زکوة (زکات): ۳۱۵

رحيق الحيوان: ۳۲۲، ۳۶۳، ۳۶۴

زنا، حرمت: ۶۳

رحيق مختوم: ۲۵، ۳۰، ۳۱

- زناى غير محصن، جزاء: ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲

رحيق مختوم (کتاب): ۳۳۴، ۳۸۰

رحمت الهی: ۱۵۱، ۱۸۸

- زناى محصن، تعيين جزای آن با بيت العدل است: ۱۳۶

- آیات الهی نشانه رحمت حقّ به خلق است: ۱۵۰

زولو، زولوس (قوم): ۲۱۵

رسالة سؤال و جواب: رک. سؤال و جواب

زيارتنامه (مخصوص حضرت بهاءالله و حضرت اعلى): ۸

رسول الله: رک. محمد، حضرت رضاقلی خان تفرشی،

ميرزا: ۳۷۹

رضای حقّ در اجرای احکام است: ۱۷۶، ۱۷۷

س

رضوان العدل، لوح: ۳۳۹

سارق، مجازات: ۱۲۲

رقّ منيع (کتاب اقدس): ۳۱۵

سبب و وسیله هرکاری معلق است به: ۳۴۲

رمز رئيس: ۳۳۴

رموز کتب مقدّسه: ۲۰

سبحات جلال: ۱۳۸

روح: رک. مسیح، حضرت

سجده بر هر شئیء پاک: ۴۵ - ۴۳

سجن اعظم: ۳۲، ۱۰۴ - ۲۰۲

سجن عکّا: رک. سجن اعظم

ص ۴۰۳

شراب، حرمت آشامیدن: ۲۶۶

سجیة انسان: ۳۶۸

- حرمت شرب هر نوع مسکر: ۲۶۷

سدرة المنتهى (مظهر الهی): ۲۳۳

- سدره (مظهر الهی): ۲۱۷، ۲۳۷
- سرّ تنکيس: ۳۳۴
- سفينة الحمراء: ۲۰۰، ۲۰۱
- سلطان اعياد: رک. عيد رضوان
- سلطان الشّهدا: ۳۳۵
- سلطنة الله: ۳۷۵
- سلطنت حقيقي: رک. ملوک، معشر
- سلطان روس: ۲۰۲
- سماء اديان: ۵۰
- سماء مشيت: ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۹۳، ۲۹۴
- سماء وحی: ۱۵۸، ۲۴۱، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۰۹
- ص
- صادق خراساني: ملاً: ۳۵۹
- صحيح بخارى (كتاب): ۱۳۱، ۲۴۰
- صداقت و امانت (منتخبات الواح): ۲۶۹
- صدر نشينان مغرور: ۹۷، ۹۸
- صدر الشّهور: رک. شهر البهاء و عيد نوروز
- سنّ بلوغ: رک. بلوغ
- سنّ هرم: رک. هرم
- سنة تسع: ۹
- سنن الهی: ۱۷۳
- سنی، مذهب: ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۴۰
- سؤال و جواب، رساله: ۳۳، ۴۳، ۵۷، ۸۱، ۱۴۹، ۱۵۵، صدق: ۲۶۸
- صربستان: ۲۰۳
- سؤال (تکدی)، سيئات خلق به حقّ زيان نمی رساند: ۱۵۱
- صفات لازم (اصطلاح فقهي): ۷۵
- صلوة (صلات): ۵۲ - ۳۳
- وجوب آن از اول بلوغ: ۴۳
- سینا، کوه: ۲۴۰
- سنّ بلوغ: ۴۳
- سنّ بلوغ در دور بيان: ۴۴
- صلوة ثلاثه:
- صلوة كبير: ۲۳، ۹
- صلوة وسطی: ۳۳
- صلوة صغير: ۳۳
- اوقات صلوة: ۳۲
- ش
- شاطی البحرين: رک. نقطه واقعه...
- شجاج (شکستن سرکسی)، ديه: رک. ديه، ديات

- توجّه به قبله: ۳۶، ۳۲
- اوقات صلوة در آفاق غير معتدل: ۴۳، ۴۶
- وضو برای صلوة سه گانه: ۴۳، ۴۵، ۴۶
- بدل وضو در صورت نبودن آب: ۴۵
- سجده بر هر شیء پاک مجاز است: ۴۳، ۴۴
- پوست خز و امثال آن مبطل صلوة نیست: ۴۱، ۴۲
- کسانی که از ادای صلوة معافند: ۴۳، ۴۴
- صلوة در سفر نا امن بخشیده شده است: ۵۱
- ذکر بدل صلوة فوت شده در سفر نا امن: ۵۰
- معافیت بانوان در ایام معینه: ۵۰
- ذکر بدل صلوة فوت شده در ایام معینه: ۵۰
- صنعت مکنونه: رک. اکسیر
- صوت بوم: یب، ۲۱۲، ۲۱۴
- صوم: ۴۳، ۵۵-۶۰
- مدّت صوم: ۵۵، ۵۶
- حدّ صوم: ۵۹
- معافین از صوم: ۴۳، ۴۴، ۵۵، ۵۷
- مبطلات صوم: ۵۹، ۶۰
- معافیت بانوان در ایام معینه: ۵۰
- عید صیام: ۵۵، ۵۶
- صهار: رک. نکاح
- صید حیوانات: ۱۵۲
- صهیون (کوه): ۱۹۳

ض

- ضرب (کتک زدن): ۱۴۸
- ضیافت ماهانه و هدف آن: ۱۴۹
- صلوة فرادی (فردی): ۴۹
- صلوة های منسوخه:
- صلوة ۹ رکعتی: ۲۳، ۳۳
- صلوة آیات: ۴۷، ۴۸
- صلوة ۱۹ رکعتی دور بیان: ۳۳
- صلوة آیات در اسلام: ۴۷
- صلوة میّت: ۴۰ - ۳۸، ۴۹
- اجرای آن بصورت جماعت: ۴۹
- توجّه بقبله لازم نیست: ۴۹
- صلوة میّت در اسلام: ۳۹
- ضرب (کتک زدن): ۱۴۸
- ضیافت ماهانه و هدف آن: ۱۴۹

ط

- طاء مدله (اسم اعظم): ۸۳
- طاء، ارض: یج، ۲۱، ۲۱۷
- طبرسی، قلعه: یه
- طلاق ۱۶۴: ۱۷۲- ونیز رک. تربص
- طلاق نزد حقّ مذموم و مبعوض است ۱۷۱:
- لزوم اصلاح بین زن و شوهر در صورت بروز اختلاف: ۱۷۱
- طلاق در صورت خیانت زن به شوهر: ۱۷۱
- طلاق در صورت غیبت طولانی شوهر

- وبی خبری از او: ۱۶۶ - ۱۶۴
 - طلاق در صورت حدوث کدورت اصلاح ناپذیر: ۱۶۷
 - طلاق در صورت حدوث کدورت در حین سفر زن و شوهر: ۱۷۰

ع

- در دوره اصطبار رجوع زن و شوهر جایز است: ۱۶۷، ۱۶۹
 عالم امر: ۱، ۴، ۹-۶، ۵۳، ۲۵۰
 عالم حق: ۱، ۴، ۸-۵، ۴۵
 عالم خلق: ۱، ۴، ۹-۵، ۴۵، ۲۵۰
 عالم شهود: رک. عالم خلق
 عالم غیب: رک. عالم حق
 عالم اصغر، عالم اکبر: ۱۴۷
 عاشروا بالروح والريحان: ۱۷۱
 عاشروا مع الاديان: ۱۸۲، ۳۱۳
 عالی پاشا: ۲۰۲
 عبدالبهاء، حضرت: ط، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۳، ۳۳، ۶۰،
 ۷۶، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۶۰،
 ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۶۴، ۲۷۷، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۳۵،
 ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۶
 عبدالحمید، سلطان: یب، ۲۱۳، ۲۱۴
 عبدالعزيز، سلطان: یب، یج، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۴
 عبودیت الهی: ۲۶۸، ۲۶۹
 عتبات عالیات: ید
 عثمانی، حکومت: ۲۱۴
 عثمانی، خلفای: ۲۱۴
 عثمانی، مملکت: یب، ۲۱۲
 عدل در امور، رعایت: ۱۵۲، ۳۸۳
 - مقصود از آن شریعت الهی است: ۳۳۹
- اقسام طلاق در اسلام: ۱۶۸
 طلاق، سوره: ۲۹۴
 طور، کوه: ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۳۸
 طه، سوره: ۳۲۶
 طهارت ماء نطفه: رک. ماء نطفه
 طهارت: ۱۷۹، ۱۸۰
 - همه اشیاء و ملل دیگر طاهرند: ۱۸۴، ۱۸۲
 - در یوم اول رضوان همه اشیاء در بحر طهارت منغمس شدند: ۱۸۲، ۱۸۳
 طین، طین اول و طین ثانی (اصطلاح شیخیه): ۴۴، ۴۵
 و نیز رک. بلور
 ظ
 ظروف طلا و نقره، اجازه استعمال: ۱۲۴، ۱۲۵
 ظهور و غروب شمس مظهر الهی حکمتی دارد که کسی بر آن مطلع نیست: ۱۴۴، ۱۴۵
 ظهور جدید سبب انهزام قبایل و ادیان عتیقه

- عرفا: رک. صوفیہ
- عرفان مظهر الہی، لزوم: ۱، ۴، ۸، ۹، ۳۰۳
- باشد: ۲۳۶
- عرفان مظهر الہی بہ منزلہ عرفان ذات غیب است:
- ۲۹۴ علی محمد سراج الذاکرین، میرزا: ۲۹۴
- ۳۱۱، ۲۵۰
- عزت (اعزاء): رک. دنیا و ثروت دنیا
- عصمت ذاتی (=عصمت کبری): ۱۳۰ - ۱۲۶
- عصمت موهوبہ (=عصمت صفاتی): ۱۱۷، ۱۲۹ - ۱۲۶
- عمران دیار و بلاد: ۳۴۲
- عمل بہ اوامر و احکام الہی: ۱، ۱۳ - ۱۱، ۱۷۶ و نیز
- عصمت موهوبہ (=عصمت صفاتی): ۱۱۷، ۱۲۹ - ۱۲۶
- رک. نصرت امر
- عطر خالص: رک. ماء ورد
- عمل طیب ہمیشہ باقی است: ۱۷۱
- عنکیوت، سورہ: ۲۴۰
- عالم روحانیہ توصیف ناپذیر است: ۲۶۱، ۲۶۲
- عہد عتیق: رک. تورات
- عہد و میثاق: ۱۴، ۱۸، ۲۷۰، ۳۶۵
- علم، معنی: ۳۰۳
- علم الہی: ۲۱، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۲
- علم ذاتی: ۱۲۷
- علم صفاتی: ۱۲۷
- علم غیب (=علم مظهر الہی): ۱۰۶
- علم، گاہ سبب غفلت از حق است: ۱۱۱
- علماء فی البہاء: ۳۶۳
- علماء دین، خطاب بہ: رک. معشر علماء
- علماء ظاہری: ۱۱۲، ۱۱۴
- علماء باطن: رک. صوفیہ
- علوم نافع، لزوم کسب: ۱۸۷
- علمی کہ منجر بہ مجادلہ لفظی شود مطلوب نیست:
- ۱۸۷، ۱۸۸
- عید، عیدین، اعیاد ۲۵۶ - ۲۵۲
- عید اعظم (عید رضوان): ۲۵۲، ۲۵۶
- عیدت حضرت اعلی: ۲۵۳
- تولد حضرت اعلی: ۲۵۲
- تولد حضرت بہاء اللہ: ۲۵۲
- نوروز: ۲۵۴
- صیام: ۲۵۴
- غ
- غرور از علوم، منع از: ۱۱۱
- غرور از دنیا، منع از: ۱۷۳
- غصن اعظم: ۲۷۰، ۳۶۵ و نیز رک. عبدالبہاء، حضرت
- غیبت، حرمت: ۶۳
- هدف باید معرفت مظهر الہی

غیظ را با رفیق تلافی کنید: ۳۲۶

- غیر عمد: ۳۸۴

قدّوس، جناب: هه

ف

قرآن: ج، ۲، ۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵،

فارقلیط: ۲۹

، ۹۸، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۵،

فالق الاصباح: ۲۶۳

، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶، ۳۵۶

فخر الشّهدا: رک. بدیع

فوات الرّحمه (= کتاب اقدس): ی

فرانسوا ژزف: رک. ملک نمسه

قسطاس اعظم، قسطاس حقّ (کتاب اقدس): ی، ۲۳۲

فرانسه: ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۵

فرو بردن دست در غذا، منع از: ۱۲۴

قسطاس هدی (کتاب اقدس): ۳۱۷، ۳۷۶

فرقان: رک. قرآن

فرعون: ۲، ۲۲۶

قصص، سورة: ۲

فساد، نهی از: ۱۵۸

قضاء محتوم (= قضاء مثبت): ۵۳، ۵۴

- کسی که فساد کند حقّ از او بری است: ۱۵۸

قلب، قلوب: ۱۰۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۹۰، ۱۹۸

فصل الخطاب: ۳۷

قلم اعلیٰ: ز، ح، ۱۶، ۵۵، ۵۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۷۱، ۲۰۲

فُصِّلَ کُلّ امر محتوم: ۱۹۵

، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۲، ۲۹۸، ۳۱۰، ۳۶۶، ۳۶۸

فقه شیعه: رک. شیعه

ق

قلم امر: ۱۶۴، ۱۶۷

قآنی: رک. حبیب الله شیرازی

قلم عدل: ۱۷۴

قائم، ظهور: ۲۸۱

قلم وحی: ۳۰، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶

- علائم ظهور (به روایت شیخ احمد احسائی):

قمار، حرمت: ۳۳

۳۳۴ - ۳۳۶

قمر، سورة: ۳۳۰

قابل آباده ای، میرزا: ۳۱۹

قناع، لوح: ۳۵۹

قبرس: ۳۷۹

قوادم انقطاع: ۱۴۶

قبله: ۳۶ - ۳۳ - ۶۱، ۳۰۰ و نیز رک. صلوة

قیام به خدمت: رک. خدمت به امر

قتل، حرمت: ۶۳، ۱۷۶، ۱۷۷

قیامت، سورة: ۲۹

- عمد: ۱۵۴

قیامت: ۱۶۹ و نیز رک. اقتربت السّاعة

قیام صدوری، قیام ظهوری: ۷

قیصر آلمان: رک. ملک برلن

- مغناطیس اعظم برای جذب قلوب: ط
- میزان حق در بین خلق: ۲۳۲
- ناموس اکبر: ۱۹۵
- کتاب الهی را نباید با قواعد و علوم انسانی قیاس نمود: رک. معشر علماء
- کتاب بیان: رک. بیان
- ۱۳۲، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۴۷، کتاب بدیع (علم الهی): ۲۲۰
- ۲۷۰، ۲۶۶، ۲۸۵، ۳۰۵، ۳۵۵، ۳۸۶، ۳۸۸
- کتاب بدیع (لوح): ۲۹۴
- کتاب تدوین، کتاب صامت: ۲۹۴
- کتاب عهدی: ۲۷۰، ۳۶۵
- کتاب مبین (مجموعه الواح): ۲۱۳
- کتاب ناطق (مظهر الهی): ۲۹۳، ۲۹۴
- سبب نزول: ۲۳۰
- دوره نزول: ز، ح، ط
- مقام و رتبه: ط، ی
- مندرجات: ی، یا، یب، ید، اوصاف:
- امّ الكتاب: ۲۳۸
- رق منیع: ۳۱۵
- سرچشمه نظم بدیع: ی
- فرات الرحمة: ی
- قسطاس اعظم: ی، ۲۳۳
- قسطاس حق بین خلق: ۲۳۳
- قسطاس الهدی: ۳۱۷
- لوح بدیع: ۳۸۵
- لوح، لوح منیر: ۳۱۷، ۳۱۸
- لوح منیع: ۲۲۶
- مشرق اوامر الهی: ۳۸۲
- مصباح قدم: ۳۸۲
- مطلع علم الهی: ۳۸۲
- کتاب اربعه شیعه: ۳۹
- کج کلاه: رک. آفاجان
- کریلا: ۳۶۰
- کرمان: یج، ۳۴۷، ۳۶۰
- کرمل، کوه: رک. کوم الله
- کریم خان کرمانی، حاج: ید، ۳۵۹
- کسر حدود (نفس و هوی): ۱۶، ۱۷
- کعبه، خانه: ۳۵، ۳۶، ۱۹۹، ۲۰۳
- کفن و دفن میت، هزینة: ۸۱
- کلمات مکنونه: ۳۲۰
- کلّ الخیر (از القاب من ینظره الله): ۹، ۱۰
- کلمه، کلمة الله، کلمة الهیه
- کلمة علیا: ۲۰۳، ۳۱۱، ۳۵۵، ۳۵۸
- کلیم: رک. موسی، حضرت
- کمیل بن زیاد نخعی: ۱۵
- کلینی، محمد بن یعقوب: ۱۳۱

کنت کنزاً مخفياً: ۵۳

کوم الله: ۱۹۳، ۱۹۴

گ

گبر: ۱۸۴

گدائی کردن، حرمت: رک. سؤال

گشتاسب شاه: ۲۴۰

گلاب: استعمال: رک. ماء ورد

گوشه نشینی (عزلت)، منع از: ۹۷، ۹۹

گندم پاک کن، ملاً محمد جعفر: ید، ۳۵۱

گنجینه حدود و احکام (کتاب):

۱۳، ۱۸، ۲۴، ۳۴، ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۸، لوح (=کتاب اقدس): ۲۳۰

۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، لوح استنطاق: ۳۸۰

۸۲، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، لوح اشراقات: ۱۲۷

۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۰-۱۴۸، لوح اقدس: ۱۵۰

۱۵۴-۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱-۱۶۹، لوح آکسیر: ۳۸۶

۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۴، لوح حمد مقدّس: ۹

۲۲۷، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، لوح رام: ۲۶۶، ۲۶۷

۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، لوح رئیس: ۲۰۲

۲۶۹، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۱۳، ۳۱۸، لوح رضوان العدل: رک. رضوان العدل

۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۱، لوح سلطان ایران: ۲۰۲

۳۶۴، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۸، لوح سلمان: ۳۸۶

لوح صلوة میّت: ۳۹

لوح عبدالعزيز وکلا: ۲۱۳

لوح عهدی: رک. کتاب عهدی

لوح قناع: رک. قناع

لوح ک - ظ: ۲۱۳

لثالی الحکمة (مجموعه الواح): ۳۱، ۱۳۰، ۲۴۰، ۳۳۷

لباس حریر، پوشیدن: ۳۴۰

لباس، نظافت: رک. نظافت لباس

لزوم اشتغال به کار: رک. اشتغال به کار

لحی: رک. ریش

لسان، السن خارجی، اذن به آموختن: ۲۶۵

لطافت: ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۴۳

- تمسک به لطافت در همه احوال: ۱۲۴، ۱۲۵

لن ترانی (عبارت قرآن): ۱۹۳

لنگر، قریه: ۳۶۰

لواط، حرمت: ۲۴۶، ۲۴۷

۱۳، ۱۸، ۲۴، ۳۴، ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۸، لوح (=کتاب اقدس): ۲۳۰

۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، لوح استنطاق: ۳۸۰

۸۲، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، لوح اشراقات: ۱۲۷

۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۰-۱۴۸، لوح اقدس: ۱۵۰

۱۵۴-۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱-۱۶۹، لوح آکسیر: ۳۸۶

۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۴، لوح حمد مقدّس: ۹

۲۲۷، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، لوح رام: ۲۶۶، ۲۶۷

۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، لوح رئیس: ۲۰۲

۲۶۹، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۱۳، ۳۱۸، لوح رضوان العدل: رک. رضوان العدل

۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۱، لوح سلطان ایران: ۲۰۲

۳۶۴، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۸، لوح سلمان: ۳۸۶

لوح صلوة میّت: ۳۹

لوح عبدالعزيز وکلا: ۲۱۳

لوح عهدی: رک. کتاب عهدی

لوح قناع: رک. قناع

لوح ک - ظ: ۲۱۳

لوح محفوظ، لوح حفیظ: ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۶۸	محبوب امکان (من ینظره الله): ۲۸۴، ۲۸۵
لوح ملکہ انگلستان: ۱۷۴	محبوب الشہدا: ۳۳۶
لوح مکنون (=لوح محفوظ): ۱۹۱	محصى العلیم: ۲۷۳
لوح منیر، لوح بدیع (=کتاب اقدس): ۳۱۷، ۳۸۴، ۳۸۵	محفل، محافل تذکر: ۱۱۸
لوح میرزا علی محمد سراج الذاکرین: ۲۹۴	محفل روحانی محلّی: رک. بیت العدل خصوصی
لوح ناپلئون سوّم: ۲۰۶	محفل روحانی ملّی: رک. بیت العدل ملّی
لوط، قوم: ۲۴۷	محقق حلّی: ید
لیمان، محبس: ط، ۳۷۹	محلّل در فقه اسلام: ۱۶۸
م	محمد بن عبد الله، حضرت: ۳، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۵۳، ۱۳۱،
ماء: رک. آب پاک	۱۳۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۹۴، ۳۳۵، ۳۵۵، ۳۵۶
ماء الحیوان: رک. احکام الہی	محمد جعفر گندم پاک کن، ملا: رک. گندم پاک کن
ماء نطفہ، طہارت: ۱۷۹، ۲۹۴	محمد اصفہانی، سید: ط، یا، ۳۸۰ - ۳۷۷
ماء ورد (گلاب): امر به استعمال: ۱۸۵، ۲۴۴، ۲۴۵	محمد حسن، شیخ: ید، ۳۵۱
مائدہ آسمانی (کتاب): ۱۰۳، ۳۳۷، ۳۷۰، ۳۸۶	محو کتب، نسخ حکم: ۱۸۷، ۱۸۸
مادر موسی: ۳۰۲	مدعیان بواطن کلام الہی: ۹۷
مالک اختراع: ۱۴۶	مدعیان کاذب: ۱۰۳
مالک اسماء: ۱۴۷، ۲۹۰	مدیترانہ، دریا: ید
مالک الرقاب: ۳۸	مستغاث: ۲۹۴
مالک القدم: ۲۲۵	مسجد الاقصی: ۲۰۲ - ۲۰۴
ماہی بہائی: رک. تقویم بہائی	مسجد الحرام: ۳۵، ۱۸۳
مجارستان: ۲۲۵	مسکرات: رک. شراب، حرمت
مجازات سارق: رک. سارق	مسلم (کتاب): ۲۴۰
محبّت علّت آفرینش است: ۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶	مسیح، حضرت: ۳۰ - ۲۶، ۸۸، ۱۲۹، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۲،
	۲۳۹، ۲۹۴، ۲۵۴ - ۲۵۱، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲

ص ۴۱۱

- کتاب الہی را نباید با قواعد و علوم انسانی سنجید:

۲۳۲، ۳۴۹، ۳۵۰

- مشرق الاذکار، حکم تأسیس: ۸۸، ۲۴۹

- مشرق ظهور: ۱۹۷

- توجّه به: ۲۵۹

- مفاوضات (کتاب): ۱۰، ۱۲۷، ۱۲۹

- اطفال را باید تعلیم داد کہ آیات الہی را در آن تلاوت

کنند: ۳۲۲

- مشورت، لزوم و روش: ۸۵
 مشیت اولیّه: ۲، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۹، ۲۰، ۵۴
 مشیت الهیّه: ۱۱۴
 مصر: ح، ۳۲۶
 مطلع اعراض: رک. ازل
 مطلع آیات: ۳۵۸
 مطلع توحید (=حضرت اعلی): ۳۶۶
 مطلع اسماء: ۲۰۹، ۲۱۰
 مطلع امر: ۲۷۵
 مطلع ظهور: ۱۵۲، ۲۰۵، ۲۱۹
 مطلع فرح عالمین: رک، ارض طا
 مطلع کبریا: ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰
 مطلع نور احدیّه: ۲۰۲، ۲۰۳
 مطلع وحی: ۱۱۵، ۱۱۷
 مظاهر فردوس: ۲۲۴
 مظهریت ذات غیب: ۳۱۱
 معبد سلیمان: ۲۳۹
 معرضین بیان: رک. بیان، اهل
 معشر ملوک، خطاب به: رک. ملوک
 معشر روم: ۲۱۲
 معشر علماء: ۱۱۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸
- مفتاح کتّز: رک. کنت کتّراً مخفياً
 مقام محمود (مظهر الهی): ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۰،
 ۲۳۶، ۲۳۷
 مقام مؤمن به جمال قدم: ۹۷
 مقدّس خراسانی: رک. صادق، ملاً
 مکاتیب حضرت عبدالبهاء (کتاب): ۸، ۱۳
 مکتب تجرید: رک. مکتب من ینظهره الله
 مکتب المعانی: رک. مکتب من ینظهره الله
 مکتب من ینظهره الله: ۲۹۴، ۳۷۰-۳۶۶
 مگّه: ۱۹۵
 ملاً اعلی: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۳، ۲۱۲، ۲۱۴
 ملاً علی بسطامی: رک. علی بسطامی
 ملک، ملائک، ملائکه: ۱۴۴، ۱۴۵
 ملک، خوشا به حال ملکی که به نصرت امر قیام کند: ۲۰۰
 ملک برلن: ح، یا، ۲۰۵، ۲۰۶
 ملک نمسه (اطریش): ز، یا، ۲۰۴، ۲۰۲
 ملکوت: ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۶۱، ۳۶۲
 ملکوت اسماء: ۱۴۹، ۱۹۸، ۱۹۹
 ملکوت اعلی: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۳۶۱
 ملکوت امر: ۲۱۷، ۲۱۸
 ملکوت الله: ۲۰۲
- ص ۴۱۲
 ملکوت قدرت: ۲۰۴
 ملکوت انشاء: ۲۲۱، ۲۹۰
 ملوک، معشر (معشر امراء، معشر سلاطین): ۱۹۰، ۱۹۲،
 ۵۱۹، ۱۹۷، ۲۱۰-۲۰۸
 - مظاهر قدرت حقّند: ۱۹۸
- مو، ازاله: ۲۴۳، ۲۴۴
 موی سر: ۱۲۱ - ۱۲۰
 - زینت سراسر: ۱۲۰
 - نیاید از حدّ گوش تجاوز کند: ۱۲۰

- دعوت ایشان به اقبال به حق: ۱۹۸

- حق اراده تصرف ممالک را ندارد: ۱۹۸

- این حکم مخصوص مردان است: ۱۲۱

موسی، حضرت: ۲۸، ۲۹، ۱۳۲، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴،

۲۴۰، ۳۲۶، ۳۳۵

- باید مملکت را به عدل و تقی زینت دهند: ۲۰۹، ۲۱۰

موسیقی، حلیت اصغاء: ۱۴۱ - ۱۴۰

- سبب ارتقاء روح است: ۱۴۰، ۱۴۱

- نباید سبب خروج از حدّ ادب شود: ۱۴۰، ۱۴۱

ملوک آمریکا: رک. آمریکا

ملکه انگلستان: رک. ویکتوریا

من اغواک: رک. محمد اصفهانی، سید

من اراده الله (حضرت عبدالبهاء)

توجه به: ۲۷۰

منبر، منابر، منع از صعود بز: ۳۲۸

و نیز رک. تلاوت آیات

منتخبات توقیعات (کتاب): ۸۷، ۸۹، ۱۵۷، ۱۶۹، ۲۵۳،

۲۸۳

منزل آیات: ۳۱۵

منظر کریم، منظر اکبر: ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۶۱، ۳۰۰

منظر انور: ۱۹۵

منظر منیر (= سجن عگا): ۱۰۲، ۱۰۴

من لا يحضره الفقيه (کتاب): ۳۹

من ينقى القمح والشعير: رک. گندم پاک کن

من يظهره الله: ۱۸۸، ۲۷۹، ۲۸۰، و

نیز رک. بهاء الله، حضرت

من يدعى امراً: ۱۰۲، ۱۰۳

ناپلئون سوم: ح، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۵، ۲۱۵

ناخن، گرفتن: ۲۴۳

ناصرالدین شاه: ۱۱۲، ۲۰۲

ناصره: ۲۹۴

ناقضین: ۳۳

ناموس اکبر (کتاب اقدس) ۱۹۵

نبا عظیم: ۳۵۳، ۳۵۵

نبوت و ولایت: ۳۵۳، ۳۵۵

نجفی، شیخ: رک. محمد حسن نجفی، شیخ

نجم، سوره: ۳

نحل، سوره: ۳

نراقی، سیروس: یه

ص ۴۱۳

نزاع، نهی از: رک. جدال

نساء، سوره: ۴۵، ۲۴۷

نسمات وحی: ۲۵۶

در شریعت بیان رضایت طرفین کافی بود: ۱۶۰

- در امر علاوه بر رضایت طرفین،

نصایح قلم اعلیٰ به اهل بیان: رک. معروضین بیان

نصرت امر: ۲۲، ۱۰۵، ۱۴۴، ۲۰۰

- به اخلاق و آداب: ۳۴۰

- با عمل نیک و تبلیغ با حکمت: ۱۷۶، ۱۷۷، ۳۴۰،

۳۴۱

علماء فی البهاء ناصرین امراند: ۳۶۳

نصرت اصفیاء: ۲۶۳

نطفه طهارت: رک. ماء نطفه

نظافت: ۲۴۳، ۲۴۴

نظافت لباس: ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱

نظم بدیع: ی، ۳۷۴

نعاق: رک. ارتفاع نعاق

نفقه: ۱۷۰

- در صورت خیانت زن نفقه مرتفع است: ۱۷۱

نفس آماره: ۱۵۸

نقبائی: حسام الدین: ۱۵۷

نقطه بیان (حضرت اعلیٰ): ۲۸۴، ۲۸۵

و نیز رک. باب، حضرت

نقطه الواقعة فی شاطئ البحرین (اسلامبول): ۲۱۲، ۲۱۴

نقض عهد: ۱۷، ۱۸

نکاح: ۱۸۸، ۱۵۷

- خداوند وصلت را دوست دارد: ۱۷۱

- از واجبات نیست: ۱۵۵

ص ۴۱۴

وفای بعهد، لزوم: ۳۳۲

وکلاء (اعضاء محافل روحانی): ۳۱۶

ولی امرالله، حضرت: د، ۴۴، ۱۶۳، ۲۲۲، ۳۷۴

ویکتوریا، ملکه: ۲۰۲

رضایت والدین نیز لازم است: ۱۶۰، ۱۶۱

- هدف ازدواج تولید و تربیت فرزندان

مؤمن است: ۱۵۵، ۱۵۷

- اکتفا به زوجهٔ واحد: ۱۵۵، ۱۵۶

نکث عهد: رک. نقض عهد

نمرود: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴

نوروز، عید صیام: ۵۵، ۵۶

نوم، نیام: ۱۰۶

و

واو، حرف ۳۳۵

وجوب تربیت فرزندان: رک. تربیت

وجوب تشریحی: ۱۵۵

وجوب تنزیهی: ۱۴۹، ۱۵۵

وجوب شرعی: ۱۴۹

وجوب مفروض: ۱۵۵

وحدت لسان: رک. خط و زبان واحد

وحی، وحی الهی: ۲، ۳، ۲۸

ورقاء، ورقاء الهی: ۲۰۹، ۳۰۶، ۳۶۵

وصیت نامه، وصیت کردن، وجوب: ۲۵۰

وضو: ۴۳

- بدل وضو در صورت نبودن آب: ۴۳، ۴۵

- دعای بدل وضو: ۶۱

- ترتیب وضو: ۶۱

هاء، آیام: ۵، ۵۶

هارون: ۳۲۶

هرم، سن: ۴۳، ۴۴

هزاربیتی، لوح: ۳۳، ۳۴

هند، جزائر: ۹۷، ۹۹

هیکل توحید: ۵۱، ۵۲

هیکل المبین (مظهر الهی): ۲۰۵

ی

يجعل اعلاکم اسفلکم (حدیث): ۳۳۶

یحیی، یحیای ازل: رک. ازل

یوم الله: ۲۰۹، ۳۵۳، ۳۵۵

یوم البهاء: ۲۵۴

یونس، سورة: ۲۹

یهود، یهودی: ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۳۹

ص ۴۱۵

کتاب شناسی

ص ۴۱۶

صفحه سفید است

ص ۴۱۷

کتاب شناسی

اخلاق بهائی

محمد علی فیضی، اخلاق بهائی

(طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۰ بدیع)

اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار

اسرار الآثار

(طهران، مؤسسه مطبوعات، ۱۲۴ - ۱۲۹ بدیع) ۵ جلد

(حضرت بهاءالله، اقتدارات (بی ناشر، بی تاریخ)

اقتدارات

عبدالحمید اشراق خاوری، اقداح الفلاح

اقداح الفلاح

امر و خلق	(طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰ - ۱۳۲ بدیع) ۲ جلد
اهمیت دعا و مناجات	اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق (لانگنهانین، لجنه نشر آثار، ۱۴۱ - ۱۴۲ بدیع) ۴ جلد در دو مجلد اهمیت دعا و مناجات (بحرین، محفل روحانی ملی، ۱۴۵ بدیع)
ص ۴۱۸	
ایام تسعه	عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ بدیع)
بدايع الآثار	محمود زرقانی، بدايع الآثار (لانگنهانین، مؤسسه انتشارات بهائی، ۱۹۸۲ م) ۲ جلد
پیام آسمانی	پیام آسمانی (فرانسه، پیام بهائی، ۱۹۸۸ م)
حقوق الله	حقوق الله (بحرین، محفل روحانی ملی، بی تاریخ)
حیوة بهائی	عنایت الله سهراب، حیوة بهائی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۲ بدیع)
رحیق مختوم	عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰ - ۱۳۱ بدیع) ۲ جلد
صداقت و امانت	مجموعه ای از نصوص مبارکه در باره صداقت و امانت (بحرین، محفل روحانی ملی، بی تاریخ)
ص ۴۱۹	
عهد و میثاق	مجموعه ای از نصوص مبارکه در باره عهد و میثاق (دانداس، مؤسسه، معارف بهائی، ۱۹۸۸ م)
کتاب مبین	حضرت بهاء الله، کتاب مبین - آثار قلم اعلی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۰ بدیع)
گنج شایگان	عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان (طهران مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۴ بدیع)
گنجینه	عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸ بدیع)
لثالی الحكمة	حضرت بهاء الله، لثالی الحكمة، (ریودوزانیرو، دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۶ - ۱۹۹۱) ۳ جلد

مائدة آسمانی

عبدالحمید اشراق خاوری، مائدة آسمانی
(طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸ - ۱۲۹ بدیع) ۹ جلد
حضرت عبدالبهاء، مفاوضات (لیدن، بریل، ۱۹۰۸ م)

مفاوضات

ص ۴۲۰

مکاتیب

حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء
(قاهره، کردستان علمیّه، ۱۳۲۸ - ۱۳۴۰ هـ. ق.) ۳ جلد
حضرت ولی امرالله، منتخبات توقیعات مبارکة حضرت ولی امرالله
(طهران، لجنة ملی نشر آثار، ۱۰۵ بدیع)

منتخبات توقیعات

ص

Ishraq Khavari
Taqrirat Dar Bariyi
Kitab-i-Aqdas
First Persian Edition 1997-154 B.E.
Baha'i-Verlag GmbH, D-65719 Hofheim
ISBN 3-87037-966-9
(431-69)